هو الله تعالی شانه

در زمان
دولت ابد مدت قاهر
السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان
ناصر الدین شاه قاجار
خلد الله
ملکه

هذا كتاب
شرح نصاب الصبيان
للعالم الفاضل المؤيد
من عند الله ابن محمد
رضا الشريف حسين
الطالقانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه وافضل [illegible]
محمد صلی الله علیه وآله اجمعین الطیبین الطاهرین الاکرمین
اما بعد اقل عباد الله واحوجهم الی رحمته المذنب الجانی ابن محمد [illegible]
الشریف محمد حسین الطالقانی صورت این مدعا بو سراپای [illegible]
خورشید نظائر ارباب فطنت وذکا چنین چهره نما میکرداند که [illegible]
بعضی از دوستان یقینی و برادران دینی این قصیر بی [illegible]
ابی سنطاء [illegible]

نیز بمناسبت ذکر بحور در آن دخل داده بسبب تزیین وتقطیع فامت
و بلبت عرایس عباراتش کردیده ومن الله الاعانة والتوفیق اصد و
همی کوید ابو نصر فراهی **شرح** هاء در همی کوید برای تنبیه
است ابو نصر کنیه مصنف است اسمش محمد است لقبش بدر الدین کنیه
هر نامی است که مصدر باشد باب یا ام یا ابن یا بنت مثل ابو القاسم و
ابن خامر در مردان وام کلثوم وبنت شعیب در زنان ولقب هر نامیست
که دلالت کند بر مدح یا ذم مثل شمس الدین وبدر الدین وبطه وقفه
شمس الدین یعنی آفتاب دین وبدر الدین یعنی ماه دین وبطه کسی
را کویند که شکمش برآمده باشد وقفه کسی را کویند که پستش برآمده
باشد واسم هر نامی است که مصدر نباشد باب یا ام یا ابن یا بنت
ودلالت هم نکند بر مدح و یا ذم مثل زید در مردان و زینب
در زنان فراهی بفتح فاء وتخفیف راء قرشت والف وهاء وشدت یاء
نسبت منسوب بفراه بر وزن صحاب است وفراه نام ولایتی است
از ولایات خراسان که واقع است در میانه هرات وسیستان اگر کویند
که چرا مصنف در اول کتاب خود را بکنیه ذکر کرده نه باسم ولقب جواب
کوئیم که از جهت اشتهار او بکنیه واز جهت تفأل چون مصنف در تصنیف
وتعلم در تعلیم ومبتدی در تعلم این کتاب محتاج بودند بیاری الله
تعالی بود رکنیه او لطفی بود که دلالت میکرد باین معنی که آن نصر است
لهذا خود را بکنیه ذکر کرد نه باسم ولقب که الفال علی ما جری یعنی فال
بر چیزیست که جاری شده است بر زبان اگر کویند که چرا مصنف در اول
کتاب خود شروع نموده است بمصراعی جواب کوئیم که از جهت حصول براعت

استهلال براعت استهلال در لغة طلب بلند جستن است از جهة دیدن ماه و در اصطلاح موافقت رل کتاب است با مطالب چون مطلب مصنف ایراد لغات بود بنظم پس مناسب این بود که در اول کتاب خود شروع نماید بمصراعی با موافق باشد اول کتاب با مطلب **اصل** حُسِدَ حافدهُ وحُفِدَ

حاسِدهُ ما حرّکت الشمال النخل الدقیق وتحرّکت الشمال لنخل الدقیق

شرح حُسِدَ بحاء حطی و سین سعفص و دال ابجد بصیغه ماضی مجهول باب نصر و ضرب است الحسد آرزوی زوال نعمت و فضیلت کردن از محسود بسوی خود حافد بحاء حطی و کسر فاء و دال ابجد بچهار معنی امده است نواده و یار و خادم و داماد و در اینجا هر چهار معنی مناسبت اما انسب است که مراد نواده باشد چه تصنیف این کتاب از جهة او ست وان مفعول بجای فاعل ابیست حسد و ضمیرش راجع بابو نصر است حفد بحاء حطی و فاء و دال ابجد بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است الحفد بخدمت شناختن حاسد بحاء حطی و کسر سین سعفص و دال ابجد مفعول بجای فاعل حفد و ضمیرش راجع بحافد و ابو نصر هر دو میتواند بود اما اول نظر بفقره سابقه است که دعای نواده است وفق و بغرض از نا البقیه رساله النواست هر چند که مستلزم تفکیک ضمیر است ما ما دام ما حرکت حرکت بحاء حطی و شد راء قرشت بصیغه غایب ماضی معلوم باب تفعیل است التحریک جنبانیدن الشمال بفتح و کسر شین قرشت و تخفیف میم والف ولام وشمال بفتح شین و سکون یاء حطی و فتح میم ولام و شامل بفتح شین و سکون همزه و فتح میم ولام وشمل بفتح شین و سکون میم ولام و شمال بفتح شین و سکون میم و همزه و تخفیف و ثقل لام و شومل

بروزن

بروزن جوهر و شمول بروزن صبور و شمل بروزن امیر هر یازده نام باد بست که میوزد از جانب است کسی که رو بقبله باشد در بلاد خراسان وان فاعل حرکت و مؤنث مستعمل است النخل بفتح نون و سکون خاء و لام بمعنی درخت خرما و مفعول بر حرکت و مذکر نیز مستعمل است الدقیق بفتح دال ابجد و کسر قاف اول و یاء حطی و قاف دیگر صفه مشبهه بمعنی فاعل از دق بکسر از باب نصر و ضرب بمعنی باریک شدن و صفه النخل است واو در وتحرکت از برای عطف بر جمله سابقه است و تحرکت بتاء قرشت و حاء حطی و شد راء قرشت بصیغه غایب ماضی معلوم باب تفعل است التحرک جنبیدن الشمال بکسر شین قرشت و تخفیف میم بمعنی دست چپ و فاعل تحرک و مؤنث مستعمل و در میان ان و شمال اول تجنیس ناقص است و تجنیس ناقص اتحاد در حروف است نه در حرکات با اختلاف در معنی لنخل بضم نون و سکون خاء تنخل مصدر باب نصر بمعنی بیختن است و او مجرور بلام جر و در میان ان و نخل اول تجنیس تام است و تجنیس تام اتحاد در حروف و حرکاتست مع اختلاف در معنی الدقیق بفتح دال ابجد و کسر قاف اول و یاء حطی و قاف دیگر صفة مشبهه بمعنی مفعول از دق بفتح از باب نصر بمعنی کوفتن است پس آرد را بجهة انکه کوفته و خورد کرده شده است دقیق گویند وان مضاف الیه نخل و در میان ان و دقیق اول نیز تجنیس تام است یعنی حسد برده شد باد نواده ابو نصر و بخدمت شناخته شده باد حسد برنده حافد و ما حصل این جمله انکه نواده ابو نصر در فضائل و کمالات چنان باشد که فاضلان و کاملان که محتاج مانند یعنی بخدمت شناخته شده کانند براو حسد برند تا دام که دنیا معمور است یعنی کسیکه

مخدوم و بزرگ باشد بر غیر فاضل و کامل حسد برد و اگر خرما را ورد نباشد
ملک عرب و عجم غالبا معمور نباشد زیرا که دنیا غالبا با این دو چیز معمور است
چنانکه در تواریخ مسطور و مذکور است اگر گویند که چرا مصنف
بجهت حصول حسد که صفت مذموم است دعا کرده است جواب گوییم از جهت
لزوم حسد یعنی محمود چیزی را که از اتصاف محسود بکمالات است پس فی الحقیقه
دعا بجهت حصول صفت ممدوحی است که کرده است اگر گویند که چرا
مصنف در میان اشجار اختیار کرده است درخت خرما را جواب گوییم از جهت شرافت
آن بر سائر اشجار زیرا که خلق کرده شده است از بقیه گل آدم علی نبینا و
آله و علیه السلام چنانچه در حدیث وارد شده است اکرموا عمتکم النخلة
فانها خلقت من بقیة طین آدم علی نبینا و آله و علیه السلام یعنی گرامی دارید
درخت خرما را که بمنزله عم شما است پس بدرستیکه خلق کرده شده است
از بقیهٔ گل آدم علی نبینا و آله و علیه السلام و قرینه بر این آنستکه هرگاه سر
درخت خرما را ببرند یا فرا گیرند سراپا یابد خشک و خرم مبشود بخلاف سائر
اشجار که چنین نیست و دیگر هم چنانکه انسان مذکر و مؤنث است از او
از او نیز مذکر و مؤنث هست تا از مذکر بمؤنث تخم نیفشانند بار نمیدهد
اگر گویند که چرا مصنف دست چپ را اختیار کرده است بر دست راست جواب
گوییم از جهت تجنیس که واقع است در میان شمال و شمائل اصل که صبیان را
پیش از تعلم لغت عرب رغبت میباشد باشعار فارسی و چون خوش آمدن
شعر مر طبعهای موزون را غریزیست و تعلم لغت عرب تکلیف هم علیها
فهرست زوی بنظم یاد کردیم تا بی تکلف یاد گیرند شرح این جمله
بقیهٔ عبارت قبل از جملهٔ دعائیه است یعنی می‌گوید ابو نصر فراهی که

که صبیان را بکسر و ضم صاد صبیان بکسر و ضم صاد ساعفص جمع صبی بفتح صاد و شد
یاء حطی است بمعنی پسر نابالغ تعلم بعین سعفص و شد لام مصدر باب تفعل
است یعنی آموختن لغت بضم لام و فتح غین ضطغ و تاء ممدوده معوض از
واو بمعنی آواز یست که بان هر قومی تعبیر کنند از غرضهای خود و در اینجا مراد زبان
عربیست و رغبت بفتح راء قرشت و سکون غین ضطغ و باء ابجد و تا
مصدر رغب بفتح و ضم نیز مصدر باب علم بمعنی میل کردن و خواهش
در چیزیست اگر متعدی بفی باشد بمعنی میل و خواهش کردن باشد از چیزی
اگر متعدی بعن باشد و باء باشعار بمعنی فی است و اشعار بفتح همزه جمع شعر
بکسر است و شعر در لغت مصدر باب حسن بمعنی دانستن و دریافتن است
و در اصطلاح سخن موزون قافیه دار را گویند که دلالت کند بمعنی و قائل
قصد موزونی از سخن کرده باشد طبع بفتح طاء حطی و سکون باء ابجد و عین
سعفص بمعنی قوه ایست که ادراک کند شخص بان علوم و معارف را و آن را ذهن
و سلیقه و قریحه و طبیعت نیز گویند موزون صفت از وزن بفتح و ذیر مکسر
از باب ضرب یعنی سنجیدن و صفت طبع یا صفت شعر است بحذف مضاف
در ثانی یعنی طبعها شعر موزون غریزی بفتح غین ضطغ و کسر راء قرشت
و یاء حطی و کسر زاء و شد یاء نسبت منسوب بغریزه است بمعنی طبیعت یعنی
خوی و سرشتیکه انسان بران آفریده شده باشد قدر بفتح قاف و فتح و سکون دال
ابجد و راء قرشت و بر وزن رطب یعنی پاره و مقدار از چیزی است و ی بفتح و او
و سکون یاء دو نقطه در پایین فارسی و اسم اشاره است یعنی او و در اشاره
بانسان پس ایراد مستعمل است چرا ایراد شد در این مقام بدل از لفظ از خالی از
تکلف شتا نظم بفتح نون و سکون ظاء ضطغ در لغت مصدر باب ضرب بمعنی در رشته

گسستن و در اصطلاح کلام موزون را گویند تکلّم مصدر باب تفعّل است
بمعنی رنج چیزی کشیدن است یعنی میگوید ابونصر فراهی که آگاه باش ای پسران
تا بالغ اید پیش از آموختن و یاد گرفتن زبان عرب میل و خواهش میشود بشعرها
ساختن چون خوش آمدن شعر و کلام موزون مرد هنر را همی و سلیقهای سنجیده
مستقیم را طبعی و خلقی است و آموختن و یاد گرفتن زبان عرب کلید همه علمهاست
یعنی موقوف علیه علوم دیگر است پس پارهٔ از وی یعنی از لغت عرب بشعر یاد
کردیم تا بی مشقت و رنج یاد گیرند اصل و چند بیتی که ضابط بود مر هر چیزی را
از علوم بتمامی این قطعها در آورده بودیم تا بنوشتن و خواندن این نسخه همه را رغبت
افتد شرح بیت بفتح باء ابجد در لغت بمعنی خانه است و در اصطلاح
کلام موزون مرکب از دو مصراع را گویند و در اینجا مراد معنی اصطلاحی است
ضابط بضاد ضظغ و کسر باء ابجد و طاء حطی صفت از ضبط و ضابطه بفتح
از باب نصر بمعنی نگاه داشتن علوم بضم عین سعفص جمع علم بکسر بمعنی
دانستن است و تاء بمعنی تا نیز بمعنی فی است قطعه بکسر قاف و سکون طاء حطی
و فتح عین سعفص و تاء در لغت بمعنی پاره هر چیزی است و در اصطلاح شعر را
گویند که ابیات آن کمتر از دو بیت نباشد و قافیه مرعی باشد در مصراعهای آخر و
بس چنانچه شیخ سعدی گفته قطعه ای کریمی که از خزانهٔ غیب   گبر و ترسا
وظیفه‌خور داری   دوستان را کجا کنی محروم   تو که با دشمنان نظر داری
پس در اینجا مراد از قطعه معنی لغوی است چه در مصراعهای اوّل قافیه مرعی و
بعضی نیز یک بیتی است و میتواند بود که مراد معنی باشد چه گاهی اطلاق
قطعه بر آنچه قافیه در مصراع اوّل مرعی یا یک بیتی باشد نیز میتوان کرد
نسخه بضم نون و سکون سین سعفص و خاء ثخذ و تاء در لغت نوشته است

که از روی آن کتابت نمایند و در اصطلاح کتاب مختصر را گویند و در اینجا مراد معنی
اصطلاحی است یعنی چند بیتی که در آن نگاه هر چیزی را از علوم متداوله
غیر علم لغت از قراءت و هیئت و نجوم و طب و تاریخ و غیره در میان این پارها
در آورده‌ایم تا بنوشتن و خواندن این کتاب مختصر هر کس را رغبت
افتد و خواهش شود اصل و چون مجموع این دویست بیست بیت
آمده بود از انصاب صبیان نام نهادیم و بالله التوفیق و علیه التکلان
شرح مجموع بفتح میم صفت از جمع بفتح از باب منع بمعنی فراهم آوردن
متفرق است نصاب بکسر نون و تخفیف صاد سعفص و باء ابجد در
لغت بمعنی اصل است و در اصطلاح اهل شرع آن را گویند که زکوة در آن
واجب شده باشد و در اینجا مراد معنی اصطلاحی است التوفیق مصدر
باب التفعیل بمعنی ساز و مهیا گردانیدن کار است التکلان بضم تاء
فوقانی و سکون کاف مصدر باب ضرب است یعنی اعتماد کردن بر غیر است
یعنی و چون ابیات این فراهم آورده شده دویست و بیست بیت بود آن را
نصاب صبیان نام کردیم و بالله تعالی است توفیق و بر او است توکل و اعتماد
ما حصل وجه تسمیه این کتاب بنصاب صبیان آنکه نصاب در شرع قدری از مال
را گویند که زکوة بر آن تعلق گرفته باشد که آن دویست درهم است از نقره
و بیست دینار است از طلا و چون عدد ابیات این کتاب بعدد نصاب
نقره و طلا رسیده بود لهذا آن را نصاب نام کرد و اضافه کرد بصبیان از جهة
اشعار باینکه هرگاه صبیان این مقدار از علم را فرا گیرند علم و دانش
ایشان بحد نصاب میرسد و زکوة بر ایشان واجب میشود و زکوة ایشان آنست که هم
خود فرا گرفته اند بدیگران یاد دهند و خود شروع نمایند بتحصیل علوم دیگر

تمهید در بیان بعضی مسائل و اصطلاحات علم عروض که موقوف علیه شروع
در مقصود است و در این تمهید دوازده فائده است **فائدهٔ اولی**
در بیان حاجت بعلم عروض بدانکه شعر کلامی مخصوص است موزون و تمیز ناچار است
از میزانی تا زیاده و نقصان کلام بان میزان ظاهر شود و میزان علم شعر علم
عروض دانسته میشود پس هر شاعر و متتبع شعر لازم است دانستن ان
فائدهٔ دوم در بیان واضع علم عروض بدانکه واضع علم عروض خلیل ابن
احمد بصریست که اسمش ابو عبد الرحمن است و چنین گفته اند که او روزی بر
دکان قصاری یعنی گازری میگذشت اواز کوبهٔ قصار را شنید و چون ان صوت
بود متجاذب بایقاعی مناسب گفت والله یظهر من هذا شیٔ یعنی قسم بخدا که
ظاهر میشود از این اواز چیزی و او را منشاء استخراج علم عروض همان
اواز شد **فائدهٔ سیوم** در وجه تسمیهٔ علم عروض بدانکه عروض بفتح
عین سعفص و ضم راء قرشت و ضاد ضظغ صفت مشبهه بمعنی مفعول
از عرض بفتح از باب ضرب بمعنی عرضه کرده شده است و چون این علم معروض علیه
شعر است یعنی شعر را بران عرض میکنند تا موزون از ناموزون جدا و
ممتاز گردد لهذا عروضش نامیده اند **فائدهٔ چهارم** در بیان موزون
و معنی تقطیع بیت و کیفیت ان وزن در اصطلاح عروضیان سنجیدن
کلام است بمیزان بحری از بحور مقرره پس هر شعر یکه بمیزان بحری از
بحور موافق و درست اید موزون است و انچه بمیزان هیچ بحر درست نیاید
ناموزون است و این سنجیدن را باصطلاح عروضیان تقطیع گویند و کیفیت
تقطیع انست که الفاظی را که بیت مرکب است و ان از یکدیگر
منفصل و جدا سازند بر وجهیکه برابر باشد حرفی از موزون بلحرفی از
میزان از بحر یکه این بیت در ان بحر است بطوریکه حروف متحرک و ساکن
ملفوظی موزون برابر باشد با حروف ساکن و متحرک میزان پس در تقطیع عدد
حروف ملفوظی و حرکات و سکنات معتبر باشد و خصوصیت حروف و حرکات را
دخلی نباشد **تتمه** بدانکه نون تنوین را عروضیان ظاهر نویسند تا ملفوظ
و مکتوب شعر یکسان باشد و التباس نشود **فائدهٔ پنجم** در بیان حروف
ملفوظه غیر مکتوبه بدانکه حروف ملفوظه غیر مکتوبه که در تقطیع بیت
معتبر و نوشته میشود چهار است اول الف اشباع فتحه است یعنی الفی
که از کشیدن فتحه الف حاصل میشود و ان در تقطیع در الفاظ نوشته
میشود اول متحرک و ثانی ساکن مانند اله که بر وزن فعلن است ثانی واو اشباع
ضمه است و ان نیز در تقطیع دو واو نوشته میشود اول متحرک و ثانی ساکن
مانند داود که بر وزن فعلان است ثالث یاء اشباع کسره است و ان نیز در
تقطیع نوشته و حرف ساکن محسوب میشود که مانند یائی که از اشباع کسره
نون من پیدا شد در تقطیع میفی بیدل نوشته میشود که بر وزن مفاعیلن
است رابع حرف مشدده است و ان نیز در تقطیع دو حرف نوشته میشود اول
متحرک و ثانی ساکن مانند فرخ که بر وزن فعلن است **تتمه** بدانکه الف
الله و واو و له و یاء بر و امثال ان که در بعضی الفاظ عربی ملفوظ و غیر مکتوب
است نیز در تقطیع معتبر است **فائدهٔ ششم** در بیان حروف
مکتوبه غیر ملفوظه که در تقطیع غیر معتبر و ساقط میشود نه است اول
الف وصل است و ان در وقتیکه در میان مصراع باشد حرکت ان نقل
بما قبل و ما قبلش متصل بما بعد و ان ساقط میشود مانند سپهر است
که در تقطیع بصورت سپهرس نوشته میشود که بر وزن فعلن است ثانی واو

عطف است که در تقطیع ساقط میشود مانند دل و جان که بر وزن
فعلاتن است ثالث واو بیان ضمه است یعنی واو یکه دلالت کند بر انکه ما
قبلش مضموم است که ان نیز ساقط میشود مانند همچو تو که در تقطیع
بصورت همچت نوشته میشود که بر وزن مفتعلن است رابع واو اشمام
ضمه است که انرا واو معدوله نیز نامیده اند یعنی واوی که بعد از خاء مفتوح
نوشته میشود برای انکه مفهوم گردد که فتحه خاء خالص نیست بلکه بوئی
از ضمه دارد که ان نیز در تقطیع ساقط میشود مانند خواب که بر وزن فاع
است و خود که بر وزن فع است خامس های بیان حرکت است یعنی هائی که باخر
کلمه پیوند نهاد دلالت کند بر اینکه ماقبلش متحرک است و ان در وقتیکه ماقبلش
مفتوح یا مکسور در میان مصراع باشد در تقطیع ساقط میشود مانند خنده که دم
که بر وزن فاعلاتن است و چه میگوئی که بر وزن مفاعیلن است و اگر ملفوظ
باشد بحرکت کسره در تقطیع بجای ان نوشته شود مانند خنده من که بر وزن مفتعلن است
تتمه بدانکه هر یک از این پنج حرف مذکوره هر گاه ملفوظ شود در تقطیع معتبر
و غیر ساقط است **فائده هفتم** در بیان نون ساکن و بعضی دیگر از حروف
ساکن مکتوب بدانکه هر گاه در بیت دو ساکن جمع شود و ساکن اول حرف
مد یعنی الف ماقبل مفتوح و واو ماقبل مضموم و یاء ماقبل مکسور باشد و
ساکن ثانی نون باشد و در میان مصراع باشد نون ساقط میشود مانند
جان و چون و چین و جان کنم و چون کنم و چین بود که نون هر سه در تقطیع
ساقط و بصورت جا کنم و چو کنم و چی بود نوشته میشود که بر وزن
فاعلن است اگر ساکن اول حرف مد باشد اما ساکن ثانی نون نباشد
مانند بار یا ساکن ثانی نون اما ساکن اول حرف مد نباشد مانند

امن یا هیچیک نباشد مانند شکروان نو ساکن در میان مصراع باشد ما اشبه
ساکن ثانی در تقطیع متحرک میشود مانند یار شو و امن جو و شکر تو که را
یار و شکر و نون امن هر سه در تقطیع متحرک میشود چه هر سه بر وزن فاعلن
است و هر گاه بعد از حرف مد دو ساکن جمع شود مانند کارد و در میان
مصراع باشد پس اگر ان دو ساکن در برابر یک متحرک از میزان
باشد ساکن اول در تقطیع متحرک و ثانی ساکن ثانی ساقط میشود مانند کارد که در
من گو که در تقطیع میزان فاعلاتن بصورت کارمنگو نوشته میشود چه در
ساکن انرا انکه راء و دال است که برابر یک متحرک از میزان او فتاده که عین است
و اگر دو ساکن در برابر دو متحرک از میزان باشد هر دو ساکن متحرک میشود
مانند کارد گو که در تقطیع میزان مفتعلن بتحریک راء و دال است که برابر
دو متحرک از میزان او فتاده که فا و عین است تتمه بدانکه هر گاه سه ساکن در
اخر مصراع جمع شود ساکن اخر در تقطیع ساقط میشود مانند مرد بست که بصورت
مرد بس نوشته میشود که بر وزن فعلاتن است **فائده هشتم** در بیان اساس و
بنای میزان بیت بدانکه هر بیت مرکب است از ارکان و ارکان مرکب است از اجزاء و مراد از اجزا اینکه
ارکان مرکب است از ان سه چیز است سبب و وتد و فاصله سبب دو قسم است
خفیف و ثقیل سبب خفیف کلمه ایست که مرکب باشد از دو حرف که اول ان
متحرک و ثانیش ساکن باشد مانند هل و سبب ثقیل کلمه ایست که مرکب باشد از
دو حرف متحرک مانند لک و وتد نیز بر دو قسم است مجموع و مفروق و وتد مجموع
کلمه ایست که مرکب باشد از سه حرف که اول و ثانی ان متحرک و ثالثش ساکن باشد
مانند الی و وتد مفروق کلمه که مرکب باشد از سه حرف که اول و اخر ان متحرک و
ثانیش ساکن باشد مانند قبل و فاصله نیز بر دو قسم است صغری و کبری فاصله صغری

کلمهٔ ایست که مرکب باشد از چهار حرف که سه حرف اول آن متحرک و رابع آن
ساکن باشد مانند شرفن و فاصلهٔ کبری کلمهٔ ایست که مرکب باشد از پنج حرف
که چهار حرف اول آن متحرک و خامسش ساکن باشد مانند طلبتن **تتمه**
بدانکه بعضی از عروضیان فاصلها را از اجزا و تمید اندند بلکه فاصلهٔ صغرا را
مرکب از سبب ثقیل و خفیف و فاصلهٔ کبری را مرکب از سبب ثقیل و وتد مجموع میدانند
فائدهٔ نهم در بیان اساس و بیت بدانکه بیت دو مصراع است و هر مصراعی
مشتمل است بر چند رکن و رکن اول مصراع اول را باصطلاح عروضیان
صدر و رکن اخر را عروض گویند و رکن اول مصراع ثانی را ابتدا و رکن اخر را
ضرب و عجز گویند و باقی ارکان میان صدر و عروض و ابتدا و ضرب را حشو گویند
چنانکه ناظمی بجهت سهولت ضبط نظم کرده است **نظم** صدر است و
عروض ابتدا آنکه ضرب وانچه در میان افتد حشو است **فائدهٔ**
دهم در بیان اصل بحور بدانکه ارکانی که بحور مرکب از انست هشت است
دو تا از انجمله خماسی یعنی پنج حرفی و شش تای دیگر سباعی یعنی هفت حرفی
است اول فعولن است و آن مرکب است از وتد مجموع مقدم که فعو است و سبب خفیف
موخر که لن است دوم فاعلن است و آن مرکب است از سبب خفیف مقدم که فا
است و وتد مجموع موخر که علن است و هر یک ازین دو رکن مرکب است از سه
حرف متحرک و دو حرف ساکن سیم مفاعیلن است و آن مرکب است از وتد
مجموع مقدم که مفا است و دو سبب خفیف موخر که عی و لن است چهارم مستفعلن
و آن مرکب است از دو سبب خفیف مقدم که مس و تف است و وتد مجموع
موخر که علن است و این در وقتی است که آن از ارکان بحر غیر مجتث و خفیف باشد
چه وقتیکه از ارکان دو بحر مذکور باشد مرکب است از وتد مفروقی که در میان

دو سبب خفیف است در این وقت عین از لام جدا نوشته میشود بر این صورت
مستفع لن تا معلوم شود که تفع وتد مفروق است و مس و لن دو سبب خفیف است
و هر یک ازین دو رکن از چهار حرف مرکب است از چهار حرف متحرک و سه حرف
ساکن پنجم فاعلاتن است و آن مرکب است از وتد مفروق مقدم که فاع است و دو
سبب خفیف که لا و تن است و این در وقتیست که آن از ارکان بحر مضارع باشد
که در این وقت عین آن از لام جدا نوشته میشود بر این صورت فاع لاتن
تا معلوم شود که فاع وتد مفروق است و لا و تن دو سبب خفیف اما در وقتی
که آن از ارکان بحر غیر مضارع باشد مرکب است از وتد مجموع که در میان دو
سبب خفیف است ششم مفعولات بضم تا است و آن مرکب است
از دو سبب خفیف مقدم که مف و عو است و وتد مفروق موخر که لات است
و هر یک ازین دو رکن نیز مرکب است از چهار حرف متحرک و سه حرف ساکن
هفتم مفاعلتن است و آن مرکب است از وتد مجموع مقدم که مفا است و فاصله
صغری که علتن است هشتم متفاعلن است و آن مرکب است از فاصلهٔ صغری
که متفا است و وتد مجموع موخر که علن است و هر یک ازین دو رکن مرکب
است از پنج حرف متحرک و دو حرف ساکن **تتمه** بدانکه ارکان بحسب صورت
هشت و بحسب اعتبار ده است اجزا و افاعیل و تفاعیل و مفاعیل
و افعال و مثل و امثال و موازین و اوزان و عروضی نیز گویند و هیچیک
از اصول ارکان عروضی کمتر از پنج حرف و بیشتر از هفت حرف نیامده است
فائدهٔ یازدهم در بیان عدد و اسامی بحور بدانکه تکرار ارکان یا از ترکیب
بعضی با بعضی حاصل میشود نوزده است اول طویل دوم مدید سیم بسیط
چهارم وافر پنجم کامل ششم هزج هفتم رجز هشتم رمل نهم سریع دهم منسرح

بازدهم بحر خفیف دوازدهم مضارع سیزدهم مقتضب چهاردهم مجتث پانزدهم
متقارب. شانزدهم متدارک هفدهم جدید هجدهم قریب نوزدهم متشاکل
و پنج بحر اول ازانجمله که از طویل تا کامل است خاصهٔ عرب است که غیر عرب از
عجم و ترک و غیره دران بحور شعر کمتر گویند چه اگر گویند نا مطبوع ابلی هر چند
موزون باشد شاید که ناموزون نماید و سه بحر آخر که جدید و قریب و متشاکل
است خاصهٔ عجم است که عرب دران بحور شعر نگویند و یازده بحر دیگر که از
هزج تا متدارک است مشترکست درمیانهٔ عرب و عجم **تتمه**
بدانکه پانزده بحر از جمله بحور مذکوره را که از طویل تا متقارب است خلیل بن
احمد و بحر متدارک را ابو الحسن اخفش و بحر جدید را ابوذر جمهر و بحر قریب
را مولانا یوسف عروضی نیشابوری که اول کسی است که در فارسی
تصنیف علم عروض کرده استخراج کرده اند و بحر متشاکل را یکی از متأخرین
استخراج کرده است **فایدهٔ دوازدهم** در بیان اصول اوزان
بحور مذکوره نزد عرب و عجم بدانکه اصل وزن بحر طویل هر بیتی چهار
فعولن مفاعیلن است و اصل وزن بحر مدید هر بیتی چهار فاعلاتن و
فاعلن است و اصل وزن بحر بسیط هر بیتی چهار مستفعلن فاعلن است
و اصل وزن بحر وافر هر بیتی شش مفاعلتن است و اصل وزن بحر کامل هر بیتی
شش متفاعلن است و اصل وزن بحر هزج هر بیتی نزد عرب شش مفاعیلن
و نزد عجم هشت مفاعیلن است و اصل وزن بحر رجز هر بیتی نزد عرب شش
مستفعلن و نزد عجم هشت مستفعلن است و اصل وزن بحر رمل هر بیتی نزد
عرب شش فاعلاتن و نزد عجم هشت مستفعلن است و اصل وزن بحر سریع هر بیتی نزد
عرب و عجم مستفعلن مفعولات بضم تا است و اصل بحر منسرح هر بیتی نزد عرب و عجم دو مستفعلن

مفعولاتن مستفعلن و نزد عجم چهار مستفعلن مفعولاتن بضم تا است و
اصل وزن بحر خفیف هر بیتی نزد عرب و عجم دو فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن
است و اصل وزن بحر مضارع هر بیتی نزد عرب دو مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن
و نزد عجم چهار مفاعیلن و فاعلاتن است و اصل وزن بحر مقتضب هر بیتی نزد عرب
دو مفعولاتن مستفعلن مستفعلن و نزد عجم چهار مفعولاتن مستفعلن است
و اصل وزن بحر مجتث هر بیتی نزد عرب دو مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن و نزد
عجم چهار مستفعلن فاعلاتن است و اصل وزن بحر متقارب هر بیتی نزد عرب و عجم
هشت فعولن است و اصل وزن بحر متدارک هر بیتی دو فاعلاتن فاعلاتن
مستفعلن است و نزد عرب و عجم هشت فاعلن است و اصل وزن بحر جدید هر
بیتی دو فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن است و اصل وزن بحر قریب هر بیتی دو مفاعیلن
مفاعیلن فاعلاتن است و اصل وزن بحر متشاکل هر بیتی دو فاعلاتن
مفاعیلن و مفاعیلن **اصل القطعة الاولی فی بحر المتقارب المثمن المقصور شرح**
القطعه بکسر قاف قرشت و سکون طاء حطی و فتح عین سعفص پاره است الاولی
بضم همزه و سکون واو و فتح لام و الف مقصوره مونث اول بفتح همزه و شد واو
است بحر بفتح با ابجد و سکون حاء حطی و راء قرشت در لغت بمعنی دریاست و در
اصطلاح عروضیان هر طایفه و پاره از کلام موزون را گویند المتقارب بتاء قرشت
و قاف و راء قرشت و باء ابجد بصیغه اسم فاعل باب تفاعل است المتقارب بیکدیگر
نزدیک شدن المثمن بثاء مثلثه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است المثمن هشت گوشه کردن
المقصور بقاف و صاد سعفص و راء قرشت بصیغه اسم مفعول باب ضرب القصر کوتاه
کردن یعنی قطعه اول در بحر متقارب مثمن مقصور است و آن بحر لیستکه هر مصراعش از
تقطیع سه فعولن یا فعول با صول لبسکون لام حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم**

بحر تقارب تقرّب نمای
فعولن فعولن فعولن فعول

بدین وزن میزن طبع آزمای
چه گفتی بگوای مرد کوتاه‌پای

وفی التحقیق این بحر از فروع متقارب است چه اصلش هر مصراعی چهار فعولن با نوشتن و وجه تسمیه این بحر بمتقارب مثمن مقصور است که متقارب بمعنی بیکدیگر نزدیک شونده است چون اوتاد و اسباب این بحر بهم نزدیک شده است هر وتد پراسبی در پی است لهذا متقاربش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمن اش نامیده اند و چون از عروض و ضرب نون ساکن لفظ لن که سبب خفیف است ساقط و ما قبلش که لام متحرک است ساکن شده لهذا مقصورش نامیده اند قصر بفتح قاف و سکون صاد سعفص و راء قرشت نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب آخر رکن و اسکان ما قبل است و تقطیعش چنین است الا هی فعولن قال الا فعولن هر جان فعولن خدای

فعول و در این قطعه بیت اصل و بیت مرتجی اصل

الٰه است و الله و رحمن خدای
دلیل است و هادی تو کو رهنمای

شرح الٰه بکسر همزه و تخفیف لام و الف و هاء و الله بفتح همزه و شد لام و الف و هاء و رحمن بفتح راء قرشت و سکون خاء حطی و میم و الف و نون زائده هر سه عربیست بمعنی خدای تعالی شانه اول مستحق للعبادة و غیر مستحق و معبود بحق و باطل را گویند جمعش آلهه است و آن فعال بمعنی مفعول از اله بکسر و الوهیه و الوهه بضم از باب نصر بمعنی پرستیدن است و ثانی معبود بحق را گویند آن بر اصح اقوال علم و غیر مشتق است و اصلش الاله بوده است همزه را حذف کردیم و الف و لام تعریف را عوض آوردند و لام اول را چون ساکن بود در ثانی متحرک ادغام کردند الله شد و ثالث اطلاق کرده میشود بر ذات مقدس حق تعالی و بس

بو خلاف رحیم که اطلاق کرده میشود بر ذات قدس و غیر آن و از صفه مشبهه بمعنی فاعل از رحمت از باب علم بمعنی بخشیدن است دلیل بفتح دال ابجد و کسر لام و یاء حطی و لام دیگر و هادی بهاء و کسر دال ابجد و یاء حطی هر دو عربیست بمعنی راهنمای اول را راهنمای بحق و باطل را گویند و جمعش ادله و ادلاء بفتح است و ثانی راهنما بحق را گویند و جمعش هادون و هداة بضم است و هر دو صفه مشبهه بمعنی فاعل است اول از دلالت بحرکات دال و دلول بفتح از باب نصر بمعنی راه نمودن و ثانی از هدا بضم ها و فتح دال و قصر و هدایه بکسر از همان باب بمعنی راه راست نمودن است اصل

سما آسمان ارض و غبرا زمین
محل و مکان و معان است جای

شرح سما بفتح سین سعفص و تخفیف میم و الف ممدوده منقلبه از واو عربیست بمعنی آسمان و آن مذکر نیز مستعمل و جمعش اسمیه و سموات و سمی بوزن حلی و سماء بفتح و تنوین و قصرش از جهة وزن شعر است آسمان بهمزه و الف و سکون سین بی نقطه مرکب از آس بمعنی آسیا و از امان بمعنی مانند و فارسی است ارض بفتح همزه و سکون راء قرشت و ضاد صعفص و غبراء بفتح غین ضظغ و سکون باء ابجد و راء قرشت و الف ممدوده هر دو عربیست بمعنی زمین اول مطلق را نامند و آن مؤنث مستعمل و اسم جنس با جمع بلا واحد و جمع اش باعتبار اول ارضات و ارضون و اراضی بفتحتین و اروض و آراض بمد است و ثانی زمینی را گویند که دوا و گیاه و درخت بسیار باشد پس تفسیر بمطلق زمین و قصرش از جهة ضرورت شعر است محل بفتح میم و فتح حاء حطی و شد لام و مکان بفتح میم و تخفیف کاف و الف منقلبه از واو و نون و مکانه نیز زائده نیز و معان بفتح میم و تخفیف عین سعفص و الف منقلبه از واو

و نون هر سه عربیست بمعنی جای اول فرود آمدن آنرا گویند جمعش محال بفتح است دوم جای بودن آنرا گویند جمعش امکنه واما کن بفتح است سیوم جای بادیه گردن آنرا گویند جمعش معن بکسر است پس تفسیرش مطلق جای از جهة وزن شعر است و هر سه اسم مکان است و اول از حل بفتح و حلول بضم از باب نصر بمعنی بجا فرود آمدن و ثانی از کون بفتح از باب نصر بمعنی بودن و ثالث از عون بفتح اسم مصدر باب افعال بمعنی یاری کردن

اصل

سقر دوزخ نار آتش ولی | چه جنت بهشت اخری آنسرای

شرح سقر بفتح سین سعفص و فتح قاف و راء قرشت و صقر بفتح صاد سعفص و فتح قاف نیز عربیست بمعنی دوزخ و آن معرفه بدون الف و لام مستعمل است نار بنون و الف و نون منقلبه از واو و راء قرشت عربیست بمعنی آتش و آن بجای مذکر مستعمل و جمعش انوار بفتح و نیران و نیار بکسر و نیر بر وزن نیره و نور بضم است جنت بفتح جیم و شد نون و تاء عربیست بمعنی بهشت و بوستان جمعش جنات بفتح و جنان بکسر است اخرت بهمزه و الف و کسر خاء و فتح راء و تاء قرشت و اخری بضم همزه و قصر نیز عربیست بمعنی آنسرای یعنی دار ماقی آنسرا مرکب باشد از ان اسم اشاره بچیز دور و از سرا بمعنی خانه و فارسی

اصل

ورنجه از جهة ضرورت شعر نیست

رئه شش قفا خر و جهره روی | فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

شرح رئه بکسر راء قرشت و فتح همزه و تاء مدوره معوض از یاء و سحر بفتح و ضم سین سعفص و سکون خاء حطی و راء قرشت بر وزن فرس نیز هر دو عربیست بمعنی شش یعنی جگر سفیدی که جای نفس است جمع اول رئات و رئون بکسر و جمع ثانی سحور بضم و اسحار بفتح است شش بضم شین با نقطه فارسی است

قفا بفتح قاف و تخفیف فاء و الف مقصوره منقلبه از واو و گاهی ممدود قفاء هم نیز عربیست بمعنی خر یعنی پس گردن و آن مذکر نیز مستعمل میشود جمعش اقفیه و اقفیه و اقفاء بفتح و قفی بر وزن حلی و قفین بکسر است خر بکسر خاء حطی بی نقطه و اخفاء هاء فارسی ما و را النهر است وجه بفتح واو و سکون جیم و هاء عربیست بمعنی روی هر چیزی جمعش اوجه بفتح و وجوه و اجوه بضم است روی بضم راء بی نقطه و واو معروف فارسی است فخذ بفتح فاء و کسر و سکون خاء و ذال فخذ و بر وزن مثل نیز عربیست بمعنی ران یعنی ما بین ساق و سرین و آن مؤنث مستعمل و جمعش افخاذ بفتح است عقب بفتح عین سعفص و کسر قاف و باء ابجد عربیست بمعنی پاشنه جمع اعقاب بفتح است رجل بکسر راء قرشت و سکون لام و جیم عربیست بمعنی پای یعنی قدم تا از اصل ران تا قدم جمعش ارجل بفتح است

اصل

شفه لب لسان چه زبان فم دهان | ید جا حد ست حلقوم نای

شرح شفه بفتح و کسر شین قرشت و فتح فاء و تاء عربیست بمعنی لب تثنیه اش شفتان بفتحتین و جمعش شفاه بکسر و شفوات بفتحتین است لسان بکسر لام و تخفیف سین سعفص و مقول بر وزن منبر نیز هر دو عربیست بمعنی زبان اول مؤنث مستعمل و جمعش السنه و السن بضمتین و جمع ثانی مقاول و مقاول بفتح است و آن اسم آله از قول از باب نصر بمعنی گفتن است فم بحرکات میم و فاء و فوه فاء و تخفیف میم منقلبه از واو و گاهی تشدید و حرکات میم و فاء و فوه و فیه نیز عربیست بمعنی دهان تثنیه اش فمان و فموان بفتحتین و جمعش افواه و افمام بفتح است ید بفتح یاء حطی و تخفیف و تشدید دال ابجد و حذف یاء حطی و یدی بر وزن فتی نیز و جارحه بجیم و کسر راء قرشت و فتح حاء حطی و تاء هر دو عربیست بمعنی دست یعنی از سر انگشتان تا مند د

باشانرا جمع اوّل وابد وبدی بر وزن حلی و جمع جمعش اوابد بفتح وجمع ثانی جوارح بفتح است وان صفت از جروح بضمّ از باب منع بمعنی خسته کردن وکسب کردن ونیزه زدن است وچون اغلب صید را این افعال از دست است لهذا جارحه اش نامیده اند حلقوم بضمّ حاء حطّی وسکون لام وضمّ قاف عربیست بمعنی نای یعنی گلو جمعش حلاقیم بفتح است اصل

فرس اسب و بغل استر و سرج زین	بعیر اشتر است و جرس جرس درای

شرح فرس بفتح فاء وفتح راء قرشت وسین سعفص عربیست بمعنی اسب نر وماده وافراس نیز گویند جمعش افراس بفتح وفروس بفتح بغل بفتح باء ابجد وسکون غین ضظغ ولام عربیست بمعنی استر نر وجمعش بغال بکسر واسم جمعش مبغولاء بفتح ومدّ ومؤنثش بغله است سرج بفتح سین سعفص وسکون راء قرشت وجیم عربیست بمعنی زین جمعش سروج بضمّ است بعیر بفتح وکسر باء ابجد وکسر عین سعفص و یاء حطّی وراء قرشت عربیست بمعنی اشتر نر هشت ساله یا در نر کرانرا بازل گویند یا نر چهار ساله یا در پنج کرانرا اجذع گویند جمعش ابعره واباعر واباعیر بفتح وبعران بضمّ وکسر وگاهی ان برای ماده نیز مستعمل است جرس بفتح جیم وفتح راء قرشت وسین سعفص عربیست بمعنی درای یعنی زنگ و تکلم جمعش اجراس بفتح است درای بفتح دال بی نقطه وتخفیف راء بی نقطه والف و یاء دو نقطه در پائین فارسی

اصل	رجل مرد و مرأة زن و زوج جفت
	غنی مالدار است و مسکین گدای

شرح رجل بفتح راء قرشت وضمّ وسکون جیم ولام عربیست بمعنی مرد بالغ وقبیله محتلم یا ارسا عنیکه متولد شود جمعش رجال و رجالات و رجله بکسر و رجله بروزن عنبه ومرجل وارجل بفتح ومؤنثش رجله است مرئه بحرکات میم وسکون

راء قرشت وفتح همزه وتاء تانیث و امراة بکسر همزه وسکون میم وفتح راء قرشت وفتح همزه وتاء تانیث نیز عربیست بمعنی زن جمعش نسوه بکسر نون ونساء ونسوان بکسر و بضمّ نون بکسر ومذکرش مرء بفتح زوج بفتح زای وسکون واو وجیم عربیست بمعنی جفت یعنی خلاف فرد و بمعنی شوهر و زن نیز آمده است ومیاید در اصل هفتم از قطعه سیم غنی بفتح غین ضظغ وکسر نون وشدّ یاء حطّی و غانی نیز عربیست بمعنی مالدار جمعش اغنیاء بمدّ است وآن صفت مشبه بمعنی فاعل از غنی بروزن الی وسمی وغنیه بضمّ وکسر وغنیا بضمّ از باب نصر و سمع توانگر شد مسکین بکسر وفتح میم وسکون سین سعفص وکسر کاف و یاء حطّی ونون عربیست بمعنی مرد گدا یعنی بیچیز جمعش مساکین بفتح ومسکینون بکسر ومؤنثش مسکینه ومسکین نیز و جمعش مسکینات وان صفت مشبهه بمعنی فاعل از سکون از باب نصر بمعنی آرمیدن است وچون بیچیز ساکن و آرمیده است از هر چیز لهذا مسکینش نامیده اند اصل

قناتست کاریز عذب الخوش	چو ینبوع چشمه جماء لا

شرح قنات بفتح قاف وتخفیف نون وتاء مدوّره و کظامه بکسر کاف و تخفیف ظاء ضظغ وفتح میم وتاء وکظیمه بروزن نصیحه نیز هر سه عربیست بمعنی کاریز یعنی چاههای پهلوی هم که میانه انها در زیر زمین مجری وجوئی باشد جمع اول قنی بروزن حلی است کاریز بکاف وکسر راء و یاء معروف و زاء فارسیست عذب بفتح عین سعفص وسکون ذال ثخذ و باء ابجد عربیست بمعنی الخوش و گوارا یعنی شیرین و زود هضم وان صفت مشبهه از عذوبه بضمّ از باب حسن بمعنی خوش شد آب است ینبوع بفتح یاء حطّی وسکون نون وضمّ باء ابجد و عین سعفص عربیست بمعنی چشمه آب جمعش ینابیع بفتح است ومی آید در اصل دوازدهم

قطعهٔ ینبع وان یفعول از نبع بفتح و نبوع بضم از باب منع و نصر و ضرب بمعنی
بیدا امدن اب از چشمه است حماء بفتح حاء حطی و فتح میم و همزه و حما بفتح
حاء و سکون میم و همزه و ثاء نیز عربیست بمعنی لای یعنی کل سیاکه ته
حوض و چاه و امثال ان کرا نوا لجن نیز کویند وان صفت از حماء بفتحتین و مد و
حماء بفتح از باب علم بمعنی با لجن شدن حوض و چاه است لای بلام و الف و یاء
دو نقطه در پایین و لجن بفتح لام و فتح جیم هر دو فارسیست اصل

14	کران عود کمر بطو بتشرغ رود ولی صنج چنگ و مزمار نای

شرح کران بکسر کاف و تخفیف راء قرشت و الف و نون بربط بفتح هر دو
باء ابجد و سکون راء قرشت و طاء حطی اول عربی و ثانی معرب بربط مرکب از
بر فارسی یعنی سینه و بط عربی بمعنی اردک است بمعنی عود یعنی ساز مشهور
شبیه بسینه اردک که مینوازند و عود بضم عین سعفص و واو و دال ابجد
عربیست بنابر شهرت تفسیر یافته و تر بفتح واو و فتح تاء قرشت و تر شرع به
بکسر و فتح شین قرشت و سکون راء قرشت و عین سعفص و تاء هر دو عربی
است بمعنی رود یعنی تار یکه مینوازند و بترکی بونقار کویند جمع اول اوتار
بفتح و جمع ثانی شرع بر وزن مثل و بغل و عنب است رود بضم راء قرشت بی
نقطه و واو مجهول و دال بینقطه فارسیست صنج بفتح صاد سعفص و سکون
نون و جیم معرب چنگ فارسی است بمعنی ساز تار دار یکه مینوازند جمعش
صنوج بضم است مزمار بکسر میم و سکون زای و میم و الف و راء قرشت و فتح میم
نیز عربیست بمعنی نای یعنی نی که نوازند جمعش مزامیر بفتح است وان اسم
الة از زمر بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی نای نواختن است نای بنون و
الف و یاء دو نقطه در پایین فارسی است ملحوق

ثمن چه بها و بهار و شنی
ثبور است و یلی بود و یل وای

شرح ثمن بفتح ثاء ثخذ و فتح میم و نون عربیست بمعنی بها یعنی قیمت
چیزی که خریده شود جمعش اثمان و اثمن و اثمنه بفتح است بها بفتح باء یکنقطه
و تخفیف هاء و الف مقصوره فارسیست بهاء بفتح باء ابجد و تخفیف هاء و الف
ممدوده منقلبه از واو یا یاء عربیست مصدر باب حسن و علم و نصر و منع است
بمعنی خوب و زیبا شدن پس تفسیرش بروشنی مجاز و از باب تفسیر بالازم و
قصرش از جهة وزن شعر است و بار و شنی سفید یعنی حاصل مصدر ست
ثبور بضم ثاء ثخذ و ضم باء ابجد و واو و راء قرشت عربی و مصدر باب نصر ست
بمعنی هلاک شدن و مردن هو و یل بفتح واو و سکون یاء حطی و لام نیز عربی و مصدر
باب نصر است بنابر مشهور شهرت تفسیر یافته شده و یل بفتح واو و سکون یاء حطی
و لام عربی است بمعنی وای و افسوس از راحت و خوشحالی و انکلمه ایست که در وقت
فرود امدن درد و عذاب کفته میشود وای بفتح واو و الف و یاء دو نقطه
در پایین فارسیست ملحوق

عیون سوء چشم و بلید کند تو لوذعی المعی تیز ذهن

شرح عیون بفتح عین سعفص و ضم یاء حطی و واو و نون عربیست بمعنی
شخص شور چشم یعنی شوم و بد چشم وان صفت مشبهه بمعنی فاعل از عین
بفتح از باب نصر بمعنی چشم زدن است شور چشم بضم شین با نقطه و واو مجهول
مرکب از شور بمعنی شوم و از چشم و فارسیست بلید بفتح باء ابجد و کسر لام
و یاء حطی و دال ابجد بر وزن احمد نیز عربی بمعنی کند ذهن و تفسیرش بطلوع
کند از جهة ضرورت شعر است و این هر دو صفت مشبهه از بلادت بفتح از باب حسن

وعلم بمعنی کند ذهن شده است لوزعی بفتح وسکون واو وفتح ذال ثخذ و کسر عین سعفص وشد یاء حطی المعی بی یا لوزع بی یابیز والمعی بفتح همزه وسکون لام وفتح وکسر عین سعفص وشد یاء حطی المعی بی یا والمعی بتشدید همزه بیا وشد یاء اخر نیز هر پنج عربیست بمعنی تیز زای یعنی تند عقل و زیرک تیز رای بکسر تا و نقطه در یا لا مرکب از تیز فارسی بمعنی تند واز رای عربی بمعنی عقل واعتقاد وجمعش آراء بمد وآراء بفتح همزه ومد ورای بفتح ودی بضم وکسر را وشد یاء وری بر وزن غنی وقلب همزه اش با لف زجهت رعایت قافیه است

ملحق

حقیق جد بو وقمین حری سزاوار وهاکر وارذ خدرای

شرح حقیق بفتح خاء حطی وکسر قاف کسر میم جد بر بفتح جیم وکسر دال ابجد و یاء حطی وراء قرشت وقمین بفتح قاف وکسر میم و یاء حطی ونون بر وزن کتف وقرس نیز وحری بفتح خاء حطی وکسر راء قرشت وشد یاء حطی وحری بفتح خاء حطی وفتح وتنوین راء وحر بفتح وکسر وتنوین نیز هر هشت عربی بمعنی سزاوار یعنی لایق بچیز جمع جد بر وجد برون بفتح وجداء بضم وتشدید حریان وجمعش حریون ومؤنثش حریه است واین هر هشت صفة مشبهه است اول وثانی از حق از باب نصر وضرب بمعنی سزاوار کردانیدن وثالث ورابع از جدارت وثامنه بفتح از باب حسن وباقی از حری بفتح از باب ضرب بمعنی سزاوار شدن سزاوار بفتح سین بی نقطه فارسیست ها یعنی ها و الف مقصوره عربیست بمعنی گیر بگیر وان اسم فعل بمعنی خذ وفاعل وفعل ومفعول طلب ست ادخل بضم همزه وسکون دال ابجد وضم خاء ثخذ ولام عربی است بمعنی درای یعنی داخل شو وان امر حاضر از دخول از باب نصر بمعنی در آمدن است اصل

القطعة الثانية في البحر المجتث المثمن المخبون المقصور

شرح المجتث بجیم وثاء قرشت وشد ثاء ثخذ بصیغه اسم مفعول مضاعف باب افتعال است الاجتثاث از بیخ بر کندن الجثو بجاء ثخذ وباء ابجد بصیغه اسم مفعول باب ضرب است الخبن بر کردانیدن جامه در دوختن از برای کوتاه شدن یعنی قطعه دوم در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور است وان بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانچه ناظم گفته

نظم

زهی بگلشن جانها فدی سرو روان | رخ تو فلک دلبری مه تابان
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان | بگوی مجتث این بحر او مثمن خوان

وفی الحقیقه این بحر از فروع مجتث است چه اصلش هر مصراعی دو مستفعلن فاعلاتن است ووجه تسمیه این بحر بمجتث مثمن مخبون مقصور انستکه مجتث بمعنی از بیخ بر کنده شده است وچون مستعمل این بحر که مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن است از بحر خفیف کنده وبر اورده شده است چه ارکان این هر دو بحر یکیست واختلاف با انستکه در رکن این بحر مستفعلن مقدم بر فاعلاتن است ودر بحر خفیف مستفع لن در میان دو فاعلاتن است لهذا مجتثش نامیده اند وچون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند واز چهار رکن حرف ثانی ساکن سبب خفیف که در اول وثالث سین ودر ثانی ورابع الف است ومستفعلن در اول وثالث بمفاعلن که هم وزن انست نقل شده لهذا مجبونش نامیده اند چه خبن بفتح خاء ثخذ نزد عروضیان حذف حرف ثانی ساکن رکن است وچون از عروض وضرب نون ساکن لفظ تن که سبب خفیف است ساقط وما قبلش که تاء متحرک است ساکن وفعلات بفعلان که هم وزن انست نقل شده لهذا مقصورش نامیده اند چه قصر نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب اخر رکن واسکان ما قبل انست وتقطیعش چنین است

ضیاء نو مفاعلن و سنا رو فعلاتن شنی افق مفاعلن جکران فعلاتن و دا

قطعه نه بیت اصل و دو بیت ملحق است اصل

ضیا نور و سنا روشنی افق چه کران	فتی خفیف و جوان و سبک ثقیل گران

شرح ضیاء بکسر ضاد ضطغ و تخفیف یاء حطی و الف ممدوده و ضواء بکسر و مد و ضوء بفتح و ضم ضاد و سکون واو و همزه نیز و نور بضم نون و واو و دال و قرشت و سنا بفتح سین سعفص و تخفیف نون و الف مقصوره و ممدوده نیز هر پنج عربیست بمعنی روشنی سه اول روشنی بسیار را گویند مانند روشنائی آفتاب نور روشنی کمتر از ضیاء را گویند مانند روشنی ماه جمعش انوار بفتح و نیران بکسر است سنا روشنی کمتر از نور را گویند مانند روشنی برق جمعش اسنا بفتح و سنی بر وزن حلی و تفسیرش مطلق روشنی از جهة وزن شعر است و سنا ممدوده مصدر باب نصر بمعنی رفعت یعنی بزرگوار و عالی قدر شدن نیز آمده و میباید که در اصل سیزدهم از قطعه بیست و نهم افق بضم همزه و ضم و سکون فاء و قاف عربیست بمعنی کران یعنی کناره هر چیزی یا کناره آسمان جمعش آفاق بهمزه و الف است کران بفتح کاف فارسی است فتی بفتح فاء و تخفیف تاء قرشت و الف مقصوره منقلبه از یاء و خفیف بفتح خاء ثخذ و کسر فاء و یاء حطی و فاء لف و نشر مرتب یعنی در هم پیچیده و از هم کشوده بنیز بیاب ست فتی عربی است بمعنی مرد جوان تثنیه اش فتیان و فتوان بفتحتین و جمعش فتیان و فتوه بکسر و فتو بضمتین و شد واو و فتی بر وزن حلی و مؤنثش فتاة و جمعش فتیات بفتحتین است و آن صفة از فتی بفتح و قصر از باب علم بمعنی جوان شدن راست خفیف عربیست بمعنی چیزی سبک جمعش خفاف بکسر است و آن صفة مشبهه بمعنی فاعل از خفة و خفة بکسر و فتح از باب ضرب بمعنی سبک شدن راست ثقیل بفتح ثاء ثخذ

و کسر قاف و یاء حطی و لام و بر وزن سحاب و غرامه نیز عربیست بمعنی گران یعنی چیز سنگین جمعش ثقال بکسر و ثقل بضم است و آن صفة مشبهه بمعنی فاعل از ثقل بکسر و ثقاله بفتح از باب حسن بمعنی سنگین شدن است گران بکسر کاف عجمی فارسیست

اصل	ذهب زر است حدید آهن و رصاص ارزیز / لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان	۱

شرح ذهب بفتح ذال ثخذ و فتح هاء و باء ابجد عربیست بمعنی زر یعنی طلای گداخته غیر مسکوک و آن مؤنث نیز مستعمل و پاره اش ذهبه جمعش اذهاب بفتح و ذهوب و ذهبان بضم است زر بفتح زاء فارسیست حدید بفتح حاء حطی و کسر دال ابجد و یاء حطی و دال دیگر عربیست بمعنی آهن جمعش حدائد و حدیدات بفتح است و آن صفة مشبهه بمعنی فاعل از حد بفتح از باب نصر بمعنی بازداشتن است چون آهن بازدارنده صاحب است از دشمن لهذا حدیدش نامیده اند و حدید بمعنی چیز تیز و تند نیز آمده و میباید که در اصل نهم از قطعه یازدهم رصاص بفتح راء قرشت و تخفیف صاد سعفص و الف و صاد دیگر و ارزیز بفتح راء و تخفیف زای و الف و زای دیگر نیز هر دو عربی است بمعنی ارزیز یعنی قلعی ارزیز بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و کسر زاء و یاء دو نقطه در پائین و زاء دیگر فارسی است لجین بضم لام و فتح جیم و سکون یاء حطی و نون و فضه بکسر فاء و شد ضاد ضطغ و تاء نیز هر دو عربیست بمعنی سیم یعنی نقره گداخته غیر مسکوک سیم بکسر سین بی نقطه فارسی است زجاج بحرکات زای و تخفیف جیم و الف و جیم دیگر عربیست بمعنی شیشه آبگینه بکسر یعنی آبگینه بهمزه و الف و سکون یاء بکنقطه در پائین و کسر کاف عجمی فارسی است معدن بفتح میم و سکون عین سعفص و کسر دال ابجد عربیست بمعنی کان یعنی جای رستن طلا و نقره و امثال آن جمعش معادن بفتح است و آن اسم مکان از عدن بفتح از باب

ضرو یعنی پوسنده رجائی ایستاده است و چون پوسنده جمعی در معادن
بجهة تحصیل جواهر نفیسه وا ایستادند لهذا معدنش نامیده اند　　اصلک

نحاس و صفر مس و روی و انکشت سرب
حُلیّ زیور و غالی گران و رخص ارزان

شرح نحاس بفتح نون و تخفیف خاء حطی و سین سعفص و صفر بحرکات صاد
سعفص و سکون فاء و راء قرشت و بر وزن کتف و عنق نیز لغتست مرتبه است
نحاس عربیست بمعنی مس سرخ و بمعنی دود نیز امده و میاید در ملحق سیمراز
قطعهٔ ششم صفر عربیست بمعنی روی یعنی مس زرد معدنی جمعش اصفار
بفتح است روی بضم راء بی نقطه و واو مجهول فارسی و تفسیر بهفت جوش از
باب اشتباه هست انک بهمزه و الف و ضم نون و کاف و رصاص اسرب نیز عربیست
بمعنی سرب یعنی قرقشم سرب بضم سین سعفص و ضم راء قرشت و باء ابجد
نیز عربی و مخفف اسرب بضم همزه و تخفیف و تشدید باء است بنابر شهرت
تفسیر بان شده حلیّ بضم حاء حطی و کسر لام و شد یاء حطی عربی و جمع حلی
بفتح حاء و سکون لام است بمعنی زیور یعنی آرایش و تفسیر جمع بمفرد از جهة
ضرورت شعریست وان فعول بحلی بفتح از باب ضرب بمعنی زیور کردنست
زیور بکسر زای فارسیست غالی بغین ضظغ و الف و کسر لام و تخفیف یاء حطی
غلا بر وزن علی نیز عربیست بمعنی نرخ گران یعنی سنگین وان صفة مشبهه
از غلا بفتح و مد از باب نصر بمعنی گران شدن نرخ است گران بکسر کاف
عجمی فارسی است رخص بفتح راء قرشت و کسر خاء ثخذ و یاء حطی و صاد
سعفص عربیست بمعنی نرخ ارزان یعنی سبک وان صفة مشبهه بمعنی
فاعل از رخص بضم از باب حسن بمعنی ارزان شدن نرخست　　اصلک

جراز و سیف و حسام است عضب و صارم تیغ
مجن و جنّه سپر سهم تیر و قوس کمان

شرح جراز بضم جیم و تخفیف راء قرشت و الف و زای و سیف بفتح سین سعفص
و سکون یاء حطی و فاء و حسام بضم حاء حطی و تخفیف سین سعفص و الف و
میم و عضب بفتح عین سعفص و سکون ضاد ضظغ و باء ابجد و صارم بصاد سعفص
و الف و کسر راء قرشت و میم و صمصام بر وزن صبور نیز هر شش عربیاست بمعنی
تیغ یعنی شمشیر سیف و عضب مطلق شمشیر را گویند جمع سیف اسیاف
و اسیف و سیفه بفتح و سیوف بضم و جمع صارم صوارم بفتح است تیغ بکسر
تاء دو نقطه در بالا فارسیاست مجن بکسر میم و فتح جیم و شد نون و مجنه
با تاء زائده نیز و جنه بضم جیم و شد نون و تاء و جنانه و جنان بر وزن
غراب و نخاله نیز هر پنج عربیاست بمعنی سپر جمع اول مجان بفتح و جمع جنه
جنن بر وزن رطب است سهم بفتح سین سعفص و سکون هاء و میم عربیاست
بمعنی تیر جمعش سهام بکسر است قوس بفتح قاف و سکون واو و سین سعفص
عربیست بمعنی کمان و ان گاهی مذکر مستعمل و جمعش قسی بکسر سین و شد یاء و
بر وزن حلی و اقواس بفتح و قیاس بکسر است　　اصلک

عصا نی و یلبه جوشن است و درع زره
وهو کمند داو لی نصل و معبله پیکان

شرح عصب بفتح عین سعفص و فتح و سکون صاد و باء ابجد و بر وزن قفل
و اعصاب نیز عربیست و جمع عصبه بفتحات است بمعنی پی طناب مفاصل
اعضاء و تفسیر جمع بمفرد از جهة وزن شعر است یلبه بفتح یاء حطی و فتح لام و
باء ابجد و تاء وحدت و جوشن بفتح جیم و سکون واو و شین قرشت و نون و درع

بکسر دال ابجد و سکون راء قرشت و عین سعفص هر سه عربیست بمعنی
زره ماول نیز پوستی که بازره آهنی را گویند جمع جوشن جواشن بفتح است و اسقاط
واو عطفش از جهت ضرورت شعریست و درع گاهی مذکر مستعمل و جمعش ادرع
و ادراع بفتح و دروع بضم است زره بکسر زای و کسر رای بی نقطه فارسیست و هوق
بفتح واو و فتح هاء و قاف عربیست بمعنی کند که گرفته میشود بان جانوران
جمعش اوهاق بفتح است نصل بفتح نون و سکون صاد سعفص و لام و معبله
بکسر میم و سکون عین سعفص و باء ابجد و لام و تاء زائده هر دو عربی
است بمعنی پیکان تیر و نیزه را گویند و جمعش انصل بفتح و نصال بکسر و
نصول بضم است ثانی پیکان پهن بلند تیر را گویند جمعش معابل بفتح است

		اصل
	عجاج نقع و قتام و هبا و هیج غبار کلوم خستگی و موت مرگ و مره توان	

شرح عجاج نقع بفتح عین سعفص و تخفیف جیم و الف و جیم دیگر و نقع بفتح
نون و سکون قاف و عین سعفص و تخفیف جیم و الف و جیم قتام بفتح قاف و تخفیف
تاء قرشت و الف و میم و هبا بفتح هاء و تخفیف باء ابجد و الف ممدوده منقلبه
از واو و هیج بفتح هاء و سکون یاء حطی و جیم هر پنج عربی است چهار اول بمعنی
غبار یعنی گرد و هیج مصدر باب ضربست بمعنی بر انگیخته شدن و بر انگیختن
و چون غبار بر انگیخته شده است لهذا هیج را مبدل اند جمع نقع نقوع بضم و
نقاع بکسر است و غبار بضم غین ضظغ و تخفیف باء ابجد و راء قرشت عربیست
بنا بر شهرت تفسیر بان شد کلوم بضم کاف و ضم لام و واو و میم و بر وزن کتب
نیز عربی و جمع کلم مصدر باب ضرب است بمعنی خستگی یعنی زخم و جراحت
کردن و تفسیر جمع بمفرد از جهت ضرورت شعریست یا خستگی مفید معنی حاصل

مصدر است موت بفتح میم و سکون واو و تاء و موات بر وزن غراب نیز
عربی و مصدر باب نصر و ضرب و منع است بمعنی مرگ یعنی مردن مره بکسر
میم و شد راء قرشت و تاء عربیست بمعنی توان یعنی قوت جمعش مرر بر وزن عنب
و امرار بفتح است توان بضم تاء دو نقطه در بالا فارسی است اصل

	حشاشه باقی جان و عراضه راه آورد قراضه ریزه زر و ربح سود و خسر زیان	

شرح حشاشه بضم حاء حطی و تخفیف شین قرشت و الف و شین دیگر و تاء
حشاشی یا نیز عربیست بمعنی باقی جان که در بدن مریض و جریح مانده باشد
جمعش حشاشات بضم است عراضه بضم عین سعفص و تخفیف راء قرشت
و الف و ضاد ضظغ و تاء و عراض بی تا نیز عربیست بمعنی ارمغان یعنی سوغات
و ارمغان جمعش عراضات بضم است راه آورد فارسیست قراضه بضم قاف و تخفیف
راء قرشت و الف و ضاد ضظغ و تاء عربیست بمعنی ریزه هر چیزی که از بریدن ساقط
شود پس تخصیص ریزه زر از جهت وزن شعر است و آن فعاله از قرض بفتح
از باب ضرب بمعنی بریدن است ربح بکسر راء قرشت و سکون باء ابجد و حاء
حطی و بر وزن فرس و سحاب نیز عربی است بمعنی سود یعنی فائده که از کسب و تجارت
بهم رسد جمعش ارباح بفتح و فعلش از باب علم مستعمل است سود بضم سین بی نقطه
و واو معروف فارسیست خسر بضم خاء نخذ و سکون و ضم سین سعفص و راء
قرشت و بر وزن بغداد و فرس و خسران بضم و خسار و خساره بفتح نیز عربیست و مصدر

	باب علم و ضرب است بمعنی زیاد کردن اصل بغوث و نسر و یعوق و سعد و عزای	
	سواع و لات و منات است نام‌ها بتان	

شرح بعوث بفتح باء حطی و ضمّ غین ضظغ و واو ثاء ثخذ ونسر بفتح نون و سکون سین سعفص وراء قرشت ویعوق بفتح یاء حطی و ضمّ عین سعفص و واو و قاف و بعل بفتح باء ابجد و سکون عین سعفص و ودّ بضمّ واو و شدّ دال ابجد و عزّی بضمّ عین سعفص و شدّ زای و الف مقصوره است و سُواع بضمّ سین سعفص و تخفیف واو و عین سعفص و اللّات بالف و لام زایده لازمه و تخفیف و شدّ بتاء مطوله و منا بفتح میم و تخفیف نون و الف و تاء و مناف بفتح میم و تخفیف نون و الف و فاء و هر ده عربیست بمعنی نامهای بتانی که کفار میپرستیدند یغوث و نسر و یعوق و سواع نامهای بتانیست که قوم نوح علی نبیّنا و آله و علیه السّلام میپرستیدند و نسر بمعنی کرکس نیز آمده است و میباید در اصل هشتم از قطعهٔ یازدهم و بعل نام بتیست که قوم الیاس علی نبیّنا و آله و علیه السّلام در زمین بعلبک میپرستیدند و بمعنی شوهر نیز آمده در ملحق دوم از قطعهٔ نهم و عزّی نام بتی است که قریش میپرستیدند یا نام درخت سمره است که خانه مسمّی بر این جهت و بنا شده که قبیله میپرستیدند و خالد بن ولید بامر پیغمبر صلّی الله علیه و آله آن خانه را خراب کرد و درخت را سوخت و اللّات نام بتی است که قوم شعیب علی نبیّنا و آله و علیه السّلام میپرستیدند و مناة نام بتیست که در میان مکّهٔ معظّمه و مدینه مشرّفه قبیلهٔ بنی هذیل و بنی خزاعه میپرستیدند و تخفیف عزّی و حذف الف و لام اللّات از جهة وزن شعر است بتان بضمّ باء یکنقطه در پایین جمع بت و فارسی و ایراد الف و نون در آن بدل هاء و الف از جهة رعایت قافیه است

اصل

۶۱	صنم چو نصب و نُصُب و زون و جبت و بت و طاغوت وثن شمن و ثنی بت بود و الصیمان	۵۱

شرح صنم بفتح صاد سعفص و فتح نون و میم و نصب بفتح نون و سکون صاد سعفص و باء ابجد و نُصُب بضمّ نون و ضمّ و سکون صاد سعفص و باء ابجد و زون بفتح و ضمّ زای و واو و نون و جبت بکسر جیم و سکون باء ابجد و تاء قرشت و بد بضمّ باء ابجد و شدّ دال ابجد و طاغوت بطاء حطی و الف و ضمّ غین ضظغ و واو و ثاء و وثن بفتح واو و فتح ثاء ثخذ و نون اوّل معرّب شمن فارسی بمعنی بت و ساده و مصنوع و شمن معرّب بت و باقی عربیست بمعنی بت یعنی آنچه پرستیده شود غیر باری تعالی جمع صنم اصنام بفتح و جمع نصب انصاب و جمع نصب نصاب بفتح و جمع بد و بدده بر وزن قرده و ابدال بفتح و جمع طاغوت طواغیت بفتح و جمع وثن وثن بضمّتین و اوثان بفتح و اسقاط حرف عطف از زون از جهة وزن شعر و تصحیف شراح آن بدرا بون و تفسیرش بهمیان ناشی از تحریف کاتبست و ثنی بفتح واو و فتح ثاء و کسر نون و شدّ یاء نسبت عربی است بمعنی بت پرست الّ بکسر همزه و شدّ لام عربی است بمعنی پیمان یعنی عهد و سوگند بجهت امری که در میان دو کس یا زیاده مقرّر شده باشد که البته محافظت نمایند و تخفیف ثنی و الّ از جهة ضرورت شعر است پیمان بفتح یاء عجمی فارسی است ملحق

۲۱	چه عود و شار و نات بست و ثلب باشد پیر افید و حاشیه و حشو اشتر از جوان	۷۱

شرح عود بفتح عین سعفص و سکون واو و دال ابجد و شارف بشین قرشت و الف و کسر راء قرشت و فاء و شارف بنا نایت و ناب بنون و الف منقلبه از یاء و باء و بنوب بر وزن تنور نیز و ثلب بکسر ثاء ثخذ و سکون لام هر و باء هر شش عربیست بمعنی اشتر پیر عود شتر نر و ماده پیر زیاده از سیزده سال و ثلب شتر نر بسیار پیر را گویند که از پیری دندانهایش شکسته و موی دمش بجنبه باشد جمع اوّل عیدة و عوده بر وزن قرده و جمع ثانی اثلاب بفتح و ثلبه بر وزن قرده و مؤنّثش ثلبه است شارف و شارف و ناب و نیوب شتر ماده گویند جمع اوّل و ثانی شوارف بفتح و شرف بضمّتین

وبروزن عدول وفعلش ازباب حسن ونصر مستعمل وجمع ثالث ورابع ابناء بفتح
وبنوب بضم ونیب بکسر است آفیل بفتح همزه وکسر فاء ویاء حطی ولام وحاشیه بکا
حطی وکسر شین قرشت وتخفیف یاء حطی وتاء وحشو بفتح خاء حطی وسکون شین
قرشت وواو وفرش بفتح فاء وسکون راء قرشت وشین قرشت نیز هر چهار
عربیست بمعنی اشتران جوان اول شتر یکساله یا دو دو دانیز گویند جمعش افال
بکسر یا فائل بفتح ومؤنثش افیله است وباقی هر یک شتران جوان تر وماده را نیز

٢١	گویند ملحق هدف نشان غرض هم ختیعه زهگیر است	٧١

وتیر ناملک معارض تیر کز میدان

شرح هدف بفتح هاء وفتح دال ابجد وفاء وعرض بفتح عین ضطغ وفتح راء
قرشت وضاد ضطغ هر دو عربیست بمعنی نشانه که بر آن تیر اندازند واول جمع
اهداف بفتح وجمع ثانی اغراض بفتح است ختیعه بفتح خاء ثخذ وکسر تاء قرشت ویاء حطی
وعین سعفص وتاء عربیست بمعنی زهگیر پوستی که تیر اندازان بر انگشتها لفافه
کنند وتیر بفتح واو وفتح تاء قرشت عربیست بمعنی تیر زه یعنی چله کمان جمعش
اوتار بفتح وزه بکسر زای فارسیست معارض بکسر میم وسکون عین سعفص وراء
قرشت والف وضاد ضطغ عربیست بمعنی تیر کز یعنی تیر بی پر وپیکان که هر دو سرش
باریک وبنا نش کنده باشد جمعش معاریض بفتح است تیر کز بفتح کاف عجمی وزای

	مرکب زتیر واز کز فارسیست اصل القطعة الثالثة في بحر الرمل المثمن المحذوف

شرح الرمل بفتح راء قرشت وفتح میم ولام صفت مشبهه بمعنی مفعول از رمل
بفتح از باب نصر بمعنی حصیر بافتن است المحذوف بحاء حطی وذال ثخذ وفاء بمعنی

اسم مفعول از باب ضرب است از حذف انداختن یعنی قطعه سیم در بحر رمل مثمن
محذوف است وان بحریست که هر مصراعش از تقطیع سه فاعلاتن ویک فاعلن حاصل

	شود چنانچه ناظمی گفته نظم این ما ریکی میانت همچو موئی در کمر غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر	

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن خیر از بحر رمل این قطعه را بس خوار زیری
وفی التحقیق این بحر از فروع رمل است چه اصلش هر مصراعی چهار فاعلاتن است
ووجه تسمیه این بحر برمل مثمن محذوف انست که رمل بمعنی حصیر بافته شده
است وچون وتدهای ارکان این بحر که لفظهای علا است در میان سببها
که لفظهای فا وتن است مانند نیهای حصیر در میان ریسمانها بر آمده وبیکدیگر
بافته شده است لهذا رملش نامیده اند وچون هر بیت این بحر ارکان ثمانیه حاصل
شده است لهذا مثمنش نامیده اند وچون از عروض وضرب لفظ تن که سبب
خفیف است فط وفا علا بفاعلن که هموزن انست نقل شده لهذا محذوفش
نامیده اند چه حذف بحاء حطی وسکون ذال ثخذ نزد عروضیان اسقاط سبب
خفیف است از اخر رکن وتقطیعش چنین است جیدکردن فاعلاتن صدد
سینه فاعلاتن رکبه زانو فاعلاتن راس سر فاعلن ودر این قطعه نه بیت اصلی

	وشش بیت ملحق است اصل جید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر تو چاه ماه رو در دری

شرح جید بکسر جیم ویاء حطی ودال ابجد عربیست بمعنی گردن جمع اجیاد
وجیود بضم است صدر بفتح صاد سعفص وسکون دال ابجد عربیست
عربیست بمعنی سینه وان مذکر مستعمل وجمعش صدور بضم است

خامه و پچها بالش ملوله بنظر امده و میباید در اصل اوّل از قطعهٔ دوازدهم دیکه بکسر راء
قرشت و سکون کاف و باء ابجد و ... عربیست بمعنی زانو یعنی موصل اسافل ران
و اعالی ساق جمعش رکب بر وزن رطب و رکبات بضم راء و سکون و فتح و ضم کاف است
راس بفتح راء قرشت و سکون همزه و سین سعفص عربیست بمعنی سر جمعش ارؤس
بفتح اوّل و ضم ثالث و رؤس بضمتین است و بمعنی مهتر یعنی بزرگ مرتبه نیز امده
و میباید در اصل اوّل از قطعه دوازدهم ثوب بفتح ثاء ثخذ و سکون واو و باء ابجد
عربی است بمعنی جامه یعنی انچه پوشیده شود جمعش اثوب و اثواب بفتح و ثیاب
بکسر است رزق بکسر راء قرشت و سکون زای و قاف و مرتزق بکسر زای نیز عربی است
بمعنی روزی یعنی انچه نفع برده شود از ان جمعش ارزاق بفتح است زاد بزای
و الف منقلبه از واو و دال ابجد عربیست بمعنی توشه یعنی خوراکی که مسافر
باخود بردارد جمعش ازواد بفتح است توشه بضم تاء دو نقطه در بالا و واو
مجهول و شین با نقطه و اخفای هاء فارسیست باب بباء ابجد و الف منقلبه از
واو و باء دیگر عربیست بمعنی در جمعش ابواب و ابوبه بفتح و بیبان بکسر است اصل و

عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه حلی و بیک
حُسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر

شرح عرش بفتح عین سعفص و سکون راء قرشت و شین قرشت عربیست
بمعنی سقف خانه جمعش عروش و عرش بضمتین و اعراش بفتح و عرشه بر وزن
قرده و سقف بفتح سین سعفص و سکون قاف و فاء و بر وزن امر نیز عربی جمعش
سقوف و سقف بضمتین است بنابر شهرت تفسیر بان شده بیت بفتح باء ابجد
و سکون یاء حطی و تاء قرشت عربیست بمعنی خانه چوبی و کلی مطلقا جمعش
ابیات بفتح و بیوت بضم و کسر و جمع ابیات جمعش ابابیت و ابیاوات بفتح و بیوتات بضم است

کحل بضم کاف و سکون حاء حطی و لام و بر وزن کتاب نیز عربی است بمعنی سرمه
و هر چه ماننده انکه در چشم کشند رمل بفتح راء قرشت و سکون میم و لام عربی
است بمعنی ریگ روان که باز بان صفهانی ماسه گویند جمعش رمال بکسر
و ارمل بفتح اوّل و ضم ثالث است و بیک بکسر راء بی نقطه و یاء مجهول و کاف
عجمی فارسیست حسن بضم حاء حطی و سکون سین سعفص و نون عربی و
مصدر باب حسن و نصر است بمعنی خوبی یعنی نیک شدن جمعش محاسن بفتح و
با خوبی و زشتی مهمبد معنی حاصل مصدر است قبح بضم و فتح قاف و سکون
باء ابجد و حاء حطی و قباح و قباحه بفتح و قبوح و قبوحه بضم نیز عربی و مصدر
باب حسن است بمعنی زشتی بمعنی بد شدن است جمعش قبائح بفتح جاف
بجیم و الف و شد فا عربیست بمعنی چیز خشک و ان صفه مشبهه از جفوف بضم
و جفاف بفتح از باب ضرب بمعنی خشک شدن و تخفیفش از جهة وزن شعر است
رطب بفتح راء قرشت و سکون طاء حطی و باء ابجد و بر وزن امر نیز عربیست بمعنی چیز
تر جمعش رطاب بکسر است و ان صفه مشبهه از رطوبت بضم و رطابه بفتح از

باب حسن و علم بمعنی تر شدن است اصل

ذئب و سرحان سید گرگ سمع بچش فاره موش
حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر

شرح ذئب بکسر ذال ثخذ و سکون همزه و باء ابجد و گاهی قلب همزه بیا نیز
و سرحان بکسر سین سعفص و سکون راء قرشت و خاء حطی و الف و نون زائد
و سرحال بتبدیل نون بلام نیز و سید بکسر سین سعفص و یاء حطی و دال هر
چهار عربیست بمعنی گرگ ترجمه اوّل ذوب بفتح و ذئاب بکسر و ذؤبان بضم و مؤنثش
ذئبه و جمع ثانی سراح بفتح و کسر و سراحین بفتح و مؤنثش سیده و اسقاط حرف

عطفش از جهت ضرورت شعر است شمع بکسر شین سعفص و سکون میم و عین سعفص عربیست بمعنی کرک بچه کراز کفتار هر سه باشد و جمع تثنیش شمعه است و حرف شین ساکن در بچش ضمیر غائب راجع بکرک بمعنی ارز و فارسی و الحاقش جهت وزن شعر است فاره بفتح فا و سکون همزه و را قرشت و تاء عربیست بمعنی موش نر و ماده مطلقا و نر تنها را فار بدون ها کویند جمع ثانی فئران بکسر فا و سکون همزه و فتحه بر وزن فیه و جمع فئر بر وزن رطب آمده است حبه بفتح حا و حطی و شد با و تاء و حذف عربیست بمعنی مار نر و ماده مطلقا جمعش حبات بفتح و حیوات بسکون و فتح ثانی است حوت بضم حاء حطی و واو و تاء قرشت عربیست بمعنی ماهی جمعش احوات بفتح حوت بر وزن قوده و حیتان بکسر است طیر بفتح طاء حطی و سکون یاء حطی و راء قرشت عربی و جمع طائر است بمعنی مرغ یعنی پرنده و آن کاهی بر واحد نیز اطلاق میشود در این وقت جمعش طیور بضم و اطیار بفتح است و ش بکسر راء قرشت و یاء حطی و شین قرشت عربیست بمعنی پر مرغ جمعش اریاش بفتح و ریاش بکسر است و پر بفتح باء عجمی فارسیست

اصل

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر موی
نفی مغز و شحم پیه و آذر کوش اطروش کر

شرح عین بفتح عین سعفص و سکون یاء حطی و نون عربیست بمعنی چشم و آن مونث و مستعمل و جمعش اعیان و اعین بفتح و عیون بضم و کسر و جمع جمعش اعینات بفتح اول و ضم ثالث است و بمعنی خود نیز آمده است و میاید در اصل ششم از همین قطعه انف بفتح همزه و سکون نون و فاء عربیست بمعنی بینی جمعش انوف بضم و اناف و آناف بفتح همزه و الف است حاجب بحاء حطی و کسر جیم و باء ابجد عربیست بمعنی ابرو یعنی استخوان با کوشت و موی بالای دو چشم یا موی ابرو تنها جمعش

حطی و نون و نضر بفتح نون و سکون ضاد ضظغ و راء قرشت و بر وزن نهر عربی و احمد نیز هر دو عربیست اول بمعنی زر خالص و ثانی بمعنی زر یعنی طلا و سام یعنی طلا یا ریکهای طلای در معدن را کویند واحدش سامه و تفسیرش بمفرد از جهت ضرورت شعر است و نیز طلای که از آن غیر مسکوک یا قطعات یعنی ناکداخته را کویند و همچنین عسجد و عقیان و نضر و نضار بکسر و انضر بفتح اول و ضم ثالث است و عین طلای مسکوک و غیر مسکوک را نیز کویند بمعنی چشم نیز آمده و کذشت در اصل چهارم از همین قطعه

اصل

نیک صحبت قبله بوسه مهر کابین خدن دوست زوج شوی و نیز بن هاو فحل زن
غیر عر بیست

شرح نیک بفتح نون و سکون یاء حطی و کاف عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی صحبت کردن زن و شوهر با یکدیکر یعنی جماع کردن و صحبت بضم صاد سعفص نیز عربی و مصدر باب علم است بنابر شهرت تفسیر باز شده قبله بضم قاف و سکون باء ابجد و لام و تاء عربیست بمعنی بوسه مهر بفتح میم و سکون هاء و راء قرشت و صداق بفتح و کسر صاد سعفص و صدقه بر وزن ندسه و غرفه و صدقه و بضمتین و فتحتین نیز هر هشت عربیست بمعنی کابین زن جمع مهر مهور بضم و فعلش از باب منع و نصر مستعمل و جمع صدقه بر وزن ندسه صدقات بفتح اول و ضم ثانی و جمع صدقه بر وزن غرفه صدقات بضم اول و سکون و فتح و ضم ثانی است کابین بکاف فارسیست خدن بکسر خاء ثخذ و سکون دال ابجد و نون بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی دوست ظاهری و باطنی جمعش اخدان بفتح است زوج بفتح زای و سکون واو و جیم عربیست بمعنی شوی یعنی شوهر زن و بمعنی جفت خلاف فرد نیز آمده و کذشت در اصل هفتم از قطعه اول شوی بضم شین با نقطه و واو مجهول فارسیست زوجه بفتح زای و سکون واو و جیم و تاء ثانیث و زوجه بفتحتین است

عزهاة بکسر عین سعفص و سکون زای و فتحا و الف و تاء مدور و عزهلهٔ بکسر عین و سکون زای و فتح همزه و تاء و عزه بر وزن کتف و مثل و عزهی بکسر عین و سکون و فتح زای و سکون هاء و واو و عزهوه بکسر و فتح عین و سکون نون و فتح زای و سکون هاء و واو و تاء و عزهانی بضم عین و سکون نون و ضم زای و تخفیف ها و الف و کسر نون و تخفیف یاء حطی نیز هرده عربیست بمعنی مردست یعنی مردی که بزنان و بازی رغبت و میلی نداشته باشد فحل بفتح فاء و سکون خاء حطی و لام عربیست بمعنی نر یعنی مذکر از حیوان جمعش فحول و فحوله بضم و افحل بفتح اول و ضم ثالث و فحال و فحاله بکسر است نر بفتح نون فارسیست

اصل

حنطه گندم دخن ارزن خبز نان و لحم گوشت اصل بیخ فرع شاخ و بذر تخم و قطف بر	

شرح حنطه بکسر حاء حطی و سکون نون و طاء حطی و تاء عربیست بمعنی گندم جمعش حنط بر وزن عنب است دخن بضم دال ابجد و سکون خاء تخذ و نون و جاورس بجیم و الف و واو و راء قرشت و سین سعفص نیز اول عربی و ثانی معرب کاورس فارسیست بمعنی ارزن ارزن بفتح همزه و سکون راء و بی نقطه و زای و نون فارسیست خبز بضم خاء تخذ و سکون باء ابجد و زای عربی بمعنی نان واحدش خبزه و جمعش اخباز بفتح و خبوز بضم لحم بفتح لام و سکون و فتح حاء حطی و میم عربیست بمعنی گوشت جمعش الحم بفتح اول و ضم ثالث و لحوم و لحمان بضم و لحام بکسر و پاره اش لحمه است اصل بفتح همزه و سکون صاد سعفص و لام و باصول بباء حطی و ضم صاد و واو و لام نیز عربیست بمعنی بیخ یا بن هر چیزی جمعش اصول بضم و اصل بهمزه و الف و ضم صاد است فرع

بفتح فاء و سکون راء قرشت و عین سعفص عربیست بمعنی شاخ یعنی بالای هر چیزی جمعش فروع بضم است بذر بفتح باء ابجد و سکون ذال تخذ و راء قرشت عربیست بمعنی تخم زراعت مطلقا جمعش بذور بضم و بذار قطف بکسر قاف و سکون طاء حطی و فاء عربیست بمعنی بر یعنی میوهٔ چیده شده مطلقا جمعش قطاف بکسر و قطوف بضم است بر بفتح باء یکنقطه در پائین مخفف بار فارسیست

اصل

لجه و ید اما و عمر و بحر دریا قعر تک فیل پیل و بق پشه ظبی و حما آهو و خر	

شرح لجه بضم لام و شد جیم و تاء و لج بضم و کسر لام و شد جیم نیز و ید اما بفتح دال ابجد و سکون همزه و میم و الف ممدوده و یم بفتح یاء حطی و شد میم و بحر بفتح باء ابجد و سکون حاء حطی و راء قرشت همه عربیست بمعنی دریا لجه و لج میان و جاهای عمیق دریا را گویند جمع لج لجج بر وزن رطب و جمع بحر ابحر بفتح اول و ضم ثالث و بحور بضم و بحار بکسر و تصغیرش نزد فرو زبانی ابیحر است نیز بحر دریا بفتح دال یکنقطه فارسیست قعر بفتح قاف و سکون عین سعفص و راء قرشت عربیست بمعنی تک یعنی تک و بن هر چیزی جمعش قعور بضم است تک بفتح تاء دو نقطه در بالا و کاف عجمی فارسیست فیل بکسر فاء و یاء حطی و لام عربیست بمعنی پیل جمعش افیال بفتح و فیول بضم و فیله بر وزن قرده و مونثش فیله است پیل بکسر یاء عجمی و یاء معرب فارسیست بق بفتح باء ابجد و شد قاف و بعوض بفتح باء ابجد و ضم عین سعفص و ضاد ضطغ نیز هر دو عربی و جمع بقه و بعوضه بفتح میم است بمعنی پشه و تخفیف قول و تفسیرش بمعرد از جهه وزن شعر است پشه بفتح پاء عجمی و تخفیف و تشدید شین بانقطه و اخفاء هاء فارسیست ظبی بفتح ظاء ضطغ و سکون باء ابجد و یاء حطی و خمار بکسر خاء حطی و تخفیف میم و راء قرشت لغت

ولتر مرتب است ظبی عربیست بمعنی آهو نر جمعش اظبت بفتح وظبی بروزن حلی ومؤنثش ظبیه وجمعش ظبیات بفتحتین وجمع مذکر ومؤنث ظباء بکسر ومد است حمار عربیست بمعنی خر اهلی و وحشی مطلقا جمعش احمره وحمر وحمیر وحمور بفتح وحمر وحمور بضمتین وحمرات بضم ومؤنثش حماره است ملحق

شط وشاطی غدر وجلهه عیقه ساحل کنار
مزرعه خاره کلاوند زار فرجان بزر بزرگر

شرح شط بفتح شین قرشت وشد طاء حطی وشاطی بشین قرشت وکسر طاء حطی وهمزه منقلبه از یاء وغدر بمعجمه کاف عین سعفص وسکون دال ابجد و واو وتاء بر وزن الدو علی نیز وجلهه بفتح جیم وسکون لام وهاء وتاء وعیقه بفتح عین سعفص وسکون یاء حطی وقاف وتاء وساحل بسین سعفص وکسر حاء حطی ولام وطره بضم طاء حطی وشد راء قرشت وتاء وضفه بکسر وفتح ضاد ضظغ وشد فاء وتاء نیز هر ده عربیست بمعنی کنار شط وضفه کنار نهر وطره کنار نهر و رود خانه وکنار هر چیز را نیز گویند جمع شط شطوط وشطاط بضم وجمع طره طرر بر وزن رطب وطرار بکسر است وغدوه وغدا وجلهه کنار رود خانه وعیقه وساحل کنار دریا وشاطی کنار مطلق را گویند جمع ساحل سواحل بفتح وجمع شاطی شواطی بفتح است واسقاط حرف عطف از غدوه جلهه وعیقه وخاره از جهت وزن شعر است مزرعه بفتح میم وسکون زای و حرکات راء قرشت وعین سعفص وتاء وخاره بخاء حطی والف منقلبه از یاء وراء قرشت وعین سعفص تا هر دو عربیست اول بمعنی کشت زار وثانی بمعنی کلاته یعنی ده ومحله که خانهای آن بیکدیگر نزدیک باشد جمع مزرعه مزارع بفتح وتفسیرش بکلاته مجاز است وان اسم مکان از زرع بفتح از باب منع بمعنی کشت کردن و رویانیدن است

جمع خاره خارات کلاته بفتح کاف وتخفیف لام وتاء دو نقطه در بالا والحاق های هاء فارسیست خارث بخاء حطی وکسر راء قرشت وثاء مثلثه عربیست بمعنی برزگر یعنی زراعت کننده جمعش حارث توشت وان صفه از حرث بفتح از باب نصر وضرب بمعنی کشت کردنست برزگر بفتح باء یکنقطه در پایین وسکون راء وبی نقطه وزای ونقطه وفتح کاف عجمی وراء بی نقطه مرکب از برز بمعنی زراعت واز گر بمعنی کننده وفارسی وتبدیل بلش بیذر بذال با نقطه از باب اشنا هست ملحق

شنشنه هجیر وشیمه دیدن خوی دابست خوی
غبث باران ثلج برف وثاد نم مبلول تر

شرح شنشنه بکسر هر دو شین قرشت وسکون نون اول وفتح نون وهاء وهجیر بکسر هاء وشد جیم مکسوره ویاء حطی وراء قرشت وشیمه بکسر شین قرشت وباء حطی وفتح میم وتاء وگاهی قلب یاء وبهمزه نیز ودیدن بفتح هر دو دال ابجد وسکون یاء حطی ونون ودیدان ودیدن بفتح نیز وداب بفتح دال ابجد وسکون همزه وباء ابجد هر هفت عربیست بمعنی طبیعت وعادت جمع اول شناش بفتح وجمع ثالث شیم بر وزن عنب وجمع رابع دیادن ودیادین بفتح واسقاط حرف عطف از هجیر ودیدن از جهت وزن شعر است خوی بضم خاء با نقطه وواو مجهول وباء دو نقطه در پایین فارسیست غبث بفتح غین ضظغ وسکون باء حطی وثاء ثخذ عربیست بمعنی باران جمعش غیوث بضم است ثلج بفتح ثاء ثخذ وسکون لام وجیم عربیست بمعنی برف جمعش ثلوج بضم است ثاد بفتح ثاء ثخذ وسکون همزه ودال الابجد عربیست بمعنی نم وفعلش از باب علم مستعمل است مبلول بفتح میم وسکون باء ابجد وضم لام اول عربیست بمعنی چیز تر وان صفه از بلل بفتحتین وبل وبلال بکسر وبلاله بضم از باب نصر بمعنی تر کردنست ملحق

کوه و روزن دکه دکان غرفه بالا سکه کوی	سده درگه درب در و دراز است معبر هکذا

شرح کوه بفتح و ضم کاف و شد واو مفتوح و تاء و کو بفتح کاف و شد واو و مشکوه بکسر میم و سکون شین قرشت و کاف و الف منقلبه از یا و واو و تاء نیز هرسه عربیست بمعنی سوراخ و دریچه دیوار کوه و کو سوراخی را گویند که عقبش باز باشد جمعش کوی بضم و قصر و کواء بکسر و مد است مشکوه سوراخی را گویند که عقبش بسته باشد جمعش مشاکی بفتح است و روزن بفتح راء قرشت و سکون واو و زاء و نون نیز عربی و مخفف روزنه است بنابر شهرت تفسیر باز شد دکه بفتح دال ابجد و شد کاف و تاء عربیست بمعنی دکان که اهل حرفه در آن نشینند و دکان بر وزن رمان نیز عربی و جمعش دکاکین بفتح و تخفیف کاف است بنابر شهرت تفسیر یافته غرفه بضم غین ضظغ و سکون راء قرشت و فا و تاء و علیه بضم و کسر عین سعفص و کسر لام و شد لام و شد یاء حطی و تاء نیز هر دو عربیست بمعنی بالاخانه جمع اول غرف بر وزن رطب و غرفات بضم اول و سکون و فتح و ضم ثانی و جمع ثانی علالی بفتح عین و تخفیف یا و تفسیرش بمطلق بالا از جهت ضرورت شعری است سکه بکسر سین سعفص و شد کاف و تاء عربیست بمعنی کوی یعنی کوچه منسوب و راست کوی بضم کاف و واو مجهول و یاء دو نقطه در پایین فارسی است سده بضم سین سعفص و شد دال ابجد و تاء عربیست بمعنی درگاه سرای که بکوچه کشوده شود جمعش سدد بر وزن رطب درب بفتح دال ابجد و سکون راء قرشت و باء ابجد عربیست بمعنی دروازه شهر و قلعه جمعش دراب بکسر است معبر بفتح میم و سکون عین سعفص و فتح باء ابجد و راء قرشت عربیست بمعنی رهگذر یعنی گذرگاه رود و نهر جمعش معابر بفتح است و آن اسم مکان از عبر بفتح و عبور بضم از باب نصر

بمعنی بر آب گذشتن

است ملحوف

بره جامه بزه پچه رقعه پاره رث کهن	خبط رشته ابره سوزن داد بطانه استر

شرح بزه بفتح باء ابجد و شد زای عربیست بمعنی جامه یعنی آنچه پوشیده شود با متاع خانه از پوشیدنیها و مانند آن ستر بکسر سین سعفص و سکون تاء و راء قرشت عربیست بمعنی پرده یعنی پوشش مطلقا جمعش ستور بضم و استار بفتح است و آن صفه مشبهه از ستر بفتح از باب نصر بمعنی پوشیدن است رقعه بضم راء قرشت و قاف و عین سعفص و تاء عربیست بمعنی پارچه که پینه کرده شود با جمعش رقاع بکسر است و آن صفه مشبهه از رقع بفتح از باب منع بمعنی پینه در جامه دوختن است رث بفتح راء قرشت و شد ثاء مثلثه و ارث بفتح همزه و فتح راء و شد ثاء و رثث نیز عربیست بمعنی چیز کهنه جمعش رثث بر وزن فرس و عنب و رثاث بکسر است و آن صفه مشبهه از رثاثت بفتح از باب ضرب بمعنی کهنه شدن است خبط بفتح خاء و سکون حطی و طاء حطی و بر وزن کتاب سلکه بکسر سین سعفص و سکون لام و کاف و تاء نیز هر دو عربیست بمعنی رشته خیاط جمع خبط اخباط بفتح و خبوط و خیوط بضم و جمع سلکه سلک بکسر و جمع جمعش اسلاک بفتح و سلوک بضم است رشته بکسر راء بی نقطه و سکون شین نقطه دار و تاء دو نقطه در بالا و اخفاء هاء فارسیست ابره بکسر همزه و سکون باء ابجد و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی سوزن نزد جوهری و جمعی بمعنی جوالدوز ذاهبند نزد فیروزابادی جمعش ابر بر وزن عنب و ابار ... است ...

اول از قطعه سی و هفتم بطانه بکسر باء ابجد و تخفیف طاء حطی و نون و تاء عربیست بمعنی استر جامه جمعش بطانات بکسر و بطائن بفتح است و ابره از اظهار

کویند بظاء ضظع و زاء قرشت بر وزن بطانه جمعش ظهائر بفتح است **ملحق**

زبره دان یکپاره اهن کسره دان یکپاره نان
جذوه دان یکپاره آتش فلذه یکپاره جکر

شرح زبره بضم زاء و سکون باء ابجد و راء قرشت و تاء وحدت عربیست بمعنی پاره از اهن جمعش زبر بر وزن رطب و عنق است کسره بکسر کاف و سکون سین سعفص و راء قرشت و تاء وحدت عربیست بمعنی پاره از هر چیز جمعش کسر بر وزن عنب و تفسیرش بخصوص نان از جهة وزن شعر است و ان صفة مشبهه از کسر بفتح از باب ضرب بمعنی شکستن است جذوه بحرکات جیم و سکون ذال ثخذ و واو و تاء وحدت عربیست بمعنی پاره از اتش جمعش جذی بضم و کسر جیم و تنوین ذال و جذاه بکسر است فلذه بکسر فاء و سکون لام و ذال ثخذ و تاء وحدت عربیست بمعنی پاره از جکر و کوشت و سیم و زر جمعش فلذ بر وزن عنب و تخصیصش بجکر از جهة ضرورت شعر است

ملحق

خمع و ظلبس شیند مار واوس باشد نام کرک
نوض و عجوه نام خرما شرق و شارق نام خور

شرح خمع بکسر خاء ثخذ و سکون میم عین سعفص و ظلبس بکسر ظاء حطی و سکون باء ابجد و سین سعفص و شیندما بفتح شین قرشت و سکون یاء حطی و ضم ذال ثخذ و تخفیف میم و الف و نون زائده و اوس بفتح همزه و سکون واو و سین سعفص و اوس و ... زبر نیز هر پنج عربیست بمعنی کرک فرض بفتح فاء و سکون راء قرشت و ضاء ضظع عجوه بفتح عین سعفص و سکون جیم و واو و تاء و علجاوه و عجایه بضم نیز هر چهار عربیست بمعنی خرما اول نوع اعلی از خرما عمان و باقی نوع اعلی از خرمای حجاز و مدینه مشرفه را کویند شرق بفتح

شین قرشت و سکون و فتح راء و قرشت و قاف و شارق بشین قرشت و کسر راء قرشت و قاف و بر وزن رحمه و قرحه و امیر نیز هر شش عربیست بمعنی خور یعنی افتاب درخشان بر امدن و هر شش صفة مشبهه از شروق بضم و شرق بفتح از باب نصر است بمعنی بر امدن افتاب است خور بفتح خاء با نقطه و واو معدوله و راء بی نقطه فارسی

اصل

القطعة الرابعة فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

شرح یعنی قطعه چهارم در بحر مجتث مخبون مقصور است و این بحر بسبب که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظمی کفته **نظم** زهی طراوت رویت کل همیشه بهار قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان بکوی مجتث و این بحر را بکن تکرار و وجه تسمیه این بحر کذشت در قطعه دوم و در این قطعه دوازده بیت اصل و پنج بیت ملحق است **اصل**

فردبن چنبر و کم استین و سبب دستار
چه ذیل دامن جامه است و تکه بند ازار

شرح فردبن بفتح فاء و کسر راء قرشت و یاء حطی و سین سعفص عربیست بمعنی چنبر چوبی که حمالان بر سر ریسمان بار میبندند کم بضم کاف و شد میم عربیست بمعنی استین جامه که دست از ان بیرون کنند جمعش اکمام بفتح و کمه بر وزن قرده سبب بکسر سین سعفص و شد باء ابجد و عمامه بکسر عین سعفص و تخفیف میم نیز هر دو عربیست بمعنی دستار بکمر دان معرب چند جمع سبب سبوب و سباب بفتح و جمع عمام عمائم عمام بفتح و عمام بکسر است دستار بفتح دال بی نقطه مرکم دستار او فارسی و تخفیف کم از جهه وزن شعر ذیل بفتح

ذال تخذ وسکون یاء حطی ولام عربیست بمعنی دامن جامه است و بمعنی اخر هر چیز نیز امده و میا بدر اصل چهارم از قطعه سی و چهار هشتم جمعش اذیال و اذیل بفتح و ذیول بضم است تکثر بکسر تاء قرشت و شد کاف و ثاء عربیست بمعنی بند ازار بفتح بند برجامه جمعش تکک و تکک بر وزن عنب و ازار بکسر همزه و تخفیف ورا قرشت نیز عربی و مونث مستعمل و جمعش ازره بر وزن قرده بضم و ضمتین است بنا بر شهرت تفسیر بان شد اصل

کثیر بسیار و وافر تمام ناقص کم	
قلیل نیز و یسیر اندک و حسا شمار	

شرح کثیر بفتح کاف و کسر ثاء تخذ و یاء حطی و راء قرشت و بر وزن نغل و نعم و صاحب و جعفر نیز عربیست بمعنی چیز بسیار پس تفسیرش به بسیار بمعنی غیر متناهی مجاز است و هر پنج صفت از کثر بفتح و کثر بضم از باب حسن بمعنی بسیار شدن مجلام کب از پی فارسی و حد و بفتح حاء و شد دال بمعنی اخر و منتهی و تخفیفش از جهت وزن شعر است وافر بواو و کسر فاء و راء قرشت عربیست بمعنی چیز تمام یعنی چیزی که ناقص و کم نباشد و ان صفت مشبه است از وفاره و وفر بفتح و وفور بضم و فره بکسر از باب حسن و ضرب بمعنی تمام شدن است و تمام بحرکات تاء قرشت نیز عربی و مصدر باب ضرب است بنا بر شهرت تفسیر بان شده ناقص بنون و کسر قاف و صاد سعفص عربیست بمعنی چیز کم و ناتمام و ان صفت از نقص بفتح از باب نصر بمعنی چیز کم کردن و از نقصان بضم از همان باب بمعنی کم شدن کم بفتح کاف فارسیست قلیل بفتح قاف و کسر لام و یاء حطی و لام دیگر و بر وزن غراب و شراب نیز و نزر بفتح نون و سکون زای و راء قرشت و نزیر همزه و نزر و کسیر بفتح یاء حطی و کسر سین سعفص و یاء حطی و راء قرشت هر هفت عربی است بمعنی چیز کم و بمعنی چیز سهل نیز امده و میا بدر اصل اول از قطعه بیست و هشتم و هر هفت صفت است

سر اول از قله بکسر و قل بضم از باب ضرب و باقی از نزر و نزوره و نزاره بفتح و نزوره و نزور بضم از باب نصر و یسر بضم از باب حسن بمعنی اندک شدن حسا بکسر حاء حطی و تخفیف سین سعفص و باء ابجد و حسبه بفتح و حسبان بضم و حسبان و حسبانه بکسر نیز عربی و مصدر باب نصر است بمعنی شمردن و نگاه داشتن اصل

قطاط و جیب و سراویل ازار و خف و موزه	
عتاد ساز و جسر پل و عد فراهم کار	

شرح قطاب بکسر قاف و تخفیف طاء حطی و باء ابجد عربیست بمعنی جیب یعنی گریبان جامه که سر از ان بیرون کنند و جیب بفتح جیم و سکون یاء حطی و باء ابجد نیز عربی و جمعش جیوب بضم است بنا بر شهرت تفسیر بان شده سراویل بفتح سین سعفص و تخفیف راء قرشت و کسر واو و یاء حطی و لام و سراوین بتبدیل لام بنون و سروال و سرواله و سروین بکسر و شروال بکسر شین قرشت نیز هر شش عربیست بمعنی ازار یعنی زیر جامه و ان کاهی مذکر مستعمل و جمعش ازره بر وزن قرده و ازر بضم و ضمتین است بنا بر شهرت تفسیر بان شد خف بضم خاء تخذ و شد فاء عربیست بمعنی موزه یعنی چکمه جمعش خفاف بکسر است موزه بفتح میم و سکون نون واو و زای و اخفای هاء فارسی و معربش موزج بفتح میم و سکون واو و فتح زای و جیم و جمعش موازجه و موازج بفتح است عتاد بفتح عین سعفص و تخفیف تاء قرشت و دال ابجد و بر وزن غرفه و عتد بضم عین سعفص و شد دال ابجد و تاء نیز هر سه عربیست بمعنی ساز یعنی چیزی از مال و صلاح که برای حوادث روزگار حاضر و مهیا کنند و جمع عتاد اعتد بفتح اول و ضم ثالث و فعلش از باب حسن مستعمل و جمع عتد عتد بر وزن رطب ساز فارسی است جسر بکسر و فتح جیم و سکون سین سعفص و راء قرشت عربیست یعنی پل که بران

کردند جمعش اجسر بفتح وجسور بضم است پل بضم پای عجمی فارسیست زمام بکسر زای
وتخفیف میم وخطر بفتح خاء تخذ وکسر طاء ویاء حطی وراء قرشت نیز هر دو عربیست
بمعنی ریسمانیکه بسته میشود بر چوب یا حلقه کرد راستخوان بینی شتر خراسانی
کنند جمعش ازمه وتفسیرش مهار یعنی چوبیکه در استخوان بینی شتر خراسانی
کنند مجاز است ومهار بکسر نیز عربیست

اصل

مدینه وبلد ومصر شهر و سور ربض
چنانکه معرکه لشکرگاه است حصن حصار

شرح مدینه بفتح میم وکسر دال ابجد یاء حطی ونون وتاء وبلد بفتح باء ابجد
وفتح لام ودال ابجد وبلده بفتح باء ابجد وسکون لام وتاء نیز ومصر بکسر میم
وسکون صاد سعفص وراء قرشت وکوره بضم کاف وواو وفتح راء قرشت وتاء
نیز همه عربیست بمعنی شهر یعنی ولایت جمع اول مداین بفتح میم وکسر همزه و
مدن بضم وضمتین وجمع ثانی بلدان بضم وبلاد بکسر وجمع ثالث امصار
بفتح وجمع رابع کور بر وزن رطب است شهر بفتح شین با نقطه فارسیست سور بضم
سین سعفص وواو وراء قرشت عربیست بمعنی ربض یعنی دیوار بارهٔ شهر وقلعه
جمعش اسوار بفتح وسیران بکسر است وربض بفتح راء قرشت وفتح باء ابجد وضاد ضظغ
نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافته شده وربض بمعنی زن نیز آمده ومبادا در ملحق دوم
از قطعه هم معرکه بفتح میم وسکون عین سعفص وفتح وضم راء قرشت وکاف وتاء
ومعرک ومعسکر نیز عربیست بمعنی لشکرگاه یعنی جای لشکر وجنگ جمعش
معارک بفتح وان اسم مکان از عراک بکسر ومعارکه بضم از باب مفاعله بمعنی با کسی
جنگ کردن لشکرگاه مرکب از لشکر واز گاه مخفف گاه بمعنی جا ومکان وفارسیست
حصن بکسر حاء حطی وسکون صاد سعفص ونون وبر وزن امر نیز عربیست بمعنی

حصار یعنی جای محکم جمعش حصون بضم واحصان بفتح وحصنه بفتحات است وآن
صفه احصان بفتح از باب حسن بمعنی محکم واستوار شدن حصار وغیر آنست وحصار
بکسر حاء حطی وتخفیف صاد سعفص وراء قرشت نیز عربی وصفه از حصر بفتح
از باب نصر وضرب بمعنی بازداشتن از سفر وغیره است وچون جای محکم باز دارندهٔ متحصن
است از سفر واز دشمن لهذا تفسیر بحصار شد

اصل

صحیفه نامه قلم خامه دارای سکین کارد
خیاط مخیط سوزن چه خرت وچه سوفار

شرح صحیفه بفتح صاد سعفص وکسر حاء حطی وفاء وتاء عربیست بمعنی
نامه یعنی کتاب مکتوب جمعش صحایف وصحف بضم وضمتین است نامه بنون
فارسیست قلم بفتح قاف وفتح لام ومیم عربیست بمعنی مطلق خامه یا خاص از آن
جمعش بفتح واقلام بکسر است خامه بخاء با نقطه واخفای هاء فارسیست سکین
بکسر سین سعفص وشد کاف ویاء حطی ونون وسکینه با تاء نیز عربیست بمعنی کارد
وان مؤنث نیز مستعمل است خیاط بکسر خاء تخذ وتخفیف یاء حطی وطاء حطی
ومخیط بکسر میم وسکون خاء تخذ وفتح یاء حطی هر دو عربیست بمعنی سوزن
ثانی اسم آله از خیاط بکسر از باب ضرب بمعنی دوختن است خرت بفتح وضم خاء
تخذ وسکون راء قرشت وسم بحرکات سین سعفص وشد میم هر دو عربی
است بمعنی سوفار یعنی سوراخ سوزن وگوش وغیره مطلقا جمع ثانی سموم
بضم وسمام بکسر وتخفیفش ازجهه وزن شعر است سوفار بضم سین بی نقطه
فارسیست بمعنی سوراخ گوش ومطلق سوراخ تنگ نیز

اصل

لبیب عاقل وغمر وغبی غافل گول
شفیق وداد ورفیق وصاحب یار

شرح لبیب بفتح لام وکسر بای ابجد و یای حطی و بای دیگر عربیست بمعنی شخص عاقل
جمعش البّاء و لبّاب بفتح است و آن صفت مشبهه از لبابه بفتح از باب علم بمعنی خردمند شد
و عاقل بعین سعفص وکسر قاف و لام نیز عربیست و جمعش عقلاء و عقال و فعلش از
عقل و معقول بفتح از باب ضرب مستعمل است تا بو شهرت تفسیر آن شده غمر محرکات غین ضطغ
و سکون میم و راء قرشت و بروزن فرس نیز و غبی بفتح غین ضطغ و فتح و کسر بای ابجد و تشدید
یای حطی و غافل بغین ضطغ وکسر فاء و لام هر سه عربیست اول بمعنی شخص ناازموده و بی تجربه
جمعش اغمار بفتح و غمور بضم است و ثانی بمعنی شخص دیریابنده و کودن و ثالث بمعنی سهو
کننده پس تفسیر بکول بمعنی ابله و نادان خود مجاز است و هر سه صفت است اول از غماره بفتح از باب
نصر یا حسن بمعنی ناازموده کار شدن و ثانی از غباوه و غباء بفتح از باب نصر بمعنی دیریافتن و ثالث
از غفول بضم و غفلت بفتح از باب نصر بمعنی سهو کردن کول بضم کاف عجمی و واو مجهول فارسی است
شفیق بفتح شین قرشت وکسر فاء و یای حطی و قاف بکر عربیست بمعنی دادرس و مهربان
صفت مشبهه بمعنی مفعول از شفق بفتح از باب نصر بمعنی ترسکاری است و چون تصغیف کرده
شد لهذا شفیقش نامیده اند و در هر دو دال بی نقطه و راء بی نقطه فارسی تا و راء
الفیست رد بکسر راء قرشت و سکون دال ابجد و همزه و رفیق بفتح راء قرشت
وکسر فاء و یاء حطی و قاف و صاحب بضاد سعفص وکسر حاء حطی و بای ابجد هر
عربیست اول بمعنی یار یعنی شخص معین جمعش ارداء بفتح است و ثانی بمعنی شخص
و نوم جمعش رفقاء بضم راء و فتح فاء و مد است و ثالث بمعنی شخص مختلط
جمعش اصحاب و اصاحب و صحب بفتح و صحابه بفتح و کسر و صحبان و صحاب بکسر و تفسیر
ثانی و ثالث بیار مجاز است و هر سه صفت است اول از ردء بکسر از باب منع بمعنی
یاری کردن و ثانی از رفق بکسر و مرفق بر وزن مجلس و منبر از باب نصر و ضرب
و منع بمعنی چرب و نرمی کردن و ثالث از صحابت بفتح و کسر و صحبت بضم از باب علم بمعنی

اختلاط کردن و همراه شدن یار فارسی است **اصل**

حدیقه باغ و خشب چوب و خوخ شفتالو
سفرجل آبی و تفاح سیب و رمان نار

شرح حدیقه بفتح حاء حطی و کسر دال ابجد و یاء حطی و قاف و تاء عربیست
بمعنی باغ یا درخت جمعش حدائق بفتح است خشب بفتح خاء تخذ و فتح شین قرشت
و باء ابجد عربیست بمعنی چوب کنده جمعش خشب بفتحتین نیز و بضم و ضمتین و
خشبان بضم است خوخ بفتح خاء تخذ و سکون واو و خاء دیگر و خوخا بفتح
و مد نیز عربی و جمع خوخ بفتح هر دو خاء است بمعنی شفتالو سفرجل بمعنی
سین سعفص و فتح فاء و سکون راء قرشت و جیم و لام عربیست بمعنی آبی بمعنی
کلابی و آبی بهمزه و الف و کسر باء یک نقطه در پایین و یاء دو نقطه فارسیست تفاح
بضم تاء قرشت و شد فاء و حاء حطی عربیست بمعنی سیب رمان بضم راء قرشت و شد
میم و الف و نون زائده نزد سیبویه و الف زائده و نون اصلیه نزد اخفش عربی است بمعنی
نار واحدش رمانه است نار بنون مخفف انار و فارسیست **اصل**

عقار و قهوه و راح و مدام و قرقف می
کمیت دلاور و فارس سوار و صید شکار

شرح عقار بضم عین سعفص و تخفیف قاف قرشت و قهوه بفتح قاف و سکون
هاء و فتح واو و مد و راح براء قرشت و الف و حاء حطی و رباح بفتح راء و تخفیف
باء و حطی نیز و مدام بضم میم و تخفیف دال ابجد و مدامه با تاء نیز و قرقف بفتح هر
دو قاف و سکون راء قرشت و فاء و بروزن عصفور نیز هر هشت عربیست
بمعنی می یعنی شراب انگوری یا مطلق شراب می بفتح میم فارسیست کمیت بفتح کاف وکسر
میم و شد یاء حطی عربیست بمعنی دلاور یعنی شخص صاحب دل و پهلوان جمعش کماة

بضم و اکما بفتح و مدّ و تخفیفش از جهة وزن شعر است و آن صفة مشبهه بمعنی فاعل از کمی بفتح از باب ضرب بمعنی زره و کلاه خود پوشید نست و چو لا لبس سلاح پس کمی است لهذا کمیش نامیده اند دلاور بکسر دال بی‌نقطه مرکب از دل و از آور بمعنی صاحب و فارس فارسیست فارس بفا و کسر راء قرشت و سین سعفص عربیست بمعنی شخص اسب سوار جمعش افراس و فوارس بفتح و فرسان بضم است و آن صفة است از فرس بفتح از باب حسن بمعنی سوار شد نست صید بفتح صاد سعفص و سکون یاء حطی و دال ابجد عربی است بمعنی شکار یعنی آنچه شکار کرده میشود از وحوش و طیور و غیره و آن صفة است از صید بفتح از باب ضرب بمعنی شکار کردن نست شکار بکسر شین با نقطه مخفف شکاری و تخفیفش از جهة قافیه است

اصل

احد یکی عشر ده ماة صد اثنان دو
ثلث و خمس سه و پنج و اربع است چهار

شرح احد بفتح همزه و فتح خاء حطی و دال ابجد و واحد نیز هر دو عربیست بمعنی یک عدد مذکر جمع اوّل آحاد بمدّ و احدان بضم و مؤنثش احدی بکسر و ثانی کاه تثنیه او برده میشود جمعش واحدون است و عدد یکم را اوّل و حادی گویند در مذکر و اولی بضم و حادیه در مؤنث عشرة بفتح عین سعفص و فتح شین قرشت و را قرشت و تاء عربیست بمعنی ده عدد مذکر جمعش عشرات بفتحتین و مؤنثش عشر بی‌تا است و عدد دهم را عاشر گویند در مذکر و عاشره در مؤنث ماة بکسر میم و فتح همزه و تاء مدوره معوضه از یاء و عربیست بمعنی صد عدد مذکر و مؤنث مطلقا و جمعش مآت و مؤن بکسر و مئی بکسر میم و تنوین همزه است اثنان بکسر همزه و سکون ثاء مثلثه و نون عربیست بمعنی دو عدد مذکر و مؤنثش اثنتان و ثنتان بکسر و عدد دوم ثانی گویند در مذکر و ثانیه در مؤنث ثلثة بفتح ثاء مثلثه و لام و الف و ثاء

دیگر و تاء و خمسة بفتح خاء مثلثه و سکون میم و سین سعفص و تاء لف و نشر مرتب است ثلثة عربیست بمعنی سه عدد مذکر و مؤنثش ثلث بی‌تاء است و عدد سیم را ثالث گویند در مذکر و ثالثه در مؤنث خمسة عربیست بمعنی پنج عدد مذکر و مؤنثش خمس بی‌تاء است و عدد پنجم را خامس گویند در مذکر و خامسه در مؤنث اربعة بفتح همزه و سکون راء قرشت و باء ابجد و عین سعفص و تاء عربیست بمعنی چهار عدد مذکر مؤنثش اربع بی‌تاء است و عدد چهارم را رابع گویند در مذکر و رابعه در مؤنث

اصل

ولیک ستة و سبعة ثمانیة تسعة
شش است و هفت و دگر هشت و نه الف هزار

شرح ستة بکسر سین سعفص و شد تاء و فوقانی و تاء دیگر و سبعة بفتح سین سعفص و سکون باء و فتح باء ابجد و عین سعفص و تاء و ثمانیة بفتح ثاء مثلثه و تخفیف میم و کسر نون و یاء حطی و تاء و تسعة بکسر تاء قرشت و سکون سین سعفص و عین سعفص و تاء لف و نشر مرتب است ستة عربیست بمعنی شش عدد مذکر و مؤنثش ست بی‌تاء است و عدد ششم را سادس گویند در مذکر و سادسه در مؤنث سبعة عربیست بمعنی هفت عدد مذکر و مؤنثش سبع بی‌تاء است و عدد هفتم را سابع گویند در مذکر و سابعه در مؤنث ثمانیة عربیست بمعنی هشت عدد مذکر و مؤنثش ثمان بی‌تاء است و عدد هشتم را ثامن گویند در مذکر و ثامنه در مؤنث تسعة عربی است بمعنی نه عدد مذکر و مؤنثش تسع بی‌تاء است و عدد نهم را تاسع گویند در مذکر و تاسعه در مؤنث الف بفتح همزه و سکون لام و فاء عربیست بمعنی هزار عدد مذکر و مؤنث مطلقا و اینمذکر مستعمل و جمعش الوف بضم و آلاف بمدّ است

اصل

غرب پدا است و صنوبر خلاف نارو بید
چه نخل خرما فرصاد توت و ذلب چنار

شرح غرب بفتح غین ضظغ وفتح راء قرشت وباء ابجد عربی است بمعنی درخت بید یعنی درخت سفیدار یا درخت چناری که باصفهان سک و بتبریز وذم گویند جمعش اغراب بفتح بیده بفتح باء عجمی وفتح دال بی نقطه واخفاء هاء فارسی است صنوبر بفتح صاد سعفص وفتح نون وسکون واو وباء ابجد وراء قرشت و خلاف بکسر خاء ثخذ وتخفیف لام وفاء لف ونشر مرتب است صنوبر عربیست بمعنی نارون یعنی درخت کاج خلاف عربیست بمعنی درخت بید برنی نارون بنون وضم زای عجمی وواو وبید بکسر باء یکنقطه در پایین هردو فارسیست نخل بفتح نون و سکون خاء ثخذ ولام ونخیل نیز عربیست بمعنی درخت خرما واینها مذکر نیز مستعمل وواحدش نخله وجمعش نخیل است نیز فرصاد بکسر فاء وسکون راء قرشت وصاد سعفص ودال ابجد عربیست بمعنی درخت توت وبا اطلاق بار درخت توت یا توث سیاه وتوت بضم تاء قرشت وواو وتاء دیگر وتوث بتبدیل تاء اخر بثاء ثخذ نیز هر نزد اهل فارس هردو ومعرب تود فارسیست بدال بی نقطه دلب بضم دال ابجد وسکون لام وباء ابجد عربی است بمعنی درخت چنار واحدش دلبه است چنار بکسر جیم عجمی و تخفیف نون وراء بی نقطه فارسی ومعربش صنار بکسر صاد سعفص وتخفیف و تشدید نون وراء قرشت است ملحق

تصافح است گرفتن چه دست یکدیگر
تعانق است گرفتن کنار بکنار

شرح تصافح بفتح تاء قرشت وتخفیف صاد سعفص وضم فاء وحاء حطی و مصافحه بضم میم وتخفیف صاد سعفص وفتح فاء وحاء حطی وتاء نیز هردو عربی ومصدر است اول از باب تفاعل وثانی از باب مفاعله بمعنی دست بکدیگر را در سلام گرفتن تعانق بفتح تاء قرشت وتخفیف عین سعفص وضم نون وقاف

ومعانقه

ومعانقه بضم میم وتخفیف عین سعفص وفتح نون وقاف وتاء نیز هردو عربی و مصدر است اول از باب تفاعل وثانی از باب مفاعله بمعنی یکدیگر را در بغل گرفتن ودست در گردن یکدیگر کردن در هردو وستیه حجر بحرکات حاء حطی وسکون جیم وراء قرشت وحجران بضم وکسر نیز عربی ومصدر باب نصر است بمعنی کنار کردن یعنی باز داشتن ومنع کردن کسی را از تصرف در مال خود واز حرام کردن وبمعنی اول متعدی بعلی وبمعنی ثانی متعدی بعلی وبنفس هردو مستعمل است وحجر بکسر بمعنی عقل نیز امده ومناسب در اصل ششم از قطعه هم کنار بفتح کاف فارسیست ملحق

شمامه عطر بود بوی و بوی دار جونه
بمد و قصر تو ماورد را گلاب شمار

شرح شمامه بفتح شین قرشت وتخفیف میم وفتح میم دیگر وتاء وعطر بکسر عین سعفص وسکون طاء حطی وراء قرشت هردو عربیست بمعنی بوی خوش جمع اول شمائم بفتح وجمع ثانی عطور بضم وتفسیر مطلق بو واسقاط حرف عطف از ثانی از جهة وزن شعر است جونه بضم جیم وسکون واو ومنقلبه از همزه وتاء عربیست بمعنی بوی دان یعنی ظرف بوی خوش جمعش جون بر وزن رطب است بوی دان بضم باء یکنقطه در پایین مرکب از بو واز دان مفید معنی ظرفیه وفارسیست ماورد بمیم والف مقصوره وممدوده وفتح واو وسکون راء قرشت ودال ابجد عربیست بمعنی گلاب وان مرکب از ماء ممدوده بمعنی اب از ورد بفتح بمعنی گل گلاب و بعد از ترکیب بقصر ومد هردو مستعمل است ملحق

رحیض شسته درن شوخ کن جرح حرمن
ذلول رام وسن خفته ویقظ بیدار

شرح رحیض بفتح راء قرشت وکسر حاء حطی ویاء حطی وضاد ضظغ ومرحوض

نیز عربیست بمعنی چیز شسته و آن صفت از رحض بفتح از باب منع بمعنی شستن است
دکن بفتح دال ابجد و کسر نون و سین سعفص عربیست بمعنی شوخگن یعنی چرکن
و آن صفت از دنس است و دنس بفتحتین از باب علم بمعنی چرکن شد نست شوخگن بضم
شین با نقطه و واو معروف و سکون خاء با نقطه و کسر کاف عجمی و نون مرکب از شوخ
بمعنی چرک و از کن مخفف کین مفید معنی اتصاف بچیزی و فارسیست جرین بفتح
جیم و کسر زاء قرشت و یاء حطی و نون و بر وزن فعل و منبر و بیدر بفتح باء ابجد
و سکون یاء و دال ابجد و زاء قرشت نیز هر چهار عربیست بمعنی خرمن ناکوفته
مطلقا جمع اول جرن بضمتین است خرمن بکسر خاء با نقطه فارسیست ذئل اول بفتح
ذال ثخذ و ضم الله اول عربیست بمعنی جانور بمعنی ضد و حشی جمعش ذلل بضمتین و اول
بفتح است و آن صفت از ذل بکسر بفتح و کسر از باب ضرب بمعنی رام شد نست و سن بفتح واو
و کسر سین سعفص و نون و سنان بفتح و میسان بکسر نیز عربیست بمعنی مرد خفته
مؤنثش وسنه و وسنی است و آن صفت از وسن بفتحتین و بکسر از باب علم بمعنی در
خواب شدن است یقظ بفتح یاء حطی و کسر و ضم قاف و ظاء ضظغ و بر وزن سکران
نیز عربی است بمعنی مرد بیدار جمعش ایقاظ بفتح و مؤنثش یقظی و جمعش یقاظی
است و آن صفت از یقاظة و یقظ بفتحتین از باب حسن و علم بمعنی بیدار شدنست

ملحوق

مراح جای شتر مریض است جای غنم
کناس در آن و جانیز آهو و کنار

شرح مراح بضم میم و تخفیف راء قرشت و الف منقلبه از واو و حاء حطی عربیست
بمعنی بجای شب و ذکر دن چارپای مطلقا و تخصیص بشتر از جهت ضرورت شعر است
و آن اسم مکان از اراحه بکسر از باب افعال بمعنی چهارپا را بجای شبانگاه بردنست

مریض بفتح میم و سکون راء قرشت و کسر باء ابجد و ظاء ضظغ و بر وزن مفعل
نیز عربیست بمعنی جای فرو خفتن غنم یعنی گوسفند مطلقا جمعش مرابض بفتح است و
اسم مکان از ربوض بضم از باب ضرب بلغت اول و از باب نصر بلغت ثانی بمعنی فرو خفتن
گوسفند است و غنم بفتح غین ضظغ و فتح نون و میم نیز عربی و اسم جنس و مؤنث و مستعمل
و جمعش اغنام و اغانم و غنوم بفتح بضم است بنابر شهرت تفسیر یافته کناس بکسر کاف
و تخفیف نون و سین سعفص و جار بکسر و فتح واو و تخفیف جیم و راء قرشت الف
و نشر مرتب است کناس عربیست بمعنی آهو یعنی جای آهو جمعش کنس بضمتین و بر وزن
رکع و فعلش از باب ضرب تفعل نیز مستعمل است و جار عربیست بمعنی جا و سوراخ
کفتار و امثال آن جمعش اوجره و جر بفتح اول و کسر ثالث و وجر بضمتین است آن بهمزه و الف
و سکون نون از اشارت بلفظ جا مذکور در مصراع اول و فارسی و کسر نونش از جهت وزن شعر است

ملحوق

قضیم در آن چو خر معلف اخوری
چو در هست اخیه نشوار و جر در آن خر نشخوار

شرح قضیم بفتح قاف و کسر ضاد ضظغ و یاء حطی و میم عربیست بمعنی جوی
که بستور دهند جمعش قضائم بفتح و تخصیص بجو خر از جهت وزن شعر است و
آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از قضم بفتح از باب علم بمعنی بکنار دندان خوردنست
معلف بفتح میم و سکون عین سعفص و فتح لام و فاء عربیست بمعنی آخر ستور
جمعش معالف بفتح است و آن اسم مکان از علف بفتحتین از باب نصر بمعنی علف
دادن ستور است آخر بهمزه و الف و ضم خاء با نقطه و راء بی نقطه فارسیست
اری بهمزه و الف و کسر راء قرشت و تخفیف و تشدید یاء حطی عربیست بمعنی اخیه
یعنی چوبیکه دو طرفش در دیوار پنهان و میانش برای بستن ستور ثانی

سنور ظاهر کنند جمعش اواری بفتح همزه و تخفیف و تشدید یاء حطی و ثاء نیز عربی و جمعش اخایا بفتح و قصر و اواخی بفتح همزه و تخفیف و تشدید یا است بنا بر شهرت تفسیر یافته شده نشوار بکسر نون و سکون شین قرشت و واو و راء قرشت و جره بکسر جیم و فتح جیم و شدّ راء قرشت و ثاء هر دو عربیست اوّل بمعنی باقی علفی که ستور در جا گذارند و ثانی بمعنی چیزی که شتر و امثال آن برای خوابیدن از معده بدهن کشند و خورند ثانیا و فعل اوّل از باب فعل مستعمل و تفسیر هر دو بر نشخوار صحیح است چه نشخوار بضم و سکون شین با نقطه و خاء با نقطه مشترک در میان معنی مذکور

وفارسیست

ملحق

قبیل و امه و عصبه چه رهط و فرق گروه	
چنانکه ایم و حنش اخرم است و اشجع مار	

شرح قبیل بفتح قاف و کسر باء ابجد و یاء حطی و لام و امه بضم همزه و شدّ میم و تا و عصبه بضم عین سعفص و سکون صاد سعفص و باء ابجد و تاء و عصابه بکسر نیز و رهط بفتح راء قرشت و سکون هاء و طاء حطی و فرق بکسر فاء و سکون راء قرشت و قاف و تاء هر شش عربیست بمعنی گروه قبیل گروه مردان و زنان یا مردان تنها از سه تا نه هرچه بالاتر را گویند بشرطیکه از طوایف مختلفه و پراکنده باشند مانند رومی و هندی و جمعش قبل بضمتین است و امه گروه از هر حیوانی را گویند جمعش امم بر وزن رطب است و عصبه و عصابه گروه مردان و اسبان و مرغان از ده تا چهل را گویند و رهط گروه مردان تنها را از سه تا ده یا از هفت تا ده یا کمتر از ده را گویند جمعش ارهط و اراهط و ارهاط و اراهیط بفتح است و فرق گروه آدمیان را گویند مطلقا جمعش فرق بر وزن عنب و جمع جمعش افراق و جمع جمع جمعش افاریق بفتح است و فرقه بهمین معنی میاید راصل هشتم از قطعه

سی ام ایم بکسر همزه و یاء حطی و میم و بر وزن صید و حنش بفتح حاء حطی و فتح نون و شین قرشت و اخرم بفتح همزه و سکون خاء تخذ و فتح راء و میم و اشجع بفتح همزه و سکون شین قرشت و فتح جیم و عین سعفص بر وزن غراب و در کتابی هر هفت عربیست بمعنی مار ایم مار سفید یا مطلق مار را گویند جمعش ایوم بضم است و حنش مطلق مار یا مار افعی را گویند جمعش احناش بفتح است و اخرم مار نر و اشجع و شجاع بضم و کسر مطلق مار یا مار نر را گویند جمع اشجع اشاجع جمع ثانی و ثالث شجعان بضم و کسر است

اصل القطعة الخامسة فی بحر المجتث المثمن المخبون المحذوف

یعنی قطعهٔ پنجم در بحر مجتث مثمن مخبون محذوف و این بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم

بر زاره صدف خواطر هنر پرور	ز بهر مجتث دلکش سفینه‌های گهر
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن	بخوان ز بعد وی این قطعهٔ نصاب زبر

وفی الخفیفه این بحر از فروع مجتث است چه اصلش هر مصراعی دو مستفعلن فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر بمجتث مثمن مخبون محذوف آنست که مجتث بمعنی از بیخ بر کنده شده است و چون مسدس این بحر که مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن است از بحر خفیف کنده شده است و او زده شده است چه ارکان هر دو بحر یکیست و اختلاف با آنست که در مسدس این بحر مستفعلن بر هر دو فاعلاتن است و در بحر خفیف مستفعلن در میان دو فاعلاتن است لهذا مجتثش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون از چهار رکن حرف ساکن سبب خفیف که در اوّل و ثالث سین و در ثانی و رابع الف است حذف و مستفعلن در اوّل و ثالث بمفاعلن که هم وزن آنست نقل شده لهذا مخبونش نامیده اند چه خبن نزد عروضیان حذف حرف ثانی ساکن است و چون عروض و ضرب لفظ تن که

سبب خفیف است ساقط و فعلا بفعلن که هموزن انست نقل شده لهذا مخبون مبدم
چه حذف نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از اخر و تقطیعش چنین است
قریب رک مفاعلن محمس فعلاتن نجش اب مفاعلن پسر فعلن و در این قطعه
شانزده بیت اصل و سه بیت ملحق است

اصل

٦١

قریب و رکن و حمیم است خویش و ابن پسر
ولید و طفل بچه ام و والده مادر

شرح قریب بفتح قاف و کسر راء قرشت و یاء حطی و باء ابجد و رکن بضم راء
قرشت و سکون کاف و نون و حمیم بفتح حاء حطی و کسر میم و یاء حطی و میم دیگر
و محم بضم میم و کسر حاء حطی و شد میم هر چهار عربیست بمعنی خویش قریب و حمیم
مرد خویش را گویند واحد و جمع در قریب مساوی و مؤنثش قریبه و جمع حمیم احماء بفتح
و مد و مؤنثش حمیمه و گاهی جمع و مؤنث در او مساویست و رکن مرد و زن خویش را
گویند جمعش ارکان بفتح است و هر چهار صفت است اول از قربان و قرب بضم از باب حسن
و قربان از باب علم بمعنی نزدیک شدن و ثانی از رکون بضم از باب نصر و علم و
خلع بمعنی میل کردن و ثالث و رابع از حم بفتح از باب نصر بمعنی قصد کردن و چون
خویش نزدیک و مایل و قاصد بخویش است لهذا قریب و رکن و حمیمش نامیده اند
ابن بکسر همزه معوضه از واو و یا نا و بسکون باء ابجد و نون و ابنم بکسر همزه و وصل
و سکون باء ابجد و فتح نون و میم زائده نیز هردو بمعنی پسر جمعش ابناء و بنون
بفتح و مؤنثش ابنه است و لبد بفتح و کسر لام و یاء حطی و دال ابجد و طفل بکسر طاء
حطی و سکون فاء و لام هردو عربیست بمعنی بچه اول بمعنی کوچک زائیده شده نو
و ماده را گویند و انصفه مشبهه از ولاده بفتح و ولادت بکسر و ثانی کوچک از هر چیزی
و یا کوچک زائیده شده نو و ماده را گویند و جمعش اطفال بفتح است و هردو صفت است

اول بمعنی مفعول از ولاد و ولاده و ولاده و الده بکسر و مولد بر وزن مجلس از باب
ضرب بمعنی زائیدن و ثانی از طفاله بفتح و طفوله بضم از باب حسن بمعنی کوچک و نازک
شدن ام بکسر همزه و شد میم و امه بضم همزه و شد میم و ام و امهه بضم همزه و شد
میم و فتح هاء و تاء نیز و والده بواو و کسر لام و فتح دال ابجد و تاء تانیث هر چهار عربی
است بمعنی مادر جمع امات و امهات بضم یا امهات در آدمی و امات در غیر آن و
جمع والده والدات است

اصل

رحم قرابت و زهدان بود ختن داماد
چنانکه صهر خسر و والد و ابست پدر

شرح رحم بفتح راء قرشت و کسر حاء حطی و میم بر وزن مثل نیز عربیست بمعنی
قرابت یعنی خویشاوندی و هم بمعنی زهدان یعنی بچه دان یعنی جای بچه در شکم
جمعش ارحام بفتح است و قرابت بفتح قاف و تخفیف راء قرشت و فتح باء ابجد و تاء
نیز عربی و جمعش اقرباء بفتح و مد و اقارب بفتح است بنابر شهرت تفسیر بان شده
زهدان بکسر زای مرکب از زه بمعنی بچه و دان بمعنی جا و مکان و فارسیست
ختن بفتح خاء و تخذ و فتح تاء قرشت عربیست بمعنی داماد یعنی شوهر دختر و
خواهر جمعش اختان بفتح است صهر بکسر صاد سعفص و سکون هاء و راء قرشت
عربیست بمعنی خویش زن مطلقا از پدر و برادر و امثال آن جمعش اصهار
بفتح و صهر او بضم صاد و فتح هاء و مد و تخصیص خسر بمعنی پدر زن از جهت
ضرورت شعر است خسر بضم خاء با نقطه و ضم سین بی نقطه و راء بی نقطه
فارسیست والد بواو و کسر لام و دال ابجد و اب بفتح همزه و تخفیف باء ابجد و
حذف واو و اباء بفتح همزه و تخفیف باء و الف مقصوره منقلبه از واو هر سه
عربیست بمعنی پدر جمع اول والدون و جمع اب آباء بهمزه و الف و مد و ابون

بفتح اوّل وضمّ ثانی — است اصل

زکیست پالی وحفی مهربان خفی پنهان جلی پدید ونبی رسول پیغمبر

شرح زکی بفتح زای وکسر کاف وشدّ یاء منقلبه از همزه عربیست بمعنی پاک و
ان صفت مشبهه بمعنی فاعل از زکاء بفتح ومدّ از باب نصر بمعنی بصلاح امدن و
چون پاک بصلاح امده است از فساد وگناه لهذا زکیش نامیده اند حفی بفتح
حاء حطّی وکسر فاء وشدّ یاء منقلبه از واو و بر وزن صاحب نیز عربیست بمعنی
مرد مهربان مؤنثش حفیّه است و این صفت مشبهه بمعنی فاعل از حفاوه بفتح
وکسر و حفاوه بکسر از باب علم بمعنی مهربانی کردن ومبالغه از حال کسی
پرسیدن است خفی بفتح خاء ثخذ وکسر فاء وشدّ یاء منقلبه از همزه عربیست
بمعنی چیز پنهان وان صفت مشبهه بمعنی مفعول از خفاء بفتح ومدّ از باب علم
بمعنی پنهان شدن واز خفی بفتح وخفی بر وزن حلی از باب ضرب بمعنی
پنهان کردن است جلی بفتح جیم وکسر لام وشدّ یاء منقلبه از همزه عربیست بمعنی
چیز پدید یعنی ظاهر وهویدا وان صفت مشبهه بمعنی فاعل از جلاء وجلاء بفتح
ومدّ از باب نصر بمعنی ظاهر وروشن شدن است نبی بفتح نون وکسر باء ابجد و
شدّ یاء منقلبه ورسول بفتح راء قرشت وضمّ سین سعفص و واو ولام هردو
عربیست بمعنی پیغمبر جمع اوّل انبیاء وانباء بفتح ومدّ ونبیّون ونباء بضمّ نون
وفتح باء وجمع ثانی ارسل بفتح اوّل وضمّ ثالث ورسل بضمّتین وهردو
صفت مشبهه است اوّل بمعنی فاعل از نبأ بفتحتین اسم مصدر باب افعال
بمعنی خبر دادن وثانی مفعول از رسالت بکسر از باب علم بمعنی فرستادن
وچون پیغمبر خبر دهنده وفرستاده از جانب خداست لهذا نبی ورسولش نامیده اند
پیغمبر بفتح یای عجمی وسکون یاء دو نقطه در پایین وفتح غین با نقطه مخفف

است اصل

پیغام بر وفارسی

ملک فرشته فلک چرخ ومشتری برجیس
شهاب کوکب ودرّی ونجم چه اختر

شرح ملک بفتح میم وفتح لام وکاف عربیست بمعنی فرشته جمعش ملائک و
ملائکه بفتح است فلک بفتح فاء وفتح لام وکاف عربیست بمعنی چرخ یعنی اسمان و
سپهر جمعش افلاک بفتح وفلک بضمّتین مشتری بضمّ میم وسکون شین قرشت و
فتح تاء قرشت وکسر راء قرشت ویاء حطّی عربیست بمعنی برجیس بکسر باء ابجد وسکون
راء قرشت وکسر جیم ویاء حطّی وسین سعفص از لغات مشترکه میان عرب وعجم است
شهاب بکسر شین قرشت وتخفیف هاء هوّز وباء ابجد وکوکب بفتح هردو کاف و
سکون واو وباء ابجد وکوکبه با تاء نیز ودرّی بحرکات ثلث دال ابجد وشدّ راء قرشت وشدّ
یاء حطّی ونجم بفتح نون وسکون جیم ومیم هرچهار عربیست بمعنی اختر یعنی ستارهها
وشهاب دری ستاره روشن را گویند جمع اوّل شهب بضمّتین وشهبان بضمّ و
کسر وجمع ثانی دراری بفتح دال وشدّ یاء وکوکب ونجم مطلق ستاره را گویند
جمع اوّل کواکب بفتح وجمع ثانی انجم وانجام بفتح ونجوم ونجم بضمّتین است
اختر بفتح همزه فارسیست اصل

فلق سفیده شفق روشنی در اوّل شب
ربیبه دختر زن بنت وابنه دار دختر

شرح فلق بفتح فاء ولام وقاف عربیست بمعنی سفیده یعنی روشنائی صبح صادق
باکاذب جمعش فلقان بضمّ شفق بفتح شین قرشت وفتح فاء وقاف عربیست
بمعنی روشنی اوّل شب یعنی سرخیکه در افق از غروب افتاب تا عشا اخره میباشد
جمعش اشفاق بفتح است ربیبه بفتح راء قرشت وکسر باء ابجد ویاء حطّی وفتح

باء ابجد وتاء تا بنت عربیست بمعنی دختر زن کہ از شوهر دیگر آورده باشد جمعش ربائب بفتح ومذکرش ربیب وربوب بفتح است و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از رب بفتح از باب نصر بمعنی پرورد نیست بنت بکسر باء ابجد وسکون نون وتاء مطولہ معوض از یا یا واو وابنة بکسر همزه وسکون باء ابجد وفتح نون وتاء تانیث هر دو عربیست بمعنی دختر جمع بنت بنات بفتح است

اصل

	حمل تو و بقره و ثور گاو و عجل بچش مرارة زهره طحال و کبد سپرز جگر	

شرح حمل بفتح حاء حطی وفتح میم ولام عربیست بمعنی بره نر که ... از نو یک سالہ ... ار ... کر ... جذع گویند جمعش حملان بضم و احمال بفتح و بقر بفتح باء ابجد و فتح قاف و زاء قرشت و بقرات بفتحتین و بقر بضمتین و بقار بکسر و ابقر بضم و بواقر بفتح نیز و ثور بفتح ثاء ثخذ وسکون واو و راء قرشت هر هفت عربی است شش اول جمع بقر بفتحات است بمعنی گاو نر و ماده مطلقا و ثور بمعنی گاو نر جمعش اثوار و ثیار بکسر و ثورة و ثیرة بر وزن قردة و ثیر و ثیران بکسر عجل بکسر عین سعفص و سکون جیم و لام و عجول بر وزن صبور نیز عربیست بمعنی بچه نر و ماده گاو و بعضی گوساله گفته اند بکسال جمعش عجاجیل و مونثش عجلة نیز نزد جوهری مستعمل است و حرف شین مانکن در بچش ضمیر غایب راجع بگاو و بمعنی وفارسی و الحاقش از جهت وزن شعر است مرارة بفتح میم و تخفیف هر دو راء قرشت و تاء عربیست بمعنی زهره ... مکر سیاه هر ذی روح ... مکر شتر مرغ و شتر طحال بکسر طاء حطی و تخفیف حاء حطی و لام و کبد بفتح کاف و کسر باء ابجد و دال ابجد بر وزن مثل نیز لف و نشر مرتب است طحال عربیست بمعنی سپرز و مشهور است که آن بر هر ذی روحی هست مکر ... جمعش طحل بضمتین

کبد عربیست بمعنی جگر سیاه و انگاهی مذکر مستعمل و جمعش اکباد بفتح و کبود بضم است

اصل

	بعید دور و بعد پس امام پیش وسط میانه و وسط میان تحت زیر فوق زبر	

شرح بعید بفتح باء ابجد و کسر عین سعفص و یاء حطی و دال ابجد و بر وزن صاحب و غراب نیز عربیست بمعنی چیز دور جمعش بعداء بضم باء و فتح عین و فتح بعد بضمتین و بعدان بضم است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از بعد بضم از باب حسن و بعد بفتحتین از باب علم بمعنی دور شد نیست وراء بفتح واو و تخفیف راء قرشت و الف و حرکات ثلثه همزه و الوراء معرفه و بعد نیز عربیست بمعنی پس چیزی و آن ظرف مکان و علم نیز میباشد و مونث نیز مستعمل و قصرش از جهت وزن شعر است امام بفتح همزه و تخفیف میم اول و قدام بضم قاف و شد دال ابجد و الف و میم و قدام و قیدوم بفتح نیز هر چهار عربیست بمعنی پیش چیزی و هر چهار اسم ظرف مکان نیز میباشند و گاهی مذکر نیز مستعمل است وسط بفتح واو و فتح سین سعفص و طاء حطی و بر وزن احمد نیز عربیست بمعنی میان حقیقی چیزی یعنی مذکر مونث ثانی وسطی بضم و قصر است وسط بفتح واو و سکون سین سعفص و طاء حطی عربیست بمعنی میان و اندرون چیزی مطلقا و آن ظرف مکانست تحت بفتح تاء قرشت و سکون حاء حطی و تاء دیگر عربیست بمعنی زیر یعنی پائین چیزی و آن ظرف مکان و اسم نیز میباشد و در حال اسمیت مبنی بر ضم مستعمل است مانند من تحت فوق بفتح فاء و سکون واو و قاف عربیست بمعنی زبر یعنی بالای چیزی و آن اسم مکان و ظرف مبنی نیز میباشد و در حال اضافه معرب مستعمل است

اصل

علاوه سند افطس بینی ... فقرات ... پشته ... سر ...

شرح علاوه بفتح عین سعفص و تخفیف لام والف و تاء مدوره معرب از واو عربیست بمعنی سنداین سندان بفتح سین سعفص از لغات مشترکه میان عرب و عجم است و فطیس بکسر فاء و شد طاء حطی و یاء حطی و سین سعفص عربیست پتک و میتین یا سریانی بمعنی پتک یعنی چکش بزرگ آهنگران جمعش فطاطیس بفتح است و پتک بضم پاء عجمی و سکون تاء دو نقطه در بالا و کاف فارسیست و منفخ بکسر میم و سکون نون و فتح فاء و خاء نخذ و منفاخ بکسر نیز عربیست بمعنی دم آهنگران جمعش منافخ و منافیخ بفتح است و آن آلت از نفخ بفتح از باب نصر بمعنی در دمیدنست و قدوم بفتح قاف و ضم دال ابجد و واو و میم و منحت بکسر میم و سکون نون و فتح خاء حطی و تاء قرشت هر دو عربیست بمعنی تیشه اول مؤنث مستعمل و جمعش قدائم بفتح و قدم بضمتین و جمع ثانی مناحت بفتح است و آن اسم آلت از نحت بفتح از باب نصر و ضرب و علم بمعنی تراشیدنست و خصین بفتح خاء نخذ و کسر صاد سعفص و یاء حطی و نون و فاس بفتح فاء و سکون همزه و سین سعفص هر دو عربیست بمعنی تبر اول تبر کوچک را گویند و آن مذکر نیز مستعمل و جمعش خصن بضمتین و اخصن بفتح اول و ضم ثالث است و ثانی مطلق تبر را گویند و آن مؤنث مستعمل و جمعش افؤس بفتح و فؤوس بضم است

اصلد و



سوار دستبرنجن چه پای را خلخال و شاح عقد و حمایل رعاث تاج افسر		۴۳

شرح سوار بکسر و ضم سین سعفص و تخفیف واو والف و راء قرشت و اسوار بضم همزه و قلب مجرکات قاف و سکون لام و باء ابجد نیز هر دو عربیست بمعنی دست برنجن زنان یعنی دستانه جمع سوار اسوره و اساور و اساوره بفتح و سور بضم سین و سکون واو و سور بضمتین سین و همزه و جمع قلب اقلاب بفتح و قلوب بحرکات ثلاث و قلبه برهه فرده است دستبرنجن فارسیست خلخال بفتح هر دو خاء

نخذ و سکون لام اول و سخل بضم و ضم خاء اول و فتح خاء ثانی و حجل بکسر و فتح خاء حطی و سکون جیم و لام نیز ... عربیست بمعنی پای برنجن زنان عرب جمع اول خلاخل و خلاخیل بفتح و جمع حجل حجول بضم و احجال بفتح است و شاح بضم و کسر واو و تخفیف شین قرشت و ... حاء حطی و شح بکسر و ضم همزه نیز و عقد بکسر عین سعفص و سکون قاف و دال ... عربیست و شاح و اشاح بمعنی حمایل یعنی زیور منظوم و مرصع ... زجواهر که زنان از کردن حمایل و بحنبر یکدستر از آن زیور کنند مثل عنبرچه و شست امثال آن جمعش وشح بضم واو و اشحه بفتح همزه و کسر شین و وشائح بفتح است و عقد بمعنی گردن بند جمعش عقود بضم و تفسیرش بحمایل مجاز است و حمائل بفتح حاء حطی و تخفیف میم و کسر همزه نیز عربی و جمع حماله بکسر یا جمع محمل بکسر میم است بمعنی بند شمشیر است بنا بر شهرت تفسیر یافته و رعاث بکسر راء قرشت و تخفیف عین سعفص و الف و ثاء ثخذ و تاج بتاء قرشت والف و حیم هر دو عربیست بمعنی افسر اول افسر زنانرا گویند مثل سر بند کلاه و برج یاره و چهل سنجاق و با این معنی مفرد است یا زیورهای منظوم و مرتب از جواهر که از زنان عرب از سر بجانب گوش او بزند و آنرا بعربی قرط اعلا نیز گویند و با این معنی جمع و واحدش رعثه بفتح راء و سکون و فتح عین و تفسیرش بمفرد از جهت وزن شعر و بندیل شراح شرح ... اسقطنا است و ثانی افسر پادشاهانرا گویند جمعش تیجان بکسر است و افسر بفتح همزه و ضم سین ... الحنظل

بدی نخستین ای نیکوم اخیر بیین قبض اول ای اخری اخراست حی کر	

شرح بدی بفتح باء ابجد و کسر دال ابجد و یاء حطی هر ... بمعنی اول بفتح

همزهٔ اصلیه یا منقلبه از واو وشدّ واو مدغمه در لام نیز عربیست بمعنی نخستین

بعنی چیز اوّلین اوّل صفت مشبهه از بدء بفتح وبدء وبدأة بفتح وضمّ از باب صنع

بمعنی ابتدا کردن وقصر شد از جهة وزن شعر وجمع ثانی اوائل واوالی واوّلون

بفتح ومؤنثش اُولی بضمّ وقصر است نخستین بفتح نون وضمّ خاء با نقطه فارسی است

ثانی بثاء ثخذ والف وکسر نون ویاء حطّی عربیست بمعنی چیز دوّمین واین

صفت از ثنی بفتح از باب ضرب بمعنی دوّم شدن ودو تا کردن است اخیر بفتح همزه

وکسر خاء ثخذ ویاء حطّی وراء قرشت واخر بهمزه والف وکسر خاء وراء نیز عربیست

بمعنی چیز پسین بعنی جمع اخری واخر بفتح ومؤنث اخر است نقیض اولی

اخری یعنی هم چنانکه اُولی بضمّ وواو والف مقصوره مؤنث اوّل بفتح همزه

وفتح وشدّ واو است اخری بضمّ همزه وسکون خاء ثخذ وراء قرشت والف

مقصوره واخراة بضمّ همزه وسکون خاء وراء والف تاء مدوّره نیز مؤنث

اخر بهمزه والف وفتح خاء است جمع اوّل بر وزن رطب رکع وجمع اخری اخر

بر وزن رطب جمع اخراة اخریات بضمّ اوّل وفتح ثالث است اخر بهمزه والف

وفتح خاء ثخذ وراء قرشت عربیست بمعنی دیگر یعنی غیر جمعش اخرون بمدّ واخر

بر وزن رطب مؤنثش اخری بضمّ وقصر واخراة بضمّ وجمعشان اخر بر وزن

رطب واخریات بضمّ اوّل وفتح ثالث است **اصـل**

	قمیص کرته و یلمق قبا و ریطه رکوی نصیف همچو خمار است و مقنعه معجر	

شرح قمیص بفتح قاف وکسر میم ویاء حطّی وصاد سعفص وسربال بکسر

سین سعفص وسکون راء قرشت وباء ابجد والف ولام نیز هر دو عربیست

بمعنی کرته یعنی پیراهن اوّل گاهی مؤنث مستعمل وجمعش قمص بضمّتین واقمصه بفتح اوّل

وکسر ثالث وقمصان بضمّ است کرته بضمّ کاف وسکون راء بی نقطه وتاء دو نقطه

در بالا وبا اخفاء هاء فارسیست یلمق بفتح یاء حطّی وسکون لام وفتح میم وقاف

معرّب یلمه فارسیست ویلمه بفتح یاء دو نقطه در پایین وسکون لام وفتح میم

واخفاء هاء بمعنی قبا جمعش یلامق بفتح است وقبا بفتح قاف وتخفیف باء ابجد و

الف ممدوده منقلبه از واو نیز عربی وجمعش اقبیه بفتح وبنا بر شهرت تفسیر یافته

ریطه بفتح راء قرشت وسکون یاء حطّی وطاء حطّی وتاء وملاءه بضمّ میم وتخفیف

لام والف وفتح همزه وتاء نیز هر دو عربیست بمعنی رکوی یعنی چادر یکتخته زنان

که بید در زبافته شده جمع اوّل ریط بر وزن عنب ورباط بکسر وجمع ثانی ملاء

بضمّ ومدّ است رکوی بضمّ راء بی نقطه وضمّ کاف عجمی وواو وباء دو نقطه در پایین

وبی یاء نیز فارسیست نصیف بفتح نون وکسر صاد سعفص ویاء حطّی وفاء و

خمار بکسر خاء ثخذ وتخفیف میم والف وراء نیز ومقنعه بکسر میم وسکون قاف

وفتح نون وعین سعفص وتاء ومقنع بی تاء نیز هر سه عربیست بمعنی سر انداز

وروپاک زنان جمع خمار اخمره بفتح اوّل وکسر ثالث وخمر بضمّ وضمّتین وجمع

مقنعه مقانع بفتح است ومعجر بکسر میم وسکون عین سعفص وفتح جیم وراء

قرشت نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافته شده **اصـل**

	اجاج تلخ و تفه بی مزه است و مالح شور فرات عذب و زبیب است اصف مویز کبر	

شرح اجاج بضمّ همزه وتخفیف جیم والف دیگر وجیم عربیست بمعنی آب

تلخ وآن صفت از اجوج بضمّ از باب نصر بمعنی تلخ شد نست تفه بفتح تاء قرشت

وکسر فاء وهاء عربیست بمعنی اطعمه بیمزه یعنی اطعمه که نه شیرین ونه تلخ ونه

نرش باشد وآن صفت است مالح بمیم وکسر لام وحاء حطّی بر وزن شاد وامیر

واحمر نیز هر چهار عربیست بمعنی آب شور جمعش ملح و ملاح بکسر و املاح بفتح و ملح
بر وزن عنب است و هر چهار صفت از ملوحت بضم و ملاحت بفتح از باب حسن و منع و
نصر بمعنی شور شدن آبست و فرات بضم فاء و تخفیف راء فرشت و الف و تاء فرشت
عربیست بمعنی عذب یعنی آب شیرین و هضم و انصفت مشبهه از فروت بضم
از باب حسن بمعنی خشک شدن آبست و عذب بفتح عین سعفص و سکون ذال
نخذ و باء ابجد نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافته و کذشت در اصل هشتم از
قطعه اول و مکرر نباید شد چه در اینجا تفسیر فرات واضح شده است زبیب بفتح زای
و کسر باء ابجد و یاء حطی و باء دیکر و اصف بفتح همزه و فتح صاد سعفص و فاء لف
و نشر مرتب است زبیب عربیست بمعنی مویز یعنی انکور خشک دانه دار و آن
مؤنث نیز مستعمل و واحدش زبیبه است و بانیز و ن کرده از امعنی کو ... اصف
عربیست بمعنی کبر یعنی کیاه خاردار پرشاخی که با کل درخت آن ترشی سازند
و این غیر کراث بمعنی کندنا است و کبر بفتح کاف و فتح باء ابجد و راء فرشت
معرب بکور فارسیست بنا بر شهرت تفسیر یافته

اصل

شراره خدره بود فلرج و شواظ لهب
و زبانه جمر انکشت رماد خاکستر

شرح شراره بکسر شین قرشت و تخفیف راء فرشت و الف و راء دیکر و تاء
وحدت و بر وزن شفعه نیز عربیست بمعنی خدره یعنی ریزه که از آتش بیرون
جهد جمع اول شرار بکسر و جمع ثانی شرر بفتحتین است خدره بضم خاء با
نقطه و سکون دال بی نقطه و زای بی نقطه و اخفای هاء فارسیست مارج
بمیم و الف و کسر راء فرشت و جیم و شواظ بضم و کسر شین فرشت و تخفیف واو
و الف و ظاء ضظع و لهب بفتح لام و بفتح و سکون هاء و باء ابجد بر وزن امبر و غراب

والهبان بفتحتین نیز هر هفت عربیست بمعنی زبانه آتش بود و فحم بفتح فاء و سکون
و فتح حاء حطی و میم و بر وزن امبر نیز عربیست بمعنی انکشت یعنی زغال
واحدش فحمه است انکشت بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف عجمی و سکون شین با
نقطه و تاء دو نقطه در بالا فارسیست رماد بفتح راء قرشت و تخفیف میم و الف و دال
ابجد و رمدد بکسر راء و سکون میم و فتح دال و تخفیف دال دیکر و الف ممدوده
و ارمدا بفتح همزه و سکون راء و کسر میم و تخفیف دال و الف ممدوده نیز عربیست بمعنی خاکستر

اصل

عجین خمیر و دقیق آرد و نخاله سبوس
ادام نانخورش و قند و سکر است شکر

شرح عجین بفتح عین سعفص و کسر جیم و یاء حطی و نون و معجون نیز عربیست
بمعنی خمیر و انصفت مشبهه بمعنی مفعول از عجن بفتح از باب ضرب و نصر بمعنی سرشتن
آرد است دقیق بفتح دال ابجد و کسر قاف و یاء حطی و نون نیز هر دو عربیست بمعنی
آرد و هر دو صفت مشبهه است و اول از دق بفتح از باب نصر بمعنی کوفتن و چون آرد
کوفته شده است لهذا دقیقش نامیده اند و ثانی از طحن بفتح از باب منع بمعنی آرد شدن
نخاله بضم نون و تخفیف خاء نخذ و الف و لام و تاء عربیست بمعنی سبوس یعنی
زیاده آرد و پرشت هر چیزی که بعد از بیختن از غربال بیرون رود نیز آمده است
و آن فعاله از نخل بفتح از باب نصر بمعنی بیختن یافته مانند و اینجا بمعنی موافق عرف عام است و
بمعنی بیخته شده یعنی آنچه از غربال بیرون رود نیز آمده است و انتخال از نخل بفتح از باب افتعال بمعنی
بیختن است سبوس بفتح و کسر سین بی نقطه و ضم باء یک نقطه فارسیست ادام بکسر همزه و تخفیف
دال ابجد و الف و میم عربیست بمعنی نانخورش یعنی قاتق مطلقا جمعش ادم بضمتین قند بفتح قاف
و سکون نون و دال ابجد و قنده با تاء و قندید بکسر نیز و سکر بضم سین سعفص و تشدید کاف

و زاو فوقانی اول معرب کند فارسی بفتح کاف است بمعنی شکر جمعش قنود بضم است و ثانی معرب شکر فارسیست بمعنی آب شکر که بعد از طبخ بسته گردد اصل

	حزام تنگ و ثفر پاردم لجام لگام	
	عنان دوال وی و منطق نطاق کمر	

شرح حزام بکسر حاء حطی و تخفیف زاء و الف و میم و بر وزن کتابت و سبز و مکنت نیز عربیست بمعنی تنگ زین و پالان و جل اسب و اشتر و غیره مطلقا جمعش حزم بضمتین است ثفر ثلو بفتح ثخن و فتح و سکون فاء و راء و فوقانی عربیست بمعنی پاردم بمعنی لو شقون زین پاردم بیاء عجمی و ضم دال بی نقطه فارسیست لجام بکسر لام و تخفیف جیم و الف و میم معرب لگام است بمعنی دهنه اسب و اشتر و غیره جمعش لجم بضمتین و الجمه بفتح اول و کسر ثالث است لگام بکسر لام و تخفیف کاف عجمی فارسیست عنان بکسر عین سعفص و تخفیف نون و الف و نون دیگر عربیست بمعنی دوال وی یعنی بند لگام که سوار در دست گیرد جمعش اعنه بفتح اول و کسر ثانی و شد ثالث و عنن بضمتین است دوال وی بضم دال بی نقطه فارسی و مرکب از دوال بمعنی بند و از وی که اسم اشارت بمعنی او و در اینجا مراد با انسان مستعمل و ایرادش در این مقام بدل لفظ آن از جهت وزن شعر است منطق بکسر میم و سکون نون و فتح طاء حطی و قاف و منطقه با تاء دیگر و نطاق بکسر نون و تخفیف طاء حطی و الف و قاف هر سه عربیست بمعنی کمربند اول مطلق کمربند را گویند جمعش مناطق بفتح است و ثانی جامه را گویند که زنان بر کمر بسته اسفل آن را تا بساق و اعلی آن را تا بر آن فرو گذارند جمعش نطق بضمتین است اصل

	رکاز و کنز بود گنج و صیرفی صراف	
	ستوقه سهته و حداد و قین آهنگر	

شرح رکاز

شرح رکاز بکسر راء قرشت و تخفیف کاف و الف و زای و کنز بفتح کاف و سکون نون و زای و دفینه بفتح دال ابجد و کسر فاء و یاء حطی و نون و تاء هر سه عربیست بمعنی گنج یعنی مال مدفون اول مال مدفون اهل جاهلیت و ثانی و ثالث مطلق مال مدفون را گویند جمع ثانی کنوز بضم و جمع ثالث دفائن بفتح است و هر سه صفه مشبه بمعنی مفعول اول از رکز بفتح از باب ضرب و نصر بمعنی در زمین فرو بردن و ثانی و ثالث از کنز و دفن بفتح از باب ضرب بمعنی گنج نهادن و در زیر خاک کردن صیرفی بفتح صاد سعفص و سکون یاء حطی و راء قرشت و کسر فاء و شد یاء نسبت عربیست بمعنی صراف جمعش صیارفه بفتح اول و کسر راء است و صراف بفتح صاد سعفص و شد راء قرشت و الف و فاء نیز عربیست بمعنی زر شناس و نقد شناسنده ستوقه بفتح و ضم سین سعفص و ضم و شد تاء قرشت و واو و فتح قاف و تاء و ستوق بی تاء و تستوق نیز هر دو نیز معرب ستوبه است بمعنی سهته یعنی سیم و زر قلب و ناروا و نقد تخفیفش از جهة وزن شعر است سهته بکسر سین بی نقطه و سکون هاء و فتح تاء دو نقطه در تا لا و اخفا هاء فارسی و مرکب از سه و از تر مخفف تاء است و چون سیم و زر قلب دو رویش نقره یا طلا و میانش مس یا آهن است لهذا سه تهش نامیده اند ترکیبش بسهته از جهة وزن شعر است حداد بفتح خاء حطی و شد دال ابجد و الف و دال دیگر و قین بفتح قاف و سکون یاء حطی و نون هر دو عربیست بمعنی آهنگر یعنی سازنده آهن جمع اول حدادون و جمع ثانی اقیان بفتح و قیون بضم است آهنگر مرکب از آهن و از گر بفتح کاف عجمی بمعنی سازنده و فارسیست ملحق

	شفا حرف لب و ادری و هار افتاده	
	جهه جبه و جبهه و شطر است سوی بغیر شقه	

شرح شفا بفتح شین قرشت و تخفیف فاء و الف مقصوره منقلبه در حرف

بضمّ جیم وضمّ وسکون راء قرشت وفاء هر دو عربیست بمعنی لب ادب وسی کار رود خانه اول کار هر چیز را نیز گویند جمع ثانی بلغة اول جرفه بروزن فردة وبلغة ثانی اجرا فتح

واسقاط حرف عطفش از جهة وزن شعر است ووادی بواو وکسر دال ابجد تخفیف یاء حطی نیز عربی وجمعش او داء واودیه واوداة واودایه بفتح وتفسیر بان وشد

یاءاش از جهة ضرورت شعر نیست هار بها والف منقلبه از واو وراء قرشت وهائر بکسر همزه نیز عربیست بمعنی افتاد یعنی خراب وانصفه از هور بفتح از باب نصر بمعنی خراب

شد لست جهته بحرکات جیم وفتح هاء وتاء و وجهه بکسر وضمّ واو وسکون جیم وفتح وتاء زائده شعر نیر وشطر بفتح شین قرشت وسکون طاء حطی وراء قرشت هر سه

عربیست بمعنی سوی یعنی جانب چیزی جمع جهة جهات بکسر است وشطر بمعنی نیمهٔ چیزی برآمده وهم ابدی را اصل دویم از وطئه سی یک و سوی بضمّ سین بی نقطه و واو معرو

ویاء دو [illegible] طرد ثانیش فارسی است شقه بضمّ وکسر شین قرشت وشد قاف وتاء عربیست بمعنی سفر دور جمعش بروزن رطب وعنب است وسفر بفتح سین سعفص

وفتح فاء و راء قرشت نیز عربی وجمعش اسفار بفتح است بنابر شهرت تفسیر یافته

ملحق

بکیم کنگ و ذربعه و سیه مرد حیله‌ساز	
ندیف یا شهرت شبده شناس و قهر خطر	

شرح بکیم بفتح باء ابجد وکسر کاف ویاء حطی ومیم بروزن احمر نیز عربیست بمعنی لال فادرزاد وثانی عارضی جمعش بکم و بکما بضمّ ومؤنثش بکماء بفتح ومدّ است وان صفة مشبهه از بکم وبکمه بفتحتین از باب علم بمعنی گنگ بودن وگنگ شد نست ذریعه بفتح ذال ثخذ وکسر راء قرشت ویاء حطی وعین سعفص وهاء وذرعه بضمّ نیز عربیست بمعنی وسیله یعنی چیزی که سبب نزدیک بسوی غیر شود جمعش ذرائع

فتح است و وسیله بفتح واو وکسر سین سعفص نیز عربی وجمعش وسائل بفتح بنابر شهرت تفسیر یافته و هر دو صفة مشبهه است و للازند رع و ثانی از توسّل از باب تفعّل بمعنی نزدیکی جستن بکسی مرحل بکسر میم وسکون راء قرشت وفتح جیم ولام عربیست بمعنی دیگ مس وسنگ مطبخ جمعش مراجل بفتح ومذکر مستعمل است کی ان اسم آلة از ارتجال از باب افتعال بمعنی بود یک بختر است ندیف بفتح نون وکسر دال ابجد ویاء حطی وفاء بروزن مفعول نیز عربیست بمعنی پنبه شبده یعنی زده شده وانصفة مشبهه از ندف بفتح از باب ضرب بمعنی پنبه زدن است شبده بکسر شین بانقطه ویاء دو نقطه در پایین وفتح دال بی‌نقطه واخفای هاء فارسی مادر زاد النهر نیست قدر بفتح قاف وسکون دال ابجد وراء قرشت عربیست بمعنی خطر یعنی جاه مرتبه وانداره چیزی وخطر بفتح خاء ثخذ وطاء حطی وراء قرشت نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر یافته و هر دو صفة است و اول از قدر بفتح از باب ضرب و ثانی از خطوره بضمّ از باب حسن بمعنی با قدر و جاه شدن

ملحق

	عقیم و عافر نازای و حامل البنین	۱
	حقید و مبط نیره است و رابه مادر	

شرح عقیم بفتح عین سعفص وکسر قاف قرشت و سکون یاء حطی ومیم وعاقر بفتح عین سعفص والف وکسر قاف وراء قرشت هر دو عربیست بمعنی نازای جمع عقیم عقائم بفتح وعقم بضمتین است و مرد برا که فرزند نشود نیز عقیم وعقام بفتح گویند جمعش عقماء بضمّ عین وفتح قاف ومدّ وعقام بکسر وعقیم بفتح وقص وجمع عاقر عقر بضمتین است و بروزن رکع ومذکر نیز عاقر و بو ولازم است هر دو صفة مشبهه است و اول از عقر بفتحتین و بفتح وضمّ از باب علم ونصر وثانی از عقر بفتح وضمّ وعقار بضمّ از باب ضرب بمعنی نازاینده شدن حامل بحاء حطی

والف وکسر میم ولام وحاملة بایا ثابت وحبلی بضم خاء حطی وسکون باء ابجد ولام والف ممدوده از یاء معتل منقلبه از الف ثابت نیز هر سه عربیست بمعنی آبستن جمع حامل حمله بفتحتین وجمع حبلی حبالی بفتح وحبلیات بضم حاء حطی وفتح لام ثانی وهر سه صفه مشبهه است اول و ثانی از حمل بفتح از باب ضرب و حبلی از حبل بفتحتین از باب علم بمعنی باردار گشتن زن وآبستن شدن حفید بفتح حاء حطی و کسر فاء وباء حطی و دال ابجد وسبط بکسر سین سعفص وسکون باء ابجد وطاء حطی هر دو عربی است بمعنی نبیره یعنی فرزند زاده مطلق جمع ثانی اسباط بفتح است رابه بوام فرشت والف وشد باء ابجد وتاء ثابت عربیست بمعنی مادندر یعنی زن پدر که عبارت از نرماده گی باشد وتخفیف باء از جهت وزن شعر است مادندر بفتح هر دو دال بینقط

فارسیست	اصل	

	القطعة السادسة في بحر الرمل المثمن المقصور	

یعنی قطعهٔ ششم در بحر رمل مثمن مقصور است و آن بحریستکه هر مصراعش از تقطیع سه فاعلاتن ویک فاعلان حاصل شود چنانچه ناظمی گفته **نظم**

ایکه چشم شوخت از مستی دوله عقلم ربود بر زبانم نیست جز ذکر لبت گفت و شنود
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

چون بدانستیکه این بحر رمل شد گوئی ز دو وبی لحقیقه این بحر از فروع رمل است چه اصلش هر مصراعی چهار فاعلاتن است و وجه تسمیهٔ این بحر برمل مثمن مقصور آنستکه رمل بمعنی بافته شده است وچون وتدهای ارکان این بحر که لفظهای علا است در میان سببها که لفظهای فا و تن است مانند میخها حصیر در میان ریسمانها در آمده و بیکدیگر بافته شده لهذا رملش نامیده اند وچون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند وچون از عروض وضرب نون ساکن لفظ تن که سبب خفیف است ساقط وماقبلش که تاء

متحرکست ساکن و فاعلات بفاعلان نقل شده لهذا مقصورش نامیده اند چه قصر در لغت کوتاه کردن و در اصطلاح اسقاط حرف ساکن از سبب خفیف و اسکان ماقبل آن است و تقطیعش چنین است فرخ وفرق فاعلاتن جشت جوزه فاعلاتن بیض تخمی فاعلاتن مرغ خود فاعلان وسراین قطعه شش بیت ملحق است

اصل

	فرخ وفرق جشت جوزه بیض تخم مرغ خود چوز عنب انگور تین انجیر کمثری مرود

شرح فرخ بفتح فاء وسکون راء قرشت وخاء ثخذ وفرخج بفتح و ضم فاء و ضم وشد راء قرشت و جیم هر دو عربیست بمعنی چوزه یعنی بچه مرغ خانگی که بزرگی فربه گویند فرخ بچه هر مرغی وهر کوچکی از حیوان و نبات را گویند جمعش افراخ و افرخ و فروخ بفتح جمع نفرجه بکسر باء وجمع فرجه بضم بمعنی کشادگی میان انگشتها نیز آمده و میاید در اول قطعه چهار هم جوزه بضم جیم عجمی و فتح زاء عجمی و اخفای هاء فارسیست بیضه بفتح باء ابجد وسکون یاء حطی و ضاد ضطغ و تاء وحدت عربیست هم بمعنی تخم مرغ و هم بمعنی کلاه خود جمعش بمعنی اول بیوض بضم و بیضات بفتح است عنب بکسر عین سعفص و فتح نون و باء ابجد و عنباء بکسر عین و فتح نون و باء والف ممدوده نیز عربیست بمعنی انگور واحدش عنبه وجمع عنبات بکسر و اعناب بفتح است تین بکسر تاء قرشت و یاء حطی و نون عربیست بمعنی انجیر خشک واحدش تینه است و تازه انرا انصیح گویند بفتح نون و کسر ضاد ضطغ و یاء حطی و جیم کمثری بضم کاف و فتح وشد میم و سکون ثاء ثخذ و راء قرشت و الف مقصوره عربیست بمعنی مرود یعنی گلابی و انکاهی مذکر مستعمل و واحدش کمثراه و جمعش کمثریات بضم اول و فتح رابع است مرود بضم میم و ضم راء و لی تقیقه

وفارسی است		اصل		مخفف امرود بفتح

اصفر و فاقع چیز بسیار زرد احمر و قانی سرخ
هست اخضر سبز و واضح روشن و ازرق کبود

شرح اصفر بفتح همزه وسکون صاد سعفص و فاو و راء قرشت و فاقع بفاء والف و کسر قاف و عین سعفص هر دو عربیست بمعنی چیز زرد و ثانی چیز بسیار زرد را گویند جمع اول صفر و صفران بضم و مؤنثش صفراء بفتح و مد است و هر دو صفه مشبهه است اول از صفره بضم بمعنی زرد شدن و ثانی از فقع بفتح و فقوع بضم از باب منع و نصر بمعنی بسیار زرد شدن احمر بفتح همزه وسکون حاء حطی و میم و راء قرشت و قانی بقاف والف و کسر نون و یاء حطی هر دو عربیست بمعنی چیز سرخ اول چیز سرخ و ثانی چیز بسیار سرخ را گویند جمع اول حمر و حمران بضم و مؤنثش حمراء بفتح و مد است و هر دو صفه مشبهه است و اول از حمره بضم بمعنی سرخ شدن و ثانی از قنو بضم از باب منع بمعنی بسیار سرخ شدن اخضر بفتح همزه وسکون خاء ثخذ و ضاد ضظغ و راء قرشت و بر وزن صبور و کتف و امیر و تخضیر بفتح و [illegible] بضم نیز هر شش عربی بمعنی چیز سبز جمعش خضر و خضران بضم و مؤنثش خضراء بفتح و مد است و از صفه مشبهه از خضره بمعنی سبز شدن نسبت واضح بواو و الف و کسر ضاد ضظغ و حاء حطی بر وزن شداد نیز عربیست بمعنی چیز روشن و هویدا و از صفه مشبهه از وضوح بضم و ضحه بکسر و فتح از باب ضرب بمعنی روشن و هویدا شدن نسبت ازرق بفتح همزه وسکون زای و راء قرشت و قاف عربیست بمعنی چیز کبود جمعش زرق و زرقان بضم و مؤنثش زرقاء بفتح و مد است و بمعنی هر چیزی صاف یعنی پاک نیز آمده و میاید در ملحق [illegible] از قطعه ملحقه بقطعه و از صفه مشبهه از زرق بفتحتین و زرقه بضم از باب علم

شدن است		اصد		بمعنی کبود

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود سنگ
هست حصبا سنگ ریزه ماو و وادی اب رود

شرح جندل بفتح جیم وسکون نون و دال ابجد و لام و صخر بفتح صاد سعفص و سکون و فتح خاء ثخذ و راء قرشت و صخور بضم و صخرات بفتحتین و فتح نیز و حجر بفتح حاء حطی و فتح جیم و راء قرشت و احجار بفتح همزه و ضم حاء حطی و ضم و شد جیم و سکون لام و فتح میم و واو و دال ابجد هر هشت و راء قرشت نیز و جلمد بفتح جیم و سکون لام و ضم میم و [illegible] و دال ابجد هر هشت عربیست حجر و احجر بمعنی سنگ و جندل بمعنی مطلق سنگها و باقی بمعنی سنگهای بزرگ سخت جمع حجر احجار و احجر بفتح و حجاره و حجار بکسر و واحد و باقی با مخالف تلو و حکم در ایشان و تفسیر شان بعرب از جهه وزن شعر است حصبا و بفتح حاء حطی و سکون صاد سعفص و باء ابجد و الف ممدوده منقلبه از واو نیز هر دو عربیست ممدوده و حصبا بفتح حاء حطی و فتح صاد سعفص و الف مقصوره منقلبه از واو نیز هر دو عربیست بمعنی جنس سنگ ریزه و واحد ان حصبه بفتحتین و قصر آن از جهه وزن شعر و واحد ثانی حصاه بفتح و تاء و مد و قصر و جمعش حصیات بفتحتین و حصی بر وزن حلی است ماو بمیم و الف منقلبه از واو و همزه منقلبه از هاء و بمیم والف و هاء و ماه بمیم و الف و فتح همزه و هاء نیز و وادی بواو و الف و کسر دال ابجد و تخفیف یاء حطی الف و نشر مرتب ست آخر عربیست بمعنی آب جمعش مویه بضم میم و فتح واو [illegible] است نیز و امواه بفتح و میاه بکسر است نیز جوهری وادی عربیست بمعنی رود خانه جمعش اودیه و اودا و اوداه و اودیات [illegible] است

اصد

جود فیض و جود بخشش جوده نیکی جود نیک
و عطو و منشاو تحیت بند و پیمان و درود

شرح جود بفتح جیم و سکون واو و دال ابجد عربیست مصدر باب نصر است

بمعنی فیض یعنی کلان شدن آب مانند آن از کثرت و فیض بفتح فاء و یاء حطّی و ضاد ضطّغ نیز عربی و مصدر باب ضرب است بنابر شهرت تفسیر یافتند جُود بضم واو و دال ابجد عربی و مصدر باب نصر است بمعنی بخشش کردن و مرد فیض بخشنده را جواد گویند بفتح جیم جمع جواد اجواد و اجاود بفتح و جود بضمتین و جوُب بضم است جوده بفتح و ضم جیم و سکون واو و دال ابجد و تاء مصدریه عربی و مصدر باب نصر است بمعنی نیکی یعنی خوب شدن و چیز خوب را جید گویند بر وزن سید جمعش جیاد و جیادات بکسر و جیاده بفتح است جوده بضم جیم و واو و دال ابجد و تاء مصدریه عربی و مصدر باب نصر یعنی نیک دویدن اسب و تفسیر نیک بمعنی مطلق دویدن از جهت ضرورت شعر نیست نک بفتح نون و دو نقطه در بالا و کاف عجمی فارسیست وعظ بفتح واو و سکون عین سعفص و ظاء ضطّغ و عظه بر وزن عده و موعظه بفتح میم و کسر عین نیز و میثاق بکسر میم و سکون یاء حطّی منقلبه از واو و موثق بر وزن مجلس نیز و تحیت بفتح تاء قرشت و کسر حاء حطّی و شدّ یاء حطّی و تاء مصدریه لف و نشر مرتب است وعظ عربیست و مصدر باب ضرب بمعنی پند دادن و میثاق عربیست بمعنی پیمان یعنی عهد جمعش مواثیق و میاثیق و میاثق بفتح است و تحیه عربیست و مصدر باب تفعیل است بمعنی درود یعنی سلام بر کسی کردن جمعش تحیات بفتح است و آن از حق بمعنی رحمت و از ملائکه استغفار و از انسان دعا و از حیوان و طیور تسبیح است درود بضم دال بی نقطه و واو و دال بی نقطه و ضم راء بی نقطه و واو و دال بی نقطه فارسیست

اصل و

غبن در ضمیر زبان باشد و غبن در زر آن بها
چون غنی دان بی نیازی و ز نغمه خوانی سرود

شرح غبن بفتح غین ضطّغ و سکون باء ابجد و نون عربی و مصدر باب ضرب

زیانکردن در زر یعنی در بیع و شراء و شخص زیان رسیده را مغبون گویند غبن بفتح غین ضطّغ و باء ابجد و نون عربی و مصدر باب علم است بمعنی زیان کردن در رای یعنی در اعتقاد و شخص که اعتقاد و دانش را غبین و مغبون گویند و رای بفتح راء قرشت و سکون همزه و یاء حطّی نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر یافتند غنا بکسر غین ضطّغ و تخفیف نون و الف مقصوره منقلبه از یاء و بر وزن سماء و غنیه بضم و کسر و غنیان بضم نیز عربی و مصدر باب نصر و علم است بمعنی بی نیازی یعنی توانگری و مالدار شدن و شخص توانگر را غنی بتشدید یاء و غانی بتخفیف یاء گویند و غنا مکسوره را اگر با الف ممدوده خوانی بمعنی سرود است یعنی نغمه خوانید کی و فعله باب تفعیل مستعمل است و شخص خواننده را مغنی گویند سرود بضم سین بی نقطه و ضم راء بی نقطه و واو و دال بی نقطه فارسیست

اصل و

ظئر دایه حی زنده دبس شیره طیع ابد
ثوم سیر و جلجلان کنجد را حمص نخود

شرح ظئر بکسر ظاء ضطّغ و سکون همزه و راء قرشت عربیست بمعنی دایه یعنی زن شیر دهنده و مهربان و مرد مهربان بر بچه دیگری از انسان و حیوان مطلقا جمعش اظؤر و اظآر بفتح و ظؤور و ظؤور بضم و ظئار بر وزن غراب و ظئره بر وزن بطه است و اظئر مشبهه بمعنی فاعل ظئار بفتح و ظئار بکسر از باب منع بمعنی شیر دادن و مهربانی کردن بر بچه دیگریست حی بفتح حاء حطّی و شدّ یاء حطّی عربیست بمعنی زنده جمعش احیاء بفتح و مدّ است و انصفه مشبهه از حی بکسر و از حیوان بفتحتین و حیوه بر وزن سحاب از باب علم بمعنی زنده شدنست دبس بکسر دال ابجد و سکون و کسر یاء ابجد و سین سعفص عربیست

بمعنی شبرۀ خرمای خشک و بُرد و شاب خرما و رطب طمع بفتح طاء حطی و فتح میم و عین سعفص و طماع و طماعه بضم و تخفیف نیز عربی و مصدر باب علم است بمعنی امید بچیزی داشتن و سکون میم از جهت ضرورت شعر است توم بضم ثاء و تخفیف واو و میم عربیست بمعنی سیر بستانی و بوی مطر واحدش تومه است جلجلان بضم هر دو جیم و سکون لام اول از لغات مشترکه میان عرب و عجم است بمعنی کشنیز خشک یعنی تخم کشنیز و سبز آن را کزبره و میان بعضی اصل تخم از قطعه باز دم حمص بکسر حاء حطی و شد میم مفتوحه و مکسوره و صاد سعفص عربیست بمعنی نخود ملحق

رازیانج باد زبان سک بوی خوش اذخر فرین	
نثر و شتی پراکنده شم مجموع کو د	

شرح رازیانج براء قرشت و کسر زای و یاء حطی و فتح نون و جیم معرب از بان فارسیست بمعنی باد زبان سُک بضم سین سعفص و شد کاف عربیست بمعنی بوی خوش مصنوع از مشک و رامک براء قرشت و کسر و فتح میم چیزی سیاهی که آن را کوفته با مشک مخلوط و خشک نموده بخور نمایند اذخر بکسر همزه و سکون ذال ثخذ و کسر خاء ثخذ و راء قرشت عربیست بمعنی فویز یعنی علف خشک خوشبوی که آن را کاه مکه و کرمه شتر نیز گویند و اطبا در دواها بکار برند فرین بفتح فاء و کسر راء بی‌نقطه و یاء مجهول و نون فارسیست نثر بفتح نون و فتح ثاء ثخذ و راء قرشت و نثار بر وزن شعار و شتی بفتح شین قرشت و شد تاء قرشت و الف مقصوره هر دو عربیست بمعنی چیز پراکنده یعنی پاشیده و متفرق و هر سه صفت مشبهه است نثر و نثار بفتح و نثار بکسر از باب ضرب و نصر و شتی از شت و شتات و شتت بفتح از باب ضرب بمعنی پراکنده شدن و سکون نثر از جهت وزن شعر است پراکنده بفتح یای عجمی و فتح کاف عجمی فارسی مجموع بجیم عربی سعفص عربیست

بمعنی چیز کرد یعنی فراهم آورده شده و انصفه از جمع بفتح از باب منع بمعنی کود کردن است کود بضم کاف و واو مجهول فارسی است ملحق

	فول باشد باقلا و ذره ارزن سلت جو	
	پس عدس دان نجس مج ماش و فلیان نخود	

شرح فول بضم فاء و واو و لام عربیست بمعنی جنس باقلای تر و خشک یا خشک تنها واحدش فوله است و باقلا بباء ابجد و کسر قاف و تخفیف و تشدید لام و الف مقصوره و باقلاه بتخفیف لام و مد نیز عربی و اسم جنس و احدش باقلاه است بنا بر شهرت تفسیر بان شده ذره بضم ذال ثخذ و تخفیف راء قرشت و تاء مدوره معوضه از واو و یاء عربیست بمعنی ارزن یعنی گاورس و باکندم مکر و شد راء از جهت ضرورت شعر است سلت بضم سین سعفص و سکون لام و تاء قرشت عربیست بمعنی مطلق جو یا نوعی از جو که بی‌پوست باشد یا جو ترش عدس بفتح عین سعفص و فتح دال ابجد و سین سعفص عربیست بمعنی جنس دانچه یعنی مرجمک واحدش عدسه دانچه بدال بی‌نقطه و کسر نون و تخفیف جیم و اخفای ها فارسی خراسانی است مج بفتح میم و شد جیم عربیست بمعنی ماش و تخفیفش از جهت وزن شعر است و ماش بالف منقلبه از واو عربی یا مولدات فلیان بکسر قاف و سکون لام و یاء حطی و الف و نون عربیست بمعنی نخود سفید ملحق

	هاویه دار و جهنم دوزخ و غساق ریم	
	دو در کرم و دوزخ لظی حاطمه است و درب خام محرم خو د	

شرح هاویه بهاء و الف و کسر واو و تخفیف یاء حطی و تاء تانیث و الهاویه معرب نیز و جهنم بفتح جیم و فتح هاء و شد نون و میم و لظی بفتح لام و تخفیف ظاء ضطغ و الف مقصوره منقلبه از یاء و حطمه بضم خاء حطی و فتح و تخفیف طاء

حطّی و میم و تاء و تانیث نیز هر پنج عربیست بمعنی دو زخ ها او نیز با الف و لام نیز مستعمل
و لظی معرفه و غیر منصرف است غساق بفتح غین ضطّغ و تشدید و تخفیف سین
سعفص و الف و قاف عربیست بمعنی ریم یعنی چرک و زرد آب دوزخیان ریم بکسر
راء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و میم فارسیست دود بضمّ دال ابجد و واو و دال
دیگر و دیدان بکسر نیز عربی و جمع دوده بضمّ است بمعنی کرم و تفسیر جمع بمفرد از جهة
ضرورت شعر نیست نخ بفتح و ضمّ دال ابجد و تشدید خاء ثخذ و نحاس بحرکات نون تخفیف
حاء حطّی و الف و سین سعفص دخان بضمّ دال ابجد و تخفیف و تشدید خاء و الف
نون نیز بوزن فرس نیز و بخوم بفتح باء زائده و سکون خاء حطّی و ضمّ میم و عثان بضمّ
عین سعفص و تخفیف ثاء ثخذ و الف و نون و بوزن فرس نیز هر هشت عربیست
بمعنی دود سیاه جمع دخان ادخنه بفتح همزه و کسر خاء و دواخین و دواخن بفتح
و جمع عثان عواثن بفتح و اسقاط حرف عطف از نحاس از جهة وزن شعر است و
نحاس بمعنی مس سرخ نیز آمده و گذشت که زاصل ثیز از قطعهٔ دوم دود بضمّ دال بی
نقطه و واو معروف فارسیست

ملحق

تاجر از سالار بازرگان و فاجر نابکار
صاعد آن مردیکه بالا میرود هابط فرود

شرح تاجر بتاء و فوقانی و الف و کسر جیم و راء قرشت بمعنی مردی که اجناس را
بجهة انتفاع خود فروشد پس تفسیرش بخصوص از سالار بازرگان بمعنی سرکرده
و مهتر از جهة ضرورت شعر نیست جمعش تاجر و تجر بکسر جیم و تجار بر وزن رمان و
کتاب و تجر بر وزن نخل و عنق و مؤنثش تاجره و جمعش تاجرات است و اتصفه از تجر
بفتح و تجاره بکسر از باب نصر یعنی بازرگانی کرد نسبت از سالار بازرگان بهمزه و الف
و نون ساکن و سین و راء بی نقطه و باء بکنقطه و ضمّ زاء فارسی و مرکب

از آن ماء ۴ اشارة بمشار الیه بعید غیر انسان و از سالار بمعنی سرکرده و مهتر و
از بازرگان بمعنی تجار و ایراد لفظ آن در این مقام بدل از لفظ او از جهة وزن شعر
است فاجر بفاء و الف و کسر جیم و راء قرشت و بر وزن صبور و فاجور نیز عربیست
بمعنی مرد نابکار یعنی بدکار و بمعصیت جمع فاجر فجار بر وزن رمان و فجر و فجات
و جمع ثانی و ثالث فجر بضمتین و مؤنثش فاجره و جمعش فاجرات است و آن صفة
از فجر بفتح و فجور بضمّ از باب نصر بمعنی بیشامانی و بی عصمتی کرد نسبت صاعد بصاد
سعفص و الف و کسر عین سعفص و دال ابجد عربیست بمعنی مردیکه از پستی به بلندی
رود جمعش صاعدون و مؤنثش صاعده و جمعش صاعدات است و آن صفة از صعود
بضمّ از باب علم بمعنی بالا بر شد نسبت هابط بهاء و الف و کسر باء ابجد و طاء حطّی
عربیست بمعنی مردیکه از بلندی به پستی آید یاد بگو یا فرود آورد جمعش هابطون و
مؤنثش هابطه است و جمعش هابطات است و آن بمعنی اوّل صفة از هبوط بضمّ
از باب ضرب و نصر بمعنی فرود آمد و بمعنی ثانی از هبط بفتح از باب نصر بمعنی فرود
آورد است فرود بکسر فاء فارسیست

ملحق

اسود و سود آسیا است ابیض و بیض سفید
غراب سبز چون سداه محکم باشد تار و پود

شرح اسود بفتح همزه و سکون سین سعفص و واو و دال ابجد و سودا بفتح سین
سعفص و واو و دال ابجد و الف ممدوده هر دو عربیست بمعنی چیز سیاه جمع اوّل
سود و سودان بضمّ و ثانی مؤنث اوّل و قصرش از جهة وزن شعر است و هر دو
صفة مشبهه از سواد بفتح بمعنی سیاه باشد ابیض بفتح همزه و سکون باء ابجد و یاء
حطّی و ضاد ضطّغ و بیضاء بفتح باء ابجد و سکون یاء حطّی و ضاد ضطّغ و الف ممدوده هر دو
عربیست بمعنی چیز سفید جمع اوّل بیض بکسر و ثانی مؤنث اوّل و قصرش از جهة وزن شعر است و هر دو صفة

از بیاض بفتح بمعنی سفید شد نست واسود وابیض هردو میاید مر اصل چهارم از قطعهٔ هم وبیضا بمعنی افتاب نیز امده کذشت دراصل ششم از قطعهٔ دوم غزل بفتح غین ضطغ وسکون زای ولام عربیست بمعنی رشتن یعنی ریسمان وان صفه مشبهه بمعنی مفعول از غزل بفتحتین ومغزل بر وزن مفعل از باب ضرب بمعنی رشتن است سداة بفتح سین سعفص وتخفیف ذال ابجد والف وتاء مد ودر معوضه از یاء و بر وزن علی واسدی بر وزن توکی وبفتح نیز وتحمه بضم وفتح لام وسکون حاء حطی ومیم وتاء لف ونشر مرتب است سداة وسدا واسدی عربیست بمعنی تار پارچه است یعنی ریسمانی که در طول پارچه بافته میشود جمعش اسدیه بفتح اول وکسر ثالث ثاء مثلثه عربی است بمعنی پود پارچه یعنی ریسمانیکه در عرض پارچه بافته میشود پود بضم یاء عجمی و واو معروف فارسیست **اصل** القطعة السابعة

از بحر المجتث المخبون المقصور

یعنی قطعهٔ هفتم در بحر مجتث مثمن مقصور است وان بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم**

چه دل زپردهٔ عشاق برکشد اهنگ ٭ بحر مجتث خواندن غزل بنغمه وچنگ
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان ٭ بگوی تا شود بازدانش وفرهنگ

وجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ دوم ودر این قطعه شش بیت اصل ونقب بلیغ ملحق است

اصل

قصیر کوته وواسع فراخ وضیق تنگ ٭ سعال سرفه وسر غشتا الشعر رنک

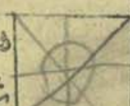
شرح سعال بضم سین سعفص وتخفیف عین سعفص والف ولام وسعله بضم نیز عربی ومصدر باب نصر است بمعنی سرفه کردن سرغشتا بضم سین سعفص وسکون راء قرشت وعین سعفص وتاء مصدر بر وزن فرس وعنب نیز عربی

ومصدر باب حسن است بمعنی شتاب بعنی زود کردن لبث بفتح لام وسکون باء ابجد وثاء ثخذ ولباث ولباثه ولبثه بفتح نیز عربی ومصدر باب علم است بمعنی درنگ یعنی دیر کردن درنگ بکسر دال وفتح راء بی نقطه وسکون نون وکاف عجمی فارسی است قصیر بفتح قاف وکسر صاد سعفص وباء حطی وراء قرشت وقصیره باتاء نیز عربی بمعنی چیز کوتاه جمع قصیر قصرا او بضم قاف وفتح صاد ومد وقصار بکسر وجمع قصیره قصار وقصائر بکسر است وان صفة مشبهه از قصر بفتح است بر وزن عنب وقصاره بضم از باب حسن بمعنی کوتاه شدنست واسع بواو والف وکسر سین سعفص وعین سعفص بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی چیز فراخ وهردو صفة مشبهه از سعه بفتحتین وبر وزن عنب از باب علم بمعنی فراخ شدنست ضیق بفتح ضاد ضطغ وکسر وشد یاء حطی وقاف وبر وزن بغل وصاحب نیز عربیست بمعنی چیز تنگ وهردو صفة مشبهه از ضیق بکسر وفتح از باب ضرب بمعنی تنگ شدنست

اصل



هلال ماه نواست وقمر مدور قمراء ٭ شعاع او وهر صبغ چیر شکوفه ورنک



شرح هلال بکسر هاء وتخفیف لام والف ولام عربیست بمعنی ماه نو یکشبه تا دو شب یا تا سه شب یا تا هفت شب وماه شب بیست وششم وبیست وهفتم نیز جمعش اهله واهالیل بفتح قمر بفتح قاف وفتح میم وراء قرشت عربیست بمعنی ماه بعد از دو شب یا سه شب یا هفت شب یا شب بیست وپنجم وماه شب بیست وهشتم وبیست ونهم نیز قمراء بفتح قاف وسکون میم وراء قرشت الف ممدوده عربیست بمعنی شعاع ماه یعنی پرتو وروشنائی این یعنی ماهتاب شعاع بضم شین قرشت وتخفیف عین سعفص الف وعین یکونی نیز عربی واحدش شعاعه وجمعش اشعه بفتح اول

وکسر ثانی وشدّ ثالث وشُجع بضمتین و شجاع بکسر است یعنی بشجاعت نسبت یابند او بضم همزه فارسی و در اشارهٔ بانسان مستعمل و ابر د شره انیمقام بدل لفظ ان از جهت وزن شعر است زهر بفتح زای و سکون ها و را و فرشت از هار بفتح نیز وصبغ بکسر صاد سعفص و سکون با و ابجد و غین ضظغ و بر وزن نعم و عنب و کتاب نیز لف و نشر مرتب است زهر و ازهار عربی و جمع زهره بفتح زا و سکون و فتح ها است یعنی شکوفه و فتح ها و زهره و تفسیرش بمفرد از جهت ضرورت شعر است و جمع ازهار ازاهیر بفتح است صبغ عربی است بمعنی رنگ جمع اصباغ بفتح است و ان صفه مشبهه از صبغ بفتح از باب منع و ضرب و نصر بمعنی رنگ کردن است شکوفه بکسر شین با نقطه فارسی است

اصل و

اشجّ شکسته سر و مجبر نشر و اقرع کل
اشلّ و اقطع بید دست دار و اعرج لنک

شرح اشجّ بفتح همزه و فتح شین قرشت و شدّ جیم عربیست بمعنی مرد شکسته سر جمعش شجّ و شجان بضم و مؤنثش شجاء بفتح و مدّ است و ان صفه مشبهه از شج بفتح شین وشدّ جیم از باب نصر و ضرب بمعنی شکسته سر شد است مجبر بکسر لام و سکون ها و حطی و یا و حطی و نا و عربیست بمعنی ریش یعنی موی در رخسار و زنخ جمعش لحی بکسر و ضم لام و فتح و تنوین حا است اقرع بفتح همزه و سکون قاف و را و قرشت و عین سعفص عربیست مرد کل یعنی کچل جمعش قرع و قرعان بضم و مؤنثش قرعاء بفتح و مدّ است و ان صفه مشبهه از قرع بفتح از باب علم بمعنی بی موی شد است کل بفتح کاف فارسی است اشلّ بفتح همزه و فتح شین قرشت و شدّ لام و اقطع بفتح همزه و سکون قاف و طا و حطی و عین سعفص هر دو عربیست اول بمعنی مرد خشک دست و ثانی بمعنی بریده دست بیو تفسیر اول به بید دست مجاز است جمع اشل شل و شلان

بضم و مؤنثش شلاء بفتح و مدّ و جمع اقطع قطع و قطعان بضم و مؤنثش قطعاء بفتح و مدّ است و هر دو صفه مشبهه است و ال ز شل بفتح شین و شدّ لام و شلل بفتحتین از باب منع بمعنی خشک دست شدن و ثانی از قطع و قطعه بفتح و قطع بضم از باب علم بمعنی بریده دست شدن اعرج بفتح همزه و سکون عین سعفص و را و جیم عربیست بمعنی مرد لنک عارضی و خلقی جمعش عرج و عرجان بضم و مؤنثش عرجاء بفتح و مدّ است و ان صفه مشبهه است بابن معنا و ال از عروج بضم و معرج بر وزن مقعد از باب نصر بمعنی مانند بلند رفتن و بنابر معنی ثانی از باب علم بمعنی لنک شدن

اصل

قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار
چه فهد و دبّ و نمر یوز و خرس و پلنک

شرح قتیل بفتح قاف و کسر تاء قرشت و یا و حطی و لام عربیست بمعنی مرد و زن کشته شده جمعش بمعنی ثانی قتلی بفتح قاف و فتح تا و قصر است و ان صفه مشبهه بمعنی مفعول از قتل بفتح از باب نصر بمعنی کشتن است عظم بفتح عین سعفص و سکون ظا و ضظغ و میم عربیست بمعنی استخوان با گوشت جمعش اعظم بفتح اول و ضم ثالث و عظام و عظامه بکسر است ضبع بفتح ضاد ضظغ و ضم و سکون با و ابجد و عین سعفص عربیست بمعنی جنس کفتار و انمونث مستعمل و جمعش اضبع بفتح اول و ضم ثالث است و ضباع بکسر و ضبع بضمتین و ضم و مضبعه بر وزن مرحمت و مذکرش ضبعان بکسر و ضباعین بفتح و ضباع بکسر و مؤنثش ضبعانه بکسر و جمعش ضبعانات و ضباع بکسر است فهد بفتح فا و سکون ها و دال ابجد دب بفتح دال ابجد و شدّ با و ابجد نمر بفتح نون و کسر میم و را و قرشت بر وزن کتف نمر لف و نشر مرتب است فهد عربیست بمعنی یوز و فاذ که بترکی پارس گویند جمعش فهود بضم و افهد بفتح اول و ضم ثالث است دب عربیست بمعنی خرس جمعش ادباب بفتح و مؤنثش

دبیر بر وزن قوده است ثمر عربیست بمعنی پلنگ نر و ماده جمعش انمر بفتح اول و ضم
ثالث و انمار بفتح و نمر بضم و ضمتین و نمار بکسره است بوز بضم باء دو نقطه در
پائین و واو مجهول وزای فارسیست

اصل

	غراب زاغ و هزار است عندلیب و کعیت ولی حمام در کوکی کبوتر است و کلنک	

شرح غراب بضم غین ضطغ و تخفیف راء قرشت والف و باء ابجد عربیست بمعنی
جنس زاغ یعنی کلاغ جمعش اغرب و اغربه بفتح و غربان بکسر و غرب بضمتین و جمع
جمعش غرابین بفتح است و زاغ بزای و الف و غین ضطغ نیز عربی و جمعش زیغان بکسر
زای و سکون یاء حطی است بنا بر شهرت تفسیر یافته شده عندلیب بفتح عین سعفص و
یاء حطی و تاء قرشت سکون نون و دال ابجد و کسر لام و یاء حطی و باء ابجد و کعیت بضم کاف و
فتح عین سعفص و یاء حطی و تاء قرشت و بلبل بضم هر دو نیز عربی است بمعنی هزار دستان جمع اول
عنادل بفتح و جمع ثانی کعتان بکسر است و هزار بفتح و تخفیف زای و الف و راء قرشت
نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافته شده حمام بفتح حاء حطی و تخفیف میم و الف
و میم دیگر و تاء وحدت و کوکی بضم کاف و سکون واو قرشت و کسر کاف دیگر و شد
یاء زائده لف و نشر مرتب است حمام عربیست بمعنی کبوتر نر و ماده صحرائی یا هر مرغ
طوق دار صحرائی مانند فاخته و قمری و غیره جمعش حمام و حمائم بفتح است و کوکی عربی
است بمعنی کلنک که بزرکی در نا کویند جمعش کراکی بفتح کاف و شد یاء حطی و تخفیفش از جهت
وزن شعر است کلنک بضم کاف عجمی و فتح لام و سکون نون و کاف عجمی دیگر فارسی است اصله

	قصب آمد قصب طوق فا کز و براعم غرد چنانکه ثعبان تمساح اژدها و نهنک	

شرح قصب بفتح قاف و فتح صاد سعفص و باء ابجد عربیست بمعنی مطلق نی میان

پر یا مانند نی شکر و نی نیزه واحدش قصبه است طرفاء بفتح طاء حطی و سکون راء قرشت
و فاء والف ممدوده عربی است بمعنی درخت کز کوچکی که در کنار رود خانه و جویها
می روید و میوه اش را کزمازج کویند واحدش طرفاءه و قصرش از جهت وزن شعر است
کز بفتح کاف عجمی و زاء فارسیست براعم بفتح باء حطی و تخفیف راء قرشت و عین
سعفص و تاء وحدت شعر عربیست بمعنی غرو و قصری میان خالی مانند نی قلم و نی بوریا جغر
براعم است غرو بفتح غین با نقطه و سکون راء بی نقطه و واو فارسی و فتح راء از جهت
وزن شعر است ثعبان بضم ثاء ثخذ و سکون عین سعفص و باء ابجد و الف و نون و
تمساح بکسر تاء زائده و سکون میم و سین سعفص و الف و حاء حطی لف و نشر مرتب است
ثعبان عربیست بمعنی اژدهای نر و ماده مطلقا نر نهایت مار بلند عظیم الجثه جمعش
ثعابین بفتح است تمساح عربیست بمعنی نهنک یعنی جانوری عظیم الجثه شبیه بزاولک

ملحق

	چه ابزاوی و ثعلب شغال و روبه دان سمک چو بکر سرطانست و ماهی و خرچنک	

شرح ابزاوی بکسر همزه و سکون باء ابجد و نون و همزه و الف و فتح طاء حطی الف
مقصوره منقلبه از یاء و ثعلب بفتح ثاء ثخذ و سکون عین سعفص و فتح لام و باء ابجد
و ثعلبان بضم ثاء و سکون عین و ضم لام و تخفیف باء لف و نشر مرتب است ابزاوی
عربیست بمعنی مطلق شغال جمعش بنات آوی بفتح باء و کسر واو مفردش از جهت وزن
شعر است ثعلب و ثعلبان عربیست بمعنی روباه نر جمع ثعلب ثعالب و ثعال بفتح و مؤنثش ثعلبه است
سمک بفتح سین سعفص و فتح میم و کاف و سرطان بفتح سین سعفص و فتح راء قرشت و طاء
حطی و الف و نون زائده لف و نشر مرتب است سمک عربیست بمعنی ماهی جمعش سماک
بکسر و سموک بضم است سرطان عربیست بمعنی ماهی جمعش سماک بکسر و سموک بضم است

سرطان عربیست بمعنی خرچنگ بری و بحری مطلقا خرچنگ بفتح خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح جیم عجمی فارسی است ملحق

فقاهت ز دانش و کافی پسند و طبع منش
ذلیل خار و عزیز ارجمند و قصد آهنگ

شرح فقاهت بفتح فاء و تخفیف قاف و الف و هاء و تاء مصدر عربی و مصدر باب حسن و علم است بمعنی دانشمند شدن کافی بکاف و الف و کسر فاء و یاء حطی و بر وزن غنی نیز عربیست بمعنی چیز پسند یعنی چیزیکه کفایت کننده و بس باشد و او صفت از کفایت بکسر از باب ضرب بمعنی بسنده کردن است پسند بفتح باء و یکنقطه و فتح سین بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه فارسیست طبع بطاء حطی و سکون باء ابجد و عین سعفص و طبیعه بر وزن نصیحه و طباع بکسر نیز عربی است بمعنی منش یعنی خوی و سرشتی که مردم بآن آفریده شده اند منش بفتح میم و کسر نون و شین با نقطه فارسی است ذلیل بفتح ذال ثخذ و کسر لام و یاء حطی و لام دیگر و ذلان بر وزن رمان نیز عربیست بمعنی مرد خوار و بخفیف جمعش ذلال بکسر و اذلاء و اذله بفتح است و او صفت مشبهه از ذل بضم ذال و شد لام و ذلا و ذله بضم و فتح و ذله بکسر و مذله بفتحتین از باب ضرب بمعنی خوار شدن است عزیز بفتح عین سعفص و کسر زاء و یاء حطی و زاء دیگر عربیست بمعنی مرد ارجمند یعنی صاحب قدر و مرتبه جمعش عزاز بکسر و اعزه و اعزاء بفتح است و او صفت مشبهه از عز و عزه بکسر و عزاز بفتح از باب ضرب بمعنی ارجمند شدن است ارجمند بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و کسر جیم و فتح میم و سکون نون و دال بی نقطه فارسی و مرکب از ارج بمعنی قدر و مرتبه و از مند بمعنی صاحب است قصد بفتح قاف و سکون صاد سعفص و دال ابجد عربی و مصدر باب ضرب است

بمعنی آهنگ کردن و بمعنی راه راست نیز آمده و میانه رو را اصلاح از قطعه ملحق

چه طابه طیبه یثرب مدینه ام قری
چه بکه مکه شناس و صفا و مروه دو سنگ

شرح طابه بطاء حطی و الف و فتح باء ابجد و تاء و طیبه بفتح طاء حطی و تخفیف و تشدید یاء حطی و فتح باء ابجد و تاء و مطیبه بضم میم و فتح طاء و فتح و شد یاء نیز و یثرب بفتح یاء حطی و سکون ثاء ثخذ و کسر راء قرشت و باء ابجد و اثرب بفتح همزه نیز هر شش عربیست بمعنی مدینه پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله و مدینه بفتح نیز عربی و جمعش مدائن و مدن بضمتین و ضم است بنا بر شهرت تفسیر بآن شده ام قری بضم همزه و شد میم و ضم قاف و تخفیف راء قرشت و الف مقصوره منقلبه از یاء و بکه بفتح باء ابجد و شد کاف و تاء هر دو عربیست بمعنی مکه معظمه یعنی شهر مکه یا اصل بیت الله الحرام و مکه بفتح نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافته صفا بفتح صاد سعفص و تخفیف فاء و الف مقصوره منقلبه از واو و مروه بفتح میم و سکون راء قرشت و واو و تاء هر دو عربی است بمعنی دو سنگ یعنی دو کوه واقعه در مکه معظمه که حاجیان در میان آنها سعی کنند ملحق

جدید و غض و قشیب بدیع تازه و نو
شریجه هیمه حیتر کان ز مقاتله جنگ

شرح جدید بفتح جیم و کسر دال ابجد و یاء حطی و دال دیگر و غض بفتح غین ضظغ و شد ضاد ضظغ و بر وزن امیر نیز و قشیب بفتح قاف و کسر شین قرشت و یاء حطی و باء ابجد و بدیع بفتح باء ابجد و کسر دال ابجد و یاء حطی و عین سعفص هر پنج عربیست بمعنی چیز تازه و نو و جمع قشیب قشب بضمتین است و هر پنج صفت مشبهه است از جده بکسر از باب ضرب یا از غضاضه بفتح از باب

منع و علم و ثالث از فشا بر بفتح از باب حسن و رابع از بدیع بکسر از باب ضرب بمعنی تازه و نو شدن از شر بجیر بفتح شین قرشت و کسر تاء قرشت باء حطی و جیم و تاء و حنبه بفتح خاء حطی و کسر نون و شد باء حطی و تاء هر دو عربیست بمعنی کمان الوس کمان را گویند که از زد و چوب مختلف اللون ترتیب داده باشند و ثانی مطلق کمان را گویند جمعش جنی بروزن غنی و حنابا بفتح است مقاتله بضم میم و تخفیف قاف و فتح تاء و فرشت و لام و تاء مصدر ثالثه و قتال و قیتال بکسر عربی و مصدر باب مفاعله است بمعنی جنگ و محاربه کردن

ملحق

۱۷	فراش دان و لبساط فراش پروانه ابار شد مغناطیس هست نوعی سنک	

شرح فراش بکسر فاء و تخفیف راء قرشت و الف و شین قرشت بروزن رهی عربی بمعنی بساط یعنی بساط گستردنی جمعش فرش بضمتین است و آن صفة از فرش بفتح و فراش بکسر از باب نصر بمعنی گستردنی و بساط بکسر باء ابجد و تخفیف سین سعفص و الف و طاء حطی عربی و جمعش بسط بضمتین و فعلش از باب نصر مستعمل است بنابر شهرت تفسیر آن شده فراش بفتح فاء و تخفیف راء قرشت و الف و شین قرشت عربی و جمع فراشه بفتح است بمعنی پروانه که خود را بشعله آتش شمع و چراغ سوزد و تفسیر جمع بمفرد از جهة وزن شعر است ابار بکسر همزه و سکون باء ابجد و لام عربی و اسم جمع شتران نر و ماده و مؤنث مستعمل با واحد نیست که اطلاق کرده میشود بر جمع و جمعش آبال بضم همزه و الف است مغناطیس بفتح میم و سکون غین ضظغ و نون و الف و کسر طاء حطی و سین سعفص مغنطیس بی الف و مغنیطس بازد باد یاء حطی بعد از نون عربیست بمعنی نوعی از سنگ یعنی سنگ آهن ربا

ملحق

	سو بو یست و جشیش و جریش بلغور ش جشب طعام درشت و خوک چو بونک	

شرح سویق بفتح سین سعفص و کسر واو و یاء حطی و قاف عربیست بمعنی پست یعنی آرد گندم و جو و نخود بریان کرده که بفارسی قاووت و بترکی تلقان گویند پست بکسر پاء عجمی و سکون سین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا فارسیست جشیش بفتح جیم و هر دو شین قرشت و یاء حطی و جریش بفتح جیم و کسر راء قرشت و یاء حطی و شین قرشت هر دو عربیست بمعنی بلغور گندم و جو یعنی جو و گندم که درد آسیا نیم شکسته و مقشر کرده باشند و هر دو صفة مشبهه است اول از جش بفتح از باب نصر و ثانی از جرش بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی بلغور کردن و شکستن بلغور بضم باء یک نقطه و سکون لام و ضم غین با نقطه و واو و راء بی نقطه فارسی و جو و شین ساکن در آخر ضمیر غایب راجع بسویق و بمعنی او و فارسی و الحاقش از جهة وزن شعر است جشب بفتح جیم و کسر و سکون شین قرشت و باء ابجد بر وزن محراب و امر و مفعول از عربیست بمعنی طعام درشت و نیز یا نانیکه بی نان خورش و نانوف باشد و آن صفة مشبهه از جشب بفتح از باب نصر و علم بمعنی درشت شدن طعام است خوک بفتح هاء حطی و سکون واو و کاف عربیست بمعنی بوزنک یعنی حیوان کوهی که بلغة سطی بادروج گویند و آدو ننه دلیر و غیر باده زیجو بر است بوزنک بضم باء یک نقطه و فتح زاء بی نقطه و کاف عجمی فارسی است

ملحق

	قفار نان تهی فوج و حزب ثله گروه شبان خواب و شقر فوم لالة و درینک	

شرح قفار بفتح قاف و تخفیف فاء و الف و راء قرشت بروزن نغار عربیست یعنی نان تهی یعنی نان خالی بی نان خورش تهی بکسر تاء دو نقطه در بالا فارسیست

فوج بفتح فاء وسکون واو وجیم وحزب بکسر حاء حطی وسکون زای هوز وبای ابجد و
ثلّه بضم وفتح ثاء ثخذ وشدّ لام وثاء ثخذ سه عربیست بمعنی گروه فوج گروه مطلقا وحزب
وثلّه گروه آدمیان را گویند جمع اول فئوج بضمتین و افواج بفتح وجمع جمعش افاوج
وافاویج بفتح وجمع ثانی احزاب بفتح است سبات بضم سین سعفص وتخفیف باء
ابجد والف وتاء قرشت عربیست بمعنی مطلق خواب یا خواب سبک یعنی پلنگی یا اول
خواب یعنی خوابیکه از سر هنوز بدل نرسیده باشد شقر بفتح شین قرشت وکسر
قاف وراء قرشت وفوّه بضم فاء وشدّ واو وتاء مدوّره معوض از واو والف ونشر
ترتیب است شقر عربیست بمعنی جنس لاله صحرائی یعنی شقایق النعمان واحدش شقره
وجمعش شقرات بفتح شین وکسر قاف است فوّه عربیست بمعنی روین یعنی گیاهی
کرمان جامه وابریشم وغیره را رنگ کنند روین بضم رای بی نقطه وواو مجهول و
فتح باء دو نقطه در پایین ونون فارسی را گیاه که از عجمی آن همه ر عایت فاضل است

اصل

القطعة الثامنة فی بحر المتقارب المثمن السالم

شرح السالم بسین سعفص بصیغه اسم فاعل باب علم است السلامة بری
از عیب وعلت یعنی قطعه هشتم در بحر متقارب مثمن سالم است وان بحریست که
هر مصراعش در تقطیع چهار فعولن با نون حاصل شود چنانچه ناظم گفته نظم

زشرم رخت لاله را داغ بر دل	زرشک قدت سرو را پای در گل
فعولن فعولن فعولن فعولن	تقارب از این وزن کرده حاصل

ووجه تسمیه این بحر بمتقارب مثمن سالم آنست که متقارب بمعنی نزدیک شونده است
وچون اسباب واوتاد این بحر بهم نزدیک شده اند هر وتد را سببی در پی است
لهذا متقاربش نامیده اند وچون هشتش از ارکان تمام حاصل شده لهذا مثمنش

نامیده اند وچون تغییری بهیچیک از ارکانش راه نیافته لهذا سالمش نامیده اند و
تقطیعش چنین است ترابو فعولن رغامو فعولن ثری خا فعولن کطینکر
فعولن ودر این قطعه بیخ اصل ودو بیت ملحق است اصل

تراب ورغام وثری خاک وطین گل	وطن جایگه کرم رز ربع منزل

شرح تراب بضم تاء قرشت وتخفیف راء قرشت والف وباء ابجد توراب نیز بضم
ترباء بضم تاء وفتح راء ومدّ وترباء بفتح ومدّ وتیره بفتح تاء وسکون راء وفتح باء
وتری بوزن اصبر نیز ورغام بفتح راء قرشت وتخفیف غین منقطه والف
ومیم وبروزن رغام نیز وثری بفتح ثاء ثخذ وتخفیف راء قرشت والف مقصوره منقلبه
از یاء وثریاء بفتح ومدّ نیز همه لغات عربیست بمعنی خاک تراب بلغات مطلق
خاک خشک را گویند جمع تراب تورب بفتح همزه وکسر راء وتربان بکسر است
رغام خاک نرم یا ریگ مخلوط بخاک وثری وثراء خاک نمناک را گویند جمع ثری
اثراء بفتح ومدّ است طین بکسر طاء حطی ویاء حطی ونون عربیست بمعنی گل
پاره اش را طینه گویند وطن بفتح واو وفتح وسکون طاء حطی ونون وموطن
بروزن مجلس نیز عربیست بمعنی جایگه یعنی جای اقامت جمعش اوطان
بفتح ومواطن از باب ضرب مستعمل است کرم بفتح کاف وسکون راء قرشت ومیم
عربیست بمعنی رز یعنی تاک انگور بستانی وبری مطلقا جمعش کروم بضم است
رز بفتح راء بی نقطه وسکون زای فارسیست ربع بفتح راء قرشت وسکون
باء ابجد وعین سعفص بمعنی عربیست منزل یعنی سرای وجای فرود آمدن و
جمعش بمعنی اول رباع بکسر وربوع بضم وارباع وارباع بفتح است منزل بروزن
مجلس نیز عربی وبد ومعنی فرود آمدن وجمعش بمعنی سرای منازل بفتح است

بنابر شهرت نفسیر ... اصل ... بان شده

ده اسپ ندیه باختن هر یکی را
بترتیب نامی است و شنو مشکل

شرح

مجلی مصلی و تالی چو مرتاح عاطف حظی و موقل

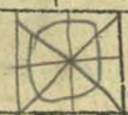
اصل

لطیم و سکیت آرب خاجت عرج و خوی
فواد است و قلب و جنان و حشا دل

شرح لطیم بفتح لام و کسر طاء حطی و باء حطی و میم عربیست بمعنی اسب کمیت بضم سین سعفص و تخفیف و تشدید کاف مفتوح و سکون یاء حطی و تاء قرشت عربیست بمعنی اسب هم آرب بکسر همزه و سکون راء قرشت و باء ابجد بر وزن نجم و سعفص بفتحتین در عربی کاف زیر عربیست بمعنی خاجت یعنی نیاز و خاجت عربی و جمعش حاج بتخفیف جیم و حاجات و حوائج بفتح و حوایج بر وزن عجایب شهرت تفسیر باشند عرج بفتح عین سعفص و فتح راء قرشت و فاء عربیست بمعنی خوی خوی بفتح خاء با نقطه و واو و معتدله و یاء و نقطه در یائس فارسیست فواد بضم فاء و تخفیف همزه و الف دال ابجد فواد بفتح فاء و تخفیف واو و الف و دال ابجد و قلب بفتح قاف و سکون لام و باء ابجد جنان بفتح جیم و تخفیف نون و الف و نون دیگر و حشا بفتح خاء حطی و تخفیف شین قرشت و الف منقلبه از واو هر پنج عربیست ... اول یعنی دل ... مطلق ... دانند و زشکم دو زیر جهانست از سپر و جگر و شکمبه امثال آن ... بخصوص دل خالی از تکلفی نباشد اول عدد کرد و جمعش افئده بفتح همزه و کسر ثالث و جمع قلب قلوب

بضم و جمع حشا احشا بفتح و مد است و فواد بمعنی درد دل نیز آمده و مبادل در اصل سیم از قطعه سی و هفتم دل بکسر دال ابجد نقطه و سکون لام فارسیست و معرب دل بفتح ذال و شق لام است

اصل



بدین ده دو دیگر الحاق میکن
یکی هست فاشوره دیگر چه فسکل

شرح یعنی باین اسپی همین که انرا سکیت گویند دو نام دیگر الحاق کن یعنی افزا دو نام دیگر هست یکی فاشور است بفاء و الف و ضم راء قرشت و واو و راء قرشت و بر وزن صابر و دیگر فسکل است بکسر فاء و سکون سین سعفص و کسر کاف و لام و بر وزن قنفذ و زنبور چون اسپ هم را اسم نام باشد نیز اکثر شراح گفته که فاشور اسپ یازدهم و فسکل اسپ دوازدهم را گویند زیاب اشنا هست چه نامی از برای غیر ده اسپ از اهل لغه منقول نیست فلحو



لبن خشت خام است و اجر چه پخته
عسر ضد آسان عویص است مشکل



شرح لبن بفتح لام و کسر باء ابجد و نون و بر وزن مثل و ابل نیز عربیست بمعنی خشت خام واحدش لبنه بکسر لام و سکون باء و اسنا اجر بهمزه و الف و ضم و کسر جیم و تخفیف و تشدید باء و راء قرشت و اجور بر وزن فاشور و بلبور نبید با همزه بیاء حطی و اجور بر وزن صبور و اجر و بر بفتح همزه و ضم و کسر جیم نیز هر سه فارسی معرب است بمعنی خشت پخته عسر بفتح عین سعفص و کسر سین سعفص و راء قرشت و بر وزن آبکر عربیست بمعنی چیز ضد آسان یعنی دشوار و همزه و صفت مشبهه است از عسر بضم و ضمتین و بفتحتین از باب علم و ثانی از عسر بضم و عساره بفتح از باب حسن بمعنی دشوار شدن چیزی و ضد

بکسر ضاد ضظع و شدّ دال الجدّ نیز عربی و از لغات اضداد و بمعنی مخالف
مثل آمده است و در اینجا معنی اوّل مراد است بنا بر شهرت تفسیر یافته عویص
بفتح عین و کسر واو و یاء حطّی و صاد سعفص عربیست بمعنی چیز دشوار که
تفسیرش بمشکل بمعنی پوشیده و پنهان مجاز است و انصفه مشبّهه از عوص
بفتحتین و فتح از باب علم و منع بمعنی دشوار شدن چیزیست و مشکل بضمّ میم و
سکون شین قرشت و کسر کاف نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافته ملحوق

	حصان اسب و حجر دایم مادیان فلوّ مهر کرّه شتر بچه قرمل	

شرح حصان بکسر حاء حطّی و تخفیف صاد سعفص و الف و نون عربیست بمعنی
اسب نر جمعش حصن بضمّتین است حجر بکسر حاء حطّی و سکون جیم و راء
قرشت عربیست بمعنی مادیان جمعش حجور و حجورة بضمّ و احجار بفتح است
فلوّ بفتح و ضمّ فاء و ضمّ لام و شدّ واو و بر وزن عدوّ نیز و مهر بضمّ میم و سکون
هاء و راء قرشت هر دو عربیست بمعنی کرّه لکن اوّل کرّه نر خر و اسب شیرخواره
یا یکساله و ثانی کرّه نر اسب را گویند مطلقا جمع فلوّ افلاء بفتح و مدّ الف و فلاوی
بفتح و قصر و مؤنثش فلوّة بفتح و ضمّ فاء و شدّ واو و فلوه بکسر و تخفیفش از جهت
وزن شعر جمع مهر مهار بفتح و امهار و مهاره بکسر و مؤنثش مهره و جمعش مهر
بر وزن رطب و مهرات بضمّ میم و فتح هاء و اسقاط حرف عطفش از جهت ضرورت
شعر نیست قرمل بکسر قاف و سکون راء قرشت و کسر میم و لام عربیست بمعنی شتربچه
نر و ماده خراسانی یا شتر بچه دو کوهان جمعش قرامل بفتح است أصكد

الفطعة التاسعة في بحر المتقارب المثمن المقصور

یعنی قطعهٔ نهم در بحر متقارب مثمّن مقصور است و آن بحریست که هر مصرعش

از تقطیع

از تقطیع سه فعولن با نون و یک فعول بسکون لام حاصل چنانکه ناظمی
گفته نظم ایا عارضت رشک خورشید و ماه گرفت در رهت رب اشتباه شود
فعولن فعولن فعولن فعول بخوان خوش بر این وزن هر صبحگاه و وجه تسمیه
این بحر که شعر درو قطعهٔ اوّل و در اینجا قطعه رسیده اصل و شیر متحرک أصكل

	ثمر میوه حب دانه تبن کاه طریق و سبیل و صراط است راه	

شرح ثمر بفتح ثاء ثخذ و فتح میم و راء قرشت هم بر وزن سحاب نیز عربیست بمعنی
میوه خواه از درخت باشد و احدش ثمره بفتحتین و ثمره بر وزن ندره و
جمعش ثمار بکسر و جمع جمعش اثمار بفتح است حبّ بفتح حاء حطّی و شدّ باء ابجد عربیست
بمعنی جنس دانه از گندم و جو و غیره مطلقا و احدش حبّه و جمع حبّه حبات بفتح
و جمع جمعش حبوب بضمّ و حبّان بر وزن رمّان است تبن بکسر و فتح تاء قرشت
و سکون باء ابجد و نون عربیست بمعنی کاه گندم و جو و غیره مطلقا طریق بفتح
حطّی و کسر راء قرشت و یاء حطّی و قاف و سبیل بفتح سین سعفص و کسر باء ابجد و یاء
حطّی و لام و سبیله مثلثه نیز و صراط بکسر صاد سعفص نیز و زراط بکسر زاء هوّز
قرشش عربیست بمعنی راه طریق و سبیل مؤنث نیز مستعمل و جمع اوّل اطرق
بفتح همزه و ضمّ راء و طرق بضمّتین و جمع ثانی سبل بضمّتین است أصكل

	صبی کودک و شیخ خواجه قوم دهر دهر و جند و جیش است عسکر سپاه	

شرح صبی بفتح صاد سعفص و کسر باء ابجد و شدّ یاء حطّی عربیست بمعنی
کودک یعنی پسر از شیر باز گرفته تا حدّ بلوغ جمعش اصبیه و اصبی و صبوه و صبیه
و صبیان بکسر و ضمّ و مؤنثش صبیه و جمعش صبایا بفتح است و انصفه مشبّهه

بمعنی فاعل از صبوه بفتح از باب نصر یعنی میل کردن بجهل است چون کودک
مایل بجهل است لهذا صبیش نامیده اند و تخفیفش از جهت وزن شعر است شیخ
بفتح شین قرشت و سکون یاء حطی و خاء ثخذ و شیخون بفتح شین و ضم خاء ثخذ
عربیست بمعنی خواجه یعنی مرد پیر معظم یا از پنجاه و یک تا آخر عمر یا تا هشتاد سال
جمعش شیوخ بضم و کسر و اشیاخ بفتح و شیخه بکسر شین و فتح و سکون یا و شیخان
بکسر و شیخه بر وزن رحمه و مشیخه بفتح میم و کسر شین و مشیوخاء بفتح و مد و شیخا
بیواو و مشایخ بفتح میم و کسر یاء و مؤنثش شیخه است و میاید در اصل بیت از قطعه
سی و هشتم پس مکرر باشد خواجه بفتح خاء با نقطه و واو معدوله فارسیست
نفس بفتح نون و فاء و سین سعفص عربیست بمعنی دم یعنی باد بکه از دهن و بینی
بدر رود و بر آید جمعش انفاس بفتح است دم بفتح دال بی نقطه فارسیست
جند بضم جیم و سکون دال ابجد جیش بفتح جیم و سکون یاء حطی و شین
قرشت و عسکر بفتح عین سعفص و سکون سین سعفص و کاف و راء قرشت
اول و ثانی عربی و ثالث معرب لشکر فارسیست بمعنی سپاه جمع اول جنود بضم و
جمع ثانی جیوش بضم و جمع ثالث عساکر بفتح است

اصل

	عرض خواسته طارف و تالدش نوش با کهن دان و فسد تباه	

شرح عرض بفتح عین سعفص و فتح و سکون راء قرشت و ضاد ضطغ عربیست
بمعنی خواسته یعنی متاع و ما یحتاج و هر مالی غیر سیم و زر در امر گویند جمعش
اعراض بفتح است خواسته بفتح خاء با نقطه و واو معدوله فارسیست بمعنی چون
مال و اسباب را همه کس خواهانند لهذا خواسته اش نامیده اند طارف بطاء حطی
و الف و کسر راء و فاء قرشت و بر وزن امیر و مثل و فقد و مطرف بضم میم و فتح راو

بر وزن تالد بتاء قرشت و الف و کسر لام و دال ابجد بر وزن بغل و نقل و فرس و
امیر و کتاب و اتلاد بفتح و متلد بضم و فتح لام بر لف و نشر مرتب ست طارف
عربیست بمعنی مال نو یعنی مالیکه تازه در نزد این کس بهم رسیده باشد تالد
عربیست بمعنی مال کهن یعنی مالیکه از قدیم در نزد این کس بهم رسیده یا بوده باشد
و انضمه مشتبهه از تلود بضم از باب نصر و ضرب بمعنی کهنه شدن مال است حرف
شین ساکن در تالدش و در نوش ضمیر غایب راجع بخواسته و بمعنی آن و حرف یای
الحاقیش از جهت وزن شعر است فاسد بفاء و الف و کسر سین سعفص و دال ابجد و
بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی چیز تباه یعنی بر طرف شده جمعش فسکی بفتح و ضم
و هر دو صفت است از فساد بفتح و فسود بضم از باب نصر و ضرب و حسن بمعنی تباه شد

اصل

	غد و امس هستند فردا و دی جو ابیض سفید است و اسود سیاه	

شرح غد بفتح غین ضطغ و سکون دال ابجد و واو محذوف و فردا امس بفتح همزه
و سکون میم و حرکات مبنیه سین سعفص لف و نشر مرتب است غد عربیست بمعنی فردا
یعنی روز آینده امس عربیست بمعنی دی یعنی روز گذشته جمعش امس و آموس و آماس
همزه و الف آن در وقتیکه معرفه بعلم باشد نزد بعضی مبنی بر حرکات ثلاث و نزد
بعضی معرب است در وقتیکه معرفه با لف و لام یا نکره یا مضاف باشد باتفاق
معرب است دی بکسر دال بی نقطه فارسیست و از اد یک با کاف عجمی نیز گویند ابیض
بفتح همزه و سکون باء ابجد و یاء حطی و ضاد ضطغ عربیست بمعنی چیز سفید
جمعش بیض بکسر و مؤنثش بیضاء بفتح و مد است اسود بفتح همزه و سکون
سین سعفص و فتح واو و دال ابجد چیز سیاه است و انضمه مشتبهه از سواد

بفتح بمعنی سیاه شد دست و هر دو کذشت در ملحق بنجم از قطعهٔ ششم اصل و

	ذنوب و غرب و سجلست دلو رکی جب و بئر و قلیب است چاه	

شرح ذنوب بفتح ذال تخذ و تخفیف نون مضموم و واو و باء ابجد و غرب بفتح عین ضظغ و سکون راء قرشت و باء ابجد و سجل بفتح سین سعفص و سکون جیم و لام هر سه عربیست بمعنی دلو ذنوب دلو عالیه ا...ب را کویند هم خواه پر بود خواه کم جمعش اذنبه و ذنائب بفتح و ذناب بکسر است غرب دلو بستانرا خالی و سجل دلو بستانرا پر برابرا کویند و ثانی مذکر مستعمل و جمعش سجال بکسر و سجول بضم است و دلو بفتح دال ابجد و سکون لام و واو نیز عربیست و کاهی مذکر مستعمل و جمعش ادل بفتح و دلاء بکسر و مد و دلی بر وزن حلی و فنی است بنابر شهرت تفسیر یافته رکی بفتح راء قرشت و کسر کاف و شد یاء حطی و جب بضم جیم و شد باء ابجد بئر بکسر باء ابجد و سکون همزه و راء قرشت و قلیب بفتح و کسر لام و باء حطی و باء ابجد هر چهار عربیست رکی بمعنی چاه و باقی بمعنی چاه رکی چاه کهنرا کویند و احدش رکیه بر وزن علیه و تفسیر جمع بمفرد از جهت ضرورت شعر است و جب چاه نو یا چاه پر آب بعید القعر یا چاه بسنک بر نیاورده یا چاهی را کویند که در زمینها از احفر نکرده باشند بلکه یافته شده باشد جمعش اجباب بفتح و جباب بکسر و جببه بر وزن عنبه است و بئر چاه نو را کویند و آن مؤنث مستعمل و جمعش آبار بفتح و بار بهمزه و الف و ابور بفتح اول و ضم ثالث و بئار بکسر است و قلیب چاه نو یا چاه بی براه کهنه را کویند و آن مؤنث نیز مستعمل و جمعش اقلبه بفتح و قلب بضم و ضمتین از مختص

	حجی حجر لب عقل و نهیه خرد خطا جرم و ذنبست و عصیان کناه	

شرح حجی بکسر حاء حطی و تخفیف جیم و الف مقصوره منقلبه از واو و حجر بکسر حاء حطی و سکون جیم و راء قرشت و لب بضم لام و شد باء ابجد و عقل بفتح عین سعفص و سکون قاف و لام و نهیه بضم نون و سکون هاء و یاء حطی و تاء هر پنج عربیست بمعنی خرد یعنی عقل و دانش جمع حجی احجاء و حجی بفتح و مد و جمع حجر احجار و حجور بضم و احجار بفتح و جمع لب لباب و الب و البب بفتح و تخفیفش از جهت ضرورت شعر و جمع عقل عقول بضم و جمع نهیه نهی بضم و قصر و حذف حرف عطف از حجر و عقل از جهت ضرورت شعر است و حجر بحرکات خاء حطی بمعنی کنار نیز آمده و کذشت در اصل دوازدهم از قطعهٔ چهارم خرد بکسر خاء بانقطه و فتح راء بی نقطه و دال بی نقطه فارسیست خطاء بفتح خاء تخذ و تخفیف طاء حطی و الف ممدوده و خطاء بفتح خاء و سکون و فتح طاء حطی و همزه و بر وزن مثل و خطیئه نیز و جرم بضم جیم و سکون راء قرشت و میم و جریمه و جرم بر وزن کلمه نیز و ذنب بفتح ذال تخذ و سکون نون و باء ابجد و عصیان بکسر عین سعفص و سکون صاد سعفص و یاء حطی و الف و نون هر هفت عربیست بمعنی کناه بمعنی نافرمانی خطاء کناه غیر عمد و خطاء بکسر و خطیئه کناه از روی عمد را کویند جمع خطیئه خطایا بفتح و قصر و خطائی بفتح خاء و شد یاء و جمع جرم اجرام بفتح و قصر جروم بضم و جمع ذنب ذنوب بضم و جمع جمعش ذنوبات بضم و فعل خطا از باب علم و جرم و عصیان از باب ضرب و ذنب از باب نصر مستعمل است اصل و

	حطب هیزم است و ضرام و حصب فروزینه عشب و کلاء در از کیاه	

شرح حطب بفتح خاء حطی و طاء حطی و باء ابجد عربیست بمعنی هیزم یعنی هیمه ضرام بکسر ضاد ضظغ و تخفیف راء قرشت و الف و میم و حصب بفتح خاء حطی و فتح صاد سعفص و باء ابجد و حضب بفتح خاء حطی و فتح و سکون ضاد ضظغ

وباء ابجد نیز هرسه عربیست یعنی فروزینه یعنی هیزم ریزه و خاشاکی که بدان آتش افروزند فروزینه بفتح فارسیست عشب بضم عین سعفص و سکون شین قرشت و باء ابجد و کلاء بفتح کاف و فتح لام و همزه و حشیش گیاه خشک و کلاء گیاه تر و خشک را گویند مطلقا جمع عشب اعشاب بفتح و جمع کلاء اکلاء بفتح و مد است گیاه بکسر کاف عجمی و تخفیف یاء بود و نقطه در پایین و الف و هاء زائده فارسی و الحاق هلو از بحر [illegible] و وزن شعر است

اصل

مناص و مفر جای بگریختن / معاذ و ملاذ است و ملجا پناه

شرح مناص بفتح میم و تخفیف نون و الف و صاد سعفص و مفر بفتح میم و فتح فاء موافق استعمال و کسر فاء موافق قیاس و شد راء قرشت هر دو عربیست یعنی جای گریختن و هر دو اسم مکانست اول از مناص و نوص و نوص بفتح و مناص بکسر و نوصان بفتحتین از باب نصر و ثانی از فر بفتح فاء و شد راء و فرار بکسر و مفر بفتحتین و شد از باب ضرب بمعنی گریختن معاذ بفتح میم و تخفیف عین سعفص و الف و ذال تخذ و ملاذ بفتح میم و تخفیف لام و الف و ذال تخذ و ملجا بفتح میم و سکون لام و فتح جیم و همزه هر سه عربیست بمعنی جای پناه گرفتن و هر سه اسم مکانست اول از عوذ بفتح و عیاذ بکسر و ثانی از لوذ بفتح و لواذ بحرکات لام و لیاذ بکسر هر دو از باب نصر و ثالث از لجاء بفتح از باب منع و علم پناه گرفتن از یکی و هر سه مصدر بمعنی نیز آمده است

اصل

حکم داور و محکمه جای او / ولی بینه همچو شاهد گواه

شرح حکم بفتح حاء حطی و فتح کاف و میم و حاکم نیز عربیست بمعنی داور

یعنی حکم کننده و جمعش حکام بضم حاء و شد کاف است و اقتصار او حکم و حکومت بضم از باب نصر بمعنی حکم کردنست داور فارسیست بدال ابجد نقطه مخفف داد و ور و فارسیست محکمه بفتح هر دو میم و سکون حاء حطی و فتح کاف و تاء زائده عربیست بمعنی جای حاکم و آن اسم مکان از همان بابست وی بفتح واو و سکون یاء بود و نقطه در زیر اسم اشاره بمعنی او و در اشاره بانسان مستعمل در فارسیست بینه بفتح باء و شد یاء حطی و نون و تاء مبالغه شاهد بشین قرشت و کسر هاء و دال ابجد هر دو عربی اول بمعنی ظاهر سازنده و ثانی بمعنی گواهی دهنده و چون گواه ظاهر سازنده قول است لهذا بینه اش نامیده اند جمع اول بینات و جمع ثانی شهد بفتح و جمع جمعش شهود بضم و اشهاد بفتح است هر دو صفت مشبهه است اول از بیان بفتح از باب ضرب بمعنی ظاهر ساختن و ثانی از شهادت بفتح از باب علم بمعنی گواهی دادن و ایراد و ادی [illegible] از بحر وزن شعر است گواه بضم کاف عجمی فارسیست

اصل

ذهاب و مجی رفتن و آمدن / سباحت بگشتن مباحت شناه

شرح ذهاب بفتح ذال تخذ و تخفیف هاء و الف و باء ابجد و ذهوب بضم و مذهب بفتح نیز مصدر ذهب مجی بفتح میم و کسر جیم و یاء حطی و همزه و جیء و جیئه بفتح نیز لف و نشر مرتبست اول عربی و مصدر باب منع است بمعنی رفتن و دوم ثانی عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی آمدن و قصر مجی از جهه وزن شعر است سباحت بکسر سین سعفص و تخفیف باء حطی و تاء مصدر است و سبوح و سبحان بفتحتین و سبح بفتح نیز عربی و مصدر باب ضرب بمعنی بگشتن یعنی گردیدن سباحت بکسر سین سعفص و تخفیف باء ابجد و حاء و تاء مصدر نیز و سبح بفتح و عوم بفتح عین سعفص و سکون واو و میم نیز هر سه عربی و مصدر است

اول و ثانی از باب منع و ثالث از باب نصر بمعنی شنا یعنی کردن در آب شنا بکسر شین بانقطه و تخفیف نون و الف و ها زائده فارسی والحاق ها از جهت رعایت قافیه است ملحق

	چو مملوک عبد است و مولی غلام و صیغه امر جا بر هست داه	

شرح مملوک بفتح میم و سکون کاف و بکسر و ضم لام و واو و کاف و عبد بفتح عین سعفص و سکون باء ابجد و دال ابجد و عبد بفتح عین و سکون باء و فتح دال و لام بر و مولی بفتح میم و سکون واو و لام و الف مقصوره هر چهار عربیست بمعنی غلام مؤنث اول مملوکه و جمع عبد عبد و عبید و معبده بر وزن حجره و معبد بفتح و اعبد بفتح همزه و ضم باء و معبوداء بفتح و مد و عبدا بکسر و عبدان بکسر و شد دال و عبدان بکسر و ضم و عبدا بکسر و شد دال و مد و قصر و عبد بضمتین و بر وزن عضد و جمع جمعش اعابد بفتح و جمع مولی موالی بفتح و مؤنث مولاه بفتح همزه و تخفیف است و صیغه بفتح واو و کسر صاد سعفص و یاء حطی و فاء و تاء تانیث و امر بفتح همزه و تخفیف میم و راء و مد و واو مجازو فتح جار بجیم و الف و کسر راء قرشت و تخفیف هاء حطی و تاء تانیث عربیست بمعنی راه یعنی کنیز جمع و صیغه و صائف بفتح واو و کسر همزه و جمع اماء اموات بفتحتین و اماء بکسر و مد و ام همزه و الف و تنوین میم و اموان بحرکات همزه و سکون میم و جمع جاریه جواری بفتح و اسقاط حرف عطف از امر و جاریه از جهت وزن شعر است و جاریه بمعنی کشتی نیز آمده و ما بعد در اصل ده از قطعه سی ام داه بدال بی نقطه فارسیست ملحق

	قعید است حلیله ظعینه و ربض زن و بعل شوهر دنه کلاه	

شرح قعید بفتح قاف و کسر عین سعفص و یاء حطی و نون و تاء تانیث و حلیله و ظعینه و حلیل و ربض بفتح راء و قرشت و فتح باء ابجد و ضاد ضظغ دبر و زن قفل و عنق و رطب بر زهر هشت عربیست بمعنی زن قعیده و حلیله و حلیل و ربض ظعون و ظعینه زنی را گویند که در کجاوه باشد و اسقاط حرف از حلیله و ظعینه و ربض از جهت وزن شعر است و ربض بفتحتین بمعنی دیوار بیرون شهر و قلعه نیز آمده و گذشت در اصل چهارم از قطعه چهارم بعل بفتح باء ابجد و سکون عین سعفص و لام عربیست بمعنی شوهر زن جمعش بعال بکسر و بعول بضم و مؤنثش بعله و بعل اسم بتی نیز آمده و نام بتی که قوم الیاس در زمین بعلبک میپرستیدند نیز آمده و گذشت در اصل هشتم از قطعه دوم دنه بفتح دال ابجد و شد نون مکسوره و شکل یاء حطی و تاء عربیست بمعنی کلاه بزرگ بلندی که مخصوص قاضیان است و وجه تسمیه اش باین اسم تشبیه است بدن بمعنی خم در بزرگی و بلندی و تخفیف نونش از جهة وزن شعر است ملحق

	غداة و مسا بامداد است و شام عشا وقت خفتن قلنسو کلاه	

شرح غداة بفتح غین ضظغ و تخفیف دال ابجد و الف و تاء و مسا بفتح میم و سین سعفص و مد لف و نشر مرتب است غداة عربیست بمعنی زمان میان طلوع صبح و طلوع آفتاب جمعش غدو بضمتین و شد واو و غدوات بفتحتین و غدیات بفتح غین ضظغ و کسر دال و شد یاء و غدایا بفتحتین و قصر و تفسیرش بیامداد که بمعنی زمان داد از راه است فصیح مجاز و از باب تسمیه کل است باسم جزو و بامداد فارسی مرکب از بام بمعنی صبح و از داد بمعنی فریاد است مسا و عربیست بمعنی شام یعنی زمان غروب آفتاب عشا بکسر عین سعفص و تخفیف شین قرشت و مد عربیست بمعنی وقت خفتن یعنی از اول وقت نماز شام تا آخر وقت خفتن که از غیبوبه شفق تا آخر ثلث اول شب یا آخر شب است قلنسو بفتح قاف و تخفیف لام مفتوحه

وسکون نون و ضم سین سعفص و فتح واو و ثانی و قلنسیه بضم قاف مخفف لام
مفتوحه و سکون نون و کسر سین سعفص و فتح یاء حطی و ثاء بر عربیست بمعنی کلاه جمعش
قلانس و قلانیس بفتح قاف کسر نون و قلاسی بفتح قاف و تشدید یاء است و قصر منا
وعشا و حذف تاء قلنسو همگی از جهت ضرورت شعری است

القطعة الثالثة عشر فی بحر الخفیف المسدس المخبون المحذوف

شرح الخفیف بخاء معجمه و فاء و یاء حطی و فاء دیگر صفه مشبهه بمعنی فاعل از
خف و خفه بکسر و فتح از باب ضرب بمعنی سبک شد نسبت المسدس بمعنی شش جزء
و شد دال ابجد بصیغه اسم مفعول مضاعف از تفعیل است انسد جزء شش
سو کردن یعنی قطعه دهم در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف و بحر
است که هر مصراعش از تقطیع فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه
ناظمی گفته نظم مه موزون افتاب لقا   وزن بحر خفیف جست از ما
فعلاتن مفاعلن فعلن   گفته اینست بحر شد از ما

وگاهی بدل فعلاتن فاعلاتن آید و درین قطعه ماوراست چنانکه مصرع اول دیدی
از مصاریع این قطعه و قطعات بعد ازین قبیل است و فی الحقیقه این بحر از فروع خفیف
است چه اصلش در فارسی و عربی هر مصراع دو فاعلاتن مستفعلن
فاعلاتن است و دیگر تسمیه این بحر خفیف مسدس مخبون محذوف است که
خفیف بمعنی سبک است و چون این بحر سبکترین بحرهاست در رفتن چه در دو
رکوان دو سبب خفیف محیط است بوی لهذا خفیفش نامیده اند و چون هر بیت
این بحر از ارکان ستة حاصل شده لهذا مسدس نامیده اند و چون از هر مصرع
رکن حرف ثانی ساکن سبب خفیف کرد را اول تا ثالث الف و در ثانی سین است حذف
و مستفعلن بمفاعلن کرده و از آن نقل شده لهذا مخبونش نامیده اند چه خبن نزد

عروضیان حذف حرف ثانی ساکن رکن است و چون عروض و ضرب لفظین که سبب
خفیف است ساقط و فعلا بفعلن که هم وزن است نقل شده لهذا محذوفش
نامیده اند چه حذف نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن و تقطیعش
چنین است من و عن از فعلاتن الی و حت مفاعلن تا تا فعلن و درین قطعه
ده بیت اصل   اصل   و دو بیت ملحق است

	من و عن از الی و حتی ابنا این گوکیف چو زامر و اق ابا	۱

شرح من بکسر میم و سکون نون و فتح و کسر نون و عن بفتح عین سعفص و سکون
و کسر نون هر دو عربیست بمعنی از و اول بمعنی الذی مانند فاجتنبوا الرجس من
الاوثان و بمعنی بعض مانند اخذت من الدراهم و بمعنی بدل مانند لو نشاء لجعلنا
منکم ملائکة و بمعنی فی مانند ارونی ماذا خلقوا من الارض و بمعنی با و مانند
ینظرون الیک من طرف خفی و بمعنی عن مانند فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله و
بمعنی علی مانند و نصرناه من القوم الظالمین و بمعنی الی مانند انا قریب منه و
بمعنی عند مانند لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا نیز آمده است
و آخر حرف نونش ساکن است اگر ما بعدش متحرک باشد مانند منك و مفتوح است
اگر معرف بالف و لام باشد مانند من الله و مکسور است اگر غیر
معرف بالف و لام باشد مانند من ابنك و ثانی بمعنی بدل مانند لا تجزی
نفس عن نفس شیئا و بمعنی بعد مانند لترکبن طبقا عن طبق و بمعنی
علی مانند و من یبخل فانما یبخل عن نفسه و بمعنی جانب و روفتی که داخل
شود برو من مانند جلست من عن یمینك نیز آمده است و این پنج معنی اول حرف
جر و بمعنی جانب اسم و نونش ساکن است اگر بعدش متحرک باشد مانند عنك

ومکسور را اگر معرفه باالف لام یا غیر معرفه بالف لام باشد مانند عن الرجل وعن ابنك
الی بکسر همزه و تخفیف لام والف مقصوره وحتّی بفتح حا وحطّی فتح و تشدید تا و فتح
والف مقصوره هر دو عربیست بمعنی تا و اول بمعنی عند مانند جلست الیك و بمعنی
لام بمعنی از برای مانند والامر الیك فانظری ماذا تأمرین و بمعنی فی مانند
لیجمعنکم الی یوم القیمة و بمعنی مع مانند لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم و ثانی بمعنی مع
مانند اشربت الفرس حتی سرجها نیز آمده است هر دو حرف جراست این بفتح همزه
وسکون یا و حطّی و فتح نون عربیست بمعنی کو یعنی کجا است و در این وقت اسم نکره
متضمن بمعنی همزه استفهام و از برای سؤال از مکان و از ظرف و مبنیه
داخل بر فعل و اسم و محلا منصوب و مفعول فعل مذکور است اگر
مدخولش فعل باشد ما این تکون و هو مفعول فیه عامل مقدر و خبر مبتدا
و اسم بعد مبتدا است اگر مدخولش اسم باشد مانند این زید و بمعنی هر جا نیز
آمده است و در این وقت اسم نکره متضمن معنی ان شرطیه و از ظرف و مبنیه
جازمه دو فعل و محلا منصوب مفعول فیه شرط یا جزا است مانند این تکن
اکن کیف بفتح کاف و سکون یا و حطّی و فتح فا و عربی است بمعنی چون یعنی
چون است و از از برای سؤال از حال و اسم نکره مبنیه داخل بر فعل و
اسم و محلا منصوب و مفعول مطلق فعل مذکور یا حال از فاعل فعل مذکور است
اگر مدخولش فعل باشد مانند کیف قرأت سرا ام جهرا در مفعول مطلق
وکیف سرت راکبا ام راجلا در حال و محلا مرفوع و خبر مبتدا و اسم بعد مبتدا
اگر مدخولش اسم باشد مانند کیف زید أم بفتح همزه و سکون میم و أو بفتح همزه
وسکون میم و أو بفتح همزه و واو هر دو عربیست بمعنی یا هر دو عطف و
از برای تردید است

اصل

فی قراءات و علی بن و کم چند
نحن ما انتنا و اتا ما

شرح فی بکسر فا و یا و حطّی عربیست بمعنی در و بمعنی علی مانند و لاصلبنکم
فی جذوع النخل و بمعنی لام مانند ان امرأة دخلت النار فی هرة حبستها و بمعنی من مانند
فی تسع آیات بینات و بمعنی با مانند یرکب یوم الروع منا فوارس بصیرون فی
طعن الکلی والاباهر و لیفی در زم بمعنی در همان مانند سمعت من زید و فعل امر حاضر
مانند فی بعهدك نیز آمده است و ان بهفت معنی اول حرف جر و بمعنی ثامن اسمی است
از اسما موسته علی بفتح عین سعفص و تخفیف لام والف مقصوره عربیست بمعنی بر
و بمعنی عند مانند و لهم علی ذنب و بمعنی مع مانند وآتی المال علی حبه مسکینا و
و بمعنی عن مانند اذا رضیت علی بنو قشیر لعمر الله اعجبنی رضاها و بمعنی فی
مانند و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها و بمعنی من مانند اذا اکتالوا علی
الناس یستوفون و بمعنی با مانند علی ان لا اقول و بمعنی فوق در وقتیکه داخل
شود بر او من مانند جاوزت من علیه و فعل مانند ان فرعون علا فی الارض نیز آمده
است و ان بشش معنی اول حرف بمعنی عو و اسم است در صورت فعلی با الف و تشر
میشود کم بفتح کاف و سکون میم عربیست بمعنی چند در این وقت کم استفهامیه و
تمیزش مفرد منصوب است مطلقا اگر کم بی حرف جر باشد مانند کم رجلا و کم فی الدار
رجلا و با حرف جر تمیزش مفرد منصوب یا مفرد مجرور است مانند بکم درهما و درهم
اشتریت و تمیزش کاهی مجرور به من نیز میباشد مانند کم من رجل ضربته و بمعنی بسیار نیز
آمده است و در این وقت کم خبریه و تمیزش مفرد یا جمع مجرور است اگر در میان
کم و تمیزش جمله یا ظرف یا جار مجرور فاصله نشده باشد مانند کم رجل کریم
لقیته و کم رجال کریم لقیتهم و با فصل بجمله تمیزش منصوب است چو یا ماسند

کو ما لنی فضلاً و با فصل بظرف و جار مجرور منصوبست علی المختار مانند کم عندک
رجلاً در فصل بظرف و کم فی الدار رجلاً در فصل بجار مجرور و تمیزش گاهی مجرور
بمن نیز میباشد مانند و کم من قریة اهلکناها و کم مطلقا اسم ناقص مبهم مبنی و
از جملهٔ کنایات مرفوع یا منصوب یا مجرور است نحن بفتح نون و سکون حا
وضم نون و نا بتنوین و الف مقصوره و اَنّا بکسر و فتح همزه و شد نون اول و الف
مقصوره هر چهار عربیست اول و ثانی بمعنی ما در مردان و زنان یا جمع مردان و
زنان متکلم واحد اول انا است و آن ضمیر مرفوع منفصل و از برای تثنیه و جمع
مذکر و مؤنث متکلم و اسم مبنی است و ثانی ضمیر مرفوع یا منصوب یا مجرور متصل
و از برای تثنیه و جمع مذکر و مؤنث متکلم و اسم مبنی است و ثالث و رابع مرکب
از حرف و اسم و از برای تثنیه و جمع مذکر و مؤنث متکلم است **اصل** و

	انتم کُم شما و ذا این مرد انتَ تو انتِ زن و لی تنها	

شرح انتم بفتح همزه و سکون نون و ضم تا و فوقانی و میم و کم بضم کاف و سکون
میم هر دو عربیست بمعنی شما جماعت مردان حاضر و احد اول انتَ بفتح و تثنیه اش
انتما و واحد ثانی کَ بفتح در مذکر و بکسر در مؤنث و تثنیه اش کما است در مذکر
و مؤنث و اول ضمیر مرفوع منفصل و از برای جمع مذکر مخاطب و مرکب از اسم و حرف
و ثانی ضمیر منصوب متصل بفعل و حرف یا مجرور متصل باسم و حرف و از برای جمع
مذکر مخاطب و اسم مبنی است، ذا بذال معجمه و الف مقصوره عربیست
بمعنی این مرد یعنی یک مرد نزدیک تثنیه اش ذان بتخفیف و تشدید
نون و جمعش اولاء و اولی بقصر است و آن اسم اشاره بمفرد
مذکر نزدیک است و بمعنی آنچنان مرد که یعنی اسم موصول

بمعنی الذی نیز آمده و میاید در اصل همین فقط انتَ بفتح همزه و سکون نون و فتح تا
فوقانی عربیست بمعنی تو مرد حاضر تثنیه اش انتما و جمعش انتم است و آن ضمیر مرفوع
منفصل و از برای مفرد مذکر مخاطب مرکب از اسم و حرف انتِ بفتح همزه و سکون
نون و کسر تا و فوقانی بمعنی تو زن حاضره تثنیه اش انتما و جمعش انتن است و آن ضمیر
مرفوع منفصل و از برای مفرد مخاطب مؤنث مرکب از اسم و حرفست **اصل** و

	اِن و لَو گر متی کی و لا نه اینما هر جا حیثما هر جا	

شرح اِن بکسر همزه و سکون نون و لو بفتح لام و سکون واو هر دو عربیست
که بمعنی اگر و در اینوقت هر دو حرف شرط داخل بر فعل است اگر چه تقدیراً باشد
و اول جازم و فعل را از برای استقبال است هر چند داخل شود بر ماضی مانند ان اکرمتنی
اکرمتک بمعنی ان تکرمنی اکرمک یعنی اگر گرامی میداری تو مرا در زمان آینده گرامی میدارم
من ترا در آن زمان و ثانی غیر جازم و از برای ماضی است هر چند داخل شود بر مضارع
مانند لو تضرب ضربت که بمعنی لو ضربت ضربت یعنی اگر زدی تو مرا در زمان
گذشته زده ام من ترا در آن زمان و اول بمعنی نیست باشد ان الکافرون الا فی غرور
و بمعنی بدرستی مانند ان کلاً لما لیوفینهم ربک اعمالهم نیز آمده است و ان بمعنی
ثانی حرف و لن نافیه مشابه بلیس و رافع اسم و ناصب خبر و بمعنی ثالث حرف و ان
مخففه از مثقله و ناصب اسم و رافع خبر است متی بفتح و ضم میم و فتح تا و فوقانی و
الف مقصوره عربیست بمعنی کی یعنی در چه زمان است و در اینوقت اسم نکره متضمن معنی
همزهٔ استفهام و از برای سؤال از زمان و ظرفی مبنیه داخله بر فعل و اسم و
محلاً منصوب و مفعول فیه فعل مذکور است اگر مدخولش فعل باشد مانند متی تقوم
و مفعول فیه عامل مقدر و خبر مبتدا و اسم بعد مبتدا است اگر مدخولش اسم باشد

مانند متی القتال یعنی در چه زمان نیز امده است و در اینوقت اسم نکره متضمن
معنی ان شرطیه و از ظروف مبنیه جازمه در فعل و محلاً منصوب مفعول فیه شرط با جزاء
مانند متی تقم اقم لا بلام و الف مقصوره عربیست یعنی نه و باین معنی مشترکست میان
لا ناهیه جازمه فعل مضارع مطلقا مانند لا تضرب و لاء نافیه غیر جازمه مانند لا یضرب
و لاء مشابه بلیس که رافع اسم و ناصب خبر است مانند لا رجل افضل منک و لاء نفی جنس
که ناصب اسم و رافع خبر است مانند لا اله الا الله و بمعنی واو عطف مانند زید
لا عمرو نیز امده است و ان هر دو حرفست اینما بفتح همزه و سکون یاء حطی و فتح نون
و ماء زائده و حیثما بفتح حاء حطی و سکون یاء حطی و حرکات ثلثه ثاء ثخذ و ماء کافه
از عمل جر هر دو عربیست یعنی هر جا یعنی هر مکان و هر دو اسم نکره متضمن
معنی ان شرطیه و از ظروف مبنیه جازمه و محلاً منصوب و مفعول فیه شرط با جزاء
و مرکب از اسم و حرف اند مانند اینما تکن اکن و حیثما تجلس اجلس **اصل**

	ف پس و قبل پیش بعد سپس ل مر علی عن از لنا ما را	

شرح ف بفتح فاء عربیست یعنی پس و ان حرف عطف است و از برای ترتیب با مهلت
قبل بفتح قاف و سکون باء ابجد و لام عربیست یعنی پیش بعد بفتح باء ابجد و سکون
عین سعفص و دال ابجد عربیست بمعنی سپس یعنی پس و هر دو اسم و از ظروف لازم
و معرب بحسب عامل اگر مضاف الیه انها مذکور یا منسی با منوی باشد مانند من
قبل و من بعد بالفتح در مذکور و بالکسر قبل بعد در منسی و مبنی بر ضم اگر مضاف
الیه انها محذوف باشد منوی مانند لله الامر من قبل و من بعد سپس بکسر سین بی
نقطه و فتح پای عجمی و سکون سین بی نقطه فارسی ل بکسر و فتح لام عربیست یعنی مر
یعنی از برای او و بمعنی عن در وقتیکه با قول باشد مانند قال الذین کفروا للذین امنوا

بمعنی الی مانند فسقناه لبلد میت و بمعنی مع مانند فلما تفرقنا کانا و مالک
لطول اجتماع لم نبت لیلة معا و بمعنی من مانند سمعت له صراخاً و بمعنی فی مانند و نضع الموازین القسط لیوم القیمة و بمعنی عند مانند کتبته لخمس خلون
من شهر کذا و بمعنی بعد مانند اقم الصلوة لدلوک الشمس و بمعنی با مانند و امرت
لان اکون و بلغه اول فعل امر حاضر مانند لزید نیز امده است و ای بنه معنی
از حروف جر و مکسور است اگر مدخولش منادی مستغاث یا متعجب یا مهدد با
ضمیر غیر یاء متکلم باشد مانند یا لله و یا لزید لاقتلنک و لنا و لک و له بکسر
لام و سکون یاء حطی عربیست یعنی مرا یعنی از برای من لنا بفتح لام و تخفیف
نون و الف مقصوره عربیست یعنی ما را یعنی از برای ما و هر دو مرکب از حرف و اسم است **اصل**

	صه مگو مه مکن دع و ذر واگذار لن هستانه و هلم بیا	

شرح صه بفتح صاد سعفص و سکون هاء یا با تنوین تنکیر نیز هر دو عربیست
بمعنی مگو یعنی خاموش باش و ان اسم فعل بمعنی اسکت است مه بفتح میم و سکون
هاء و کسر هاء با تنوین تنکیر نیز عربیست بمعنی مکن و ان اسم فعل بمعنی لا تفعل است
دع بفتح دال ابجد و سکون عین سعفص و ذر بفتح ذال ثخذ و سکون راء قرشت
هر دو عربیست بمعنی واگذار و دست بدار و هر دو فعل امر حاضر است اول
از ودع بفتح از باب منع و ثانی از وذر بفتح از باب علم بمعنی گذاشتن و ماضی
و اسم فاعل و مفعول از انها مستعمل نیست بلکه گفته میشود در ماضی
ترک و فاعل تارک و مفعول متروک از انها مستعمل نیست بلکه گفته میشود در ماضی
و مفعول تارک و متروک همان فارسی و امر از گذاشتن است لن بفتح

لام وسکون میم منقلبه از الف ولما بفتح لام وشدّ میم والف مقصوره هر دو عربیست
بمعنی نیز هر دو حرف نفی واز جوازم فعل مضارع است وثانی بمعنی ان وجیر نیز بود وبمعنی
که با فعل ماضی لفظاً یا معنیً مستعمل باشد مانند لما قمت قمت وبمعنی الا در رو فی
که با غیر فعل مضارع وماضی مستعمل باشد مانند ان کل لما جمیع لدینا محضرون
وتثنیه مذکر غایب ان فعل ماضی معلوم از لم بفتح لام وشدّ میم از باب نصر بمعنی
گرد کردن وفراهم آوردن نیز آمده است وان بمعنی از وحین اسم وظرف زمان
ومفعول فیه جزا وبمعنی الاحوال سنذنا واست هلم بفتح ها وضم لام وفتح وشدّ
میم عربیست بمعنی بیا وان اسم فعل بمعنی تعال مرکب از ها وتنبیه ولم امر حاضر
از لم از باب نصر بمعنی گرد کردن وفراهم آوردنست وبمعنی بیار یعنی متعدی مانند
هلم شهدائکم
نیز آمده است

اصل

	انا چون انّی وانّی مرا ما چه من کسی من یکی مع با	

شرح انا بفتح همزه وفتح نون والف زائد مکتوبی غیر ملفوظی وانّی بکسر
وفتح همزه وشدّ نون مفتوحه وکسره نون وفایر ویاء متکلم هر سه وانّی بکسر
وفتح همزه وشدّ نون مکسوره ویاء متکلم هر سه عربیست اول بمعنی من یکم دو بار زن
متکلم وثانی وثالث بمعنی بدرستی که من یکم دو بار زن متکلم جمع اول
نحن است وان ضمیر مرفوع منفصل واز برای مفرد مذکر ومؤنث
متکلم واسم مبنی وثانی مرکب از دو حرف واسم وثالث مرکب از حرف واسم است
ما بمیم والف مقصوره عربیست بمعنی چه یعنی چیست ودر اینوقت استفهامیه
است مانند ما عندك وموصوله بمعنی آنچنان چیزی مانند فیه ما فیه
وشرطیه بمعنی هر چه مانند ما تفعل افعل وموصوفه بمعنی چیزی که مانند مررت

بمعنی
بما معجب لك وتاقره بمعنی چه نیست مانند مررت فنعما هی ای نعم شیئاً هی وصفة
هر قسم مانند اضرب ضرباً ما وبمعنی من بعضی از برای ذوی العقول وبمعنی آنچنان کسی
مانند والسماء وما بناها ونافیه بمعنی نیست مانند ما زید قائماً ومصدریه مانند بالمعنی ما دمت
ای فعلت کافه مانند انما زید سدّ مقرائده مانند فبما رحمة من الله ای فبرحمة من
الله نیز آمده است وان بهفت معنی اول اسم وی را وافراد وتثنیه وجمع ومذکر ومؤنث
مساوی ومجهها بمعنی اخر حرفست من بفتح میم وسکون نون عربیست بمعنی که یعنی کیست
ودر اینوقت استفهامیه است مانند من عندك وموصوله بمعنی آنچنان کسی مانند اکرمت
من جاءك وشرطیه بمعنی هر که مانند من جاءك اکرمه وبمعنی ما بعضی از برای غیر
ذوی العقول وبمعنی آنچنان چیزی مانند منهم من یمشی علی اربع نیز آمده است وان
بجمیع معانی اسم ودر او افراد وتثنیه وجمع ومذکر ومؤنث مساویست ثم بضم ثاء
ثخذ وفتح وشدّ میم وگاهی قلب ثاء بفاء نیز عربیست بمعنی پس وان حرف عطف از
برای ترتیب است بالمهلة مع بفتح میم وفتح وسکون عین مستعمل وگاهی فتح عین
بانون نیز عربیست بمعنی با وبلغة فتح عین بمعنی عند مانند ان مع العسر یسراً وبمعنی
عند مانند ذهبت من معه نیز آمده است وان هر سه لغة اسم بلغة اول وثالث
اسم بلغة اول وثانی حرف بلغة اول وثالث اسم وبلغت سکون عین حرف است

اصل

	ذی وهذی وهذه ابن زن مرد هر او ذو است با هذا	

شرح ذی بکسر ذال ثخذ وتخفیف یاء حطی وهذی بها وتنبیه الف ملفوظی غیر
مکتوبی وکسره ذال ثخذ وتخفیف یاء حطی وهذه بها وتنبیه الف ملفوظی غیر مکتوبی
وکسره ذال ثخذ وکسره هاء مشبعه بیاء نوشت والف مقصوره وتی بکسر تاء قرشت
ویاء منقلبه از الف وذه بکسر ذال ثخذ وسکون هاء ومنقلبه از یاء نیز هر هفت عربیست

بمعنی اینزن یعنی یکزن نزدیک تثنیه رابع تان بتخفیف و تشدید نون و جمع مجموع اولا بمد و اولی بقصر است و ثانی و ثالث مرکب از حرف تنبیه و اسم اشاره و باقی اسم اشاره بمفرد مؤنث نزدیک است ذا ای بذال ثخذ والف مقصوره و ذی و بضم ذال ثخذ و واو و هذا بهاء تنبیه والف ملفوظی غیر مکتوبی و ذال ثخذ والف مقصوره هر سه عربیست ذا و ذو بمعنی اینچنان مردی و هذا بمعنی اینمرد یعنی یکمرد نزدیک تثنیه ثالث هذان بتخفیف و تشدید نون و جمعش اولاء بمد و اولی بقصر است و اول ثانی اسم موصول بمعنی الذی و ثالث مرکب از هاء تنبیه و اسم اشاره بمفرد نزدیک مذکر است لکن استعمال ذا بمعنی مذکور در وقتی است که بعد از ما یا من استفهامیه باشد مانند ماذا صنعت و من ذا رایت و استعمال ذو بمعنی مذکور بلغت بنی طی و ابرای مفرد و تثنیه و جمع مذکر و مؤنث است و ذا بمعنی این مرد نیز امده و کذشت در اصل سیم از همین قطعه و ذو از اسماء و ستة است بمعنی صاحب نیز امده است

اصل

	ثلث ان زن چه دز لك ان مرد ثم انجا و ههنا اینجا	

شرح تلك بکسر تاء قرشت و سکون لام و فتح کاف و تالك بکسر لام و تيك بکسر تاء و یاء حطی و تاك نیز هر چهار عربیست بمعنی آن زن یعنی یکزن دور تثنیه ایشان تانك بتخفیف و تشدید نون جمعشان اولئك بمد و اولاك بقصر و اولالك بکسر لام است و هر چهار مرکب از اسم اشاره و حرف خطاب است ذلك بذال ثخذ والف ملفوظی غیر مکتوبی و کسر لام و فتح کاف و ذاك بی لام و ذالك بتبدیل لام بهمزه نیز هر سه عربی است بمعنی آنمرد یعنی یکمرد دور تثنیه ایشان ذانك بتخفیف و تشدید نون و جمعشان اولئك بمد و اولاك بقصر و اولالك بکسر لام است و هر سه مرکب از اسم اشاره و حرف خطابست ثم بفتح ثاء ثخذ و شد میم مفتوحه و هناك بضم هاء و تخفیف نون والف و فتح کاف و هنالك بکسر لام زائده و هنا بفتح و کسر هاء و شد نون والف مقصوره نیز هر چهار عربیست بمعنی انجا یعنی مکان دور و هر چهار ظرف و اسم اشاره و ثانی اسم اصلی و مرکب و ثالث مرکب از اسم اشاره و حرف خطابست ههنا بهاء تنبیه و الف ملفوظی غیر مکتوبی و ضم هاء دیکر و تخفیف و تشدید نون والف مقصوره و هنا بهاء و تنبیه نیز هر دو عربیست بمعنی اینجا یعنی مکان نزدیک و هر دو ظرف و اسم اشاره

اصل

	غیر و جز فقط و هرکز ایضا نیز رتبه و رتبه ماو رب بسا	

شرح غیر بفتح غین ضظغ و سکون یاء حطی و راء قرشت عربیست بمعنی جز یعنی سوی جمعش اغیار بفتح است و بمعنی لا مانند فمن اضطر غیر باغ ای جائعا لا باغیا و بمعنی الا یعنی مکر مانند جائنی القوم غیر زید نیز امده است وان هر سه معنی اسم است لکن بمعنی اول صفه و اعرابش تابع اعراب موصوف و بمعنی ثانی منصوب و حالیه و بمعنی ثالث از برای استثنا و مضاف بمستثنی و اعرابش همچو اعراب مستثنی بالا است و تفصیل قط بفتح و ضم قاف و تشدید و تخفیف طاء مضمومه کم چهار لغت باشد و قط بفتح قاف و تنوین طاء مجروره و قطی بفتح قاف و کسر طاء و قط بفتح قاف و شد طاء مجروره نیز عربیست بمعنی هرکز و در این وقت اسم و ظرف و از برای مبالغه زمان ماضی منفی است مانند ما رایته قط و بمعنی حسب یعنی منتهی شو پس مانند لحظ درهما فقط نیز امده است و در این وقت بفتح قاف و سکون طاء مخففه و یاء حطی نیز مستعمل و اسم فعل بمعنی انته و محلا مرفوع بر ابتدائیت و انت مستتر در ان یا مستتر و اجبی فاعل انتست قائم مقام خبر ایضا بفتح همزه و سکون یاء حطی و فتح و تنوین ضاد ضظغ عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی نیز

یعنی بازگشت و رجوع کردن بچیزی وانمصدر و مفعول مطلق او ض مقدر است
رتبه بضم و فتح راء و قرشت و تشدید با و تخفیف باء مفتوحه تاء تانیث ساکنه کی چهار
لغت باشد و ربتما بضم و فتح راء و تشدید با و تخفیف باء و مفتوحه ما و مصدریه کی چهار
لغت باشد و ربت بضم و فتح راء و تشدید با و تخفیف باء مفتوحه کی چهار لغت باشد
و ربت بضم راء و ضم باء مخففه هر دو زیر متن نیز و ربتما بضم و فتح راء و تشدید با و
تخفیف باء مفتوحه و فتح تاء تانیث و ماء مصدریه کی چهار لغت باشد و ربتما
بضم و فتح راء و تشدید با و تخفیف باء و مفتوحه و ضم تاء تانیث و ماء مصدریه کی
چهار لغت باشد نیز هر بیست و دو عربیست بمعنی بسا یعنی بسیار و با بمعنی حرف جر
و از برای تکثیر است مانند رب رجل فقیر اغنیته یعنی بسیار مرد فقیری غنی کردم
من احیانا و بمعنی کم مانند رب رجل کریم لقیته یعنی کم مرد کریمی ملاقات کردم من
او را بیدا هم است و باین معنی حرف جر و از برای تعلیل است و از مطلقا صدر طلب
و فعلش غالبا ماضی محذوف و مدخولش نکره موصوفه است اگر بعد رب ماء مصدریه
مستعمل باشد مانند ربما و مثال ان کود و جمله اسمیه و فعلیه است کی با ما مستعمل
باشد مانند ربما زید قائم در جمله اسمیه و ربما قام زید در جمله فعلیه ملحق

	مذ و منذ و اذ زمان ماز ها زمانست ایها ایتم هی و شو بفرما	

شرح مذ بضم و کسر میم و حذف نون و سکون و ضم و فتح ذال تخفیف و منذ
بضم و کسر میم و سکون نون و ضم و فتح ذال تخفیف هر دو عربیست بمعنی از زمان
باز یعنی بمعنی من و از برای ابتداء غایت در زمان ماضی است مانند ما رایته مذ
منذ یوم یعنی ندیدم مرا و را از ان بکر و زمان یعنی ابتدا و ندیدن من او را از
ابتداء بکر و زمان بود و هر دو بمعنی مع یعنی از برای ظرفیت در زمان حاضر مانند

ما رایته مذ یومنا او منذ شهرنا یعنی ندیدم من او را در این روز و در این ماه و اسم
بمعنی اول مدة مانند ما رایته مذا و منذ یوم الجمعه یعنی ندیدم من او را از ابتدا روز
جمعه یعنی اول مدة ندیدم من او را روز جمعه بود و اسم بمعنی جمیع مدة مانند ما رایته
مذا و منذ یومان او ایام یعنی ندیدم من او را دو روز یا چند روز یعنی جمیع
مدة ندیدن من او را دو روز یا چند روز بود نیز امده است و هر دو بد و معنی
اول حرف جر و مختص باسم ظاهر و مدخولشان مجرور با هما و بد و معنی ثانی اسم مبنی
و مبتدا و ما بعدشان خبر مبتدا است مطلقا یعنی خواه مدخولشان مفرد باشد
مانند مثال اول خواه تثنیه و جمع باشد مانند مثال ثانی و ذال اول ساکن است
آنها بعدشان متحرک باشد مانند امثله مذکوره و مضموم است اگر ساکن باشد
مانند مذ الیوم و ذال ثانی مضموم است در هر حال مانند منذ یوم و منذ الیوم و
گاهی ذال هر دو مفتوح است اگر ما بعدشان ساکن باشد مانند مذ الیوم و منذ
الیوم بفتح ذال هر دو و ایها بفتح همزه و سکون یاء حطی و نصب و فتح ها اگر لغت
باشد و ایه بکسر و فتح همزه و یاء حطی و کسر ها و ایه بکسر همزه و کسر و تنوین ها لغت
لف و نشر مرتب است ایها عربیست بمعنی دور شو و ان اسم فعل بمعنی بعد است
ایه عربیست بمعنی بفرما یعنی زیاده کن در سخن یا در عمل و ان اسم فعل بمعنی حدثنی ملحق

	مهلا اهسته باش و اها خوش فلما اندک و بخ نیکا	

شرح مهلا بفتح میم و سکون ها و فتح و تنوین لام عربیست بمعنی اهسته باش
یعنی درنگ کن و ان اسم فعل بمعنی امهل و واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مونث در ان
مساوی است و اها بواو و الف و فتح و تنوین ها و بحذف تنوین نیز عربیست بمعنی
خوش یعنی کلمه ایست که در وقت خوش امدن بچیزی گفته میشود از روی تعجب چنانکه

واها لك بمعنی خوشا تو است و ان اسم فعل بمعنی التعجب است قلما بفتح قاف وشد لام وما وکاف از عمل دفع عربیست بمعنی اندکی یعنی کم و اتم ترکیب از فعل و کلمه فست بخ بفتح باو سکون خا و بخ بفتح با و کسر خا و بخ بفتح با و ضم و تنوین خا و مخففه و در صورت تکرار یه ار تیر چهار لغت امده است بخ بخ بفتح با و کسر و تنوین خاء مخففه در اول و فتح با و سکون خاء در ثانی و بخ بخ بفتح با و سکون خا در هر دو و بخ بخ بفتح با و کسر تنوین خاء مخففه در هردو و بخ بخ بفتح با و کسر و تنوین خاء مشدده در هردو

اصل

القطعة الحادیة عشر فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

شرح یعنی قطعه یازدهم در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور است و ان بحر بیست در هر مصراع از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم** زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز فلک چو سرو تو عشاق راست عمر دراز مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان بکوی مجنت و خوشخوان تو بدر مقام مجاز و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دهم و در این قطعه یازده بیت اصل و سه بیت ملحق است

اصل

رجا امید و کرانست سوع و حل جواز	رواء و نصفت عدل است صوت و جرس آواز

شرح رجا بفتح راء قرشت و تخفیف جیم و الف مقصوره و ممدوده عربیست هم بمعنی امید یعنی ارزو و هم بمعنی کرانی یعنی کنار مطلقا یا کنار چاه تثنیه اش بمعنی ثانی رجوان بفتحتین و جمعش ارجاء بفتح و مد و از لغات مشترکه و فعلش هر دو معنی از باب نصر مستعمل است گران بفتح کاف فارسی است سوع بفتح سین سعفص و سکون واو و غین ضظغ و حل بفتح خاء حطی و شد لام و جواز بفتح جیم و تخفیف

واو و الف و زای هر سه عربی و مصدر است اول و ثالث از باب ضرب بمعنی روائی یعنی روا بودن و جائز بودن و حل مصدر باب نصر است بمعنی کشودن چیزها نیز امده و میاید در ملحق دوم از قطعه سی ام و رواستح ر و بی معقطه فارسی و ان مفید معنی حاصل مصدر راست نصفت بفتح نون و فتح صاد سعفص و فاء و تاء مصدر نیز وبی تاء نیز عربی و اسم مصدر باب تفعل الست بمعنی عدل یعنی داد کردن و عدل بفتح عین سعفص و سکون دال ابجد و لام نیز عربی و مصدر باب ضرب است بنا بر شهرت تفسیر یافته صوت بفتح صاد سعفص و سکون واو و تاء و جرس بفتح و کسر جیم و سکون راء و قرشت و سین سعفص هر دو عربیست بمعنی آواز اول طلق آواز را گویند جمعش اصوات بفتح است و ثانی مطلق آواز یا آواز ضعیف را گویند و ان هر گاه تنها مستعمل شود مفتوح است ظ سمعت مانند لا جرسا و الا مکسور است مانند سمعت قالو حسا و لا جرسا و هر دو وصفی مشتبه از صوت بفتح و جرس بفتح و کسر از باب ضرب یعنی آواز کردن است

اصل

حضیض و غائر و غور است نشیب و هجل و هدة	بقاع و تیره بوم تل است نجد و هضبه فراز

شرح حضیض بفتح خاء حطی و کسر ضاد ضظغ و یاء حطی و ضاد دیگر و غائر بفتح غین ضظغ و الف و کسر همزه و زاء قرشت و غور بفتح غین ضظغ و سکون واو و راء قرشت و هجل بفتح هاء و سکون جیم و لام و بکسر نیز امده نیز و هدة بفتح و سکون هاء و دال ابجد و تاء و بی تاء و هطر بطاء حطی نیز هر هشت عربیست بمعنی زمین نشیب یعنی پست جمع حضیض احضر بفتح همزه و کسر خاء و شد ضاد و حضض بضمتین و جمع غائر اغوار بفتح و غیران بکسر و جمع هجل اهجال و هجلاو بفتح و هجال بکسر و هجول بضم و جمع وهده اوهده بفتح همزه و ضم هاء و وهاو و هدا

بکسر و جمع وهطر وهط بفتح و وهاط بکسر است و هو هشت صفت مشبهه سند لشیب بکسر نون و کسر شین با نقطه فارسیست بقاع بفتح تاء حطی و تخفیف قاف و الف و عین سعفص و برد و زن فرس نیز و روع بحرکات ثلث و فرشت و سکون بای ابجد و واو و تاء و ربو و ربات بحرکات راء و رابیه بر وزن عاشیه و رباة بفتح را و فتح همزه و تلو نبین و تل بفتح تاء قرشت و شد لام و نجد بفتح نون و سکون جیم و دال ابجد و هضبه بفتح هاء و سکون ضاد ضظغ و باء ابجد و تاء هر دو عربیست بمعنی زمین فراز یعنی بلند جمع بقاع بقوع بضم و جمع تل تلال بکسر و جمع نجد انجد بفتح همزه و ضم جیم و انجاد بفتح و نجود و نجد بضمتین و جمع نجود انجده بفتح همزه و کسر جیم و جمع هضبه هضب و هضاب بر وزن عنب و کتاب و جمع جمعش اهاضیب بفتح و دنبدبل بعض شراح تاء قرشت تل را بطاء حطی و نو بعض شرحش بر قیم یافته شد ناشی از تحریف کتاب است و هر ده صفت مشبهه است فراز بفتح فاو فارسیست اصل

طعام خوردنی و فجل ترب و ملح نمک
ارز برنج و مرق شوربا قلولا غاز

شرح طعام بفتح طاء حطی و تخفیف عین سعفص و الف و میم عربی است یعنی خوردنی یعنی انچه محتاج بخوابید بر باشد و گندم را بخصوص نیز گویند جمعش اطعمه بفتح همزه و کسر عین و جمع جمعش اطعمات بفتح است فجل بضم فاو و ضم و سکون جیم و لام عربی است بمعنی ترب بستانی و بری و شامی مطلقا واحدش فجله است ملح بکسر میم و سکون لام و حاء حطی عربیست بمعنی نمک و گاهی مذکر مستعمل میشود ارز بفتح و ضم همزه و ضم راء قرشت و شد زاء و بجهان عضد و نخل و عنق و رزن بضم راء و تخفیف زای و رز بضم را و سکون نون و زای و ارز بر وزن کابل عربی است بمعنی برنج مرق بفتح میم و فتح راء قرشت و قاف عربیست بمعنی شوربا

واحدش مزفر است قلولا بفتح قاف و فتح لام و سکون واو و لام دیگر و الف مقصوره عربیست بمعنی غاز یعنی مرغابی بزرگتر از اردک غاز بغین با نقطه فارسیست اصل

قصید مغز ستبر است و شنل مغز تنک
قد پدک کالسه و سمین فربه و طویل دراز

شرح قصید بفتح قاف و کسر صاد سعفص و یاء حطی و دال ابجد بر وزن صبور نیز عربیست بمعنی مغز ستبر استخوان یعنی مغز فربه استخوان صفت مشبهه از قصا بفتح از باب حسن بمعنی ستبر شدن مغز است سنبر بکسر سین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه و سکون باء و بای نقطه و راء بی نقطه فارسیست و آن بهر دو و راء قرشت و الف منقلب از یاء و بر وزن خیر و قیر نیز عربیست بمعنی مغز تنک یعنی لاغر قدید بفتح قاف و کسر دال ابجد و یاء حطی و دال دیگر عربیست بمعنی کالسه یعنی گوشت خشک و ان صفت مشبهه از قد بفتح قاف و شد دال از باب نصر بمعنی گوشت قدید کردن است کالک بهر دو کاف فارسی و نیز بلش بقاف از باب شنباه است سمین بفتح سین سعفص و کسر میم و یاء حطی و نون و سامن نیز عربیست بمعنی چیز فربه جمعش سمان بکسر است و ان صفت مشبهه از سمانه بفتح و سمن بر وزن عنب از باب علم فربه شدن است طویل بفتح طاء حطی و ضم واو و یاء حطی و لام و بر وزن غراب نیز عربیست بمعنی چیز دراز جمعش طوال و طیال بکسر و مؤنثش طویله است و ان صفت مشبهه بمعنی فاعل از طول بضم از باب نصر بمعنی دراز شدن است اصل

مخیض دوغ و لبن شیر و کزبره کشنیز
کراع پاچه جبن و پنیر و بصل پیاز

شرح مخیض بفتح میم و کسر خاء نخذ و یاء حطی و ضاد ضظغ و مخوض بفتح نیز عربی بمعنی دوغ یعنی شیر دوغ گرفته و ان صفت مشبهه از مخض بفتح از باب

نصر و ضرب و منع بمعنی به هم زدن چنگ و حساب کردن هر چیز نیست لبر بفتح لام و فتح
باء ابجد و نون عربیست بمعنی شیر جمعش البان بفتح است کزبره بضم کاف و سکون
زای و ضم و فتح باء ابجد و راء قرشت عربیست بمعنی کشنیز سبز بستانی و بری مطلقا
و خشک آن را که عبارت از خشک تخم است جلجلان گویند و گذشت در اصل
ششم از قطعهٔ ششم کراع بضم کاف و تخفیف راء قرشت و الف و عین سعفص
عربیست بمعنی پاچه گاو و گوسفند و آنچه در زیر زانو است انسان را و مونث
نیز مستعمل و جمعش اکرع بفتح همزه و ضم راء و اکارع بفتح است جبن بضم جیم
و ضم باء ابجد و شد نون و بر وزن قفل و عنق نیز و بصل بفتح باء ابجد و فتح
صاد سعفص و لام لف و نشر مرتب است جبن عربیست بمعنی پنیر بصل عربیست
بمعنی پیاز بستانی و بری مطلقا و احدش بصله است **اصل و**

	سمید در مکه نار رغیف و خل سرکه رغیف گرده مو بدع است و ابتدا آغاز	

شرح سمید بفتح سین سعفص و کسر میم و باء حطی و ذال ثخذ و سمید بدال
بدل ذال معجمه نیز و درمکه بفتح دال ابجد و سکون راء قرشت و فتح میم و کاف و هاء ملحفی
شعر نیز و مرموز نقاء و حواری بضم خاء حطی و شد واو و الف و راء قرشت و الف مقصوره
نیز هر پنج عربیست بمعنی نان آرد سفید و الحاق هاء در مکه از جهت وزن شعر است
خل بفتح خاء ثخذ و شد لام عربیست بمعنی سرکه انگوری و غیره مطلقا رغیف
بفتح راء قرشت و کسر غین ضظغ و یاء حطی و فاء عربیست بمعنی گردهٔ نان جمعش
ارغفه بفتح همزه و کسر غین و رغف و رغفان بضم است گرده بکاف بکسر عجمی فارسی
و معربش جرد قه است بفتح جیم و سکون راء قرشت و دال ابجد و قاف
و هاء و بدع بفتح باء ابجد و سکون دال ابجد و همزه و بدء او

بداءة بفتح و ضم هر دو و نیز ابتدا و بکسر همزه و سکون باء ابجد و کسر تاء قرشت و
دال ابجد و کسر تاء قرشت و دال ابجد و الف ممدوده هر چهار عربی و مصدر است
اول از باب منع و ربع از باب افتعال بمعنی ابتدا کردن و قصر ابتدا از جهت وزن
شعر است آغاز همزه و الف و غین با نقطه فارسی است **اصل و**

	قطیع دان رمه جدی و عناق بزغاله چنانچه معز بز و ضان میش و تیس نر	

شرح قطیع بفتح قاف و کسر طاء و یاء حطی و عین سعفص عربیست بمعنی رمه یعنی
گله گوسفند و شتر و جمعش اقطاع و اقاطیع بفتح و قطعان بضم و قطاع بکسر
جدی بفتح جیم و سکون دال ابجد و یاء حطی و عناق بفتح عین سعفص و تخفیف
نون و الف و قاف هر دو عربیست بمعنی بزغاله جدی بزغاله نر را گویند جمعش
اجد بفتح و اجداء بفتح و مد و جداء بکسر و مد و جدیان بکسر است عناق بزغاله
ماده را گویند جمعش اعنق بفتح همزه و ضم نون و عنوق بضم است معز بفتح میم و سکون
و فتح عین سعفص و زای بر وزن امر و در کتاب امعوز بضم همزه و معزی بکسر میم سکون
عین و زای و الف مقصوره و ممدوده نیز عربی و جمع ماعز بکسر عین است بمعنی
بز نر و ماده مطلقا نزد فیروزآبادی و بعضی بز نر و ماعزه از برای ماده نزد جوهری جمع
ماعز معز و اعطاعز بفتح است ضان بفتح ضاد ضظغ و سکون و فتح همزه و نون بر وزن
امر نیز عربی و جمع ضائن بکسر همزه است بمعنی میش یعنی گوسفند نر و ماده ضان
ضائنه و جمعش ضوائن بفتح است تیس بفتح تاء قرشت و سکون طاء و یاء حطی
و سین سعفص عربیست بمعنی نهار یعنی بز نر که پیش رو گله است جمعش
تیوس بضم و اتیاس بفتح است نهار بضم نون فارسی است **اصل و**
ابو الملیح چکاوک را است قبره نام چو نسر کرکس و چرخ صقر چرغ و باز

شرح ابو الملیح بکسر میم و کسر لام و یاء حطی و خاء حطی عربی و کنیت چکاوک است
و قبره بضم قاف و تشدید باء و تخفیف یاء ابجد و راء قرشت نام و حکل و قنبرا و بضم
قاف و سکون نون و فتح باء عربیست و نام چکاوک است و آن مرغی است کاکلدار که از
گنجشک کلانتر بود و حوالی صبح صدا میکند بترکی قرلاق گویند جمع اول قبر بر وزن سکر
و رطب و جمع ثانی قنابر بفتح است چکاوک بفتح جیم عجمی و تخفیف هر دو کاف
و واو فارسیست نسر بفتح نون و سکون سین سعفص و راء قرشت عربیست بمعنی
کرکس و آن مرغ معروفیست مردار خوار که بترکی قجر جمعش انسر بفتح همزه و ضم سین
و نسور بضم است و بمعنی بتی که قوم نوح علی نبینا و علیه السلام میپرستیدند نیز آمده و
گذشت در اصل هشتم از قطعهٔ دوم کرکس بفتح کاف و سکون راء بی نقطه کاف عجمی و
سین بی نقطه فارسیست صقر بفتح صاد سعفص و سکون و فتح قاف و راء قرشت
عربیست بمعنی چرخ و آن مرغ شکاریست معروف جمعش اصقر بفتح همزه و ضم قاف
و صقور بضم و صقار بکسر است چرخ جمعه بفتح جیم عجمی و سکون راء بی نقطه و غین با نقطه
فارسیست بازی بیاء ابجد و الف و کسر زای و تخفیف یاء حطی و باز بفتح باء و سکون
همزه و زای نیز عربیست بمعنی باز و آن مرغ شکاریست معروف و جمع اول بواز بفتح
و بزاة بضم و جمع ثانی ابوز بفتح همزه و ضم واو و بواز بضم و بیزان بکسر باء و سکون
همزه است و باز از لغات مشترکه میان عرب و عجم و جمعش ابواز بفتح و بیزان بکسر
باء و سکون باء حطی است

اصل ۹

	صغیر خورد و حباری شوات مخلب چنگ	
	حدید تیز و مسن چه فسان و مقطع کاف	

شرح صغیر بفتح صاد سعفص و کسر غین ضظغ و یاء حطی و راء قرشت بر وزن
غراب و عفراء نیز عربیست بمعنی چیز خورد یعنی کوچک جمعش صغار بکسر و صغراء

بضم صاد و فتح غین و مد و صغورة بفتح و مؤنثش صغیره است و آن صفت
مشبهه از صغارة بفتح و صغر بر وزن عنب و فرس و صغر بضم از باب حسن و علم بمعنی
خورد شد است حباری بضم حاء حطی و تخفیف باء ابجد و الف و راء قرشت و الف
تانیث عربیست بمعنی شوات یعنی مرغ سرخ فامی که بفارسی هوبره و چرز و بترکی
تو غدری گویند و مذکر آن غیر مستعمل و در آن واحد جمع و مذکر و مؤنث مساوی است
و گاهی جمع آورده میشود بحباریات شوات بضم و فتح شین با نقطه و تخفیف واو و الف
و تاء دو نقطه در بالا و شواد با دال بی نقطه نیز فارسی و نسخه بعض شراح تاء
دو نقطه از بالا و ضظغ و بعوض شرحش نیز قیم یافت نشد ناشی از تحریف کاتب
است مخلب بکسر میم و سکون خاء نخذ و فتح لام و باء ابجد عربیست بمعنی چنگ
یعنی چنگال و پنجه طیور و سباع جمعش مخالب بفتح است و آن اسم آله از حلب بکسر از
باب نصر و ضرب بمعنی جراحت کرده است حدید بفتح حاء حطی و کسر دال ابجد و یاء
حطی و دال دیگر و حدید با تاء و بر وزن غراب و رمان نیز عربیست بمعنی چیز تیز جمعش
حدائد و حداد بفتح و حداد بکسر است از صفت مشبهه از حدة بکسر از باب
ضرب بمعنی تیز شد است و حدید بمعنی آهن نیز آمده و گذشت در اصل دوم
از قطعهٔ دوم مسن بکسر میم و فتح سین سعفص و شد نون عربیست بمعنی
فسان یعنی سنگی که بآن کارد و شمشیر و امثال آن را تیز کنند جمعش مسان بفتح
است و آن اسم آله از سن بفتح از باب نصر بمعنی تیز کرد است فسان بکسر و فتح
فاء و تخفیف سین بی نقطه فارسیست مقطع بکسر میم و سکون قاف و فتح
طاء حطی و عین سعفص عربیست بمعنی کاز یعنی مطلق مقراض و از اسم آله از قطع
بفتح از باب منع بریدن است کاز بکاف عجمی فارسی است

اصل ۱۰

نکیر غست و صواب است و نذیر عزه بیند قبله بود کعبه چو صلوة نماز

شرح تکرع بفتح تاء فوقانی و فتح کاف و ضم و شد راء قرشت و عین سعفص وضوء بضم و فتح واو و ضم ضاد ضظغ و واو و همزه هر دو عربیست اول مصدر باب تفعل بمعنی شستن اکارع یعنی اطراف چون وضو سازند اطراف یعنی دست و روی خود را بشوید لهذا این فعل را تکرع نامیده اند و ثانی بمعنی ابدست یعنی ابیکه بان وضو سازند و انصغار و ضائه بفتح از باب حسن بمعنی وضو ساختن است بیت بسته همزه و الف و سکون یاء بکنقطه فارسیست نیته بکسر نون و شد یاء تحتانی و تخفیف یاء حطی و تاء مصدر عربی و مصدر باب ضربست بمعنی عزم یعنی قصد کردن و عزم بفتح عین سعفص و سکون زای و میم عربی و مصدر باب ضربست بنابر شهرت تفسیر یافته بنیته بفتح باء ابجد و کسر نون و شد یاء حطی و تاء و قبله بکسر قاف و سکون باء ابجد و لام و تاء هر دو عربیست بمعنی کعبه یعنی خانه خدای تعالی شانه و کعبه بفتح کاف و سکون عین سعفص و باء ابجد و تاء نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر یافته شده صلوة بفتح صاد سعفص و تخفیف لام و الف منقلبه از واو و تاء عربیست بمعنی نماز یعنی عبادتیکه در ان رکوع و سجود باشد جمعش صلوات بفتحتین است نماز بفتح نون فارسیست **اصل**

	عطاس عطسه عجف لاغری جذام خوره جبان و هاع و هدان بی دل و تسحب ناز	

شرح عطاس بضم عین سعفص و تخفیف طاء حطی و الف و سین سعفص عربی بمعنی عطسه انصغار مشتبها از عطس بفتحتین و عطاس بضم از باب نصر و ضرب بمعنی عطسه کردنست و عطسه نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر یافته شده عجف بفتح عین سعفص و فتح جیم عربی و مصدر باب علم و حسن است بمعنی لاغری یعنی لاغر شدن و مرد لاغر را اعجف بفتح همزه و فتح جیم و مؤنث و اعجفاء بفتح و مد گویند یاء لاغری مفید معنی حاصل مصدر است جذام بضم جیم و تخفیف ذال ثخذ و الف

و میم عربیست بمعنی خوره و خوره دردیست که در دو ... بفتح و مجذوم بضم و سکون ذال معجمه مرد ابجدم بفتح و مؤنث او مجذومه گویند جبان بفتح جیم ... نون و مرد بزرگ شد و ابد نیز و جمع هاع ها و الف منقلبه از یاء و عین سعفص و هائع بکسر همزه نیز و هدان بفتح هاء و سکون یاء و مجذوم و دال ابجد و الف و نون هر شش عربیست بمعنی مرد بیدل یعنی ترسان جمع جبان جبناء بضم جیم و فتح باء و مد و مؤنث جبان و جبانه و جبینه بفتح و مؤنث هاع هاعه و مؤنث هیدان هیدانه و حذف یاء از ان از جهة ضرورت شعر است و ... از جمله صفه مشبهه است جبان و جبن بضمتین از باب حسن و نصر بمعنی بیدل شدن و هاع از هیع بفتح و هیوع بضم و هیعان بفتحتین از باب نصر بمعنی بیدلی تسحب بفتح تاء قرشت و فتح سین سعفص و شد حاء حطی و باء ابجد عربی و مصدر باب تفعل است بمعنی ناز کردن **ملحق**

	زنیم و سند دعی نیز هم بذی بشتر رسیل همره و تعلة رز و نحی همراز	

شرح زنیم بفتح زای و کسر نون و یاء حطی و میم و مزنم بر وزن اسم مفعول باب تفعیل نیز و دعی بفتح دال ابجد و کسر عین سعفص و شد یاء منقلبه از واو هر دو عربیست بمعنی سند یعنی حرام زاده سند بکسر یاء یکنقطه و سکون نون و دال بی نقطه فارسیست بذی بفتح باء ابجد و کسر ذال ثخذ و شد یاء منقلبه از واو عربی است بمعنی مرد پلید زبان و فحش گو مؤنثش بذیه و بخفیفش از جهة وزن شعر و تفسیرش به بی شرم مجاز است و انصغار بذاء بفتح و مد و بذائه بفتح و مد از باب حسن بمعنی پلید شدن زبان و فحش گفتن است **رسیل** بفتح راء قرشت و کسر سین سعفص و لام عربیست بمعنی شخص همراه و جمع **بعله** بفتح باء ابجد و سکون عین سعفص و لام و تاء مدت و بعل بی تاء نیز عربی است

بمعنی زن نجی بفتح نون وکسر جیم وشد یاء منقلبه از واو عربیست بمعنی شخص همراز جمعش انجیه بفتح همزه وکسر جیم است و انصفه مشتبهه از نجو بفتح وکجو بفتح وقصر از باب نصر بمعنی از کردا شد

ملحق

کلیم هم سخن است و حریف هم پیشه
قرین ندیم بود همدم و شریک انباز

شرح کلیم بفتح کاف وکسر لام ویاء حطی و میم عربیست بمعنی شخص هم سخن وان صفة از کلم بفتح اسم مصدر باب تفعیل بمعنی با کسی سخن کفتن است حریف بفتح خاء حطی وکسر راء قرشت و یاء حطی و فاء عربی است بمعنی شخص هم پیشه یعنی هم کار جمعش حرفاء بضم حاء و فتح راء ومد است وانصفة از حرف بفتح وحرفه بکسر از باب ضرب بمعنی با کسی کسب وکار کردن است ومصدر الحرف بر وزن فلس است چنانچه خدای تعالی فرموده ومن الناس من یعبد الله علی حرف یعنی از مردم کسانی هستند که میپرستند خدا را بیک سو و بیک طریق و ان پرستیدن او است در شادی و راحت نه در غیر یعنی در تعب و جمع حرف احرف بفتح اول وضم ثالث است چنانچه در حدیث رسول صلی الله علیه واله وسلم است که نزل القران علی سبعة احرف یعنی فرود امده است قران بر هفت لغت از لغتهای عرب پاره بلغت قریش و پاره بلغت هذیل و پاره بلغت یمن ونیست معنی او این که می باشد در یک حرف هفت وجه واکرچه امده است در یک حرف هفت وجه وده وجه و بیشتر ونیست معنی او جز این که هفت لغت پراکنده شده است در قران

پیشه بکسر یاء عجمی فارسیست قرین بفتح قاف وکسر راء قرشت ویاء حطی و نون و ندیم بفتح نون وکسر دال ابجد و یاء حطی و میم هر دو عربیست اول بمعنی مرد و زن همدم یعنی هم نفس وهم صحبت وثانی بمعنی مرد همدم یعنی هم دهن وهم پیاله جمع قرین قرناء بضم قاف و فتح راء و مد وجمع ندیم ندماء بضم نون و فتح دال ومد ومؤنثش ندیمه است و اسقاط حرف عطفش از جهة وزن شعر است وهر دو صفة مشبهه است اول از قرن بفتح از باب ضرب و نصر بمعنی چیزی بچیزی پیوستن وثانی از ندم بفتح اسم مصدر منادمه از باب مفاعله بمعنی با هم نشستن برای شراب خوردن همدم مرکب از هم واز دم و مشترک در میان دو معنی مذکور است شریک بفتح شین قرشت وکسر راء قرشت و یاء حطی و کاف بر وزن مثل نیز عربیست بمعنی انباز جمع اول شرکاء بضم شین قرشت و فتح راء و مد و جمع ثانی اشراک بفتح ومؤنثش شریکه و جمعش شرائک بفتح است وانصفة از شرکه بکسر و شرکة بکسر و ضم از باب علم بمعنی با کسی انباز کردن است انباز بفتح همزه و سکون نون فارسی است ملحق

وشد ثمد غدق ضحل و سلسل وثجه
چو فتح و غیل و غلل اب سر بجو نیکی دان

شرح وشل بفتح واو و فتح شین قرشت و لام و ثمد بفتح ثاء و میم و دال و فتح وسکون میم ابجد و بر وزن کتاب و غدق بفتح غین ضطغ و فتح دال ابجد و قاف و ضحل بفتح ضاد ضطغ وسکون حاء حطی و لام و سلسل بفتح هر دو سین سعفص وسکون لام اول بر وزن جلجال و سلاسل بضم سین اول وکسر سین ثانی نیز و ثجه بفتح وضم غین ضطغ وسکون میم وجیم و تاء و فتح بفتح فاء وسکون تاء قرشت و حاء حطی و غیل بفتح عین ضطغ و سکون یاء حطی و لام و غلل بفتح غین ضطغ و فتح لام اول هر دوازده عربیست بمعنی وشل اب اندک بتمامها کویند جمعش اوشال بفتح است و ثمد و ثماد اب اندک است و غدق اب بسیار و ضحل

اب اندك روی زمین را گویند که عمق نداشته باشد جمعش اضحال بفتح وضحول بضم وضحال بکسر است سلسل وسلاسل ابکوارا یاسمن و غمچه یك جرعه آب فتح آب وار و غلل آب روان بر روی زمین و غلل آب روان در میان درختان را گویند جمعش اغلال بفتح وستر بکسر سین سعفص وشکالہ فرشت وسر یوم بر وزن شریف نیز و نجوی بفتح نون و سکون جیم و واو والف مقصوره منقلبه از واو عربیست بمعنی راز یعنی سخن پوشیده و پنهان جمع ستر استار بفتح وجمع سریوم سرائر بفتح است و هر سه صفه مشبهه است اول وثانی از ستر بکسر از باب ضرب و ثالث از نجو بفتح ونجوی بفتح و قصر از باب نصر بمعنی راز کردن ناز از براوی نقطه فارسیست اصل و

القطعة الثانية عشر فی بحر الرمل المثمن المقصور

شرح یعنی قطعه دوازدهم در بحر رمل مثمن مقصور است و این بحر یستکرر مصل عش از تقطیع سر فاعلاتن و یك فاعلان حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم**

ابغدث سرو خرامان وی درخت ناتمام شاد در بحر رمل دار دیگر سیر و مقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان همچو بلبل بعد از این قطعه خوان صبح و شام

و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه ششم و در این قطعه نیز بیت اصل و پنج بیت ملحق است

اصل و

قرم و غطریف و حُلاحل سید و عزیز و همام
مهتر است و درهنه صدر و شیء چیز و اسم نام

شرح قرم بفتح قاف و سکون راء قرشت و میم و غطریف بکسر غین ضظغ و سکون طاء حطی و کسر راء قرشت و یاء حطی و فاء و حلاحل بضم حاء حطی و تخفیف لام و الف و کسر حاء حطی و لام دیگر و سید بفتح سین سعفص و کسر و تشدید یاء حطی و دال ابجد و رأس بفتح راء قرشت و سکون همزه و سین سعفص بر وزن سید و امیر نیز

همام بضم و فتح هاء و تخفیف میم و الف و میم هر هشت عربیست بمعنی مهتر یعنی بزرگ مرتبه حلاحل و تمام مرد بزرگ و تمام مرد و رزن بزرگ مرتبه را گویند جمع غطریف غطاریف بفتح و جمع حُلاحل حلاحل بفتح و جمع سید سادة و سائد و سیاد بفتح و جمع راس ارأس بفتح اول و ضم ثالث و رءوس بضمتین و جمع همام همام است بمعنی سر نیز آمده و گذشت در اصل اول از قطعه سیم دست بفتح دال ابجد و سکون سین سعفص و تاء قرشت از لغات مشترکه میان عرب و عجم است بمعنی صدر یعنی بالای خانه و چهار بالش هولوی و مسند اکابر را نیز گویند جمعش دسوت بضم است و صدر بفتح صاد سعفص و سکون دال ابجد و راء قرشت نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافته و صدر بمعنی سینه نیز آمده و گذشت در اصل اول سیم از قطعه شیء بفتح شین قرشت و سکون یاء حطی و همزه عربیست بمعنی چیز مطلقا جمعش اشیاء و اشاوات و اشاوات بفتح و قصر است اسم بکسر همزه وصل یا همزه قطع منقلبه از واو و سکون سین سعفص و میم و سم و سماء محرکات سین هر دو و قصر ثانی نیز عربیست بمعنی نام جمعش اسماء و اسماوات بفتح و جمع جمعش اسامی و اسام است **اصل و**

عفوه ساحت امر کار و قول گفت و فعد کرد
جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام

شرح عفوه بفتح عین سعفص و سکون فاء و فتح واو و تاء و عفاه بفتح نیز عربیست بمعنی ساحت یعنی فضا و کشادگی میان خانه یعنی میان سرا یعنی محوطه جمعش عفاء بکسر و مد است و ساحت بسین سعفص و خاء حطی نیز عربی و جمعش ساح و ساحات بفتح و سوح بضم است بنا بر شهرت تفسیر یافته شده امر بفتح همزه و سکون میم و راء قرشت عربیست بمعنی کار جمعش امور بضم است قول بفتح قاف و سکون واو و لام عربیست بمعنی گفت یعنی گفتار جمعش اقوال بفتح و جمع جمعش اقاویل

بحر الرمل المثمن المقصور القطعة الثانیة عشر

بفتح است و انصفه از قول بفتح از باب نصر بمعنی کفش است فعل بکسر فاء و سکون عین
سعفص و لام عربیست بمعنی کود یعنی کرپاره جمعش ضال بکسر است و انصفه از فعل بفتح
از باب منع بمعنی گرد نشستن جنب بفتح و سکون نون و باء ابجد و جانب بکسر نون و جنبه
بفتحتین نیز عربیست بمعنی پهلوی آدمی و غیره مطلقا جمعش جنوب بضم و جوانب و
جناب بفتح است جار بجیم و الف منقلبه از واو و راء قرشت عربیست هم بمعنی همسایه و
هم بمعنی نگهبان یعنی حافظ و پاسبان جمعش جیران و جیره بکسر دو جوار بفتح است سطح بفتح
سین سعفص و سکون طاء حطی و حاء حطی عربیست بمعنی بام خانه و بالای هر چیز
را نیز گویند جمعش سطوح بضم است

اصل

لون رنگ و ریح بوی و ریح باد غبن غم و غیم میغ	
نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه گام	

شرح لون بفتح لام و سکون واو و نون عربیست بمعنی رنگ جمعش الوان بفتح
است ریح بکسر راء قرشت و یاء حطی و حاء حطی عربیست هم بمعنی مطلق بوی و هم
بمعنی باد جمعش بمعنی ثانی ارواح و ارباح بفتح ریاح بکسر و ریح بروزن عنب و جمع
جمعش اراویح و اراییح بفتح است غبن بفتح غین ضطغ و سکون باء حطی و نون و غیم
بفتح غین ضطغ و سکون یاء حطی و میم هر دو عربیست بمعنی میغ یعنی ابر جمع اول
غیون بضم جمع ثانی غیوم بضم است میغ بکسر میم و یاء دو نقطه در پایین و غین
با نقطه فارسیست نوم بفتح نون و سکون واو و میم عربیست بمعنی خواب و ان صفه از
نوم بفتح از باب علم بمعنی خوابیدنست مشی بفتح میم و سکون شین قرشت و یاء حطی
عربی و مصدر باب ضربست بمعنی رفتن بعد بضم باء ابجد و سکون عین سعفص و دال
ابجد بر وزن قرص نیز عربی و مصدر باب حسن و علم است بمعنی دور شدن و بای دوری
معنی حاصل مصدر است خطوه بضم و فتح خاء تخذ و سکون طاء حطی و

واو و تاء عربیست بمعنی گام یعنی مابین دو قدم جمعش خطا بضم و فتح و خطوات بضمتین
است و انصفه از خطو بفتح از باب نصر بمعنی گام نهادن و رفتن است گام بکاف عجمی فارسیست

اصل

زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم	
کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ و کاس جام	

شرح زبده بضم زای و سکون باء ابجد و دال ابجد و تاء و هاء عربیست بمعنی مسکه
یعنی روغن تازه بی نمک که بعضی نمشک و بعضی کوم گویند جمعش زبد بضم و
بر وزن رطب است مسکه بضم میم و سکون سین بی نقطه و کاف و اخفاء هاء فارسیست
دهن بضم دال ابجد و سکون هاء هوز و نون عربیست بمعنی روغن و احمعش دهن
جمعش ادهان بفتح و دهان بکسر است قطن بضم قاف و سکون طاء حطی و بروزن و نون
عنل نیز عربیست بمعنی پنبه پاره اش قطنه و جمعش اقطان بفتح است صوف بضم صاد
سعفص و واو و فاء عربیست بمعنی پشم پاره اش صوفه و جمعش اصواف بفتح است
کوز بضم کاف و واو و زای عربیست بمعنی کوزه جمعش کیزان بکسر و اکواز
بفتح و کوزه بر وزن عنبه است قصعه بفتح قاف و سکون صاد سعفص و
عین سعفص و تاء و صحفه بفتح صاد سعفص و سکون حاء حطی و تاء و جفنه
بفتح جیم و سکون فاء و نون و تاء تانیث نیز عربیست بمعنی کاسه جفنه کاسه
بزرگ و قصعه و صحفه کاسه کوچک تر از جفنه را گویند جمع جفنه جفان بکسر و
جفنات بفتحتین و جمع قصعه قصعات بفتحتین و قصع و قصاع بر وزن عنب و
جبال است قدر بکسر قاف و سکون دال ابجد و راء قرشت عربیست بمعنی دیگ و
ان مونث نیز مستعمل و جمعش قدور بضم است کاس بفتح کاف و سکون
همزه و سین سعفص عربیست بمعنی جام یعنی قدح و ظرف شراب بخوری با مادام

کردن از باب باشد، وان مونث مستعمل و جمعش اکؤس بفتح همزهٔ اول و ضم همزهٔ ثانی
کاسات بفتح کاف و سکون همزه، وکؤس بضم وکاس بکسر است و جام بجیم والف مشترک است از
الفاظ مشترکه میان عرب و عجم است لکن عجم مطلق ظرف انجوهری و ظرف نقره را گویند
جمعش اجؤم بفتح همزهٔ اول و ضم همزهٔ ثانی و اجوام بفتح همزه و واو و جامات
بالف وجوم بضم است

اصل

لفت شلغم بقل تره زرع کشت و بزر تخم
کدس خرمن حزمه دسته صعب و اتّف شالم

شرح لفت بکسر لام و سکون فاو و تاء قرشت عربیست بمعنی شلغم بفتح شین با
نقطه و فتح عین با نقطه فارسی و معرّبش شلجم با جیم است بقل بفتح باء ابجد و سکون
قاف و لام عربیست بمعنی تره یعنی سبزیکه با خورش تنها خورند واحد بقله بضم
تره بفتح تاء و نقطه در بالا و تشدید و تخفیف راء بی نقطه و اخفاء هاء فارسیست
زرع بفتح زاء و سکون راء قرشت و عین سعفص عربیست بمعنی کشت یعنی مزروع
سبز جمعش زروع بضم است و مصدرش از زرع بفتح از باب منع بمعنی کشت کردن
و بمعنی پاشیدن کشت بکسر کاف فارسی است بزر بفتح زاء قرشت و سکون زاء حطی و عین
سعفص عربیست بمعنی دخل یعنی فاصل و دانهٔ هر چیزی مطلقا و دخل بفتح دال
ابجد و سکون خاء و لام نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر یافته کدس بفتح کاف
و سکون دال ابجد و سین سعفص بر وزن زمان نیز عربیست بمعنی خرمن یا کوفته
از گندم و جو و امثال آن مطلقا جمعش اکداس خرمن بکسر خاء با نقطه فارسیست
حزمه بضم خاء حطی و سکون زای و میم و تاء عربیست بمعنی دسته جو و گندم و گل
و گیاه وغیره از آنچه دسته و بسته شود مطلقا صعب بفتح صاد و سکون عین سعفص
و باء ابجد والف بعد هو الف و کسر نون و فاو و زن کتف نیز لغت و کسر مرتبست صعب

عربیست بمعنی جوان تند و خشمی جمعش صعاب بکسر است و انصعفرار صعوبه بضم
از باب حسن بمعنی تند و سرکش شد نیست والف عربیست بمعنی مرکه بینی اندام کند از
مغازه بینی نشر بمعنی ضد و خشم مجاز و از باب تفسیر بالا لازم است و انصعفرار از افه بفتحتین
از باب علم بمعنی درد کردن بینی شترا زحلقه است

اصل

ثغر و سنّ و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست
خدّ رخ و جوف اندرون و ضیق و حنک تنگ و کام

شرح ثغر بفتح ثاء ثخذ و سکون غین ضظغ و راء قرشت و سنّ بکسر سین حنص
و شدّ نون و ضرس بکسر ضاد ضظغ و سکون راء قرشت و سین سعفص هرسه عربی
است بمعنی دندان جمع سنّ اسنان بفتح و اسنه بفتح همزه و کسر سین و شدّ نون و تاء
و اسن بفتح همزه و ضمّ سین و شدّ نون و ضرس مذکر مستعمل و جمعش ضروس بضم
و اضراس بفتح است ظفر بضم ظاء ضظغ و سکون فاء و راء قرشت و اظفور بضم نیز
عربیست بمعنی ناخن انسانی و غیره مطلقا و جمعش اظفار و اظافیر بفتح است جلد
بکسر جیم و سکون لام و دال ابجد عربیست بمعنی پوست حیوان مطلقا جمعش
اجلاد بفتح و جلود بضم است خدّ بفتح خاء ثخذ و شدّ دال ابجد عربیست بمعنی رخ
یعنی رخسار تثنیه اش خدان است جوف بفتح جیم و سکون واو و فاء عربیست بمعنی
اندرون شکم و شکم هر چیز را نیز گویند ضیق بکسر و فتح ضاد ضظغ و یاء حطی و قاف و حنک
بفتح حاء حطی و فتح نون و کاف لف و نشر مرتب است ضیق عربی و مصدر ابضر بمعنی
تنگی یعنی تنگ شدن حنک عربیست بمعنی کام یعنی سطح بالای اندرون دهان از
انسان و غیر انسان با ما تحت ذقن از انسان جمعش احناک بفتح است کام بکاف فارسیست

اصل

آدمی انسی و انسان آدم و جن پری
جزء در شوم پاره غیر تا دیگر تمام

شرح آدم بضم همزه و الف و فتح دال ابجد و کسر جیم و شد یاء نسبت بمعنی آدمی بکسر همزه و سکون نون و کسر سین سعفص و شد یاء نسبت آدمی بفتحتین همزه و نون و کسر سین شد یاء و الف بکسر همزه و سکون نون و فتح سین سعفص و الف و نون هم جمع انسی بمعنی مردم [illegible] گویند بحضرت آدم علی نبینا و علیه السلام آدمی و انسان مذکر و مونث و احد جمع از مردم گویند مطلقا واحد و اثنین واحد مذکر و مونث از مردم گویند جمعش ناس باشد بحذف [illegible] بتخفیف یاء است جنی بکسر جیم و شد نون مکسور و شد یاء نسبت جمعش بکسر جیم و شد نون و تاء تانیث نیز عربیست بمعنی پری یعنی پوشیده از مذکر و مونث مطلقا آجر بفتح همزه و سکون جیم و راء قرشت آخاره بحرکات [illegible] نیز عربیست بمعنی مزد یعنی [illegible] جمعش اجور بضم و اجار [illegible] والفاحد وانصفه از اجر بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی مزد دادن مزد [illegible] رشوه بحرکات راء قرشت و سکون شین قرشت و واو و تاء عربیست بمعنی پاره جمعش رشی بضم و کسر راء قرشت قصر [illegible] بیاء عجمی فارسیست غرم بضم غین ضظغ و سکون راء قرشت و میم و غرم بفتح و مغرم بفتح میم و سکون غین و فتح راء نیز عربیست بمعنی تاوان دین بفتح دال ابجد و سکون یاء حطی و نون عربیست بمعنی وام یعنی قرض جمعش ادین بفتح همزه و ضم یاء و دیون بضم است وانصفه از دین بفتح از باب ضرب بمعنی وام دادن و وام گرفتن وام بواو و فارسیست

اصل

اصبع انگشت لیک بها انگشت را هست
باز سبابه ابهام وسطی بنصر و خنصر تمام

شرح اصبع بحرکات همزه و سکون صاد سعفص و حرکات باء ابجد عربیست [illegible] [illegible] باشد [illegible] بمعنی مطلق انگشت دست و پای [illegible] [illegible] ابهام بکسر همزه و سکون باء ابجد

و هاء و الف و میم عربیست بمعنی انگشت نر یعنی انگشت بزرگ دست و پا و [illegible] مذکر و مستعمل و جمعش اباهم و اباهیم بفتح است سبابه بفتح سین سعفص و شد باء ابجد و الف باء دیگر و تاء و [illegible] بضم سین و شد باء نیز عربیست بمعنی انگشت شهادت که بعد از ابهام است وسطی بضم واو و سکون سین سعفص و طاء حطی و الف مقصوره عربیست بمعنی انگشت میانین که بعد از سبابه است بنصر بکسر باء ابجد و سکون نون و کسر صاد سعفص و راء قرشت عربیست بمعنی انگشتی که بعد از وسطی است و از مونث مستعمل و جمعش بناصر بفتح است خنصر بکسر خاء ثخذ و سکون نون و کسر و فتح صاد و راء قرشت عربیست بمعنی انگشت کوچک و از مونث مستعمل و جمعش خناصر بفتح

اصل

سقم بیماری و صحت تندرستی کبر
قبح و ذم دیم است خوبی [illegible]

شرح سقم بضم سین سعفص و سکون قاف و میم و بر وزن سحاب و جبل نیز عربیست مصدر باب علم و حسن است بمعنی بیماری یعنی بیمار شدن و یاء بیماری [illegible] بمعنی مصدر حاصل مصدر است صحت بکسر صاد سعفص و شد حاء حطی و تاء مصدر و فتح بضم صاد و شد حاء و بر وزن سحاب نیز عربی و مصدر باب ضرب بمعنی تندرستی یعنی تندرست شدن کبر بکسر و فتح تاء قرشت و یاء حطی و هاء عربیست بمعنی کبر یعنی بزرگی و گردن کشی و آن صفت از قوه و [illegible] بفتح و [illegible] بفتحتین از باب ضرب بمعنی تکبر کردن است و کبر بکسر نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر بان شده قبح بفتح قاف و سکون باء حطی و حاء حطی و ذم بفتح دال ابجد و تخفیف میم و یاء محذوفه لف و نشر مرتب است قبح عربیست بمعنی دیم یعنی چرک [illegible] بجون و انصفه از قبح بفتح از باب ضرب و نصر بمعنی چرک گرفتن است دیم بکسر دال بی نقطه فارسیست ذم عربیست بمعنی خون

پاده اش دمه و تثنیه اش دمان و دمیان و جمعش دماء بکسر و مدّ و دمی بر وزن
حلی است لقلس بالف و لام زائده شعر تیر و فتح قاف و سکون لام و سین سعفص عربیست
بمعنی برشی که مثل قی از حلق برون اید خواه دهان را پر کند و خواه نکند پس تفسیرش
بقئی بمعنی چیزی که بعد از قلس از حلق برون اید مجاز و فعلش از باب ضرب مستعمل
است و قیئ بفتح قاف و سکون یاء حطی و همزه نیز عربیست النی بالف و لام زائده
شعر تیر و کسر نون و شد یاء منقلبه از همزه عربیست بمعنی گوشت خام و تفسیرش بمطلق
خام از جهت وزن شعر است و ان صفت ازنی بفتح نون و نیوء بضم از باب منع و نصر
بمعنی خام ماندن گوشت است

ملحق

عام و حول حجه سال اسبوع هفته شهر ما
سبت شنبه جمعه ادینه حباله پای دام

شرح عام بعین سعفص و حول بفتح حاء حطی و سکون واو و لام و حجه بفتح
و کسر حاء حطی بشد جیم و تاء هر سه عربیست بمعنی سال جمع اول اعوام بفتح و جمع
ثانی احوال بفتح و حول بضم و جمع ثالث حجج بر وزن عنب است اسبوع بضم همزه
و سکون سین سعفص و ضم باء ابجد و واو و عین سعفص و سبوع بضم نیز عربیست
بمعنی هفته جمعش اسابع بفتح است شهر بفتح شین قرشت و سکون هاء و راء قرشت
عربیست بمعنی ماه جمعش اشهر بفتح همزه و ضم هاء و شهور بضم است سبت بفتح سین سعفص
سکون باء ابجد و تاء قرشت عربیست بمعنی دوشنبه جمعش اسبت بفتح همزه و ضم باء
و سبوت بضم و در تمش در تقاویم رای است جمعه بضم جیم و سکون و ضم میم و تخفیف عین
سعفص و تاء عربیست بمعنی روز ادینه جمعش جمع بر وزن رطب و جمعات بضم دال و
سکون و ضم و فتح ثانی و در تمش واو است حباله بکسر حاء حطی و تخفیف باء ابجد
والف و لام و تاء و احبول و احبوله بضم نیز عربیست بمعنی پای دام یعنی دامی که در پا

شکاری افتد جمعش حبائل بفتح است پای دام بسکون یاء دو نقطه در پایین فارسی
و مرکب از پای و دام و تقدیم صفت بر موصوف از جهت رعایت قافیه است **ملحق**

چون احد یکشنبه و اثنان ثنا و ثلثا اربعا
هست دوشنبه سه شنبه چهارشنبه الف لام

شرح احد بفتح همزه و فتح حاء حطی و دال ابجد عربیست بمعنی روز یکشنبه جمعش
احاد بهمزه و الف و احدان بضم با جمعی از برای ان نیست و در تمش الف است و بمعنی
یک عدد نیز امده و کذشت در اصل همزه او قطعه چهارم اثنان بکسر همزه و سکون ثاء
ثخذ و نون و الف منقلبه از یا و نون دیگر و ثنی بر وزن الی نیز و ثلاثاء بفتح و ضم
ثاء بفتح و ضم ثاء ثخذ و تخفیف لام و الف و ثاء دیگر و الف ممدوده و اربعا بفتح همزه
و سکون راء قرشت و حرکات باء ابجد و عین سعفص و الف ممدوده الف و نشر مرتب
است اثنان و ثنی عربیست بمعنی روز دوشنبه جمعش اثانین بفتح و اثناء بفتح و مد
و در تمش باء ابجد است و اثنان بمعنی دو عدد نیز امده و کذشت در اصل همزه او قطعه
چهارم ثلاثا عربی است بمعنی روز سه شنبه و قصرش از جهت وزن شعر و در تمش
جیم است اربعاء عربیست بمعنی روز چهارشنبه تثنیه اش اربعاان و جمعش اربعاات
و قصرش از جهت وزن شعر و در تمش دال ابجد است

ملحق

پنجشنبه دان خمیس و قرن سی سال تمام
بضع از سه تا به نه یکیک عدد را ساز نام

شرح خمیس بفتح خاء ثخذ و کسر میم و یاء حطی و سین سعفص عربیست بمعنی روز
پنجشنبه جمعش اخمسا بفتح همزه و کسر میم و در تمش هاء است قرن بفتح قاف و سکون
راء قرشت و نون عربیست بمعنی سی سال یا چهل یا ده یا بیست یا پنجاه یا شصت
یا هفتاد یا هشتاد یا صد یا صد و بیست سال بضع بکسر و فتح باء ابجد و سکون

ضاد ضطغ و عین سعفص عربیست یعنی هر واحد واحد از اعداد از سه تا پنج یا از
یک تا چهار تا نه یا خصوص عدد هفت تنها یا از یک تا ده در احاد و در ترکیب با عشر
و عشرون بر اصح اقوال یعنی هر یک از اعداد مذکوره را بضع گویند خواه اعداد
مذکوره از اعداد احاد باشد و خواه اعداد مرکبه با عشر و عشرون باشد نیز بالاتفاق
پس گفته میشود بضع و مائه و نیز بضع و الف و آن با مذکر با تاء تانیث و با مؤنث
بی تاء تانیث مستعمل است مانند بضعة رجال و بضعة و عشرون رجلا در مذکر
و بضع سنین و بضع نسوه و بضع عشرة امراة و بضع و عشرون امراة در مؤنث ملحق

حین و اوان و انی وقت و جدیدان روز و شب
غدو بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام

شرح حین بکسر حاء حطی و یاء حطی و نون و اوان بکسر همزه و شد باء ابجد و الف
و نون و انی بحرکات همزه و تخفیف نون و الف منقلبه از یا یا واو و اوان بفتح و کسر
همزه و تخفیف واو و الف و نون نیز مجموع عربیست یعنی وقت یعنی هنگام جمع
حین احیان بفتح و جمع جمعش احایین بفتح و جمع انی اناء بهمزه و الف و مد و جمع
اوان اونه بهمزه و الف و کسر واو است و حین ظرف زمانست و از برای زمان دراز و
کوتاه هر دو مستعمل است مانند گفته حین کان شابا یعنی ملاقات کردم هنگامی که
جوان بود و وقت بفتح واو و سکون قاف و تاء قرشت نیز عربی و جمعش اوقات
بفتح است بنا بر شهرت تفسیر یافت شده جدیدان بفتح جیم و کسر دال ابجد و یاء حطی و
دال ابجد و الف و نون احدان بفتح همزه و فتح جیم و شد دال نیز عربیست یعنی روز
و شب یعنی جدیدان واجدان میگویند از هر یک روز و شب یا هم را میخواهند غدو بضم غین
ضطغ و سکون دال ابجد و واو و تاء و غداة بفتح و غدیه بر وزن عشیه و بکره بضم باء
ابجد و سکون کاف و راء قرشت و تاء و بر وزن غرفه نیز هر سه عربیست یعنی زمان

میان نماز صبح و طلوع آفتاب جمع غدوه غدی بر وزن سمی و غدیه بر وزن عشی و جمع
غداة غدوات بفتحتین و غدیات بفتح غین و کسر دال و شد یاء و غدایا بفتحتین و قصر و تفسیر
بامداد یعنی زمان داد و از آن صبح بجا نورانی باب تسمیه کل است باسم جزء بامداد فارسی
و مرکب از بام بمعنی صبح و از داد بمعنی فریاد است فجر بفتح فاء و سکون جیم و راء
قرشت و مغرب بفتح میم و سکون غین ضطغ و کسر راء قرشت و باء ابجد الف و نون
مرتب است فجر عربیست بمعنی صبح یعنی روشنائی زمان اول روز و آن سرخی آفتاب است
کرد و سیاهی شب از افق شرقی ظاهر شود و صبح بضم صاد سعفص و سکون باء ابجد
و حاء حطی نیز عربیست و جمعش اصباح بفتح است بنا بر شهرت تفسیر یافت شد مغرب عربی
است بمعنی شام یعنی زمان فرو رفتن آفتاب و آن اسم زمان از غروب بضم از باب حسن بمعنی
فرو رفتن آفتاب است

ملحق

طل و رهمه نرم باران ساحیه باران سخت
جنة المأوی و فردوس برین دار السلام

شرح طل بکسر طاء حطی و شد لام و رهمه بکسر راء قرشت و سکون هاء و میم و تاء
هر دو عربیست بمعنی نرم باران یعنی باران نرم و سست جمع اول طلال بکسر و طلل
بر وزن عنب و جمع ثانی رهم بر وزن عنب و رهام بکسر است نرم باران بسکون میم
فارسی و مرکب از نرم و باران و تقدیم صفت بر موصوف از جهت ضرورت شعر است
ساحیه بسین سعفص و الف و کسر حاء حطی و تخفیف یاء حطی و تاء عربیست بمعنی
باران سختی که پوست از روی زمین ببرد جمعش سواحی بفتح است جنة المأوی بفتح
جیم و شد نون و تاء و فتح میم و سکون همزه و واو و الف مقصوره منقلبه از یاء و
فردوس برین بکسر فاء و سکون راء قرشت و فتح دال و سکون واو و سین سعفص و
باء یک نقطه و کسر راء بی نقطه و یاء دو نقطه در پائین و نون او مرکب از دو لفظ عربی

و ثانی مرکب از فردوس عربی یا رومی یا سریانی و از برین فارسی است بمعنی دار السلام
بمعنی سرای و خانه سلامت از آفت جمع جنه جنان بکسر و فردوس کاهی مؤنث مستعمل
و برین بمعنی بالایین یعنی از همه بالاتر است و دار السلام نیز عربی است و مرکب از دار
بمعنی سرای و از سلام بمعنی سلامت بنا بر شهرت تفسیر بان شد ۱ اصل

القطعة الثالثة عشر فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

القطعة الثالثة عشر فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

شرح یعنی قطعه سیزدهم در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور است و ان بحر یست که هر
مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته
نظم تراست زلف بخوبی چه زلف دلبر منبر مراست بی رخ تو پای عقل در زنجیر
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن خوش است صوت مجتث بناله بم و زیر
و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دوم و در این قطعه سه بیت اصل و دو بیت ملحق

۲ اصل

مبارز و بطل باسل و شجاع دلیر
شعیر صبر کتان و جو است و جاش زغیر

شرح مبارز بضم میم و تخفیف باء ابجد و الف و کسر راء قرشت و زای و بطل بفتح
باء ابجد و فتح طاء حطی و لام و بر وزن شداد نیز و باسل بباء ابجد و الف و کسر سین
سعفص و لام و بر وزن کتف و امیر نیز و شجاع بفتح و ضم شین قرشت و تخفیف جیم و
الف و عین سعفص و بر وزن کتاب و امیر و کتف و عنبر و احمر نیز هر سیزده عربیست
بمعنی دلاور و مرد دلیر یعنی پهلوان جمع مبارز مبارزون و مؤنثش مبارزه و جمعش
مبارزات و جمع بطل ابطال بفتح و مؤنثش بطله و جمع باسل بسلاء بضم باء و فتح
سین و مد و بسل بضم و جمع شجاع شجعه بفتح و فتحتین و شجاع بر وزن کتاب و شجعان
بضم و کسر و شجعا بضم شین و فتح جیم و مد و مؤنثش شجاعه بحرکات شین و شجعه بر وزن

فرجه و شجیعه بر وزن شریفه و شجعا بفتح و مد و جمعش شجایع بفتح و شجاع بکسر و شجع
بضمتین است و دوازده از این جمله صفت است و مبارز از مبارزه از باب مفاعله
بمعنی با کسی بجنگ بیرون رفتن و بطل از بطاله بفتح و بطوله بضم و بسل بالغانه
از بسالة و بسال بفتح و شجاع بلغانه از شجاعه بفتح همگی از باب حسن بمعنی دلیر شدن
شعیر بفتح شین قرشت و کسر عین سعفص و یاء حطی و راء قرشت و صبر بضم صاد
سعفص و سکون باء ابجد و راء قرشت و تاء و کتان بفتح کاف و شد تاء قرشت
و الف و نون لف و نشر مرتب است شعیر عربیست بمعنی جو شود و واحدش شعیره و
جمعش شعیرات اصبر عربیست بمعنی جاش یعنی انبار غله از کاه پاک کرده جمعش اصبار
مکبر است جاش بجیم عجمی و عربی نیز و الف و شین با نقطه فارسی است کتان عربیست بمعنی درخت
یعنی کتان که از وی ریسمان نیز کو بند زغیر بفتح زای و کسر غین با نقطه فارسیست ۱ اصل

غضنفر و اسد لیث و حارث و کلهاث
هزبر و قسوره و حیدرست ضیغم شیر

شرح غضنفر بفتح غین ضطغ و فتح ضاد ضطغ و سکون نون و فتح فاء و راء
قرشت و اسد بفتح همزه و فتح سین سعفص و دال ابجد لیث بفتح لام و سکون یاء
حطی و ثاء ثخذ و کلاث بر وزن صاحب نیز و ابو الحارث بحاء حطی و کسر راء قرشت
و ثاء ثخذ و دلهاث بکسر دال ابجد و سکون لام و هاء و الف و ثاء ثخذ و بر وزن
جعفر و علابط و دهلاث بفتح دال و سکون هاء و لام و ثاء ثخذ و هزبر بکسر
هاء و فتح زای و سکون باء ابجد و راء قرشت و بر وزن درهم و علابط نیز و قسوره
بفتح قاف و سکون سین سعفص و فتح واو و راء قرشت و تاء و بدان تاء نیز
و حیدر بفتح حاء حطی و سکون یاء حطی و فتح دال ابجد و راء قرشت و حیدره و
حادر بر وزن قسور و صاحب نیز و ضیغم بفتح ضاد ضطغ و سکون یاء حطی و فتح غین ضطغ و میم

وضیغمی یشد یاء حطی نیز هر نوزده عربیست بمعنی شیر درنده وجمع اسد اساد بهمزه
والف وضم سین وماسده بر وزن مرحله مؤنثش اسده وجمع هزبر هزابر بفتح وجمع
قسوره قسوبدون تاء وجمع ضیغم ضیاغم وحذف با والف ولام از ابو الحارث ولیث از
جهت وزن شعر است

اصل

رقاد و هجعت خفتن سهاد بیخوابی
بذول و باذل و مانح سخی و شبعان سیر

شرح رقاد بضم راء قرشت وتخفیف قاف ودال ابجد ورقود بضم ورقد بفتح
نیز وهجعت بفتح هاء وسکون جیم وعین سعفص هر چهار عربیست اول مصدر باب نصر
بمعنی مطلق خوابیدن ورابع صفت مشبهه از هجوع بضم از باب منع بمعنی خوابیدن در شب
سهاد بضم سین سعفص وتخفیف ها والف ودال ابجد وسهد بضم وارق بفتح همزه و
فتح راء قرشت وقاف نیز هر سه عربی ومصدر باب علم است بمعنی بیخوابی یعنی بیخواب در شب
شدن ویاء بیخوابی مفید معنی حاصل مصدر است بذول بفتح باء ابجد وضم ذال ثخذ
وواو ولام وباذل بباء ابجد والف وکسر ذال ثخذ ولام ومانح بمیم والف وکسر نون
وحاء حطی هر سه عربیست اول بمعنی مرد و زن بخشنده وباقی بمعنی سخی یعنی مرد
بخشنده مؤنث باذل باذله ومؤنث مانح مانحه است وهر سه صفت است اول وثانی
از بذل بفتح از باب نصر وضرب وثالث از منح بفتح از باب منع وضرب بمعنی عطا دادن
وبخشش کردن وسخی بفتح سین سعفص وکسر خاء ثخذ وشد یاء حطی نیز عربی
وصفت از سخاء بفتح ومد وسخی بفتح وقصر وسخوه وسخو بضمتین وشد واو از باب
منع ونصر وحسن وعلم بمعنی بخشش کردن وجمعش اسخیاء بفتح ومد وسخواء بضم سین
وفتح خا ومد ومؤنثش سخیه وجمعش سخیات وسخایا بفتح است بنا بر شهرت بتصریف(?) یافتن
شده شبعان بفتح شین قرشت وسکون باء ابجد عین سعفص والف ونون و بروزن

صاحب نیز عربیست بمعنی مرد سیر مؤنثش شبعی بفتح وقصر وشبعانه بفتح است
وان صفت مشبهه از شبع بفتح و بر وزن عنب از باب علم بمعنی سیر شدن است

ملحق

حدب چه دابیه نجوه ربوه بالا دان
چنانکه صاغ و صبوب و حدور باشد زیر

شرح حدب بفتح حاء حطی وفتح دال ابجد ودابیه براء قرشت والف وکسر باء ابجد
وتخفیف یاء حطی وتاء وربابوه بفتح راء وفتح همزه نیز ونجوه بفتح نون وسکون جیم
وواو وتاء تانیث وبجای او بر وزن علا نیز وربوه بحرکات راء قرشت وسکون باء
ابجد وفتح واو وتاء و در بحرکات راء بدون تاء وربا وه بحرکات راء وفتح واو
وصعود بفتح صاد سعفص وضم عین سعفص ودال ابجد نیز هر هشت عربیست بمعنی زمین بالا
یعنی بلند ومرتفع جمع حدب حداب بکسر وجمع دابیه روابی بفتح وجمع صعود صعد
بضمتین وصعائد بفتح وهر هشت صفت است صاغ بصاد سعفص والف وغین سعفص و
صاغه با تاء تانیث نیز وصبوب بفتح صاد سعفص وضم باء ابجد وواو وباء دیگر
و بر وزن فرس نیز وحدور بفتح حاء حطی وضم دال ابجد وواو وراء قرشت و بر وزن
فرس واحدور بضم وحدور بفتح وعلیحاده و بضم دال وهبوط بفتح ها وضم باء ابجد حا
حطی نیز هر نه عربیست بمعنی زمین زیر یعنی پست وکود جمع صبوب اصباب بفتح وهر نه صفت است

ملحق

عوج کجی و جمز بی کباه است بلند
خبار و نرم و اخاذه غدیر و قلع کویر

شرح عوج بکسر عین سعفص وفتح واو وجیم عربی ومصدر باب علم است بمعنی
کجی یعنی کج شدن هر چیزی مطلقا یا عوج بکسر کجی را گویند که در زمین و در دین
و در معاش باشد وعوج بفتحتین کجی را گویند که در دیوار و در چوب

باشد جوز بضم جیم وضم وسکون زاء قرشت وزای و بر وزن تغل و فرس جمع وزه نیز عربیست بمعنی زمینی که گیاه در آن نروید یا گیاهش زا خورده باشد یا باران بان نرسیده باشد جمعش اجواز بفتح است وهر بفتح صفت مشبهه است از جو بفتح از باب نصر وحسن بمعنی بریدن و بنك خورده نشنا امت بفتح همزه وسکون میم و تاء ثانیه عربی است بمعنی زمین ملند مرتفع وجمعش امات بهمزه والف داموت بضم است جبناك بفتح خاء تخذ وتخفیف باء ابجد والف وواو قرشت عربیست بمعنی زمین نرم وسست و اخاذ بکسر همزه وتخفیف خاء تخذ والف وذال تخذ وتاء عربیست بمعنی عذیر بمعنی باده آب کر باران در کودالهای دشت واکذاشته باشد جمعش اخاذ بکسر و جمع جمعش اخذ بضمتین است وغدیر بفتح غین ضطغ وکسر دال ابجد و یاء حطی و راء قرشت نیز عربیست جمعش غدر بروزن رطب وغدران بضم است بنا بر شهرت تفسیر یافتن شد قاع بقاف والف منقلبه از واو وعین سعفص عربیست بمعنی زمین نرم هموار جمعش قیع وقیعه وقیعان بکسر واقوع بفتح همزه وضم واو وتفسیر شکوه بمعنی زمین شوره بجاز است کوه بکسر کاف وکسر واو و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه فارسیست

القطعة الرابعة عشر فی بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الاول فی

فروج الاصابع

شرح الهزج بفتح هاء وفتح زای وجیم صفت مشبهه از هزج بفتحتین از باب نصر وعلم بمعنی تبرور واواز خوش خواندن است الاخرب بفتح همزه وسکون خاء تخذ وفتح راء قرشت و باء ابجد صفت مشبهه از خرب بفتح از باب علم بمعنی ویران شدن است المقبوض بقاف و باء ابجد وصاد ضطغ بصیغه اسم مفعول باب ضرب از القبض گرفتن الاول بفتح همزه وفتح واو وشد لام صفت مشبهه از وَئل بفتحتین از باب ضرب بمعنی پناه شدن دوئی است فروج بفتح وضم وشد یاء قرشت وجیم عربی وجمع فرجه بکسر تاء قرشت

وسکون فاء وکسر راء قرشت یا جمع فرجه بضم است بمعنی کشادگی میان انکشتها و بمعنی بچه مرغ خانگی نیز آمده وکفته شد در اصل اول از قطعه ششم یعنی قطعه چهاردهم در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض اول در بیان کشادگیهای میان انکشتها است و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه ناظمی کفته **قطعه** ای آنکه مدام نام تو در ذکر است واز کردهٔ تو ذهن کل پر عطر است مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع اخرب هزج است اکر مثمن فکر است وفی الحقیقه این بحر از فروع هزج است چه اصلش هر مصراعی چهار مفاعیلن است ووجه تسمیهٔ این بحر بهزج مثمن اخرب مقبوض اول است که هزج بمعنی آواز برنم وخوش آینده است وچون عربان اکثر اشعار که با آواز خوش در سرودها میخوانند در این بحر است لهذا هزجش نامیده اند وچون دو هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شد لهذا مثمنش نامیده اند وچون در صدر وابتدا خرم که حذف میم مفاعیلن است با کف که حذف نون مفاعیلن است یکجا جمع فاعیل بمفعول که هم وزن است نقل شد لهذا اخربش نامیده اند چه خرب بفتح خاء تخذ وسکون راء قرشت و باء ابجد نزد عروضیان جمع شدن خرم با کف است در یك رکن وخرم بفتح خاء تخذ وسکون راء قرشت ومیم اسقاط حرف اول از وتد مجموع لفظ مفاعیلن است هر کاه صدر یا ابتدا باشد وکف بفتح کاف وشد فاء حذف حرف سابع ساکن رکن است وچون از مفاعیلن هم از صدر وبعد از ابتدا یاء ساکن لفظ عی که سبب خفیف است حذف شد لهذا مقبوضش نامیده اند چه قبض بفتح قاف وسکون باء ابجد وضاد ضطغ نزد عروضیان حذف حرف خامس ساکن جزو رکن است وچون در عروض وضرب هم که سقوط لن مفاعیلن است بحذف وسقوط یاء مفاعیلن و سکون عین است بقصر یا خرم که حذف میم مفاعیلن است یکجا جمع ومفاعیل فاع شد

لهذا ازلش نامیده اند چه زلل بفتح زای و فتح لام اول نزد عروضیان اجتماع هم یا جزم است در یک رکن و هشتم بفتح هاء و سکون تاء قرشت و میم اجتماع حذف با قصر است دو مفاعیلن و تقطیعش چنین است بصموع مفعولن بتو دیت مفاعیلن چهار دوم فت مفاعیلن راست فاع و در این قطعه یک بیتی است

اصل

بصم و عتب و رتب چهارم فتر است
اینها همه جلیست فرجهای شبر است

شرح بصم بضم باء ابجد و سکون صاد سعفص و میم فرجه ایست که میانه بنصر و خنصر است عتب بفتح عین سعفص و فتح تاء قرشت و باء ابجد فرجه ایست که میانه بنصر و وسطی است رتب بفتح راء قرشت و فتح تاء قرشت و باء ابجد فرجه ایست که میانه وسطی و سبابه است فتر بکسر فاء و سکون تاء قرشت و راء قرشت فرجه ایست که میانه سبابه و ابهام است شبر بکسر شین قرشت و سکون باء ابجد و راء قرشت عربیست بمعنی وجب یعنی از بالای ابهام تا بالای خنصر و این مذکر و مستعمل و جمعش اشبار

القطعة الخامسة عشر فی بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض لا ازل فی اسامی ازواج لذا ء المجتمعة الباقیة بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم

شرح اسامی بفتح همزه و تخفیف سین سعفص عربی و جمع اسم بکسر و ضم است بمعنی نام ازواج بفتح همزه و سکون زای و جیم عربی و جمع زوج بفتح است بمعنی زن یعنی قطعه یازدهم در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض ازل و در بیان نامهای زنان مدخوله دائمه جمع او که شوند در یکزمان باقیه بعد از حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله است و این بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه ناظم گفته **نظم** اطلعت ماه چهرات نحتسمه محتاج

رعایت بود لها چو رمه مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع تقطیع باین بحر کن از هر کلمه و وجه تسمیه این بحر گذشته در قطعه سابق و در این قطعه دو بیت است

اصل

منزجات نبی که پاک بودند همه بد عایشه و جویریه محترمه ام حبیبه حفصه بود و زینب میمونه صفیه سوده ام سلمه

آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و آله زاده دعین وفات نه زن مدخوله دائمه مجتمعه در زمان بود یکی عایشه بود بعین سعفص و کسر همزه منقلبه از یا و شین قرشت و تاء تانیث و او دختر ابوبکر است که در سن شش سالگی باکره بنکاح آنحضرت درآمد و آن حضرت بغیر او دختری نکاح نکرد و دیگری جویریه محترمه بود یعنی بزرگ داشته شده بضم جیم و فتح واو و سکون یاء حطی و کسر راء قرشت و فتح یاء حطی و هاء تانیث و او دختر حارث بن ابی ضرار و اسمش بره است که قبل از آنحضرت زوجه مسافع بن صفوان یا صفوان بن مالک بود و در جنگ بنی المصطلق بسهم ثابت بن قیس بن شماس او فتاده بود و مکاتبه او آزاد شد و بنکاح آنحضرت درآمد و بتبدیل شراح جویریه را بجد بچه ناشی از تحریف کتابست و دیگر ام حبیبه بود بفتح حا حطی و کسر باء ابجد و یاء حطی و باء ابجد و هاء تانیث و او دختر ابو سفیان بن حرب و اسمش رمله است که قبل از آنحضرت زوجه عبید الله بن جحش بود و دیگر حفصه بود بفتح حاء حطی و سکون فاء و صاد سعفص و هاء تانیث و او دختر عمر است که قبل از آنحضرت زوجه خنیس بن حذافة السهمی بود و دیگری زینب بود بفتح زای و سکون یاء حطی و نون و باء ابجد و او دختر جحش الاسدی و مادرش عمه آنحضرت است که قبل از آنحضرت زوجه زید بن حارثه بود و دیگری میمونه بود بفتح میم و سکون یاء حطی و ضم میم و او دختر حارث بن حزن الهلالیست که قبل از

حضرت زوجه مسعود بن عمرو الثقفی و بعد از آن زوجه ابو رهم بن عبد العزی
بود و دیگری صفیه بود بفتح صاد سعفص و کسر فاء و شدّ یاء حطی و تاء تانیث و او
دختر حیّ بن اخطب بن سعیة بن عامر است که قبل از آنحضرت زوجه سلام
بن مشکم القرظی و بعد از آن زوجه کنانة بن الربیع بن ابی الحقیق بود و در جنگ
خیبر آنحضرت او را اسیر مسلمانان و آزاد و نکاح کرد یا بسهم دحیه کلبی افتاده بود از آن
حضرت او را از دحیه خرید و آزاد و نکاح کرد و دیگری سوده بود بفتح سین سعفص
و سکون واو و دال ابجد و تاء تانیث و او دختر زمعة بن قیس بن عبد الشمس است که قبل
از آنحضرت زوجه ابن عمّش سکران بن عمرو بود و دیگری امّ سلمه بود بفتح سین سعفص و فتح
لام و میم و تاء تانیث و او دختر ابی امیة بن مخزوم و اسمش هند است که قبل از آنحضرت زوجه
ابی سلمة بن عبد الاسد بود و بروایت اصح آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و آله را این زن
مدخوله دائمه متوفیه قبل از آنحضرت نیز بود یکی خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی
بن کلاب بود که قبل از آنحضرت زوجه ابو هالة بن زراره مسمّی بهند یا زوجه مالک
بن نباش و بعد از آن زوجه عتیق بن عبد الله بن المخزومی بود و دیگری زینب دختر
حزیمة بن الحارث بن عبد الله بن عمرو بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعة بود
که قبل از آنحضرت زوجه طفیل بن الحارث و بعد از آن زوجه برادرش عبیدة بن
الحارث بود که در جنگ بدر شهید یا زوجه عبد الله بن جحش بود که در جنگ احد
کشته شد و دیگری ریحانه دختر زید بن عمرو بن خنافه بود که قبل از آنحضرت زوجه
حکم قریظی بود و آنحضرت او را اسیر و آزاد و نکاح کرد و دو زن مطلقه غیر
مدخوله نیز بود یکی اسماء دختر نعمان جونی بود که بسبب گفتن انت تعالی
در جواب خواندن آنحضرت او را در شب زفاف مطلقه شد و دیگری فاطمه دختر
ضحاک کلابی بود که بسبب استعاذه از آنحضرت در شب زفاف مطلقه شد **اصل**

القطعة السادسة عشر

القطعة السادسة عشرة فی البحر

الهزج المثمن الاخرب المقبوض الازل فی اسامی اولاد النبی صلی الله علیه و آله

شرح اولاد بفتح عربی و جمع ولد بفتحتین و بر وزن نغل و مثل و قفل است یعنی
فرزند یعنی قطعه شانزدهم در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض ازل در بیان نامهای
فرزندان آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و آن بحری است که هر مصراعش از تقطیع مفعول
مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم** در سینه دلت چو خانه
اندوه سیه است وز تیغ خیال تو دلم دو نیم است مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع
بحر هزج اخرب از این تقسیم است و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه چهاردهم
و در این قطعه دو بیت است **اصل** فرزند نبی قاسم و ابراهیم است
پس طیب و طاهر از ره تعظیم است با فاطمه و رقیه ام کلثوم
زینب شمر ار ترا سر تعلیم است

شرح آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و آله را سه پسر و چهار دختر بود سه پسر
یکی قاسم بود بقاف و سین سعفص و او از خدیجه متولد شد و سنّ شریفش دو سال
بود و در حیات آنحضرت وفات یافت و دیگری ابرهیم بود و او از ماریه قبطیه متولد
شد و سنّ شریفش هجده ماه یا شانزده ماه بود و در حیوة آنحضرت وفات یافت
و دیگری طیّب بود بفتح طاء حطی و کسر و شدّ یاء حطی و باء ابجد و او نیز از خدیجه
متولد شد و اسم شریفش عبد الله و سنّ شریفش هفت روز بود و در حیات آنحضرت
وفات یافت و او را از جهت تعظیم نیز طیب نامند و بعضی گفته اند که طاهر نیز نام پسر
دیگر است و او نیز از خدیجه تولد یافت و در حیوة آنحضرت وفات یافت و چهار دختر یکی
فاطمه بود بفاء و کسر طاء حطی و او نیز از خدیجه متولد شد و زوجه حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه و سنّ شریفش هجده سال و هفتاد و پنج روز بود و هفتاد و پنج

روز بعد از وفات آنحضرت وفات یافت و بروایت اصح حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله وسلامه علیه او را غسل داد و بر او نماز کرد و دیگری رقیه بود بضم راء
قرشت و فتح قاف و شد یاء حطی و تاء ثانیه و او نیز از خدیجه متولد شد و زوجه
عتبه بن ابی لهب بود و بعد از بعثت بسبب نزول تبت یدا ابی لهب بامر ابی لهب مطلقه شد
و زوجه عثمان بن عفان شد و در حیوة آنحضرت وفات یافت و بصحیح اکثر شراح قاف
دقیه بکسر از باب اشتباه است و دیگری ام کلثوم بود بضم کاف و سکون لام و ضم ثاء
مثلثه و او نیز از خدیجه متولد شد و زوجه عتبه بن ابی لهب بود و بعد از بعثت بسبب
مذکور بامر رقیه مطلقه و بعد از فوت رقیه او نیز زوجه عثمان بن عفان شد
و در حیوة آنحضرت وفات یافت و دیگری زینب بود بفتح زای و سکون یاء حطی و فتح
نون و باء ابجد او نیز از خدیجه متولد شد و زوجه ابو العاص بن الربیع پسر خاله
اش بود و در حیوة آنحضرت وفات یافت و تولد شریفشان بر اصح اقوال باین
ترتیب بود اول قاسم پس از آن زینب پس از آن عبد الله پس از آن ام کلثوم پس از
آن فاطمه پس از آن رقیه پس از آن ابرهیم

اصل

القطعة السابعة عشر

القطعة السابعة عشرة فی بحر المضارع المثمن الاخرب المکفوف المحذوف فی اسامی موالی النبی صلی الله علیه وآله وسلم

شرح المضارع بضاد ضطغ و راء قرشت و عین سعفص بصیغه اسم فاعل از باب
مفاعله است المضارعه مشابهت داشتن المکفوف بهر دو فاء بصیغه اسم مفعول
مضاعف از باب نصر است الکف در نوردیدن و پیچیدن دامن پیرهن موالی بفتح
میم و تخفیف واو و الف و کسر لام و یاء حطی عربی و جمع مولی بفتح میم و سکون
واو و لام و الف مقصوره است بمعنی غلام آزاد کرده شده یعنی قطعه هفدهم در

مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف و در بیان نامهای غلامان آزاد کرده شده کان
حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه وآله است و آن بحری است که هر مصراعش از
تقطیع مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم

ای مشتری شمایل و خورشید کوکبه   حسن رخ تو رشک مه چهارده شبه
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن   بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه

و گاهی بدل فاعلن فاعلان آید و در این وقت مقصور است چنانکه مصراع ثالث از این بیت
و فی الحقیقه این بحر از فروع مضارع است چه اصلش در دایره هر مصراعی دو
مفاعیلن فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر بمضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف
آنست که مضارع بمعنی مشابهت دارنده است و چون این بحر مشابهت دارد ببحر
منسرح در اشتمال رکن دوم هر یک بر وتد مفروق چه اصل بحر منسرح مستفعلن
مفعولات است دو بار و رکن دوم که در این بحر فاعلاتن و در بحر منسرح مفعولات
بضم تا است هر یک مشتمل است بر وتد مفروق که در اول فاع و در ثانی لات است لهذا
مضارعش نامیده اند و چون هر بیتش از ارکان ثمانیه حاصل شد لهذا مثمنش
نامیده اند و چون در صدر و ابتدا خرم که حذف میم مفاعیلن است با کف که حذف
نون مفاعیلن است یکجا جمع و مفاعیل به مفعول که هم وزن آنست نقل شد
لهذا اخربش نامیده اند چه خرب بفتح نزد عروضیان جمع شدن خرم با کف است
در یک رکن و چون از فاعلاتن و مفاعیلن حشو نون ساکن لفظ تن و لن که
سبب خفیف است حذف شد لهذا مکفوفش نامیده اند چه کف بفتح کاف و شد فاء
نزد عروضیان حذف حرف سابع رکن است و چون از عروض و ضرب بیت اول و ضرب
بیت ثانی لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و فاعلا به فاعلن که هم وزن آنست نقل
شد لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف بفتح نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است

از اخر رکن وچون از عروض بیت ثانی نون ساکن لفظ تن که سبب خفیف است ساقط
وما قبلش که تاء متحرکست ساکن وفاعلات فاعلان که هم وزن انست نقل
شد لهذا مقصورش نامند ونجیه قصر بفتح نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن
از سبب اخر رکن واسکان ما قبل انست وتقطیع مصراع اول که مخذوفست چنین
است مولا دمفعول دافده است فاعلات بنی دای مفاعیل کی بنه مفاعلن و
تقطیع مصراع ثالث که مقصورست چنین است. ثوبا ومفعول بالحصال فاعلات
حد عمی مفاعیل سار زید فاعلان ودر این قطعه دو بیت است

اصل

مولی دو از ده است نبی را یکی بنه دیگر فضاله انکه بنه بیع است نیز
ثوبان رباح صالح و مدعم یسار زید بوداقع ضمیره کبیشه موهب

شرح انحضرت صلوات الله علیه واله دوازده غلام ازاد کرده بود یکی بنه بود بفتح
نون وفتح باء ابجد وها ودیگری فضاله بود بضم فاء وتخفیف صاد ضطع ذو
غلامی بود که بسبب بیع وهبه ملك انحضرت شده بود ملکه انحضرت او را در دار الحرب
از کفار اسیر واو ازاد کرد ودیگری ثوبان بفتح ثاء ثخذ وسکون واو وباء ابجد
کنیه او ابو عبد الله است واو غلامی بود که انحضرت او را از جمیر یا بنی حکم خرید
ازاد کرد ودیگر رباح بود بفتح راء قرشت وتخفیف باء ابجد وحاء حطی واو غلام
سیاهی بود که انحضرت او را از ولد عبد القیس خرید وازاد کرد ودیگری صالح بود
بضاد سعفص وکسر لام وحاء حطی واو غلامی بود که انحضرت او را از پدر میراث برد
یا از عبد الرحمن بن عوف خرید وازاد کرده ودیگری مدعم بود بکسر میم وسکون
دال ابجد وفتح عین سعفص ومیم واو غلامی بود سیاه که ان حضرت او را از
رفاعة بن زید بهبه قبول وازاد کرد ودیگری یسار بود بفتح یاء حطی
وتخفیف عین سعفص وراء قرشت واو غلام سیاهی بود که انحضرت او را در بعضی

از غزوات اسیر واو ازاد کرد ودیگری زید بن حارث بود واو غلامی بود که انحضرت
او را از خدیجه بهبه قبول واو ازاد کرد ودیگری ابو رافع بود براء قرشت وکسر فاء
وعین سعفص واسمش اسلم یا ابرهیم یا ثابت یا هرموز بارید است واو غلامی بود
که انحضرت او را از عباس بن عبد المطلب بهبه قبول وبسبب بشارت او در باسلام
عباس انحضرت او را ازاد کرد ودیگری ضمیره بضم ضاد ضطع وفتح میم وسکون یاء
حطی وراء قرشت ودیگری ابو کبیشه بود بضم کاف وفتح باء ابجد وسکون یاء حطی
وشین قرشت واسمش سلیم یا اوس است ودیگری ابو موهبه بود بضم میم وسکون
واو وکسر هاء وباء ابجد حذف اب از ابو کبیشه وابو موهبه از جهت ضرورت شعریست

اصل

القطعة الثامنة عشر فی بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الازل
فی السور التی نزلت بالمدینه

شرح السور بضم سین سعفص وفتح واو وراء قرشت عربی وجمع سوره بضم است
بمعنی فرو فرستاده شد یعنی قطعه هیجدهم در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض ازل
ودر بیان سورهائیست که نازل شده است به پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه واله
در مدینه وان بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع
حاصل میشود چنانکه ناظمی گفته نظم ای قد تو در گلشن جان سرو روان
ودر زلف تو قد سرو خجل در بستان مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع
این نوع رباعی هزج اخرب دان ووجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه
چهاردهم ودر این قطعه دو بیت است

اصل

نور و حج وانفال و مدینی حدید با الم یکن و نساء احزاب
پنج اول قد سمع رعد و حمد فتح و لیس و یا ایها نصر دهر

شرح ابواد یاء حطی در مدنی بنا بر ضرورت شعری ورد و اصل مکی است بفتح میم وفتح کاف ابجد بکسر نون وشد یاء نسبت چه ضابطه نسبت بمدینه انست که اگر منسوب الیه مدینه رسول صلوات الله وسلامه علیه وآله باشد مدنیست بی یاء واگر مدینه منصور واصفهان باشد وغیرها باشد مدینیست با یاء اگر منسوب الیه انسانست مدنی است بی یاء واگر غیر انسانست با یاء اول بضم همزه وتخفیف واو مفتوحه ولام عربی وجمع اولی بضم وفضاست که مؤنث اولست بدانکه قرآن بر اصح اقوال صد وچهارده سوره است ومجموع آن در مدت بیست وسه سال بآنحضرت صلوات الله وسلامه علیه وآله نازل شد از آنجمله بیست سوره در عرض ده واز ده سال مدت توقف آنحضرت در مدینه منوره نازل شد ونود وچهار سوره در عرض یازده سال مدت توقف آنحضرت در مکه معظمه نازل شد وسوره بیست کانه منزله مدینه بنا بر قول شیخ یکی سوره نور است که انا انزلناه است ویکی سوره حج است که یا ایها الناس اتقوا است ویکی سوره انفال است بفتح که یسئلونك عن الانفال است ویکی سوره لم یکن است ویکی سوره زلزله است که اذا زلزلت الارض زلزالها است ویکی سوره احزاب بفتح همزه وسکون وسکون حاء حطی وزاء کة یا ایها الناس اتق الله است وپنج سوره اول قرآنست که فاتحة الکتاب وبقره وال عمران ونسا ومائده است ویکی سوره قد سمع الله است ویکی سوره رعد است که المر تلك ایات الکتاب است ویکی سوره حدید است که سبح لله ما فی السموات والارض است ویکی سوره فتح است که انا فتحنا لك فتحا مبینا است وعدد وتای دیگر پس وپیش فتح است پس فتح سوره حجرات است بضمتین وحاء حطی وجیم که یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی الله وپیش فتح سوره محمد است صلی الله علیه وآله که الذین کفروا است ویکی سوره نصر است که اذا جاء نصر الله است ویکی

سوره دهر است که هل اتی علی الانسان است ویکی سوره الرحمن است اصل

القطعة الملحقة فی بحر الهزج المثمن المقبوض الازل فی اسامی القراء السبعة

شرح قراء بضم قاف وشد راء قرشت والف ممدوده عربی وجمع قاریست یعنی خوانند یعنی قطعه ملحقه در بحر هزج مثمن مقبوض ازل ودر بیان نامهای قاریان هفت گانه کلام مجید ربانی است وان بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه در فیح القدیر گفته نظم

ای ناصیه سا فطرتت بر منبر دوش بودت چو مهر تا بنده ضمیر مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع تقطیع کن این قطعه وتعلیم بگیر ووجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه چهارم وهر دو این قطعه دو بیت است اصل

استاد قرائتست پنج ولی ونیز بو عمرو علا ونافع وابن کثیر
پس حمزه وابن عامر وعاصم دان از جنس کسائیست هفت بگیر

شرح قرائت بکسر قاف وتخفیف راء قرشت عربی ومصدر باب منع ونصر است وابو داود او بعد از عمرو برای فرق از عمر است یعنی استاد در علم خواندن قرآن مجید هفت است یکی ابو عمرو بن علاء مصری است بفتح عین سعفص وسکون میم وراء قرشت وواو مکتوبه غیر ملفوظه که درمش حاء حطی است وواو داود دال نیست یعنی دو بیست بضم دال ابجد وکسر راء قرشت وشد یاء نسبت که درمش طاء حطی است ودیگر سوسی است بضم سین سعفص وکسر سین ثانی وشد یاء نسبت که درمش یاء حطی است ویکی نافع بن نعیم مدنی است بنون وکسر فاء وعین سعفص که درمش الف است واو دا نیز دو راوی است یکی قالون است بفتح

القطعة الملحقة فی بحر الهزج المثمن المقبوض الازل فی اسامی القراء السبعة

وضمّ لام که رمزش باء ابجد است دیگری ورش است بفتح واو وسکون راء قرشت وشین قرشت که رمزش جیم ویکی عبد الله بن کثیر مکی است بفتح کاف وکسر ثاء ثخذ ویاء حطی وراء قرشت که رمزش دال ابجد است واو راینز دو راوی است یکی بزّی بفتح باء ابجد وشدّ زاء مکسوره وشدّ یاء نسبت که رمزش هاء است ودیگری قنبل است بضمّ قاف وسکون نون وضمّ باء ابجد ولام که رمزش زای است ویکی حمزهٔ کوفی است بفتح حاء حطی وسکون میم وزاء وتاء مدوّره که رمزش فاء است واو راینز دو راوی است یکی خلف است بفتح خاء ثخذ وفتح لام وفاء که رمزش ضاد ضظغ است ودیگری خلّاد است بفتح خاء ثخذ وشدّ لام ودال ابجد که رمزش قاف است ویکی عبد الله بن عامر شامی است بعین سعفص وکسر میم وراء قرشت که رمزش کاف است واو راینز دو راوی است یکی هشام است بکسر هاء وتخفیف شین قرشت ومیم که رمزش لام است ودیگری عبد الله بن ذکوان است بفتح ذال ثخذ که رمزش میم است ویکی عاصم کوفی است بعین سعفص وکسر صاد سعفص که رمزش نون است واو راینز دو راوی است یکی حفص است بفتح حاء حطی وسکون فاء وصاد سعفص که رمزش عین سعفص است ودیگری بکر است بفتح باء ابجد وسکون کاف وراء قرشت که رمزش صاد سعفص است ویکی علی کسائی کوفی است بکسر کاف وتخفیف سین سعفص وکسر همزه وشدّ یاء نسبت که رمزش راء قرشت است واو راینز دو راوی است یکی ابو الحارث است بحاء حطی وکسر راء قرشت وثاء ثخذ که رمزش سین سعفص است ودیگری دوری است بضمّ دال ابجد وکسر راء قرشت وشدّ یاء نسبت که رمزش تاء قرشت است

اصل القطعة التاسعة عشر

عشر فی بحر المتقارب القطعة التاسعة

فی بحر المتقارب المثمن السالم فی اسامی القلاع التی فتحها النبی صلّی الله علیه وآله من خیبر

شرح القلاع بکسر قاف وتخفیف لام وعین سعفص عربی وجمع قلعه بفتح است بمعنی کوشک واقعه در کوه خیبر خیبر بفتح خاء ثخذ وسکون یاء حطی وباء ابجد وراء قرشت موضعی است در حجاز نزدیک مدینهٔ مشرفه یعنی قطعهٔ نوزدهم در بحر متقارب مثمن سالم ودر بیان نامهای قلعهائیست که فتح کرده است پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه از خیبر وان بحریست که هر مصراعش از تقطیع چهار فعولن حاصل شود چنانکه در فنع القدری گفته **نظم**

بعلم لغت گر بباشی تو عالم | توان گفت هستی تو بر خویش ظالم
فعولن فعولن فعولن فعولن | باین قطعه دانی اصول معالم

ووجه تسمیه این بحر گذشت در قطعهٔ هشتم ودر این قطعه نیز دو بیت است **اصل**

زخیبر گرفتند مصطفی هفت قلعه | خدا یشر بدا الجنان ملک سالما
کتیبه بدان ناعم وشقّ آنکه | قموص ونطاة وسطیح وسلالما

شرح ملک بضمّ ومؤنث نیز مستعمل است وسالما بسین سعفص وکسر لام بمعنی پاک از عیب است یعنی از خیبر گرفت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه وآله هفت قلعه وپروردگارش داد او را چنان مملکت پاک از عیب وقلاع مفتوحه از خیبر یکی کتیبه است بفتح کاف وکسر تاء قرشت ویاء حطی وباء ابجد ویکی ناعم است بنون وکسر عین سعفص ویکی شق است بکسر وفتح شین قرشت وشدّ قاف وان قلعه ایست که الان حرب یهود دران میبود ویکی قموص است بفتح قاف وضمّ میم نیز وواو ساکن وصاد سعفص ویکی نطاة است بفتح نون وتخفیف طاء حطی والف منقلبه از واو وتاء مدوّره ویکی سطیح است بفتح سین سعفص وکسر طاء حطی وحاء حطی ویاء حطی ویکی

القطعة العشرون

سلاّلم است بضم سین سعفص و تخفیف لام و کسر لام ثانی و ان قطعه ایست که حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه درس را کند **اصل**

القطعة العشرون فی بحر الخفیف المسدّس المخبون المحذوف فی اسماء الاوجاع

شرح اسماء بفتح همزه و سکون سین سعفص و میم و الف و همزه عربی و جمع اسم بکسر و ضم است بمعنی نام الاوجاع بفتح همزه و سکون واو و جیم و عین سعفص جمع وجع برون کتاب نیز عربی و جمع وجع بفتحتین است بمعنی درد یعنی قطعه بیستم در بحر خفیف مسدّس مخبون محذوف و در بیان نامهای دردها است و این بحریست که هر مصراعش از تقطیع فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته

نظم نام اوجاع مهلک ای درّاک بشمر بر تو خوب کن ادراک فعلاتن

مفاعلن فعلن وزن بحرش بود چو گوهر پاک و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دهم و در این قطعه سه بیت است **اصل**

خشن و لاذع است اعیائی حذری و ممدّ و حکّاک
ناخس و رخوه کاسر و ضاغط وان مفتّح کزو عضل شد چاک
ضاربر و ثقیل و ثاقب باز وان مسلّی کزاوست اصل هلاک

شرح خشن بفتح خاء ثخذ و کسر و تخفیف شین قرشت و نون است لاذع بذال و الف و کسر ذال ابجد و عین ضظغ است اعیائی بفتح همزه و سکون عین سعفص و یاء حطی و الف و کسر همزه و شدّ یاء نسبت است حذری بفتح خاء ثخذ و ذال ابجد و کسر راء قرشت و شدّ یاء نسبت است ممدّد بضم میم و فتح و تخفیف میم دیگر و کسر و شدّ دال ابجد و دال دیگر است حکاک بفتح حاء حطی و شدّ کاف و الف و کاف دیگر است ناخس بنون و الف و کسر خاء ثخذ و سین سعفص است رخوه بکسر راء قرشت

و سکون خاء ثخذ و واو است کاسر بکاف و الف و کسر سین سعفص و راء قرشت است ضاغط بضاد ضظغ و الف و کسر غین ضظغ و طاء حطی است مفتّح بضم میم و فتح فاء و کسر و شدّ تاء قرشت و خاء ثخذ است عضل بفتح عین سعفص و فتح ضاد ضظغ و لام جمع عضله بفتحات و عضله بر وزن سفینه است ضربان بفتح ضاد ضظغ و فتح راء قرشت و باء ابجد و الف و نون است ثقیل بفتح ثاء ثخذ و کسر قاف و یاء حطی و لام است ثاقب بثاء ثخذ و الف و کسر قاف و باء ابجد است مسلّی بکسر میم و فتح سین سعفص و کسر و شدّ لام و شدّ یاء نسبت است بدانکه دردهای مذکوره در این قطعه پانزده است یکی خشن است و آن دردی است که پوست عضو مؤف درد ناک دارد و شنج و ذبو کند و یکی لاذع است و آن دردیست که صاحبش پندارد عضو مؤف مجروح شود و یکی اعیائی است و آن دردیست که مانند کسی در عضو مؤف پیدا شود و صاحبش از حرکت ناتوان باید و یکی خدری است و آن دردیست که صاحبش پندارد که حس و حرکت عضو مؤف نقصان پذیرفته و باطل گشته است و یکی ممدّد است و آن دردیست که صاحبش پندارد عضو مؤف را از جمیع اطراف میکشند و یکی حکاک است و آن دردیست که خارش در عضو مؤف بهم رسد و یکی ناخس است و آن دردیست که صاحبش پندارد که عضو مؤف سوزن میخلد و یکی رخوه است و آن دردیست که عضله عضو مؤف را بکشد و سست کند بدون آنکه و ترکه محرّک اوست آن را نکشد و عضله گوشت پاره سختی است که مرکب است از گوشت و رشتهای پی که جای گرفته است در میانه اعصاب و مشهور است عاهی گوشت که حرکت اختیاری هر یک از اعضای متحرّکه بیاری اوست و یکی کاسر است و آن دردیست که صاحبش پندارد که عضو مؤف را در هم میشکنند و یکی ضاغط است و آن دردیست که صاحبش پندارد که

عضو موف درهم منیشا رفد ویکی مفسخ است وان دردی استکه صاحبش پندارد
که عضلهای اعصابی موفرا پاره وچاک میکند ویکی ضربانست وان دردیست
که دردی استکه در عین عروض ان درد جستن رکهای چند شد یکی بنیتر شوی
ویکی ثقیل وان دردی است که صاحبش پندارد که عضو کران وسنکین شده است
ویکی ثاقب است وان دردی استکه صاحبش پندارد که عضو موف را سوراخ می
کند ویکی مسلی است وان دردی استکه صاحبش پندارد که عضو موف جوال
دوز میخلد واز این درد اغلب انستکه مریض هلاک شود ٢ اصل

القطعة الحادیة والعشرون فی بحر الهزج المسدس المحذوف
فی اسامی الشهور الرومیة

القطعة الحادیة والعشرون

شرح الشهور بضم شین وضمّ ها وراء قرشت عربی وجمع شهر بفتح است
بمعنی ماه یعنی قطعهٔ بیست ویکم در بحر هزج مسدّس محذوف ودر بیان نامهای
ماههای رومیه است بلغت رومی وان بحر بیست که در هر مصراعش از تقطیع مفاعیلن
مفاعیلن فعولن حاصل شود چنانکه ناظمی کفته **نظم** بدان ای کاکو
روبیت چون بهاو است هزج بحر وان ابداداست مفاعیلن مفاعیلن فعو لن
شهر بجو دو بحر این هشت جزو پارها است وبی الحقیقه این بحر از فروع هزج است چه اصلش
هر مصراعی سه مفاعیلن است ووجه تسمیهٔ این بحر بهزج مسدّس محذوف ان
استکه هزج بمعنی آواز ترنم وخوش اینده است وچون عربان اکثر اشعاری را
که باواز خوش درسرودها میخوانند در این بحر است لهذا هزجش نامیدند وچون
هر بیتش از ارکان سدّ است سبب حاصل شده لهذا مسدّسش نامیدند وچون ان
عروض وضرب لفظ لن که سبب خفیف است ساقط ومفاعی بر فعولن که هم
وزن انست نقل شده لهذا محذوفش نامیدند چه حذف بفتح نون ع وصبا اسقاط سبب

خفیف است از اخر رکن وتقطیعش چنین است دو تشرین و مفاعیلن دو کانون
مفاعیلن پس انکه فعولن ودر این قطعه دو بیت است ٢ اصل
دو تشرین ودو کانون پس انکه شباط واذر ونیسان ایار
خزیران وتموز واب ایلول نکه دار از شکر ابر زبان یادکار
شرح بدانکه حکمای روم تاریخی وضع کرده اند که انرا تاریخ رومی واسکندری
نیز کویند ومبدا ان روز دو شنبهٔ سال دوازدهم بعد از وفات اسکندر
وفیلیقوس رومی باد در عهد اسکندر بوده است وسالهای ایشان شمسی وسیصد
وشصت وپنج روز وربع روز تخمینا وماههای ایشان هفت ماه سی ویکروز و
چهار ماه سی روز ویکماه بیست وهشت روز است بی زیاده ونقصان ودر هر چهار
سال یکبار ماه بیست وهشت روز را بسبب ارباع مذکوره بیست ونه روز کرفته
واین سال را باعتبار یکروز زائده که مسمی بکبیسه است سال کبیسه نامیدند ونام
نامها وعدد روزها باین ترتیب است باول بفتح همزه وسکون با حطی وضم لام
وتشرین الاول وتشرین الاخر بکسر تاء قرشت وسکون شین قرشت وکسر راء
قرشت ویاء حطی ونون انیسه پائیز است بترتیب اول وثالث هر یک سی روز
وثانی سی ویکروز است وکانون الاول وکانون الاخر بضم نون وشباط بضم شین
قرشت نود فرو زا بادی وضمّ سین سعفص فوزجو هری وتخفیف باء ابجد وطا
حطی این سه ماه زمستان بترتیب اول وثانی هر یک سی ویکروز وثالث بیست هشت
روز تا سه سال متوالی ودر سال چهارم بیست ونه روز وروز بیست ونهم کبیسه است
اذار بهمزه والف وذال نخذ وراء قرشت ونیسان بفتح نون وسکون یاء حطی
وسین سعفص وایار بفتح همزه وشد یاء حطی وراء قرشت این سه ماه بهار است
بترتیب اول وثالث هر یک سی ویکروز است وثانی سی روز است وتخفیف باد از جهة

وزن شعر است حزیران بفتح حاء حطی وکسر زای هوز و یاء حطی و راء قرشت و تموز
بفتح تاء قرشت وضم میم وزای هوز وآب بهمزه والف وباء ابجد این سه ماه تابستان
است بترتیب اول سی روز و ثانی و ثالث هر یک سی و یکروز است و ناظم بجهت
سهولت ضبط اسامی نامهای مذکوره را بترتیب فصول نظم کرده است نظم
سه ماهی را که آنانند بهار است چه آذر و چه نیسان و ایار است حزیران
تموز و آب میدان بتابستان سه ماه ایشاه خوبان دو تشرین است ایلول
ابیرادد سه ماه مهرجان الله اکبر دو کانون و شباط ای دوست میدان
سه ماهی را که هست اندر زمستان

اصل القطعة الثانية والعشرون في بحر الهزج المثمن السالم في اسامي الشهور الفارسية

القطعة الثانية والعشرون

شرح السالم نبین سعفص بصیغه اسم فاعل باب علم است السالم یعنی بری بود
از عیب علت یعنی قطعه بلیغه دو بیت در بحر هزج مثمن سالم در بیان نامهای
ماههای فارسیه است بلغت فارسی وآن بحریست که هر مصراعش از تقطیع چهار
مفاعیلن با نون حاصل شود چنانکه ناظم گفته **نظم** صبا
چون از گل روی نقاب ابر بگشاید نهان گردد مه و مهر از خجالت روی
نماید مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن چه تقطیع این چنین
کرده عروضی گوید شاید در وجه تسمیه این بحر هزج مثمن سالم آنست که هزج
بمعنی آواز ترنم و خوش آینده است و چون عربان اکثر اشعاری را که باواز
خوش و سرودها میخوانند در این بحر است لهذا هزجش نامیده اند و چون هر بیتی
از ارکان ثمانیه حاصل شد لهذا مثمنش نامیده اند و چون تغییری بهیچ از
ارکانش راه نیافته لهذا سالمش نامیده اند و تقطیعش چنین است زفروردی
مفاعیلن چه بگذشتی مفاعیلن مه اردی مفاعیلن بهشت آید مفاعیلن

ودراین

ودراین قطعه نیز دو بیت است **اصل** ز فروردین چو بگذشتی
مه اردی بهشت آید بمان خورداد و تیر آنگه چو مرداد و تهی باید
پس از شهریور و مهر آبان و آذر و دی دان
که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

شرح بدانکه حکمای فرس تاریخی وضع کرده اند که آنرا تاریخ قدیم و یزدجردی
نیز گویند و مبداء شهر ربیع الاول سال یازدهم هجری مطابق سال اول جلوس
یزدجرد بن شهریار بن کسری عادل که آخر ملوک عجم بوده است و سالهای ایشان
نیز شمسی سیصد و شصت و پنج روز یکسر و ماههای ایشان سی روز است بی زیاده
ونقصان و پنج روز زیاده را که مسمی بخمسه مسترقه است در آخر آبان ماه یا در آخر
اسفندارمذ ماه افزوده اند تا سال بتمام باشد چنانکه ناظم بجهت سهولت
ضبط نظم کرده است **نظم** شمار فارسی مرحلی خود راست میباید
مگو آبان مه است کو در شماره سی و پنج آید و نام نامها باین ترتیب است
فروردین ماه بفتح فاء وسکون هر دو راء بی نقطه وفتح واو وکسر دال بی نقطه
و یاء دو نقطه در پایین و نون وگاهی فرودین باسقاط راء ثانیه نیز و
اردی بهشت ماه بضم همزه وسکون راء بی نقطه وکسر دال بی نقطه و یاء دو نقطه
در پایین وخورداد ماه بضم خاء با نقطه وسکون راء بی نقطه و هر دو دال بی
نقطه این سه ماهها را است بترتیب تیر ماه بکسر تاء دو نقطه در بالا و یاء دو نقطه
در پایین و راء بی نقطه ومرداد بضم میم وسکون راء بی نقطه و هر دو دال
بی نقطه وشهریور ماه بفتح شین با نقطه وسکون هاء وکسر راء بی نقطه
و یاء دو نقطه در پایین وفتح واو و راء بی نقطه این سه ماه تابستان بترتیب
است مهر ماه بکسر میم وسکون هاء و راء بی نقطه وآبان ماه بهمزه والف و باء یک

نقطه

نقطه دو یا بین و الف و نون و آذر ماه بهمزه و الف وضم ذال با نقطه یا ذال بی
نقطه این سه ماه پاییز است بترتیب دیما بفتح ذال بی نقطه و سکون یا دو نقطه
دو یا بین و بهمن ماه بفتح باء یکنقطه دو یا بین و سکون ها و فتح میم و نون
و اسفندارمذ ماه بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و فتح یاء با یاء عجمی و دال
بی نقطه و الف و راء بی نقطه وضم میم و ذال با نقطه این سه ماه زمستانست بترتیب

ملحق

القطعة الملحقة فی بحر الرمل المثمن المخبون المحذوف فی اسامی الشهور العربیة

شرح یعنی قطعه ملحقه در بحر رمل مثمن مخبون محذوف و در بیان نامهای
ماههای عربیه است بلغت عربی و این بحریست که هر مصراعش از تقطیع سه
فعلاتن و یک فعلن حاصل شود چنانکه در فتح القدیر گفته **نظم**

نظم و نثر بیست شهور عربی را بکسر	میشمارم که نمانی بسهولت از بر
فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن	ملتبس طبع ترا جانب بحرش رهبر

و فی الحقیقة این بحر از فروع رمل است چه اصلش هر مصراعی چهار فاعلاتن
است و وجه تسمیه این بحر رمل مثمن مخبون محذوف آنستکه رمل بفتحتین بمعنی
حصیر بافته شده است و چون و تدهای این بحر که لفظهای علاتن است در میان
سببها که لفظ فا و تن است مانند نیهای حصیر در میان ریسمانها در آمده و بیک
دیگر بافته شده است لهذا رملش نامیده اند و چون هر بیتش از ارکان ثمانیه
حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون از چهار رکن حرف ثانی ساکن
که الف است حذف شد لهذا مخبونش نامیده اند چه خبن بفتح نزد عروضیان
حذف حرف ساکن دوم است و فی اصطلاح ادعروض و ضرب بلفظ تن که سبب خفیف است ساقط و فعلاتن فعلن

که هم وزن الست نقل شد لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف بفتح نزد عروضیان
اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن و تقطیعش چنین است زمحرم فعلاتن
چه گذشتی فعلاتن چه بود ماه فعلاتن صفر فعلن و در این قطعه نیز دو بیت است

ملحق

ز محرم چو گذشتی چه بود ماه صفر	دو ربیع و دو جمادی بیکی بار دگر
رجب است از پی شعبان رمضان و شوال	پس بدان ذی القعده که ذی الحجه

بکن نیک نظر

شرح بدانکه حکمای عرب تاریخی وضع کرده اند که آنرا تاریخ عربی و هجری
نیز گویند و مبدا آن روز پنجشنبه یا جمعه اول محرم آنسال بوده است که پیغمبر ما
صلوات الله و سلامه علیه و آله از مکه هجرت بمدینه فرموده است و سالهای ایشان
قمری و دوازده ماه است و اهل شرع ماههای این تاریخ را از رؤیت هلال
تا رؤیت هلال دیگر گرفته اند و آن هرگز از سی روز زیاده و از بیست و نه روز
کمتر نباشد و چهار ماه متوالی سی روز و سی ماه پیاپی بیست و نه روز زیاده اتفاق
نیفتد و اهل حساب محرم را سی روز و صفر را بیست و نه و هم چنین تا آخر سال
یکی را سی روز و یکی را بیست و نه روز گرفته اند پس سال نزد ایشان سیصد و
پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد و چون از سال
از سال شمسی ده روز و بیست ساعت و نیم و بیست و یک دقیقه و پنجاه ثانیه کمتر
است لهذا در هر سی سال یازده بار ذیحجه را سی روز گرفته اند و آن یازده سال
را باعتبار یک روز زائده که مسمی بکبیسه است سالهای کبیسه نامیده اند و نام
ماهها باین ترتیب است بضم میم و فتح حاء حطی و شد راء قرشت و میم است
و آن بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش محرمات است صفر بفتح صاد

سعفص و فتح فاء و راء قرشت است و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل و کاهی
غیر منصرف مستعمل و جمعش اصفارات شهر ربیع الاول و شهر ربیع الثانی بفتح
راء قرشت و کسر باء ابجد و یاء حطی و کسر و تنوین عین سعفص و هردو باضافه
لفظ شهر مستعمل و جمع اربعا و اربعه بفتح و رباع بکسر و لفظ الاول و الثانی
صفت شهر است جمادی الاولی و جمادی الاخرة بضم جیم و تخفیف میم الف و فتح دال ابجد
و الف مقصوره است هردو معرفه و مؤنث و بدون لفظ شهر مستعمل و جمعشان
جمادیات و لفظ الاولی و الاخرة صفت جماد است رجب بفتح راء قرشت و فتح
جیم و باء ابجد است و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ارجاب بفتح
و رجوب بضم و رجاب بکسر و رجبان بفتحتین است شعبان بفتح شین قرشت
و سکون عین سعفص و باء ابجد و الف و نون است و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل
و جمعش شعبانات و شعابین بفتح است شهر رمضان بفتح راء قرشت و فتح
میم و تخفیف ضاد ضظغ و الف و نون است و ان با اضافه لفظ شهر و غیر منصرف
مستعمل و جمعش رمضانات و رمضانون و ارمضه بفتح اول و کسر ثالث است
شوال بکسر شین قرشت و شد واو و الف و لام است و ان بدون لفظ شهر مستعمل
و جمعش شواویل بتخفیف واو و شوالات بتشدید است و ذوالقعده بفتح و کسر قاف و
سکون عین سعفص و دال ابجد است و دال و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ذوات
و ذوالحجه بکسر حاء حطی و شد جیم است و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ذوات الحجه است

القطعة الملحقة فی بحر المجتث

ملحق القطعة الملحقة فی بحر المجتث المثمن
المقصود فی اسامی کل ثلث لیالی الشهور العربیة

شرح لیالی بفتح لام و تخفیف یاء حطی عربی و جمع لیل بفتح است یعنی شبها
زمان غروب افتاب تا طلوع صبح صادق یا تا طلوع افتاب الشهور

زائده بر غیر قیاس است یعنی قطعه ملحقه در بحر مجتث مثمن مقصود و در بیان
نامهای هر سه شب متوالی از شبهای ماههای عربیه است بلغت عربی و ان بحری
است که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن حاصل شود
چنانکه ربیع الفدی کفته **نظم** زهی جبین تو خورشید اسمان وفاق
هلال ابروی تو در سپهر خوبی طاق مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

بخوان و ضبط کن این قطعه را باستحقاق

و وجه تسمیه این بحر کذشت در قطعه دویم و در این قطعه نیز دو بیت ملحق

برای هر سه شب از ماه نام مخصوص است
باصطلاح عرب بشنو ای همه افاق

شرح یعنی از برای هر سه شب پی در پی از شبهای ماه عربی که اولش محرم و
اخرش ذی الحجه است نام مخصوصی است بزبان عربی **ملحق**

غرر نفل تسع انکه عشر کو بیض است
درع ظلم حنادس دادی است و محاق

شرح غرر بضم غین ضظغ و تخفیف راء قرشت و راء دیکر عربی است یعنی شب
اول و دویم و سیم از هر ماه نفل بضم نون و تخفیف فاء و لام عربیست یعنی
شب چهارم و پنجم و ششم از هر ماه تسع بضم تاء قرشت و تخفیف سین سعفص و عین
سعفص عربیست یعنی شب هفتم و هشتم و نهم از هر ماه عشر بضم عین سعفص و تخفیف
شین قرشت و راء قرشت عربیست یعنی شب دهم و یازدهم و دوازدهم از هر ماه
بیض بکسر باء ابجد و یاء حطی و ضاد ضظغ عربیست یعنی شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه
درع بضم دال ابجد و تخفیف راء قرشت و عین سعفص بر وزن قفل نیز عربیست
یعنی شب شانزدهم و هفدهم و هیجدهم از هر ماه ظلم بضم ظاء ضظغ و تخفیف لام

ومیم عربیست بمعنی شب نوزدهم وبیستم وبیست یکم از هر ماه هنادس بفتح حا
حطی وتخفیف نون وکسر دال ابجد وسین سعفص عربیست بمعنی شب بیست دوم
وبیست سیم وبیست چهارم از هر ماه دادی بفتح دال ابجد وتخفیف همزه والف
وکسر دال ابجد و یاء حطی وهمزه عربیست بمعنی شب بیست پنجم وبیست وششم
وبیست وهفتم از هر ماه وحذف همزه از جهت وزن شعر است محاق بحرکت میم
تخفیف حاء حطی وقاف عربی است بمعنی شب بیست وهشتم وبیست ونهم وسیم

اصل

القطعة الثالثة والعشرون في بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الاذل في اسامي السنين التركية

شرح السنین بکسر سین سعفص و کسر نون و یاء حطی و نون عربی وجمع سنه
بفتحتین است بمعنی سال یعنی قطعه بیست وسیم در بحر هزج مثمن مقبوض ازل
ودر بیان نامهای سالهای ترکیه است ملتفت در سبب وان بحر بیست که هر مصراعش
از تقطیع مفعولن مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه ناظمی گفته

نظم
کر بشنوی در سال ایغو شاد | بشنو خود را ظلمت جهل آزاد
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع | بحریست لبالب زکهر ای هوشیار

ووجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه چهاردهم ودر این قطعه نیز دو بیت است

موش و بقر و پلنگ خرگوش شمار | زین چار چو بگذری نهنک آید و مار
آنگاه باسب و گوسفند است حمدونه | وز مرغ وسگ وخوک کار

شرح بدانکه حکمای ترک وایغور تاریخی وضع کرده اند وسالها را دوره
نهاده اند بدوازده قسم وهر سالی را مسمی ومضاف باسم یکی از جانوران که
آن سال را منسوب بآن دانسته اند کرده وحکم آن سال را از طبیعت آن جانور

استخراج نموده اند وسالهای ایشان شمسی وماههای ایشان قمری است وچون
سال قمری از سال شمسی یازده روز تقریبا کمتر است پس در هر سال یا دو سال
یکماه بجهت کبیسه فزوده واین سال را سیزده ماه گرفته اند وهمیشه ماههای ایشان
یک روز یا دو روز بر ماههای عربی بیشتر باشد ونام سالها باین ترتیب است
اول سال موش است که اتراک سیچقان ئیل رقم میکنند دوم سال گاو
که اتراک اود ئیل رقم میکنند سیم سال پلنک است که اتراک بارس ئیل
رقم میکنند چهارم سال خرگوش است که اتراک توشقان ئیل رقم میکنند
پنجم سال نهنگ است که اتراک لوی ئیل رقم میکنند ششم سال مار است
که اتراک ایلان ئیل رقم میکنند هفتم سال اسب است که اتراک یونت
ئیل رقم میکنند هشتم سال گوسفند است که اتراک قوی ئیل رقم میکنند
نهم سال حمدونه است یعنی میمون که اتراک بیچی ئیل رقم میکنند دهم سال مرغ
است که اتراک تخاقوی ئیل رقم میکنند یازدهم سال سگ است که اتراک ایت ئیل
رقم میکنند دوازدهم سال خوک است که اتراک تنکوز ئیل
رقم میکنند وناظمی بجهت سهولت ضبط اسامی سالهای مذکوره را بترتیب ملتفت
نظم کرده است نظم سیچقان ارد و بارس و توشقان ولوی پس
یلان و یونت و قوی بود نامهای سال | بیچین و پس تخاقوی وایت ابعد
ازان تنکوزدان نوای پسر صاحب کمال | ونام ماههای ایشان باین ترتیب
است ارام ای | امکینچ ای | اوچنچ ای | توینچ ای | بیشینچ ای
التنچ ای | یتینچ ای | سکنچ ای | طوقنچ ای | بیرکنچ ای
جغشاباط ای | وماه زیاد تراشون ای نامیده اند ملحق

القطعة الملحقة في بحر الرمل المثمن المحذوف العروض المقصور الضرب

فی اسامی البروج الاثنی عشر

شرح البروج بضم باء ابجد و ضم راء قرشت و واو و جیم و ابراج بفتح همزه و
سکون باء ابجد و راء قرشت و الف و جیم نیز عربی و جمع برج بضم است یعنی جای
ستاده بر آسمان یعنی قطعهٔ ملحقه در بحر رمل مثمن محذوف العروض و مقصور
الضرب در بیان نامهای برجهای دوازده گانه است و آن بحریست که مصراعهای
اول ابیات از تقطیع سه فاعلاتن و یک فاعلات حاصل شود چنانکه در منبع
القدر گفته نظم ای لب لعل تو دل را قوت و جان را ستون
پیش فکرت حکمت یونان چو نسج عنکبوت فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
فاعلن کو ذرا از بحر رمل منظوم در گفتگوت و وجه تسمیهٔ بحر رمل
مثمن محذوف العروض گذشته در قطعهٔ سیم و مقصور الضرب در قطعهٔ ششم و در این
قطعه نیز دو بیت است ملحق برجها دیدم که از مشرق بر آوردند سر
جمله در تسبیح و در تهلیل حی لا یموت شرح یعنی برجها دیدم
که از ابتدای افق از جانب مشرق طالع شدند بحرکت شبانه روزی که حرکت فلک
الافلاک است جمله در سبحان الله گفتن و لا اله الا الله گفتن زنده که هیچ مردنی اشاره است
بآیهٔ و ان من شیء الا یسبح بحمده ملحق
چون حمل چون ثور چون جوزا و سرطان و اسد سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت
شرح بدانکه ارباب هیئت و نجوم آسمان هشتم را که فلک ثوابت و فلک البروج
گویند و جای همگی ثوابت که قریب هزار و بیست و دو اند و حرکتش از مغرب بجانب
مشرقست و دوره در بیست و پنج هزار سال و دو درجه در هفتاد سال قطع میکند سی
صد و شصت بخش مساوی کرده و هر بخشی را درجه نامیده و هر سی درجه را یک برج
اعتبار کرده اند که مجموع دوازده برج باشد و هر برجی را باسم جوانی از اعتبار

نظم و ترکیب بعض کواکب واقعه در آن با بعضی متخیل و متصور گشته نامیده اند
نامهای دوازده گانه و صورت و عدد ستارها و رقم هر یک از آنها باین تفصیل است
یکی حمل است بفتح حاء حطی و فتح میم و لام و آن بصورت برهٔ ایستکه بر عقب ناظر است
و کواکبش سیزده داخل صورت و پنج خارج صورت و رقمش صفر است و دیگری ثور است
بفتح ثاء ثخذ و سکون واو و راء قرشت و آن بصورت گاو است و کواکبش سی و دو
داخل صورت و یازده خارج صورت و رقمش الف است و دیگری جوزا است بفتح
جیم و سکون واو و زای و الف ممدوده و آن بصورت دو کودک نزدیک هم ایستاده
است و لهذا توامین نیز نامیده اند و وجه تسمیه اش بجوزا با اعتبار بودن است
در جوز سما یعنی در وسط آسمان یا با اعتبار بودن آنست در مقابل صورت جبار
بجوزا که از صور جنوبی است و کواکبش هیجده داخل صورت و هفت خارج صورت
و رقمش باء ابجد است این سه برج ربیعی است یعنی مدت مکث آفتاب در این سه
برج فصل بهار است و دیگری سرطانست بفتح سین سعفص و فتح راء قرشت
و طاء حطی و آن بصورت خرچنگ است و کواکبش نه داخل صورت و چهار خارج صورت
و رقمش جیم و سکون راء از جهت وزن شعرست و دیگری اسد است بفتح همزه
و فتح سین سعفص و ذال ابجد و آن بصورت شیر است و کواکبش بیست و هفت
داخل صورت و هشت خارج صورت و رقمش دال ابجد است و دیگری سنبله است
بضم سین سعفص و سکون نون و ضم باء ابجد و آن بصورت دختریست که بیکدست خوشه گرفته
است و لهذا مسمی بسنبله است و باعتبار اصل صورت مسمی بعذرا است یعنی دختر بکر
و کواکبش بیست و شش داخل و شش خارج صورت و رقمش هاء است این سه برج صیفی است
یعنی مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل تابستانست و دیگری میزانست بکسر
میم و یاء حطی و زای و آن بصورت ترازو است و کواکبش هشت داخل صورت و نه خارج

ثریت و رقمش واو است و دیگری عقرب است بفتح عین سعفص و سکون قاف و راء
قرشت و باء ابجد و آن بصورت عقرب است و کواکبش بیست و یک داخل صورت و سه خارج
صورت و رقمش زاء است و دیگری قوس است بفتح قاف و سکون واو و سین
سعفص و آن بصورت مردی است که کمانی در دست گرفته و تیر بران نهاده و کمان را
تمام کشیده است بقصد انداختن تیر لهذا مسمی بقوس است و باعتبار اصل صورت مسمی برامی
است یعنی تیر انداز و کواکبش سی و یک تمام داخل صورت و رقمش حا حطی این سه برج خریفی
است یعنی مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل پائیز است و دیگری جدی است بفتح جیم و
سکون دال ابجد و یاء حطی و آن بصورت بزغاله است و کواکبش بیست و هشت تمام داخل صورت
و رقمش طا حطی است و دیگری دلو است بفتح دال ابجد و سکون لام و واو و آن بصورت
آدمیست که ایستاده و کوزه را سرنگون گرفته بقصد ریختن آب و وجه تسمیه اش بدلو آن
است که کوزه را تشبیه بدلو کرده اند و باعتبار اصل صورت مسمی بساکب الماء است یعنی
ریزنده آب و کواکبش چهل و دو داخل صورت و سه خارج صورت و رقمش یاء حطی است
و دیگری حوت است بضم حاء حطی و واو و تاء قرشت و آن بصورت دو ماهی است که دُم
هر یک بدیگری پیوسته و لهذا سمکتین نیز نامیده اند و کواکبش سی و چهار داخل
صورت و چهار خارج صورت و رقمش یا و حطی است و الف متصل بیاء است این سه برج
شتوی است یعنی مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل زمستان است ملحق

القطعة الملحقة في بحر الخفيف المسدس المخبون المحذوف في اسامي الكواكب السبعة السيارة

شرح الکواکب بفتح کاف و تخفیف واو و کسر کاف و باء ابجد عربی و جمع کوکب بفتح
است یعنی ستاره السیاره بفتح سین سعفص و شدّ یاء حطی و راء قرشت و تا صیغه مبالغه
است از سیر بفتح بمعنی گردیدن یعنی قطعه ملحقه در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف

القطعة الملحقة في بحر الخفيف

ودر بیان نامهای ستارهای هفتگانه سیاره است بلغت عربی و آن بحر بیست که هر
مصراعش از تقطیع فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه در بدیع القدسی گفته

نظم
نام رِبیا شده چو شهد عسل — بزبان عرب چنین مجمل
فعلاتن مفاعلن فعلن — بهر بحرش فزون و بوحل

و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دهم و در این قطعه نیز دو بیت است ملحق

در فلک هفت کوکب سیّار — آفریده خدای عزّ و جلّ
قمر است و عطارد و زهره — شمس و مریخ و مشتری و زحل

شرح بدانکه افلاک یعنی آسمانها نه است و کواکب سیاره هفت هر یکی در فلکی و
نزدیکترین افلاک بزمین فلک قمر و دورترین آنها فلک زحل است و بالای فلک
هفتم که فلک زحل است فلک هشتم است که آنرا اهل نجوم فلک ثوابت و فلک البروج
و اهل شرع کرسی گویند و آن جای کواکب ثوابت است و حرکت خاصه هر یک از
این افلاک هشتگانه از مغرب بجانب مشرق باشد و بالای فلک ثوابت فلک نهم
است که آنرا اهل نجوم فلک اطلس و فلک الافلاک و فلک اعظم و اهل شرع عرش
گویند و در آن هیچ کوکب نیست و حرکت آن از مشرق بجانب مغرب باشد و همگی افلاک
هشتگانه بحرکت این فلک نهم که حرکت شبانروزی است حرکت کنند و چون حرکت
خاصه هر یک از افلاک کواکب هفتگانه نسبتی زیاده بر حرکت خاصه هر یک از کواکب
هشتم است لهذا این هفت کوکب مسمی بسیاره و کواکب فلک هشتم مسمی بثوابت شد
است هر چند که جمیع در حرکت شبانروزی که فلک نهم است مثل هم اند و بالای فلک
نهم چیزی نیست بلکه عدم صرف است اما پائین آن کره آب و پائین آن کره خاک
و جمیع این کرها مجوّف و احاطه تامه بر کره پائین کرده است مگر کره آب که غیر مجوف
است و احاطه آن بر کره خاک احاطه غیر تامه است چه قریب ربع از کره خاک ظاهر است و کره

خانهای اصلی بجوف نیست ونامهای کواکب سبعهٔ سیاره ومنزل ومدت سیر هر یک
باین تفصیل است یکی قمر است بفتح قاف وفتح میم وراء قرشت که بفارسی ماه کویند
ودر آسمان اول است ودور وی در بیست وهفت روز وثلثی وبرجی زیاده از دو روز
کمتر از سه روز قطع کند ودر نقش راء قرشت است ودیکری عطارد است بضم عین سعفص
وتخفیف طاء حطی وکسر راء قرشت ودال ابجد که بفارسی تیر کویند ودر آسمان دوم
است ودور وی در یکسال وبرجی در شانزده روز قطع کند ودر نقش دال ابجد است ودیکری
زهره است بضم زای وفتح ها وفتح راء قرشت وتاء که بفارسی ناهید کویند ودر آسمان
سیم است ودور وی در یکسال وبرجی در بیست وهفت روز قطع کند ودر نقش هاء وسکون
ها از جهت وزن شعر است ودیکری شمس است بفتح شین قرشت وسکون میم وسین سعفص
که بفارسی خورشید کویند ودر آسمان چهارم است ودور وی در یکسال وبرجی در یک
ماه قطع کند ودر نقش شین قرشت است ودیکری مریخ است بکسر میم وتشدید راء
قرشت ویاء حطی وخاء ثخذ که بفارسی بهرام کویند ودر آسمان پنجم است ودور وی
در یکسال ونه ماه ونیم وبرجی در یکماه ونیم قطع کند ودر نقش خاء ثخذ است
ودیکری مشتری است بضم میم وسکون شین قرشت وتاء وراء قرشت ویاء حطی
که بفارسی برجیس کویند ودر آسمان ششم است ودور وی در دوازده سال وبرجی در
یکسال قطع کند ودر نقش یاء حطی است ودیکری زحل است بضم زای وفتح حاء
حطی ولام که بفارسی کیوان کویند ودر آسمان هفتم است ودور وی در سی سال وبرجی در
دو سال ونیم قطع کند ودر نقش لام وغیر منصرف مستعمل است وناظم بجهت سهولت ضبط
اسامی کواکب مذکوره را بترتیب بلغت فارسی نظم کرده است **نظم**

کواکب مه وتیر وناهید میدان
چو خورشید بهرام وبرجیس کیوان

اصل

القطعة الرابعة والعشرون في بحر الخفيف المسدس المخبون المحذوف في بيوت الكواكب السبعة السيارة

شرح بیوت بضم باء ابجد وضم یاء حطی عربی وجمع بیت بفتح است یعنی خانه
یعنی قطعهٔ بیست وچهارم در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف ودر بیان خانهای
ستارهای سبعهٔ سیاره است وآن بحریست که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن مفاعلن
فعلاتن حاصل شود چنانکه ناظم کفته **نظم**

ای ترا آفتاب وماه غلام / بحر اینقطعه شد خفیف بنام
فاعلاتن مفاعلن فعلاتن / خانهای نجوم سبعه تمام

ووجه تسمیهٔ این بحر کذشت در قطعهٔ دهم ودر اینقطعه سه بیت است **اصل**

حمل وعقرب نشست با بهرام / قوس وحوت است مشتری را رام
ثور ومیزان چه خانهٔ زهره است / مر زحل راست جدی ودلو مقام
تیر وجوزا وخوشه مه سرطان / خانهٔ آفتاب شیر مدام

شرح بهرام بفتح باء یکنقطه وسکون ها وراء بی نقطه ومیم فارسی است یعنی
مریخ تیر بکسر تاء دو نقطه در بالا ویاء دو نقطه در پائین وراء بی نقطه فارسی
است بمعنی عطارد وخوشه بضم خاء با نقطه وواو مجهول وشین با نقطه فارسی
است بمعنی سنبله مدعا آنکه هر یک از کواکب سبعهٔ سیاره را خانه ووبالی است از
بروج دوازده کانه وخانهٔ کوکب نه باعتبار نزول آن کواکب است در آن برجی که مسمی
بخانهٔ آن کوکب است بلکه باعتبار محاذات آن کوکب است با قسمی از فلک البروج که مسمی باسم
برج است ومحاذات عبارت است از قوت حال آن کوکب یعنی کوکب در حال محاذات با آن
برج که بخانهٔ آن کوکب موسوم است کمال قوت دارد چنانکه در حال وبال کمال ضعف دارد

خانهای ستارها باین تفصیل است حمل و عقرب هر دو خانهٔ بهرام است یعنی مریخ
قوس و حوت هر دو خانهٔ مشتری است ثور و میزان هر دو خانهٔ زهره است جدی و دلو
هر دو خانهٔ زحل است جوزا و خوشه یعنی سنبله هر دو خانهٔ تیر است یعنی عطارد
سرطان خانهٔ مه است یعنی قمر شیر یعنی اسد خانهٔ آفتاب است یعنی شمس و بدانکه
مقابل خانهٔ هر کوکبی وبال آن کوکب است پس خانهٔ شمس که اسد است و خانهٔ
قمر که سرطانست هر دو وبال زحل و هر دو خانهٔ زحل که جدی و دلو است وبال
شمس و قمر باشد همه خانهٔ مشتری که قوس و حوت است وبال عطارد و هر دو خانهٔ
عطارد که جوزا و سنبله است وبال مشتری باشد و هر دو خانهٔ مریخ که حمل و عقرب
است وبال زهره و هر دو خانهٔ زهره که ثور و میزانست وبال مریخ باشد و راس و ذنب
را نه خانه باشد و نه وبال ۱ اصل ۲ القطعة الخامسة و العشرون

فی بحر الخفیف المسدس المخبون المحذوف فی کمیة کینونة الشمس فی البروج

شرح یعنی قطعهٔ بیست و پنجم در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف در بیان چندین
بودن آفتاب در بروج دوازده گانه وان بحری است که هر مصراعش از تقطیع فعلاتن
مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه رفیع القدری گفته **نظم**

مکث خور در بروج دور خویش | اندرین قطعه هست بی کم و بیش
فعلاتن مفاعلن فعلن | هر تقطیع آن مکن دل ریش

و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعهٔ دهم در این قطعه و بیانست اصل

خور بجوزا سی و دو یکبیس | حمل و ثور و شیر با سی و بیش
دلو و تیر و حوت و عقرب سی | بیست و نه قوس و جدی بی کم و بیش

شرح خور بفتح خاء با نقطه و واو معدوله و راء بی نقطه فارسی است یعنی آفتاب
بدانکه اهل هیئت گفته اند که چون مرکز مدار آفتاب خارج مرکز فلک البروج است

لهذا نصف این مدار که در جانب بروج شمالی است بیشتر باشد از نصفی که در جانب
بروج جنوبیست پس آفتاب در بروج شش گانهٔ شمالی که حمل و ثور و جوزا
و سرطان و اسد و سنبله است بیشتر باشد از بروج شش گانهٔ جنوبی که میزان و
عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت است پس معنی این بیت چنین است که خور یعنی
آفتاب در برج جوزا سی و دو روز توقف میکند و در هر یک از برج حمل و ثور
و اسد سی و یک و بیش اسد که سنبله و سرطانست سی و یکروز توقف میکند و در
هر یک از برج قوس و جدی بیست و نه روز توقف میکند ملحق

۱ القطعة الملحقة فی بحر الرمل المسدس المقصور فی کمیة کینونة
الشمس فی اسامی البروج بحساب الجمل

شرح حساب بکسر حاء حطی و تخفیف سین سعفص و باء ابجد عربی و مصدر
باب مفاعله است بمعنی نگاه داشتن و شمردن عدد است جمل بضم جیم و فتح میم مشدده
و گاهی بتخفیف نیز بمعنی حروف ابجد است یعنی قطعهٔ ملحقه در بحر رمل مسدس
مقصور در بیان چندین بودن آفتاب در بروج دوازده گانه بحساب حروف
ابجد و ان بحریست که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن فاعلاتن فاعلان حاصل
شود چنانکه ناظمی گفته **نظم**

تا خدنگت را ز دل در جان رهست
جان و دل و درد تو را منزلگه است | فاعلاتن فاعلاتن فاعلان
خواند این هر کس که مرد آگه است | فی الحقیقه این بحر از فروع رمل است

چه اصلش در عربی هر مصراعی سه فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر برمل
مسدس مقصور آنست که رمل بمعنی حصیر بافته شده است و چون وتدهای
ارکان این بحر که لفظ علا است در میان سببها که لفظهای فا و تن است مانند نیهای
حصیر در میان ریسمانها در آمده و بیک دیگر بافته شده است لهذا رملش نامیدند

وچون هر بیت این بحر از ارکان سداسیه حاصل شده لهذا مسدس نامیده اند وچون از عروض وضرب بودن ساکن لفظ تن که سبب خفیف است ساقط وما قبلش که متحرک است ساکن وفاعلاتن بفاعلان که هم وزن آنست نقل شده لهذا مقصورش نامیده اند چه قصر نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب خفیف واسکان ما قبل آن است وتقطیعش چنین است لاو لا لب فاعلاتن لاو لا لا فاعلاتن شو ملا ست فاعلان ودر این قطعه یکسببت است

ملحق
لاو لا لب لاو لا لا شو ملاست
لک لک لط وکط لک لش هو کو نه است

شرح بدانکه معاد این قطعه وقطعه سابقه یکی است وتفاوت نیست مگر بدو چیز یکی آنکه در قطعه سابقه ترتیب بروج رعایت نشده ودر این قطعه رعایت شده دیگری آنکه در قطعه سابقه مدت توقف شمس در هر برجی بفارسی ودر این قطعه بحساب ابجد است وضابطه در حساب ابجد آنست که از همزه ابجد تا اول عشرات یاء حطی است ودر شمار یک یک بالا میرود از اول عشرات تا اول مات که قاف است در شمار ده ده بالا میرود واز اول مات تا اول الوف که غین است صد صد بالا میرود چنانکه

ناظمی گفته نظم
ابجد هوز ودیگر حطی | از یکی تا ده است بهر شمار
کلمن وسعفص آنا بود | قرشت وثخذ وضظغ هزار

یعنی آفتاب در هر یک از برج حمل وثور وسرطان واسد وسنبله سی ویک روز توقف میکند که بیج لا عبارت از آنست زیرا که لام سی والف یکست ودر برج جوزا سی ودو روز توقف میکند که لب عبارت از آنست زیرا که لام سی وبا دو است ودر هر یک از برج میزان وعقرب ودلو وحوت سی روز توقف میکند که دو کل عبارت از آن است زیرا که لام سی است ودر هر یک از برج قوس وجدی بیست ونه روز توقف میکند که دو کط عبارت از آنست زیرا که کاف بیست وطا نه است ۱ اصل

القطعة السابعة والعشرون

۱ القطعة السادسة والعشرون فی بحر المتقارب المثمن السالم فی اسامی اسنان البقر

شرح اسنان بفتح همزه وسکون سین سعفص عربی وجمع سن بکسر سین وشد نون بمعنی سال یعنی مقدار عمر وزندگانی وآن مؤنث ودر انسان وغیر انسان مستعمل است البقر بفتح باء ابجد وفتح قاف وراء قرشت عربی وجمع بقره بفتحتین است بمعنی جنس گاو یعنی قطعه بیست وششم در بحر متقارب مثمن سالم بود در بیان نامهای سالهای گاو است وآن بحریست که هر مصراعش از تقطیع چهار فعولن با نون حاصل شود چنانکه رفیع القدری گفته نظم ذهی طبع تندت بهر علم بالغ دو سبد منت فکرت باقصی مبالغ فعولن فعولن فعولن فعولن بود ضبط این قطعه واجب نه کامع ووجه تسمیه این بحر گذشته در قطعه هشتم ودر این قطعه نیز یک بیت است ۱ اصل

تبیع جذع سن گاو است تکه
ثنی وربا عی سدیس است وصالغ

شرح تبیع بفتح تاء قرشت وکسر باء ابجد وباء حطی وعین سعفص عربیست بمعنی گاو نر یکساله یا در دو جمعش تباع بکسر وتبابع بفتح ومؤنثش تبیعه است وچون گاو نر یکساله تا تمام باشد از اعجل گویند در مذکر ومؤنث بکسر عین سعفص وسکون جیم گذشته در اصل ششم از قطعه پنجم جذع بفتح جیم وفتح ذال ثخذ وعین سعفص عربی است بمعنی گاو نر دو ساله یا در سه جمعش جذعان بضم وجذاع بکسر ومؤنثش جذعه وجمعش جذعات است ثنی بفتح ثاء ثخذ وکسر نون وشد یاء حطی عربیست بمعنی گاو نر سه ساله یا در چهار جمعش ثنیان وثناء بکسر ومؤنثش ثنیه وجمعش ثنیات است رباعی بفتح راء قرشت وتخفیف باء ابجد وکسر عین سعفص وتخفیف یاء حطی عربی است بمعنی گاو نر چهار ساله یا در پنج جمعش ربع بضم

رضمتین ورباع ورُبعان بکسر ربع بروزن رطب وارباع ورباعیات بفتح و
مؤنثش رباعیه بتخفیف یا است سدیس بفتح سین سعفص وکسر دال ابجد و یاء حطی
و سین دیگر بروزن فریس نیز عربیست بمعنی گاو نر و ماده پنجساله یا در ششم جمع اول
سدس بضم و جمع ثانی بضمتین است صالغ بضاد سعفص وکسر لام و غین ضطغ و
سالغ بسین سعفص نیز عربیست بمعنی گاو نر شش ساله یا در هفت جمعش صلوغ
بضم وصوالغ بفتح وصلغ بروزن رکع است وچون گاو از هفت گذشت دیگر نام
معینی ندارد بلکه گفته میشود صالغ سنه در هشت ساله وصالغ سنتین در نه ساله
وصالغ ثلثه سنین در ده ساله وبر این قیاس **اصل**

القطعة السابعة والعشرون في بحر المتقارب المثمن السالم في اسنان الابل

القطعة السابعة والعشرون في بحر المتقارب

شرح الابل بکسر همزه وکسر وسکون باء ابجد ولام عربی واسم جمع شتران نر و ماده و
مؤنث مستعمل است یا واحدی است که اطلاق میشود بر جمع وجمعش آبال بهمزه و
الف است یعنی قطعه بیست وهفتم نیز در بحر متقارب مثمن سالم ودر بیان نامهای
سالهای شتران است و این بحریست که هر مصراعش از تقطیع چهار فعولن تا بون حاصل
شود چنانکه ناظم گفته نظم آیا لاله رخسار موزون شمایل که بر سوسنت چشم
نرگس دم بردل فعولن فعولن فعولن فعولن تقارب از این بحر گردید حاصل **اصل**

مخاض و لبون است حق و جذع پس
ثنی و رباعی سدیس است بازل

شرح مخاض بفتح میم وتخفیف خاء ثخذ وصاد ضطغ عربی و مخفف ابن مخاض
است بمعنی شتر نر یکساله یا در دو ساله و مؤنثش بنت مخاض وجمع هر دو بنات
مخاض است لبون بفتح لام وضم باء ابجد عربی ومخفف ابن لبون است بمعنی شتر نر دو ساله
یا در سه و مؤنثش بنت لبون وجمع هر دو بنات لبون است این هر دو گاهی با الف لام مستعمل و مجرد از الف

ایشان از جهت وزن شعر است حق بکسر حاء حطی وشد قاف عربیست بمعنی شتر نر سه ساله
یا در چهار جمعش حقق بروزن عنب وحقاق بکسر و جمع جمعش حقق بضمتین و مؤنثش
حقه و حق است نیز جذع بفتح جیم وفتح ذال ثخذ و عین سعفص عربیست بمعنی شتر نر
چهار ساله یا در پنج نیز جمعش جذعان بضم وجذاع بکسر ومؤنثش جذعه وجمعش جذعات
است ثنی بفتح ثاء ثخذ وکسر نون وشد یاء حطی عربیست بمعنی شتر نر پنج ساله یا در شش
نیز جمعش ثنیان وثناء بکسر و مؤنثش ثنیه است رباعی بفتح عربیست بمعنی شتر نر
شش ساله و یا در هفت نیز جمعش ربع بضم وضمتین ورباع ورُبعان بکسر و ربع
بروزن رطب وارباع ورباعیات بفتح و مؤنثش رباعیه بتخفیف یاء است سدیس
بفتح سین سعفص وکسر دال ابجد و یاء حطی و سین سعفص بروزن نیز عربیست بمعنی
شتر نر و ماده هفت ساله یا در هشت نیز جمع اول سدس بضم و جمع ثانی سدس بضمتین
است بازل بباء ابجد وکسر زای ولام عربیست بمعنی شتر نر و ماده هشت ساله یا در نه
جمعش بزل بروزن رکع وعنق وبزل اول بفتح باء وکسر زای است وشتر نر و ماده ده
ساله را مخلف گویند بضم میم وسکون خاء ثخذ وفتح لام وچون از ده گذشت دیگر نام
معینی ندارد بلکه گفته میشود مخلف عام در یازده ساله ومخلف عامین در دوازده ساله
ومخلف ثلثه اعوام در سیزده ساله تا بجایی که دندان نابش سخت شود آنگاه نر و ماده را
عود گویند بفتح عین سعفص وسکون واو ودال ابجد **ملحق**

القطعة الملحقة في بحر المتقارب المثمن السالم في اسامي اسنان الخیل والبغال والحمیر

القطعة الملحقة في بحر المتقارب

شرح الخیل بفتح خاء ثخذ وسکون یاء حطی ولام عربی واسم جمع اسبان و مؤنث
مستعمل است یا واحدش خایل وجمعش اخیال بفتح وخیول بضم است البغال بکسر باء
ابجد وتخفیف غین ضطغ عربی وجمع بغل بفتح است بمعنی استر نر الحمیر بفتح حاء حطی

وکسر میم و یاء حطی و واو قرشت عربی وجمع حمّا بکسر میم است بمعنی خربز یعنی قطعه ملحقه
نیز در بحر متقارب مثمن سالم ودر بیان نامهای سالهای اسبان واستران وخران
وان بحریست که هر مصراعش از تقطیع چهار فعولن با نون حاصل شود چنانکه در مع
القدری گفته **نظم** زهی روی رخشنده‌ات ماه تابان بشاگردیت خوب
رویان شتابان فعولن فعولن فعولن فعولن بخوان در تقارب تو این بیت
اسان ووجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه هشتم ودر این قطعه نیز یک بیت است

اصل

توحولی جذع را زثنی پس رباعی
پس انگاه قارح زاسنان اسبان

شرح

حولی بفتح خاء حطی وسکون واو وکسر لام وشدّ یاء حطی عربیست بمعنی اسب واستر
وخر نر یکساله یا در دو وهم جمعش حولیات ومؤنثش حولیه است جذع بفتحتین
نیز عربیست بمعنی اسب واستر وخر نر دوساله یا در سه نیز جمعش هم جذعان بضم وجذاع
بکسر ومؤنثش جذعه وجمعش جذعات ثنی بفتح ثاء ثخذ وشدّ یاء عربیست بمعنی
اسب واستر وخر نر سه ساله یا در چهار نیز جمعش ثنیان وثناء بکسر ومؤنثش ثنیه
وجمعش ثنیات رباعی بفتح عربیست بمعنی اسب واستر وخر نر چهارساله یا در
پنج نیز جمعش ربع بضم وضمّتین ورباع ورباعان بکسر وربع بر وزن رطب
وارباع ورباعیات بفتح ومؤنثش رباعیه بتخفیف یاء است قارح بقاف وکسر
راء قرشت ویاء حطی است عربی بمعنی اسب واستر وخر نر پنجساله یا در شش
قوارح بفتح اول وکسر رابع وقرح بر وزن رکع ومؤنثش قارحه قارح اینز
واسب واستر وخر نر ماده هفت ساله یا در هشت را مذکی گویند بضم میم وفتح ذال ثخذ

کاف مکسوره و یاء حطی وچون از هشت گذشت دیگر نام معیّنی ندارد **ملحق**
القطعة الملحقة فی بحر المتقارب المثمن السالم فی اسامی سنان الاغنام
شرح الاغنام بفتح همزه وسکون غین ضظغ وغنم بفتح وغنوم بضم نیز هر سه
عربی وجمع غنم بفتحتین است بمعنی جنس گوسفند یعنی قطعه ملحقه نیز در بحر متقارب
مثمن سالم در بیان نامهای سالهای گوسفندان است وان بحریست که هر مصراعش
از تقطیع چهار فعولن با نون حاصل شود چنانکه در مع القدری گفته **نظم**
زهی در نکوئی تو مشهور ایام برآورده چون نگین در جهان نام فعولن
فعولن فعولن فعولن بکن ضبط این بیت ای نیک فرجام ووجه تسمیه
این بحر گذشت در قطعه هشتم ودر این قطعه نیز یک بیت است **ملحق**

جذع را زثنی پس رباعی سدیس
پس انگاه صالغ زاسنان اغنام

شرح جذع بفتحتین عربیست بمعنی گوسفند نر یکساله یا در دو نیز جمعش
جذعان بضم وجذاع بکسر ومؤنثش جذعه وجمعش جذعات ثنی بفتح ثاء و شدّ
یاء عربی است بمعنی گوسفند نر دوساله یا در سه نیز جمعش ثنیان وثناء بکسر
ومؤنثش ثنیه وجمعش ثنیات رباعی بفتح عربیست بمعنی گوسفند سه ساله یا
در چهار نیز جمعش ربع بضم وضمّتین ورباع ورباعان بکسر وربع بر وزن رطب
وارباع ورباعیات بفتح ومؤنثش رباعیه بتخفیف یاء است سدیس بفتح سین
سعفص وکسر دال ابجد ویاء حطی وسین دیگر وبر وزن فرس نیز عربیست بمعنی
گوسفند نر وماده چهار ساله یا در پنج جمع اول سدس بضمتین است صالغ
بصاد سعفص وکسر لام وغین ضظغ وسالغ بسین سعفص نیز عربیست بمعنی گوسفند
نر وماده پنجساله یا در شش نیز جمعش صلوغ بضم وصوالغ بفتح وصلغ بر وزن رکع

القطعة الثامنة والعشرون

اصل

القطعة الثامنة والعشرون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف السالم وهی فی بیان سبا و قبایل

شرح قبایل بفتح قاف و تخفیف باء ابجد و کسر همزه منقلبه از یاء و لام عربی وجمع قبیله بفتح است بمعنی گروه مردم که از یک پدر باشند السبا بفتح سین سعفص وفتح باء ابجد و همزه لقب عبد شمس بن یشجب بن یعرب بن قحطان و غیر منصرف مستعمل است و یعرب بن قحطان از فرزندان حضرت نوح صلوات الله علیه بود و او بوده که اهل یمن و اول کسی است که تکلم بزبان عربی نمود یعنی قطعه بیست وهشتم در بحر خفیف مسدس محذوف و در بیان نامهای قبیلهای هفتگانه فرزندان سبا است بحریست که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن مفاعلن فاعلان حاصل شود چنانکه گفته

گفته	ایکه دین تو ولحت دل ما است	جان بیمار را غم تو دوا است	
	فاعلاتن مفاعلن فعلان	کوی بحر خفیف و ان خواهد در راست	

ووجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دهم و در این قطعه نیز یک بیت است اصل

اشعر و عمرو و حمیر و کهلان مراد انمار و غاملة اسبا

شرح بدانکه چون قصه سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان در قران مجید مذکور است لهذا نامهای قبیلهائی که از فرزندان او بند نظم کرده است و قبایل هفتگانه این است یکی قبیله اشعر بن سبا است بفتح همزه و سکون شین و عین سعفص و راء قرشت و دیگری قبیله عمرو بن سبا است بفتح عین سعفص و سکون میم و راء قرشت و واو مکتوب غیر ملفوظه و دیگری قبیله حمیر بن سبا است بکسر حاء حطی و سکون میم و فتح یاء حطی و راء قرشت و دیگری قبیله کهلان بن سبا است بفتح کاف و سکون هاء و لام و الف و نون و مراد صاحب دیوان نیز و دیگری قبیله مراد بو هنیم است بضم میم و شد راء قرشت و دیگری قبیله انمار بن نزار است بفتح همزه و سکون نون و میم و الف و راء قرشت و دیگری قبیله

القطعة التاسعة والعشرون

غاملة بن سبا است بعین سعفص و الف و کسر میم و لام و تاء مدوره اصل

القطعة التاسعة والعشرون فی بحر الهزج المثمن السالم

شرح قطعه بیست و نهم در بحر هزج مثمن سالم است و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع چهار مفاعیلن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظم ذهی دو بیت

بجوی گل دهانت غنچه خندان قدت سرو روان و دل خطت ریحان باغ جان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بدان بحر هزج این بحر و خوش این قطعه را بر خوان و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه بیست و دوم و این قطعه پانزده بیت است اصل و سر بیت ملحق است اصل کتف شانه معی روده عضد

بازو بسر اسان زنجی و زمکی دنبه مرغ و شوا بریان

شرح کتف بفتح کاف و کسر و فتح تاء قرشت و فاء و بر وزن مثل نیز عربیست بمعنی شانه جمعش کتفه بر وزن قرده و اکتاف بفتح است معی بفتح و کسر میم و تخفیف عین سعفص و الف مقصوره منقلبه از یاء عربیست بمعنی روده و آن کاهی مؤنث مستعمل وجمعش امعا بفتح و مد است عضد بفتح عین سعفص و ضم و کسر و سکون ضاد و دال ابجد و بر وزن فقل و مثل و عنق نیز عربیست بمعنی ما بین مرفق تا شانه نسیر بفتح یاء حطی و کسر عین سعفص و یاء حطی و راء قرشت عربیست بمعنی چیزا سان و سهل و بمعنی چیز اندک نیز آمده و گذشت در اصل دوم از قطعه چهارم و انصفه از بیر بضم و ضمتین و یسار و یساره بفتح و میسره بحرکات سین ازباب حسن بمعنی اسان شد است زنجی بکسر زاء و کسر میم شد جیم و الف مقصوره و زمکی نیز بر وزن زنجی هر دو عربیست بمعنی دنبه مرغ یعنی جار و بمعنی دنبه مرغ مطلقا شوا بکسر شین قرشت و تخفیف واو و الف ممدوده و بر وزن غنی نیز عربی است بمعنی گوشت بریان و فرش و جهه وزن شعر است اصل ضم کرکی بکم کنکی عرج لنکی بلد گوی

علیم و عالم و علّام مرد دانا و اسی پژمان

شرح صم بفتح صاد سعفص و فتح میم اول و صمم بفتح صاد و شدّ میم نیز عربی و مصدر
باب صنع است بمعنی کری یعنی کر بودن و کر شدن و مرد کر را اصم گویند جمعش صم و صمان
بضم و مؤنثش صمّاء بفتح و مدّ است و شدّ با کری از جهت وزن شعر و با کوری و گنگی
و لنگی و کولی مفید معنی حاصل مصدر است بکم بفتح باء ابجد و فتح کاف و میم و بکامه
بفتح نیز عربی و مصدر باب علم است بمعنی گنگی یعنی گنگ بودن و گنگ شدن و مرد گنگ را
ابکم و بکیم گویند جمعش بکم بضم و بکمان بضم و مؤنثش بکماء بفتح و مد است عرج بفتح
عین سعفص و فتح راء قرشت و جیم عربی و مصدر باب علم است بمعنی لنگی یعنی لنگ بودن
خلقی و مرد لنگ خلقی را اعرج گویند جمعش عرج و عرجان بضم و مؤنثش عرجاء بفتح
و مد است بله بفتح باء ابجد و فتح لام و هاء و بلاهة بفتح نیز عربی و مصدر باب علم
بمعنی کولی یعنی نادان بودن و بازی خوردن و مرد نادان را ابله گویند جمعش بله و بلهان
بضم و مؤنثش بلهاء بفتح و مد است کول بضم کاف عجمی و واو مجهول درست علیم و عالم
بعین سعفص و علّام بفتح و ضم عین سعفص و شد لام و الف و میم و علامه با تاء مبالغه
و تعلمه بر وزن زبرجد و تعلامه بکسر نیز همه عربیست علیم و عالم بمعنی مرد دانا
دانا و علامه و تعلمه و تعلامه بمعنی مرد بسیار دانا و بفتح مجموع مبالغه از جهت
وزن شعر است اول و ثانی صفت و باقی مبالغه از علم بکسر از باب علم بمعنی دانستن
و الف دانا مفید معنی فاعلیت است اسی بفتح همزه و کسر سین سعفص و شد یاء حطی
و اسی بهمزه و الف و اسیان بفتح نیز عربیست بمعنی مرد پژمان یعنی اندوهگین و
افسرده و مؤنثش اسیه و اسیه را اسیات است و آن صفت از اسی بکسر و قصر از باب
علم بمعنی اندوه بردن است پژمان بکسر و فتح باء عجمی و سکون زای عجمی فارسی است

۱ صلع

سحاب و عارض و مزن و غمام ابر است و ظل سایه
حباء و وابل و وسمی و مدرار و مطر باران

شرح سحاب بفتح سین سعفص و تخفیف حاء حطی و الف و باء ابجد و سحب بضمتین
و سحائب بفتح نیز و عارض بعین سعفص و کسر راء قرشت و ضاد ضظغ و مزن بضم
میم و سکون زاء و نون و غمام بفتح غین و تخفیف میم و الف و میم دیگر و غمائم بفتح
نیز هر هفت عربیست سحاب و سحب و سحائب جمع سحابه بفتح است بمعنی مطلق ابر و
عارض ابری را گویند که افق را بپوشد جمعش عوارض بفتح است مزن جمع مزنه
بمعنی ابر سفید یا ابر باران دار غمام و غمائم جمع غمامه بفتح است بمعنی ابر سفید که
افاق را تیره کند و بفتح جمع بمفرد و مجموع بمطلق ابر از جهت وزن شعر است ظل
بکسر ظاء ضظغ و شد لام عربیست بمعنی مطلق سایه یا سایه پیش از زوال جمعش ظلال
بکسر است و ظلول و اظلال بفتح است و سایه بعد از زوال را فیء گویند حبا بفتح حاء حطی
و تخفیف باء حطی و الف ممدوده و مقصوره نیز و وابل بواو و الف و کسر باء ابجد و بر
وزن فاعل نیز و وسمی بفتح واو و سکون سین سعفص و کسر میم و شد یاء نسبت و
مدرار بکسر میم و سکون دال ابجد و هر دو راء قرشت و مطر بفتح میم و فتح طاء حطی و
راء قرشت هر شش عربیست بمعنی باران باران بهاری را گویند که در فصل زمین را زنده کند
و جمعش احبا و احبیه بفتح و حی بفتح و کسر است وابل و وبل باران تند بزرگ قطره را
گویند و وسمی باران بهاری را گویند و آن منسوب بوسم بفتح مصدر باب ضرب بمعنی
داغ کردنست و چون این باران بهاری روی زمین را داغ و نشان میکند لهذا وسمیش
نامیده اند و مدرار باران بسیار و مطر مطلق باران را گویند جمع ثانی امطار
بفتح و بفتح مجموع بمطلق باران از جهت وزن شعر است ۲ صلع

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنگه شتا و صیف شد زمستان و تابستان

دبیع بفتح داء قرشت وکسر باء ابجد و یاء حطی و عین سعفص عربیست بمعنی فصل بهار یعنی فصل پیدا شدن شکوفه و گیاه و آن صفت از ربع بفتح از باب منع بمعنی باران بهار آمدن است خریف بفتح خاء ثخذ وکسر راء قرشت و یاء حطی و فاء عربیست بمعنی فصل خزان یعنی فصل پائیز و برگ ریزان و آن صفت از خرف و مخرف بفتح و خراف بکسر و فتح از باب نصر بمعنی میوه از درخت باز کردن است شتا بکسر شین قرشت و تخفیف تاء قرشت و الف ممدوده و صیف بفتح صاد سعفص و سکون یاء حطی و فاء الف و نشر مرتب است شتاء عربیست بمعنی فصل زمستان یعنی فصل دی بای سرما جمعش اشتیه بفتح است زمستان بفتح زای و کسر میم فارسی مرکب از دم بمعنی سرما و او ستان بمعنی دی بای چیزها است صیف عربیست بمعنی فصل تابستان یعنی فصل دی بای گرما جمعش اصیاف بفتح است تابستان بکسر باء یکنقطه فارسی و مرکب از تاب بمعنی حرارت و گرما و او ستان بمعنی مذکور است اصل

عدو و خصم یعنی دشمن از خدا ترس خوف ترسیدن	
وثاق و نکل بند مد حصر و سجن چه زندان	

شرح عدو بفتح عین سعفص و ضم دال ابجد و شد واو و عادی نیز و خصم بفتح خاء ثخذ و سکون صاد سعفص و میم و بر وزن امیر نیز هر چهار عربیست بمعنی دشمن در عدو واحد و تثنیه و جمع مؤنث و مذکر مساوی است و گاهی تثنیه و جمع مؤنث داده میشود جمعش اعدا بفتح دیگر و جمعش اعادی بفتح و جمع عادی عداة بضم است و هر دو صفت از عدو بفتح و عدو بضمتین و شد واو و عداء بکسر و مد و عدوان بضم و عدی بضم و فتح از باب نصر بمعنی بیداد کردن و از حد در گذشتن است جمع خصم خصوم بضم است و گاهی در آن واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث مساوی است جمع خصیم خصماء بضم خاء و فتح صاد و مد و خصمان بضم است

وهر دو صفت از خصومت بضم است از باب ضرب بمعنی غلبه کردن بر کسی بخصومت است حذر بکسر حاء حطی و تخفیف ذال ثخذ و راء قرشت و خوف بفتح خاء ثخذ و سکون واو و فاء هر دو عربی و مصدر است اول از باب مفاعله و ثانی از باب علم بمعنی ترسیدن جمع خوف خیف بر وزن عنب است و ثاق بفتح و کسر واو و تخفیف ثاء ثخذ و قاف و نکل بکسر نون و سکون کاف و لام هر دو عربیست بمعنی بند اول مطلق بند و ثانی بند محکم یا بند از آتش داکوبند جمع ثانی انکال بفتح است حصیر بفتح حاء حطی و کسر صاد سعفص و یاء حطی و راء قرشت و سجن بکسر سین سعفص و سکون جیم و نون هر دو عربی است بمعنی زندان جمع حصیر حصر بضمتین و احصره بفتح اول و کسر ثالث است و آن صفت از حصر بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی باز داشتن است و چون زندان باز دارنده و منع کننده محبوس است از سفر و غیره لهذا حصیرش نامیدند جمع سجن سجون بضم و اسجان بفتح است و آن صفت از سجن بفتح از باب نصر بمعنی در بند کردن است اصل

ابی سرکش بطی کاهل طری تازه جنی چیده	
خزی رسوای نی ناکس ضنی لاغر بهی فا بان	

شرح ابی بفتح همزه و کسر باء ابجد و شد یاء حطی عربیست بمعنی سرکش یعنی و آن صفت بمعنی فاعل از اباء و اباءة بکسر از باب منع و ضرب بمعنی سر باز زدن از چیزی و تخفیف آن و هفت لغت دیگر نیز از جهت وزن شعر است بطی بفتح باء ابجد و کسر طاء حطی و شد یاء حطی عربیست بمعنی کاهل و آن صفت بمعنی فاعل از بطوء بضم و بطاء بکسر و مد از باب حسن بمعنی درنگی شدن است طری بفتح طاء حطی و کسر راء قرشت و شد یاء حطی عربیست بمعنی چیز تازه و آن صفت بمعنی فاعل از طراوة و طراء و طراءة از باب حسن و علم بمعنی تازه شدن است جنی بفتح جیم و کسر نون و شد یاء حطی عربی است بمعنی میوه چیده و آن صفت بمعنی مفعول

از جنی بفتح از باب ضرب بمعنی بار از درخت بار کردن است خزی بفتح خاء ثخذ وکسر زاء وشد یاء حطی عربیست بمعنی مرد وزن رسوا وان صفت بمعنی مفعول از خزی بکسر از باب علم بمعنی رسوا شدن است دنی بفتح دال ابجد وکسر نون وشد یاء حطی عربی است بمعنی ناکس وانصفت بمعنی فاعل از دناءة بکسر از باب منع بمعنی ناکس شدن است ضنی بفتح ضاد ضظغ وکسر نون وشد یاء حطی عربیست بمعنی لاغری که بسبب بیماری هم رسید باشد پس تفسیرش بمطلق لاغر از جهت ضرورت شعری وان صفت بمعنی فاعل از ضنی بفتح و قصر از باب علم بمعنی نزار شدن است بهی بفتح باء ابجد وکسر هاء وشد یاء حطی عربیست بمعنی خوب و نیکو روی و تفسیرش بتابان بمعنی تابنده و درخشنده مجاز است و انصفت بمعنی فاعل از بهاء بفتح و مد از باب حسن و علم و نصر و منع بمعنی نیکو روی و درخشان شدن است تابان فارسی و مرکب از تاب بمعنی فروغ و پرتو و ان معنی فاعلیت است

اصل

سغب غرث طوی وجوع مصدرها و نعت از وی
بکی سغبان و غرثان سپس طیان دگر جوعان

شرح سغب بفتح سین سعفص و فتح عین ضظغ وباء ابجد و سغاب و سغب بفتح وسغوبه بضم نیز عربی وغرث بفتح عین ضظغ و فتح راء قرشت و ثاء ثخذ و طوی بکسر طاء وتخفیف واو والف مقصوده منقلبه از یا وجوع بضم جیم و واو وعین سعفص هر که لغت عربی ومصدر است بمعنی گرسنه شدن اول از باب علم وثانی وثالث از باب علم ورابع از باب نصر واسقاط واو عطف از غرث وسکون راء او جهت وزن شعر است ونعت از وی یعنی صفت مشبهه از این مصدرها از سغب سغبان بفتح وبر وزن صاحب کشف یعنی بکسر دو گرسنه مونثش سغبی بفتح وقصر وجمعش سغاب بکسر است واز غرث غرثان بفتح است یعنی بکسر دو گرسنه

جمعش غرثی وغراثی بفتح وقصر وغراث بکسر و مونثش غرثی بفتح وقصر وجمعش غراث بکسر است واز طوی طیان بفتح طاء وشد یاء ونون وطاء بطاء والف وکسر و تنوین واو است مذکر وطیا بفتح طاء وشد یاء والف مقصوده وطاوبه بر وزن هاویه است برای مونث واز جوع جوعان بفتح وجائع بکسر همزه است برای مذکر وجوعی بفتح وقصر وجائعه بکسر همزه است برای مونث جمعش جیاع بکسر وجوع بر وزن رکع است وی بفتح واو فارسی واسم اشاره بمعنی او ودر اشاره بانسان مستعمل است پس ایرادش درین مقام بدل لفظ ان خالی از تکلفی نباشد

اصل

کلف عشق و صلف لاف و سنه سال و انین ناله
حذر خاشع فزع خائف قلق وجل ترسان

شرح کلف بفتح کاف و فتح لام وفاء عربی ومصدر باب علم است بمعنی عشق یعنی عاشق وشیفته شدن وعشق بکسر و بفتحتین نیز عربی ومصدر باب علم است بلفظ شهرت تفسیر بان شده صلف بفتح صاد سعفص و فتح لام وفاء عربی ومصدر باب نصر وعلم است بمعنی لاف زدن سنه بفتح سین سعفص و فتح نون وتاء معوض از واو یا یاء عربیست بمعنی سال جمعش سنون بکسر وسنوات وسنهات بفتحتین است انین بفتح همزه وشد نون وانان بفتح همزه وتخفیف نون نیز عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی ناله یعنی نالیدن حذر بفتح حاء حطی وکسر ذال ثخذ وراء قرشت و بر وزن عنق وحاذور وحذریان بکسر وخاشع بخاء ثخذ وکسر شین قرشت وعین سعفص و فزع بفتح فاء وکسر زاء وعین سعفص وخائف بخاء ثخذ وکسر همزه منقلبه از واو یا یاء وفاء وقلق بفتح قاف وکسر لام وقاف دیگر وهائب بهاء وکسر همزه منقلبه از یاء وباء ابجد وهیوب بفتح وهاب وهبب بفتح هاء وشد یاء وهیبان بکسر و فتح یا نیز و

وجل بفتح واو وکسر جیم ولام وبر وزن احمد نیز هر هفت عربی است خاشع بمعنی مرد فروتنی کننده وقلق بمعنی بی آرام وثانی بمعنی مرد وسان بمعنی بو تسند پس تفسیر خاشع وقلق بترسان مجاز واسقاط حرف عطف از جمیع از جهت وزن شعر است جمع حذر حذرون وحذاری بفتح وضم ومؤنثش خاشعه وجمعش خاشعات وجمع خائف خیفه وخوف بر وزن رکع سکر وخائفون ومؤنثش خائفه وجمعش خائفات وجمع وجل وجال بکسر وجلون ومؤنثش وجله وواجله است و هر هفت صفت مشبهه است ثانی از خشوع بضم از باب منع بمعنی فروتنی کردن وخامس از قلق بفتحتین از باب نصر بمعنی بی آرام شدن وثالث از فزع بفتحتین وفزع بفتح وکسر از باب منع وعلم را اوّل ورابع وسادس وسابع از حذر بفتحتین وحذر بکسر وخوف ومخافه بفتح وخیفه بکسر وهیبه ومهابه بفتح ووجل بفتحتین وموجل بر وزن مقعد از باب علم بمعنی بترسید بترسان فارسی مرکب از ترس بمعنی خوف والف ونون مفید معنی فاعلیت است

اصل نقی و منقی پرهیزکار و عبقری نیکو
سفن سوهان کدر تیره خدر خیره سدد حیران

شرح نقی بفتح تاء قرشت وکسر قاف وشد یاء حطی ومنقی بضم میم وفتح وشد تاء قرشت وکسر قاف و یاء حطی هر دو عربیست بمعنی پرهیزکار جمع نقی اتقیا بفتح ومد ونقواء بضم تاء وفتح قاف ومد وجمع منقی منقوست و هر دو صفت است اوّل از تقوی بفتح وهو اسم مصدر باب ضرب وثانی از اتقاء مصدر باب افتعال بمعنی حذر و پرهیز کردن عبقری بفتح عین سعفص وسکون باء ابجد وفتح قاف وکسر راء قرشت وشد یاء حطی عربی است بمعنی چیز نیکو وخوب سفن بفتح سین سعفص وفتح فاء ونون وبر وزن منبر نیز عربی است بمعنی سوهان اول صفت وثانی اسم آلت از سفن بفتحتین از باب ضرب بمعنی تراشیدن است کدر بفتح کاف وکسر وسکون دال

ابجد و واو قرشت وبر وزن امیر واحمد نیز عربیست بمعنی چیز تیره رنگ وهر چهار از کدارة وکدر بفتحتین وکدور وکدورة بضم از باب نصر وعلم وحسن بمعنی تیره شدنست خدر بفتح خاء تخذ وکسر دال ابجد وراء قرشت وبر وزن احمد نیز عربی بمعنی عضو خیره یعنی سست شده در خواب رفته وانفعالت از خدر بفتحتین از باب علم بمعنی سست شدن اعضا است سدد بفتح سین سعفص وکسر دال ابجد وراء قرشت وساد رنیز عربیست بمعنی حیران یعنی سرگشته وان صفت از سدر بفتح وانسداده بفتحتین از باب علم بمعنی سرگشته شدن است وحیران بفتح حاء حطی وسکون یاء حطی وحائر بکسر همزه نیز عربی وصفت از حیره وحیر بفتح وحیران بفتحتین از باب علم ومؤنثش حیراء بفتح ومد است بنابر شهرت تفسیر آن شده

اصل وتد میخ ووصب المر درد وجوی سوزش
انط بلبنوی وای از وتنوق بدخو مشوکریان

شرح وتد بفتح واو وفتح وکسر وسکون تاء قرشت ودال ابجد عربیست بمعنی میخ جمعش اوتاد بفتح است وان صفت از وتد بفتح وتده بر وزن عده از باب ضرب بمعنی میخ در جائی کوفتن است وصب بفتح واو وفتح صاد سعفص وباء ابجد عربیست بمعنی رنج یعنی بیماری جمعش اوصاب بفتح است وان صفت از وصب بفتحتین است از باب علم بمعنی بیمار شدن الم بفتح همزه وفتح لام ومیم والیمه بفتح نیز عربیست بمعنی درد یعنی الام جمزه والفاست وان صفت از الم بفتحتین از باب علم بمعنی درد مند شدن است جوی بفتح جیم وتخفیف واو والف مقصوره منقلبه از یاء عربیست بمعنی سوزش اندرون از عشق پس تفسیرش بمطلق سوزش از جهت وزن شعر است وان صفت از جوی بفتح وقصر از باب علم بمعنی تباه شدن دل از عشق است افط بفتح همزه وکسر قاف وطاء حطی وبر وزن بعل وفعل ومثل وفرس

وعصیٰ امل نیز عربیست بمعنی ببنو یعنی کشک که برکه فرو کویند جمعش اقطان
بکسر است ببنو بکسر تاء عجمی و یاء معروف وضم نون و واو فارسی است و المجر کاف
دال ابجد و تخفیف ذاو و الف ممدود معربیست بمعنی داو یعنی انچه در درد دفع علل و امراض
بکار بود سود و ضرش از جهت وزن شعر است و انصفت از دوی بفتح و ضم از باب علم
بمعنی بیمار و کینه ور شدن لست نوی بفتح تاء فرشت و کسر همزه و قاف عربیست بمعنی
بدخو یعنی شدید الخشم و ان صفت از ناق بفتحتین از باب علم بمعنی سخت خشم کرفتن
مئق بفتح میم و کسر همزه و قاف عربیست بمعنی کریان یعنی کریه کننده و انصفت از ماق
بفتحتین از باب علم بمعنی کریستن است

اصل

خصر بود شبم سرد و سخین کرم حزین عمکین
فرح شادی و مسرات جذلان فرح شادان

شرح خصر بفتح خاء ثخذ و کسر صاد سعفص و راء فرشت و بارد بیاء ابجد و کسر راء
قرشت و دال ابجد بر وزن بعل و صبی و شراب مفعول به و شبم بفتح شین قرشت
و کسر باء ابجد و میم هر سه عربیست بمعنی سرد اول و ثالث مطلق چیز سرد را کویند و
ثانی بلعانت اب سرد را کویند و اسقاط حرف عطف از بارد و شبم از جهت وزن
شعر است و هر سه صفت است خصر از خصر بفتحتین از باب نصر و بارد از برودة بضم
از باب نصر و حسن و شبم از شبم بفتحتین از باب علم بمعنی سرد شدن سخین بفتح سین
سعفص و کسر خاء ثخذ و یاء حطی و نون عربیست بمعنی چیز کرم و انصفت بمعنی فاعل
از سخونة و سخن بضمتین و سخن و سخنة بضم و سخانة و سخن بفتحتین از باب نصر و علم و کرم
بمعنی کرم شدن است حزین بفتح حاء حطی و کسر زای و یاء حطی و نون عربیست بمعنی
عمکین یعنی اندوهکین و ان صفت از حزن بضم از باب علم بمعنی اندوهکین شدن است
عمکین مرکب از غم عربی و از کین فارسی بکسر کاف عجمی بمعنی متصف بودن بچیزیست

فرح بفتح فاء و فتح راء قرشت و حاء حطی عربی و مصدر باب علم است بمعنی شادی یعنی
شاد شدن و یاء شادی مفید معنی حاصل مصدر و شددش از جهت وزن شعر است
سرور بفتح میم و سکون سین سعفص و ضم راء قرشت و واو و راء دیکر و جذلان
بفتح جیم و سکون ذال ثخذ و جذل بر وزن کتف نیز و فرح بفتح فاء و کسر راء قرشت
و حاء حطی و فروح بر وزن صبور و مفروح و فرحان بفتح نیز هر هفت عربیست بمعنی
مرد شادان یعنی شاد و خوشحال جمع مسرور مسرورون و مؤنثش مسروره و جمعش
مسرورات و مؤنث جذلان جذلاء بفتح و مد جمع فرح فراحی بفتح و ضم و مؤنث
فرحة فرحی بفتح و ضم و فرحانه بفتح است و هر هشت صفت است اول از سرور بضم سین
و شدّ راء و سرّ بر وزن بشر و بشره و مسرّة از باب نصر بمعنی شادی کردن و باقی از
جذل و فرح بفتحتین از باب علم بمعنی شاد شدن شادان فارسی و مرکب از شاد و ان
معنی معنی فاعلیت است

اصل

صغر خوردی کبر پیری فلز کانی سبج نلجوش
زنبک نب و لعب بازی طلب جستن خرب ویران

شرح صغر بکسر صاد سعفص و فتح غین ضغظغ و راء قرشت و صغار بفتح و صغر
بفتحتین و صغران بضم نیز عربی و مصدر باب حسن و علم است بمعنی خوردی یعنی کوچک
شدن و یاء خوردی و پیری و بازی مفید معنی حاصل مصدر است کبر بکسر کاف و فتح با
ابجد و راء قرشت بر وزن فقل و کبار بفتح نیز عربی و مصدر باب حسن است بمعنی پیری
یعنی بزرگ شدن فلز بکسر فاء و کسر لام و شدّ زاء و بر وزن سبز عربی است بمعنی کانی
یعنی منسوب بمکان از جواهر زمین مطلقا جمعش فلزات است سبج بفتح سین سعفص و
کسر و سکون میم و جیم و بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی زشت و نار نیبا جمعش
سماج بکسر و تفسیرش نا خوش مجاز است و ان صفت از سماجة بفتح از باب حسن

حسن بمعنی نادنیا سترشت ذئب بفتح ذال ثخذ وفتح نون وباء ابجد عربیست بمعنی
ذئب حیوانات جمعش اذئاب بفتح است ذئب بضم ذال بی نقطه وسکون نون وباء
ملك نقطه مخففه دنبال وقفا دریست لعب بفتح لام وکسر وفتح عین سعفص وباء ابجد
ولعب بکسرتین والعبان بفتح همزه وفتح عین والعبان بضم همزه وضم عین ولعبه نیز
ووزن همزه وتلعبه بکسر تاء وکسر عین وتلعاب وتلعابه بکسر وفتح تاء نیز هر یازده
عربیست بمعنی بازی وهمکی صفت از لعب بفتح وکسر ولعب بفتح لام وکسر عین از باب
علم بمعنی بازی کردنست طلب بفتح طاء حطی وفتح لام وباء ابجد عربی ومصدر از باب
نصر است بمعنی جستن یعنی پیدا کردن خرب بفتح خاء ثخذ وکسر راء قرشت وباء
ابجد عربیست بمعنی جای ویران جمعش خرب بر وزن عنب است وان صفت از خراب
بفتح از باب علم بمعنی ویران شدنست

اصل

عنا رنج وسنا رفعت جلا نفی وبکا گریه
جنف میل وخفر شرم وصیاح است وصخب افغان

شرح عنا بفتح عین سعفص وتخفیف نون والف ممدوده عربیست بمعنی رنج
وان صفت از عناء بفتح ومد از باب علم بمعنی رنجور شدن ورنجوران وقصر سنا
وجلا از جهت وزن شعر است سنا بفتح سین سعفص وتخفیف نون والف ممدوده
عربی ومصدر باب نصر است بمعنی رفعت یعنی بزرگوار وعالی قدر شدن وسنا
وسنا مقصوره وممدوده بمعنی روشنی نیز آمده وگذشت در اصل اول از قطعه
دوتیم ورفعت بکسر راء قرشت نیز عربی ومصدر باب حسن است بنابر شهرت
تفسیربان شد جلا بفتح جیم وتخفیف لام والف ممدوده عربی ومصدر باب نصر است
بمعنی نفی یعنی از خان ومان بیرون شدن وبیرون کردن ونفی بفتح نیز عربی ومصدر
باب ضرب است بمعنی رانده شدن وراندن وپیش کردن بمناسبت معنوی تفسیربان

شده بکاء بضم باء ابجد وتخفیف کاف والف مقصوره وممدوده نیز عربی ومصدر
باب ضرب است بمعنی گریه کردن اول کردن با آواز واشك وثانی بیرون آمدن اشك
را گویند جنف بفتح جیم وفتح نون وفاء وجنوف بضم نیز عربی ومصدر باب علم است
بمعنی میل یعنی جور کردن ومیل بفتح نیز عربی ومصدر باب ضرب بمعنی مذکور بنا
بر شهرت تفسیربان شد خفر بفتح خاء ثخذ وفتح فاء وراء قرشت وخفاره بفتح
نیز عربی ومصدر باب علم است بمعنی شرمگین شدن صیاح بکسر وضم صاد سعفص
بتخفیف یاء حطی وحاء حطی وصیح وصیحه بفتح وصیحان بفتحتین نیز وصخب بفتح
صاد سعفص وفتح خاء ثخذ وباء ابجد هر دو عربی ومصدر است اول از باب ضرب و
ثانی از باب علم بمعنی افغان یعنی آواز کردن بلند

اصل

عرین وغیل وغاب وغیضه ایك وشری بیشه
زند کفك وسنبر فحظ ومطایبت جواب ابنا

شرح عرین بفتح عین سعفص وکسر راء قرشت وباء حطی ونون وعرینه نیز
وغیل بکسر غین ضظغ وباء حطی ولام وغاب بغین ضظغ والف وباء ابجد وغیضه
بفتح غین ضظغ وسکون یاء حطی وضاد ضظغ وتاء وایك بفتح همزه وسکون یاء
حطی وکاف وشری بفتح شین قرشت وتخفیف راء قرشت والف مقصوره وممدوده
نیز واجمه بفتح همزه وسکون جیم ومیم وهاء نیز هر هشت عربیست بمعنی بیشه یعنی جنگل
ونیشان عرین وعرینه جنگل شیر وگرگ وکفتار ومار وشری جنگل وراه نیز و
شیر وافعی در سلمی که موضعیست از نجد وباقی مطلق جنگل را گویند جمع عرین
عرن بضمتین وجمع غیل غیول بضم واغیال بفتح وجمع غیضه غیاض بکسر واغیاض
بفتح وجمع شری اشراء بفتح ومد وجمع اجمه اجم بضم وبضمتین وفتحتین واجام بمد
والف واجمات بفتحتین است وغیل بمعنی شیر حل وشری مقصوره بمعنی کهیر یعنی جوشش های

همچنین تا بخوارش و اضطراب نیز آمده و هرم و هماید در اصل از قطعه سبی و همزیشه بکسر
تاء یک نقطه فارسی است و زبد بفتح زای و فتح باء ابجد و دال ابجد عربیست بمعنی کفک
آب و صابون و غیره جمعش ازباد بفتح است کفک بفتح کاف و سکون فاء و کاف عجمی
فارسی است سنین بکسر سین سعفص و سنون بکسر نیز عربی و جمع سنه بفتحتین است بمعنی
سال محط بمعنی تنگی و تفسیر جمع بمفرد از جهت وزن شعر است و محط بفتح نیز عربیست
بنا بر شهرت تفسیر آن شد مطا بفتح میم و تخفیف طاء حطی و الف مقصوره عربیست
بمعنی پشت جمعش امطاء بفتح و مد است جراب بکسر جیم و تخفیف راء قرشت و الف و باء
ابجد عربی است بمعنی انبان جمعش جرب بضمتین و بضم و اجربه بفتح همزه و کسر راء است اصل و

شنوفر مهمه فیفا فلاة و سبسب و بیدا
جرید و دو بیابانست و لوبه حره سنگستان

شرح شنوفر بفتح تاء قرشت و ضم نون و واو و شنوفیه نیز و مهمه بفتح هر دو میم و
سکون هاء اول و ثاء و فیفا بفتح هر دو فاء و سکون یاء حطی و الف مقصوره و ممدوده
و فیفاءه نیز و فلاة بفتح فاء و تخفیف لام و الف و تاء و سبسب بفتح هر دو سین سعفص
و سکون باء ابجد و باء دیگر و بیدا بفتح باء ابجد و سکون دال ابجد و واو و بادیه نیز
و دو بفتح دال ابجد و تشدید و تخفیف واو و دویه و داویه بتشدید و تخفیف
یاء نیز هر ده واژه عربیست بمعنی بیابان بی آب و اینها را گویند که چه در آن گیاه باشد
و فیفا و فلات بیابانی را گویند جمع شنوفر شنائف و جمع فیفا افیاف بفتح
و فیوف بضم و فیاف بکسر و جمع فلاة فلاء بکسر و مد و فلوات بفتحتین و فلی بروزن
حلی و جمع جمعش افلاء بفتح و مد است مهمه و سبسب بیابان دور را گویند جمع مهمه
مهامه و جمع سبسب سباسب بفتح است بیدا بیابانی را گویند که رونده در آن هلاک شود
جمعش بید بکسر و قصر آن از جهت وزن شعر است لوبه بضم لام و سکون واو و باء ابجد

وثاء و حره و لابه نیز و حره بفتح حاء حطی و تشدید راء قرشت و ثاء و حره هر سه عربی
است بمعنی سنگستان یعنی جای پرسنگی که سنگهایش سیاه باشد جمع لوبه لوب
و جمع لابه لاب و جمع حره حرق بفتح حاء و تشدید راء و حران بکسر و حرون بفتح و حرین
بکسر نیز و احرین بکسر همزه و فتح حاء و تشدید راء مکسوره و اسقاط واو عطف از آن
از جهت ضرورت شعر است سنگستان بکسر کاف عجمی فارسی و مرکب از سنگ و ستان و استان
بمعنی بسیار چیزها است

ملحق رمص چون عمش غمص بود اشک وآنک و پیک
اکمه کور چو مادرزاد زمنه بلبنی و براجم بند انگشتان است

شرح رمص بفتح راء قرشت و فتح میم و صاد سعفص و غمص بفتح غین ضظغ و فتح
و سکون میم و صاد سعفص نیز و عمش بفتح عین سعفص و سکون داء ابجد و راء قرشت
لف و نشر مرتب است رمص و غمص عربیست بمعنی ژفک یعنی چرک چشم اول چرک خشک
چشم و ثانی چرک تر چشم را گویند و فعلشان از باب علم مستعمل است ژفک بفتح زای
عجمی و کاف عجمی و فاء عبره عربی بمعنی اشک چشم پیش از جریان و بعد از جریان جمعش عبر
بر وزن عنب و عبرات بفتحتین و فعلش از باب نصر مستعمل دمع عربیست بمعنی جنس اشک
یعنی بشکل شر و کاو و کوسفند و آهو و امثال آن واحد آن دمعه و جمعش ادمعات
بفتح و فعلش از باب منع مستعمل است پیک بضم و کسر باء عجمی و کاف عجمی فارسیست
اکمه بفتح همزه و سکون کاف و فتح میم و هاء عربیست بمعنی مرد کور مادرزاد یا
مطلق کور جمعش کمه بضم و مونثش کمهاء بفتح و مد است و انصف مشتهر از کمه بفتحتین
از باب علم بمعنی کور مادرزاد یا کور شد تا است مارن بمیم و الف و کسر راء
قرشت و نون عربی است بمعنی نرمه بلبنی جمعش موارن است و آن صفر از
مارن بفتح و مرونه و مرون بضم از باب نصر بمعنی نرم شد نشست براجم بفتح
باء ابجد و تخفیف راء قرشت و کسر جیم و میم عربی و جمع برجمه بضم باء و ضم جیم است

بمعنی بند انکشتها و ایراد الف و نون انکشتان بدل هاء و الف از جهت رعایت
قافیه است ملحق

لغز احجیه چیستان از سیم اسطوره افسانه
فلذه دوده کره کوی بست مجن صولجان چوکان

شرح لغز بضم و فتح لام و فتح غین ضظغ و زای و بر وزن نفل و عنق و جمعش
ولغیزی بضم لام و فتح و شد غین و سکون یاء حطی و فتح زای و الف مقصوره و
الغوزه بضم همزه و ضم غین نیز و احجیه بضم همزه و سکون حاء حطی و کسر جیم و شد
یاء حطی و تاء و احجوه بضم همزه و سکون حاء و ضم جیم و شد واو و تاء نیز هر سه
عربیست بمعنی چیستان که بترکی تاپمجه کویند جمع چیزها لغز اول الغاز بفتح و جمع
احجیه احاجی بفتح است چیستان بکسر جیم عجمی مخفف چیست ان و فارسی است سیم بفتح
سین سعفص و فتح میم و واو قرشت و اسطوره بضم همزه و سکون سین سعفص و ضم
طاء حطی و واو و فتح راء قرشت و تاء و اسطور بی تاء و اسطار و اسطاره و اسطیر
و اسطیر بکسر نیز هر هفت عربیست بمعنی افسانه اول افسانه شب را کویند و فعلش
از باب نصر مستعمل است و ثانی افسانه باطل را کویند و جمعش بجمیع لغات اساطیر
بفتح است فلذه بفتح قاف و تخفیف لام و تاء مدوره معوض از واو و بر وزن [illegible]
نیز عربی است بمعنی دوده یعنی جنبش که باه نهانی بود کویند جمعش قلات بضم
و قلون بضم و کسر قاف و ضم لام و فعلش از باب نصر مستعمل است دوده بضم دال
بی نقطه و واو معروف و فتح دال ثانی و اخفای هاء فارسی و سکون دال ثانی از جهت
وزن شعر است کره بضم کاف و تخفیف راء قرشت و تاء مدوره معوض از واو عربی
است بمعنی کوی که چوکان بر ان زنند و مطلق چیز کرد را نیز کویند جمعش کرین بضم
و کسر کاف و فتح راء و کرات بضم است کوی بضم کاف عجمی فارسی است مجن بکسر میم و سکون
حاء حطی و فتح جیم و نون و محجنه با تاء نیز و صولجان بفتح صاد سعفص و فتح لام

و تخفیف

و تخفیف جیم اول عربی و ثانی معرب چوکان فارسی است بمعنی چوب بلند سر کجی
که بچوکان زنند جمع ثانی صوالجه بفتح است چوکان بفتح جیم عجمی فارسی است

فریر و جوذر و برغز و فرقد نام کوساله
چو باشد نعجه و عیناء و عین کاو دشتی را

شرح فریر بفتح فاء و کسر راء قرشت و یاء حطی و راء دیکر و بر وزن غراب و صبور
و زنبور و هدهد و علابط نیز و جوذر بفتح جیم و سکون واو و کسر و فتح ذال ثخذ
و راء قرشت و بر وزن فوفل و جوذر بضم جیم و فتح ذال و جوذر بفتح جیم و سکون
واو و فتح ذال و واو نیز و برغز بفتح باء ابجد و سکون راء قرشت و فتح غین
ضظغ و زای و بر وزن قنفذ و عصفور و طومار نیز و فرقد بفتح فاء و سکون راء
قرشت و فتح قاف و دال ابجد هر پنج نیز عربیست بمعنی کوساله برغز کوساله
صحرائی را کویند جمعش براغز بفتح و مؤنثش برغزه است و باقی مطلق کوساله
صحرائی را کویند جمع فریر فرار بضم است و نعجه بفتح نون و سکون عین سعفص
و فتح جیم و تاء و عیناء بفتح عین سعفص و سکون یاء حطی و نون و الف ممدوده و عین
بکسر عین سعفص و یاء حطی و نون هر سه عربی است بمعنی کاو صحرائی نعجه و عیناء
کاو ماده صحرائی و عین مطلق کاو صحرائی را کویند جمع نعجه نعاج بکسر و نعجات
بفتحتین است و نعجه بمعنی میش ماده نیز آمده و شاید و ملحق اول از قطعه سی و هفتم
ثدی بفتح ثاء ثخذ و تخفیف دال ابجد و الف مقصوره منقلبه از یاء و ثدی بفتح و کسر ثاء
و سکون دال نیز عربیست بمعنی پستان مرد یا زن و زنان مطلقا و ان مؤنث نیز مستعمل
و جمعش اثد بفتح و ثدی بضم و کسر اول و کسر ثانی و شد ثالث است اصل

القطعة الثلثون

القطعة الثلثون في بحر الرجز المثمن السالم

شرح الرجز بفتح راء قرشت و فتح جیم و زای صفة مشبهة بمعنی مفعول از رجز

بفتح

بفتح از باب نصر بمعنی باضطراب و سرعت خواندنست یعنی قطعهٔ مسمّی است در بحر رجز
مثمن سالم و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع چهار مستفعلن حاصل شود چنانچه
کرتا ظمی گفته **نظم** ای ماه روی مکتبی وی دلبر شیرین دهان خوش خند
دو زبان دانشد ذکو لبت وحی زبان مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
مستفعلن این است تقطیع رجز برخوان چو بلبل هر زمان و وجه تسمیه این
بحر برجز مثمن سالم آنست که رجز بمعنے باضطراب و سرعت خوانده شده است و چون عرب
اکثر اشعاری که در معرکها و جنگها در مقام مفاخرت خود و اقوام میخواندند در این بحر
است و در اوقات کذا او از مضطرب و حرکات سریع میباشد لهذا رجزش نامیده
اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شد لهذا مثمنش نامیده اند و چون تغیر
بهیچیک از ارکان ثمانیه راه نیافته لهذا سالمش نامیده اند و تقطیعش چنین است طور
وجبل مستفعلن طودو علم مستفعلن کوهستها مستفعلن درشیا سبا مستفعلن
و در امقطعه در بیت اصل ۱ اصل و دو بیت ملحق است

طور و جبل طود و علم کوه است و حارث پاسبان
طرم و عسل انگبین و ضرب شهد او مجان رایگان

شرح طور بضم طاء حطّی و واو و راء قرشت و جبل بفتح جیم و فتح باء ابجد و
لام و طود بفتح طاء حطّی و سکون واو و دال ابجد و علم بفتح عین سعفص و فتح
لام و میم هر چهار عربیست بمعنے کوه و طود مطلق کوه را گویند و جبل کوه بزرگ
طولانی را گویند جمع جبل اجبل بفتح اول و ضم ثالث و جبال بکسر و اجبال بفتح
است طود کوه بزرگ طولانی یا مطلق کوه بزرگ را گویند جمعش اطوار بفتح و اطواد
بفتحا تنست و علم کوه طولانی یا مطلق کوه را گویند جمعش اعلام و علام بفتح و
اسقاط واو عطف از طود از جهت وزن شعر است حارس بحاء حطّی و الف و راء قرشت

وسین سعفص عربیست بمعنے پاسبان یعنی نگاه دارنده جمعش حرس بفتحتین و حرّاس
بفتح و حرّاس بضم حاء و شدّ راء است و انصف از حرس بفتح و حراسه بکسر از باب نصر
بمعنے نگاهداشتن است طرم بکسر و فتح طاء حطّی و سکون راء قرشت و میم و عسل
بفتح عین سعفص و فتح سین سعفص و لام و اری بفتح همزه و سکون راء قرشت و یاء
حطّی و ضرب بفتح ضاد ضظغ و فتح و سکون راء قرشت و باء ابجد هر چهار عربیست بمعنے
شهد یعنی انگبین با موم و صاف از آن شهد گویند عسل مؤنث مستعمل و جمعش اعسال
بفتح و عسل بضمتین و بضم و عسول بضم و عسلان بضم است و شهد بفتح و ضم شین
قرشت و سکون ها و دال ابجد نیز عربی و جمعش بکسر است بنا بر شهرت بقید یا آن
شده و اسقاط حرف عطف از اری از جهت ضرورت شعر است مجان بفتح میم و
شد جیم و الف و نون عربی است بمعنے رایگان یعنی در راه یافته شده و مفت
رایگان براء بی نقطه و کسر یاء دو نقطه دیا بئین و کاف عجمی فارسی
و در اصل رایگان بود است هاء را بهمزه ملینه بدل کرده بصورت یاء نوشته اند

۲ اصل

میزان ترازو و حمل بار و فرخ و اثر بوک
فلك و سفینه جاریه کشتے شراعش بادبان

شرح میزان بکسر میم و یاء حطّی و زای و الف و نون عربیست بمعنی ترازو و
جمعش موازین بفتح است و آن اسم آلت از وزن بفتح و زن از باب ضرب بمعنے
سنجیدن است حمل بکسر حاء حطّی و سکون میم و لام عربیست بمعنے باری که بر
پشت یا بر سر باشد جمعش احمال بفتح است و بفتح حا باری است که در شکم
زن یا در درخت باشد جمعش بمعنے اول حمال بکسر و احمال بفتح و بمعنی ثانی
احمال بفتح و حمول بضم و حمال بکسر است و فرخ بکسر فاء و سکون قاف و راء قرشت

عربی است بمعنی نگهدار باری که بر پشت یا بر سر نهند و اغلب در بار شتر مستعمل
است جمعش اوقار بفتح است فلک بضم فاء و سکون لام و کاف و سفینه بفتح
سین سعفص و کسر فاء و یاء حطی و نون و تاء و جاریه بجیم و الف و کسر راء
قرشت و یاء حطی و تاء هر سه عربیست بمعنی کشتی اول مذکر نیز مستعمل و در آن واحد
و جمع مثنای و جمع سفینه سفائن و سفین بفتح و سفن بضمتین است و آن صفت
بمعنی فاعل از سفن بفتح از باب ضرب بمعنی تراشیدن است و چون کشتی تراشنده
دریا است لهذا سفینه اش نامیدند جاریه کشتی روان را گویند جمعش جوار
بفتح و جاریات و اسقاط حرف عطف از آن از جهت وزن شعر است بمعنی کنیز
نیز آمده و گذشت در ملحق اول از قطعه نهم شراع بکسر شین قرشت و تخفیف راء
قرشت و عین سعفص عربی است بمعنی بادبان کشتی جمعش شرع بر وزن عنب و عنق
و اشرعه بفتح اول و کسر ثالث است و شین در شراعش ضمیر غایب راجع بکشتی
و بمعنی آن و فارسی و الحاقش از جهت وزن شعر است بادبان فارسی و مرکب از
باد و ازبان بمعنی دارنده و محافظ است — اصل ۱

لوح و سکاک و جو و هوا ملا ز بر وی خالی
شامخ و بلند و قله سر معراج و سلم نردبان

شرح لوح بضم و فتح لام و سکون واو و حاء حطی و سکاک بضم سین سعفص
و تخفیف کاف و الف و کاف و سکاکه با تاء نیز و جو بفتح جیم و شد واو هر پنج
عربیست بمعنی هوا یعنی میان آسمان و زمین و جمع جو جواء بکسر و جمع سکاک
سکائک بفتح است و هواء ممدوده نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافته شده ملآن
بفتح میم و سکون لام و همزه و الف و نون عربی است بمعنی ظرف پر جمعش ملاء و
مؤنثش ملای بفتح و قصر و ملائی بفتح است و آن صفت از ملاءه بکسر از باب علم

بمعنی

بمعنی پر شدن و تفسیر اکثر شراح بمعنی کردن اشتباه است خالی بخاء تخذ و کسر لام و یاء
حطی عربی است بمعنی ظرف تهی و آن صفت از خلو بضمتین و شد واو و خلاء بفتح و
مد از باب نصر بمعنی خالی شد تهی بکسر تاء دو نقطه در بالا فارسی است شامخ
بشین قرشت و کسر میم و خاء تخذ عربیست بمعنی کوه بلند جمعش شمخ بر وزن رکع است
و شامخات و اتصافش از شمخ بفتح از باب نصر و منع بمعنی بلند شدن است قله بضم
قاف و شد لام و تاء عربی است بمعنی سر کوه جمعش قلل بر وزن رطب و قلال بکسر
و قلی بضم و قصر است معراج بکسر میم و سکون عین سعفص و راء قرشت و الف و جیم
بر وزن منبر نیز و سلم بضم سین سعفص و شد لام و میم هر سه عربیست بمعنی نردبان
جمع اول معارج و معاریج بفتح و آن اسم آلت از عروج بضم و معرج بفتح از باب
نصر بمعنی بالا رفتن است و ثانی کلمه مذکر مستعمل و جمعش سلالم و سلالیم بفتح است — اصل

جسم و جسد شخص و طلل حوبا و جثمان و بدن
تن ذات هستی کو نبود ار روح و نفس و مهجه جان

شرح جسم بکسر جیم و سکون سین سعفص و میم و جسمان بضم نیز و جسد بفتح جیم و فتح
سین سعفص و دال ابجد و جسدان بکسر جیم و تخفیف سین نیز و شخص بفتح شین
قرشت و سکون خاء تخذ و صاد سعفص و طلل بفتح طاء حطی و فتح لام اول و
طلال بفتح نیز و حوباء بفتح حاء حطی و سکون و باء ابجد و الف ممدوده و جثمان
بضم جیم و سکون ثاء تخذ و میم و الف و نون و بدن بفتح باء ابجد و فتح دال ابجد
و نون هر ده عربی است بمعنی تن یعنی کالبد جسم و جسمان تن انسان و سائر انواع
عظیمه مختلفه را گویند جمع اول اجسام بفتح و جسوم بضم است جسد و جسدان انسان
و جن و ملائکه را گویند جمع اول اجساد بفتح و جسود بضم است شخص سواد انسان
و غیر انسان را گویند که از دور دیده شود جمعش اشخاص بفتح اول و ضم ثالث

و شخوص

وشخوص بضمّ واشخاص بفتح است طلل و طلالہ تن هرچیز را گویند جمع اول اطلال بفتح و طلول بضمّ است حوبا و بدن تن انسان را گویند جمع اول حوبات بفتح و جمع ثانی ابدان بفتح واسقاط حرف عطف از شخص و حوباء از جهت وزن شعر است ذات بذال تخذ والف و تاء قرشت عربیست بمعنی هستی هرچیز کون بفتح کاف وسکون واو و نون وکینونة بفتح اول وضم ثالث نیز عربی و مصدر باب نصر است بمعنی بودن روح بضمّ راء قرشت و واو و حاء حطّی ونفس بفتح نون وسکون فاء وسین سعفص ومهجه بضم میم وسکون هاء وجیم وتاء هرسه عربیست بمعنی جان یعنی روح جو اکثر مؤنث مستعمل وجمعش ارواح بفتح وجمع نفس نفوس وجمع مهجه مهج بروزن رطب است

۱ اصل

سنّور و قطّ و خنطل و هرّاست گربه کلب سگ
برغوث کیک و نملهٔ ذرّه مورچه عالم جهان

شرح سنّور بفتح سین سعفص وشدّ نون مفتوحه وسکون واو وراء قرشت وسنّار بروزن رمّان نیز و قطّ بکسر قاف وشدّ طاء حطّی و خنطل بفتح خاء تخذ وسکون نون حطّی وفتح طاء حطّی ولام وهرّ بکسر هاء وراء قرشت وضیون بفتح ضاد ضظغ وسکون یاء حطّی وفتح واو ونون نیز هرشش عربیست بمعنی گربه سنّور و سنّار وقطّ وخیطل گربه وهرّ وضیون گربهٔ نر را گویند جمع سنّور سنانیر بفتح جمع قطّ قطاط بکسر و قططه بروزن قرده وجمع خنطل خناطل بفتح وجمع هرّ هرر بروزن عنب ومؤنثش هرّه وجمعش هرره بروزن قرده وجمع ضیون ضیاون بفتح است کلب بفتح اول وضمّ ثالث و اکالب بفتح وکلاب وکلابان بکسر است برغوث بضم باء ابجد وسکون راء قرشت وضم غین ضظغ و واو وثاء تخذ عربیست بمعنی کیک جمعش براغیث بفتح است نمل بفتح نون وسکون وضم میم ولام وذرّه بفتح

ذال تخذ وشدّ راء قرشت وتاء وحدت هرسه عربیست بمعنی مورچه واحد نمل نمله وجمعش انمال بفتح وجمع ذرّه ذر بفتح اول وشدّ ثانی است عالم بعین سعفص وفتح لام ومیم وعلم بفتح نیز عربی است بمعنی جهان یعنی ماسوی الله تعالی جمعش عالمون بفتح لام وعوالم بکسر لام است

۱ اصل

قلت کمی راحت خوشی شرت بکے ملکت شہی
سود و سرے جدّت نوے کظّت پری ریبت گمان

شرح قلّت بکسر قاف وشدّ لام مفتوحه وتاء مصدریه وقلّ بضمّ اول وشدّ ثانی نیز عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی کمی یعنی کم شدن ویاء کمی وخوشی وغیره مفید معنی حاصل مصدر است راحت براء قرشت وحاء حطّی وتاء مصدریه عربی ومصدر باب نصر وضرب است بمعنی خوشی یعنی خوش وقت شدن شرت بکسر شین قرشت وشدّ راء قرشت وتاء مصدریه وشرارت بفتح نیز عربی ومصدر باب نصر وضرب است یعنی بکے یعنی بد شدن ملکت بفتح وضم لام وفتح کاف وتاء مصدریه وملک بجرکات میم وسکون لام ومملکه بفتح وضمّ لام نیز عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی شہی یعنی بادشاه شدن وسکون لام از جهت وزن شعر است سود بضمّ سین سعفص وسکون واو ودال نیز عربی ومصدر باب نصر است بمعنی سرے یعنی سردار شدن سری بفتح سین بی‌نقطه وکسر راء بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین فارسی است جدّت بکسر جیم وشدّ دال ابجد وتاء مصدریه عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی نوی یعنی نو شدن کظّت بکسر کاف وشدّ ظاء ضظغ وتاء مصدریه عربی ومصدر باب نصر است بمعنی پری یعنی پرشدن معده از طعام ریبت بکسر راء قرشت و یاء حطّی وفتح باء ابجد وتاء مصدریه وریب بفتح نیز عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی گمان یعنی بگمان

۱ اصل

لاذع گزان بالغ رسا اکل خوران راتع چران
طائر پران ماضی بران جاری روان ساعی دوان

شرح لاذع بکسر ذال ابجد وعین ضظغ عربیست بمعنی گزان یعنی گزنده وآن صفت از لذع بفتح از باب صنع بمعنی مار وکژدم وزنبور است ولفظ آن در گزان ورسا وغیره مفید معنی فاعلیت است بالغ بباء ابجد وکسر لام وغین ضظغ عربی بمعنی رسا یعنی رسنده وآن صفت از بلوغ بضم از باب نصر بمعنی رسیدن است اکل بهمزه والف وکسر کاف ولام واکیل بر وزن امیر نیز عربی بمعنی خوران یعنی خورنده جمعش اکله بفتحات وآن صفت از اکل بفتح ومأکل بفتح میم وسکون همزه از باب نصر بمعنی خوردن است راتع براء قرشت وکسر تاء قرشت وعین سعفص عربیست بمعنی چرنده جمعش رتاع بکسر ورتع بر وزن عنق ورکع ورتوع بضم است وآن صفت از رتع بفتح ورتوع بضم ورتاع بکسر از باب صنع بمعنی چرا کردن است طائر بطاء حطی وکسر همزه منقلبه از یاء وراء قرشت عربیست بمعنی پران یعنی پرنده جمع طیر بفتح وآن صفت از طیر بفتح وطیران بفتحتین وطیرورة بفتح از باب ضرب بمعنی پریدن است ماضی بکسر ضاد ضظغ ویاء حطی عربیست بمعنی بران یعنی برنده وآن صفت از مضاء بفتح ومد از باب نصر بمعنی بریدن است جاری بجیم وکسر راء قرشت ویاء حطی عربیست بمعنی روان یعنی رونده وآن صفت از جری بفتح وجریان بفتحتین وجریه بکسر از باب ضرب بمعنی رفتن است ساعی بسین سعفص وکسر عین سعفص ویاء حطی عربیست بمعنی دوان یعنی دونده وآن صفت از سعی بفتح از باب صنع بمعنی دویدن وکار کردن است

۲ اصل

جمع فریق وقوم وفرقه امت ومعشر فئه
طالق بله شکوی گله هجمه گله راعی شبان

شرح جمع بفتح جیم وسکون میم وعین سعفص وبر وزن امیر نیز وفریق بفتح فاء وکسر راء قرشت ویاء حطی وقاف وقوم بفتح قاف وسکون واو ومیم وفرقه بکسر فاء وسکون راء قرشت وقاف وتاء وامت بضم همزه وشد میم مفتوحه وتاء ومعشر بفتح میم وسکون عین سعفص وفتح شین قرشت وراء قرشت هر هفت عربیست بمعنی فئه یعنی گروه وفئه بکسر فاء وتخفیف همزه مفتوحه وتاء مدوره معوضه از یاء عین الفعل نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر آن جمع وجمیع وفریق وفرقه گروه آدمیان وفرقه گروه کمتر از فریق را گویند جمع اول جموع بضم وجمع فریق افرقاء بفتح ومد وافرقه بفتح وفروق بضم وجمع فرقه فرق بر وزن عنب وجمعش افراق بفتح وافاریق بفتح است وفرقه بهمین معنی گذشت در ملحق پنجم از قطعه چهارم قوم گروه مردان وزنان یا مردان تنها را گویند وآن مؤنث نیز مستعمل و جمعش اقوام بفتح وجمع جمعش اقاوم واقاویم واقائم بفتح است امت ومعشر وفئه گروه از هر حیوانی را گویند جمع اول امم بر وزن رطب وجمع معشر معاشر بفتح وجمع فئه فئات وفئون بکسر است طالق بطاء حطی وکسر لام وقاف وطالقه با تاء نیز عربیست بمعنی بله یعنی زن رها شده از عقد نکاح جمع اول طلق بر وزن رکع وجمع طالقه طوالق بفتح اول وکسر رابع است وآن صفت از طلاق بفتح از باب نصر وحسن بمعنی رها شدن زن از بند نکاح است بله بفتح باء دو نقطه دو یا بین و تخفیف لام مفتوحه واخفاء هاء فارسیست شکوی بفتح شین قرشت وسکون کاف وواو والف مقصوره وشکوی منونه وشکاة وشکاوه بفتح وشکیه بر وزن غنیه وشکایه بکسر نیز عربی ومصدر باب نصر است بمعنی گله کردن گله بکسر کاف عجمی وتخفیف لام مفتوحه واخفای هاء فارسیست هجمه بفتح هاء وسکون جیم وفتح میم وتاء عربیست بمعنی گله شتر از چهل نفر تا هر چه بالا تر یا ما بین هفتاد وصد گله بفتح

کاف عجمی و بتخفیف و تشدید لام مفتوحه و اخفای هاء فارسی است داعی براء قرشت
و کسر عین سعفص و یاء حطی عربیست بمعنی شبان یعنی چوپان جمعش دعات و
دعیان بضم و کسر است و انصفت از دعی بفتح از باب منع بمعنی چرانیدن و چریدن ضل

غوی و ضلالت گمرهی بغض و عداوت دشمنی
تلقاء جهت قرآن نبی تبیان بیان آیت نشان

شرح غوی بفتح غین ضطغ و شد یاء حطی و غوایه بفتح نیز و ضلالت بفتح و ضم
ضاد ضطغ و بتخفیف لام و الف و لام دیگر و تاء و ضلال بفتح و ضم ضاد و شد لام
و ضل ضله بفتح و اضلوله بضم و ضله بکسر و ضلل بفتحتین نیز عربی و مصدر است
غی و غوایه از باب ضرب و ضلالت بلغاتها از باب ضرب و علم بمعنی گمرهی یعنی گمراه شدن
گمرهی مخفف گمراهی و یاء آن و یاء دشمنی مفید حاصل مصدر است بغض بضم باء ابجد
و سکون غین ضطغ و ضاد ضطغ و بغاضه بفتح نیز و عداوت بفتح عین سعفص
بتخفیف دال ابجد و فتح واو و تاء و عدو بفتح و عدو بضمتین و شد واو و عداء بکسر
و مد و عدوان بضم و کسر و عدی بضم و قصر نیز عربی و مصدر است بغض و بغاضه از
باب حسن و نصر و علم و عداوه اسم مصدر و باقی مصدر از باب نصر بمعنی دشمنی یعنی دشمن
شدن تلقاء بکسر تاء قرشت و سکون لام و قاف و الف ممدوده عربی و اسم مصدر از باب
علم است بمعنی جهت یعنی برابر و قصرش از جهت وزن شعر است و جهت بکسر جیم
نیز عربی و جمعش جهات بکسر است بنا بر شهرت تغییر یافته شد قرآن بضم قاف و سکون
راء قرشت و همزه و الف و نون عربیست بمعنی نبی یعنی کتابی که حق سبحانه و تعالی
بر پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه و آله فرو فرستاده و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول
از قرء بفتح و قراءة بکسر و قرآن بضم از باب نصر و منع بمعنی خواندن نبی بکسر و ضم
نون و کسر و بتخفیف باء عجمی و یاء دو نقطه در پایین فارسی است تبیان بکسر و فتح

تاء قرشت و سکون باء ابجد و یاء حطی و الف و نون عربی و اسم مصدر باب ضرب است
بمعنی بیان یعنی هویدا شدن و بیان بفتح نیز عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی
هویدا شدن بنا بر شهرت تغییر یافته شده آیت بهمزه و الف منقلبه از واو و فتح
یاء حطی و تاء عربی است بمعنی نشان و علامت جمعش آیات و آی بهمزه و الف و جمع
جمعش آیای بهمزه و الف و مد است ملحق

صالح نکو طالح بتر کفه پله مدهن دبه
مقول زبان نسوه زنان عائش زیار خسر زیان

شرح صالح بصاد سعفص و کسر لام و حاء حطی و بر وزن مثل و امر نیز عربیست
بمعنی مرد نیکوکار جمعش صالحون و صلحاء و مونثش صالحه و جمعش صالحات
و انصفت از صلاح بفتح و صلوح بضم از باب منع و حسن بمعنی نیکوکار شدن
نکو بکسر نون مخفف نیکو و فارسیست طالح بطاء حطی و کسر لام و حاء حطی عربیست بمعنی
شخص بتر یعنی بدکار و انصفت از طلاح بفتح از باب نصر بمعنی بدکار شدن بتر
بفتح تاء دو نقطه در بالا و بتخفیف باء یک نقطه مخفف بتاه و فارسی است کفه بکسر
و فتح کاف و شد فاء و تاء عربیست بمعنی پله ترازو و جمعش کفف بر وزن عنب و
کفاف بکسر است پله بفتح یاء عجمی و بتخفیف و تشدید لام فارسی است مدهن بضم میم و
سکون دال ابجد و ضم هاء و نون عربیست بمعنی دبه یعنی ظرف روغن جمعش مداهن
بفتح است و آن اسم آلت روغن نگاه بودن و شاذ است دبه بفتح دال ابجد و شد
باء ابجد و تاء نیز عربیست و بتخفیف از جهت وزن شعر است و جمعش دباب بکسر است
بنا بر شهرت تغییر یافته شده مقول بکسر میم و سکون قاف و فتح واو و لام عربیست
بمعنی زبان و آن اسم آلت از قول بفتح از باب نصر بمعنی گفتن است نسوة بکسر و ضم نون
و سکون سین سعفص و واو تاء تانیث و نساء و نسوان و نسون بکسر همه نیز عربیست

وجمع مرأة بفتح است بمعنی زنان عائش بعین سعفص وکسر همزه منقلب از یاء وشین قرشت عربیست بمعنی زیان یعنی زییت وزندگانی کننده جمعش عائشون ومؤنثش عائشه وجمعش عائشات واشتقاقش از عیش ومعاش ومعیش ومعیشه وعیشوشه بفتح وعیشه بکسر از باب ضرب بمعنی زیستن است زیان بکسر ذای وتخفیف یاء دو نقطه در پایین فارسیست ومرکب از زی بمعنی زندگانی والف ونون مفید معنی فاعلیت است خنزان بضم خاء ثخذ وسکون سین سعفص وراء قرشت والف ونون دیرون نعل وفرس وقفل وغنق وخساره رخسار بفتح نیز هر هفت عربی ومصدر باب ضرب وعلم است بمعنی زیان کردن زبان بکسر زای فارسی است ملمّع

ربط ورتق سد بستن وحل وفتق بکشاد دست
لا تبتئس انده مخور نفعست وضر سود وزیان است

شرح ربط بفتح راء قرشت وسکون باء ابجد وطاء حطی ورتق بفتح راء قرشت وسکون تاء قرشت وقاف وسد بفتح سین سعفص وشد دال ابجد هر سه عربی ومصدر است اول از باب ضرب ونصر بمعنی بستن چیزها بریسمان وثانی از باب نصر بمعنی مطلق بستن وثالث از باب نصر بمعنی بستن رخنه دیوار وامثال آن پس تفسیر اول وثالث نیز بمطلق بستن وفتح تاء ثانی واسقاط حرف عطف از ثالث از جهت ضرورت شعری است حل بفتح حاء حطی وشد لام وفتق بفتح فاء وسکون تاء قرشت وقاف هر دو عربیست ومصدر باب نصر است بمعنی کشادن چیزها وفتح تاء از جهت وزن شعر است وحل مصدر باب ضرب است بمعنی روا وجایز بودن نیز آمده وگذشت در اصل اول از قطعه یازدهم لا تبتئس بلاء ناهیه وفتح تاء قرشت وسکون باء ابجد وفتح تاء قرشت وکسر همزه وسکون سین سعفص بصیغه نهی حاضر بمعنی اندوه مخور وآن مرکب از حرف نهی جازم وفعل مضارع بمعنی نرواز تبتئس وفعل مضارع از باب افتعال

بمعنی اندوه گین شد نست انده مخور بفتح همزه فارسی ومرکب از انده مخفف اندوه واز مخور است نفع بفتح نون وسکون فاء وعین سعفص وضر بفتح وضم ضاد ضظغ وشد راء قرشت لف ونشر مرتب است نفع عربی ومصدر باب منع است بمعنی سود کردن ضر عربی ومصدر باب نصر است بمعنی زیان کردن اصل

القطعة الحادیة والثلثون فی بحر المضارع الاخرب المکفوف المقصور

شرح یعنی قطعه سی ویکم در بحر مضارع اخرب مثمن مکفوف مقصور است وآن بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول فاعلات مفاعیلن فاع لان حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم ای سیمبر که هست دلت همچه خاره سخت دل در هوای لعل تو خون نیست لخت لخت مفعول فاعلات مفاعیلن فاع لان این بحر را مضارع وخوان ایجستۀ بحث وفی الحقیقه این بحر از فروع مضارع است چه اصلش در وفارسی هر مصراعی دو مفاعیلن فاعلاتن است وگفتیم این بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور است که مضارع بمعنی مشابهت رسیده است وچون این بحر مشابهت دارد ببحر منسرح در اشتمال در کن دو تیم هر یک بر وتد مفروق چه اصل بحر منسرح مستفعلن مفعولات دو بار بود رکن دوم کردن این بحر فاعلاتن ورد بحر منسرح مفعولات بضم تاء است هر یک مشتمل است بر وتد مفروق که در اول فاع ورد در ثانی لات است لهذا مضارع نامیده اند وچون هر سببش از ارکان ثمانیه حاصل میشود لهذا مثمنش نامیده اند وچون دو صدر وابتداء خرم که حذف میم مفاعیلن است با کف که حذف نون مفاعیلن است یکی جمع وفاعیل بمفعول که هم وزن آنست نقل شده لهذا اخربش نامیده اند چه خرب نزد عروضیان جمع شدن خرم با کف است در یک رکن وچون از فاعلاتن ومفاعیلن حشو نون ساکن لفظ تن ولن که سبب خفیف است حذف شده لهذا مکفوفش

القطعة الحادیة والثلثون

تا میدانند چه کف نزد عروضیان حذف حرف سابع رکن است وچون از عروض
وضرب نون ساکن لفظ تن ولن که سبب خفیف است ساقط وماقبلش که تای
متحرکست ساکن وفاعلاتن بفاعلان که هم وزن اوست نقل شد هذا مقصودش
تا میدانند چه قصر نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن واسکان ماقبل آنست و
تقطیعش چنین است میزاب مفعول ناودان فاعلاتن نذا نمش مفاعیل جر درخت
فاعلان ودر اینقطعه شش بیت اصل المتن

اصل ۱

میزاب ناودان ونذا نم شجر درخت
جو نا ملتجا پنا ملک شه سریر تخت

شرح میزاب بکسر میم ویا منقلبه از همزه وزای والف وباء ابجد عربیست
ناودان جمعش میازیب بفتح است وان اسم آلت از وزوب بضم از باب ضرب بمعنی
جاری شدن آبست نذا بفتح نون وتخفیف دال ابجد والف مقصور عربیست بمعنی
نم وتری جمعش انداء بفتح ومد ولندیه بفتح است شجر بفتح وکسر شین قرشت
وتخفیف جیم مفتوحه وراء قرشت وشجراء بروزن صحراء وشیر بیاء حطی بروزن
عنب نیز عربیست بمعنی درخت یعنی نبات ساقدار ومطلق واحدش شجره وجمع شجر اشجار
بفتح است ملتجا بضم میم وسکون لام وفتح تاء قرشت وهمزه عربیست بمعنی جا پنا
وان اسم مکان از التجاء از باب افتعال بمعنی پشت باز دادنست ملک بفتح میم وکسر
وسکون لام وکاف وبروزن صاحب وامیر نیز عربیست بمعنی شه یعنی پادشاه جمعش
ملوک بضم واملاک بفتح وملکاء بضم میم وفتح لام ومد وملاک بضم میم وشد
لام وملک بروزن رکع است سریر بفتح سین سعفص وکسر راء قرشت ویاء حطی
وراء دیگر عربیست بمعنی تخت جمعش اسره بفتح همزه وکسر سین سعفص وشد راء
وسرر بضمتین است

قطعه ۱ اصل

کل وجمیع وقاطبه جمله دان همه
شطر است ونصف نیمه وجز است وبعض لخت

شرح کل بضم کاف وشد لام وجمیع بفتح جیم وکسر میم ویاء حطی وعین سعفص
وقاطبه بقاف وکسر طاء حطی وفتح باء ابجد وتاء وجمله بضم جیم وسکون میم وفتح
لام وتاء هر چهار عربیست بمعنی همه کل بر مذکر ومؤنث هر دو اطلاق میشود
وکل وبعض بی الف ولام هر دو مستعمل است جمله همه هر چیز را گویند و
قاطبه مستعمل نمیشود مگر در زمان حال پس گفته نمیشود بچیزی قاطبه و
جمیع وقاطب هر دو وصف است اول از قطبه بفتح وقطوب بضم از باب ضرب ودوم
از جمع بفتح از باب منع هر دو بمعنی فراهم آوردن شطر بفتح شین قرشت وسکون
طاء حطی وراء قرشت ونصف بحرکات نون وسکون صاد سعفص وفاء هر دو
عربیست بمعنی نیمه چیزی جمع شطر اشطر بفتح اول وضم ثالث وشطور بضم وجمع
نصف انصاف بفتح وشطر بمعنی جانب چیزی نیز آمده وگذشت در ملحق اول
قطعه پنجم جزء بضم وفتح جیم وسکون زاء وهمزه وبعض بفتح باء ابجد وسکون عین
سعفص وضاد ضغط هر دو عربیست بمعنی لخت یعنی پاره از چیزی جمع جزء اجزاء
بفتح وجمع بعض ابعاض بفتح است لخت بفتح لام وسکون خاء با نقطه وتاء دو
نقطه در بالا فارسی است

اصل ۲

فیجن سداب وفوم وقند سیر بای برگ
دبا کدو وقرع ترا وشید سخت

شرح فیجن بفتح فاء وسکون یاء حطی وفتح جیم ونون عربی یا یونانی است
بمعنی سداب بستانی وبری مطلقا وان بوته است معروف که برگش سبز ودیر بو
ومدبو ومسقط جنین وقاطع باه است در بغداد سیه دانش نیز گویند سذاب بضم

سین بی نقطه و تخفیف دال بی‌نقطه و باء یکنقطه فارسی و معربش سذاب بفتح
سین و ذال ثخذ است فوم بضم فاء و واو و میم و قثد بفتح قاف و فتح ثاء ثخذ
و ذال ابجد لف و نشر مرتب است فوم عربیست بمعنی سیر قثد عربیست بمعنی بادرنگ
یعنی خیار کوچک و احدش قثده است بادرنگ بباء یک نقطه و سکون دال بی نقطه
و فتح راء بی نقطه و کاف عجمی فارسی خراسانیست دبا بضم دال ابجد و شد باء ابجد
و الف ممدوده و دبّا بفتح دال و شد باء و تاء نیز عربی است بمعنی کدو و کدو و می و ان
نوعی از قرع است واحدش دباءة و مضرش از جهت وزن شعر است قرع بفتح
قاف و سکون راء قرشت و عین سعفص عربیست بمعنی کدوی تر یعنی کدوی سبز که
بفارسی کدو و بترکی قباق گویند واحدش قرعه است او بضم همزه فارسی اسم اشاره
و در اشاره با انسان مستعمل است پس بر آوردش در این مقام بدل لفظ ان خالی از تکلف
نباشد شدید بفتح شین قرشت و کسر دال و یاء حطی و دال دیگر عربیست بمعنی سخت
یعنی مرد شجاع و پر قوت یا بخیل و بی همت و مونثش شدیده است و انصفت بمعنی
فاعل از شدّ بفتح شین و شد دال از باب نصر بمعنی حمله بردن و محکم بستن و
هر دو معنی تفسیرش به سخت صحیح است چه مرد شجاع و پر قوت یا بخیل و بی همت
کار را سخت میگیرند سخت بفتح سین بی نقطه و سکون خاء با نقطه و تاء دو نقطه
در بالا مشترک در میان دو معنی مذکور و فارسیست

۱ صل

	قثا خیار و سلق چغندر جزر گزر نغناع پودنه است و اثاث و متاع رخت	

شرح قثاء بکسر و ضم قاف و شد ثاء ثخذ و الف ممدوده عربیست بمعنی خیار
و انکه مشهور است بخیار شمس و احدش قثاءة و مضرش از جهت وزن شعر است
و خیار بکسر خاء ثخذ و تخفیف یاء حطی و راء قرشت از لغات مشترکه میان

عرب و عجم است سلق بکسر سین و سکون لام و قاف عربیست بمعنی چغندر و چغندر
بضم جیم عجمی و ضم غین با نقطه و سکون نون و ضم دال بی نقطه و راء بی نقطه
فارسی است جزر بفتح و کسر جیم و فتح زای و راء قرشت معرب گزر فارسیست
بمعنی زردک واحدش جزره است نغناع بفتح هر دو نون و سکون عین سعفص و الف
و عین دیگر و نعنع بر وزن جعفر و هدهد نیز عربی است بمعنی پودنه اثاث بفتح
همزه و تخفیف ثاء ثخذ و الف و ثاء دیگر و متاع بفتح میم و تخفیف تاء قرشت و
الف و عین سعفص هر دو عربیست بمعنی رخت یعنی اسباب و ما یحتاج و اثاث
مطلق مال را نیز گویند در این وقت واحدش اثاثه و جمع متاع امتعه بفتح اول
و کسر ثالث است رخت بفتح راء بی‌نقطه و سکون خاء با نقطه و تاء دو نقطه در
بالا فارسیست

۱ صل

خدعه فریب و صبر شکیب و جمال زیب
زیّ و لباس و کسوت و چون جد حظ بخت

شرح

خدعه بضم خاء ثخذ و سکون دال ابجد و فتح عین سعفص و تاء عربیست بمعنی
فریب یعنی مکر و انصفت از خدع بفتح از باب منع بمعنی فریب دادن صبر بفتح
صاد سعفص و سکون باء ابجد و راء قرشت عربیست بمعنی شکیب یعنی آرام و ان
صفت از صبر بفتح از باب ضرب بمعنی شکیبائی کردن است شکیب بکسر شین با نقطه و
کسر کاف و یاء دو نقطه در پائین و باء یکنقطه فارسی است جمال بفتح جیم و تخفیف
میم و الف و لام عربی است بمعنی زیب یعنی خوبی در خلق و خلق و انصفت از جمال
بفتح از باب حسن بمعنی خوب شدن در خلق و خلق است زیّ بکسر زاء و شد یاء
حطی و لباس بکسر لام و تخفیف باء ابجد و الف و سین سعفص و لبوس بفتح لام و
ضم باء و لبس بکسر و ملبس بر وزن مقعد و منبر نیز هر هفت عربی است بمعنی کسوت
یعنی انچه پوشیده شود جمع زیّ ازیاء بفتح و مد ثانی صفت از لبس بضم از باب

علم بمعنی پوشیدن است وکسوت بکسر وضم کاف وسکون سین سعفص وواو وتا
نیز عربی وجمعش کسی بضم وکسر کاف وفتح ونقلش ازباب علم مستعمل است بنابر
شهرت دهنده بان شد جد بفتح جیم وشد دال ابجد وحظ بفتح حاء حطی وشد
ظاء ضظغ هردو عربیست بمعنی بخت ودولت وبزرگی جمع ثانی احظ بفتح همزه
وضم حاء وشد ظاء واحاظ بفتح همزه وتخفیف ظاء وحفاظ بکسر وحظاء بکسر
ومد محظوظ بضم است وهردو صفت است اول ازباب نصر بمعنی نیکبخت شدن ودوم
شدن وازباب ضرب بمعنی درچشم کسی بزرگ شدن وثانی ازباب علم بمعنی بهره
مندوود ولتی شدن وبخت بفتح باء ابجد وسکون خاء تخذ وتاء قرشت از لغات
مشترکه میان عرب وعجم است

اصل

ماه شب چهارده بدر است خرمنش
هاله است ودارة سایه فیء وماهتاب فخت

شرح بدر بفتح باء ابجد وسکون دال ابجد وراء قرشت وبادر بکسر دال نیز
عربی است بمعنی ماه شب چهاردهم هاله بهاء وفتح لام وتاء ودارة بدال ابجد
وفتح راء قرشت وتاء هردو عربی است بمعنی خرمنش یعنی خرمن وسرای ماه مطلق
پس تخصیص بعض شراح بخرمن ماه شب چهارده ازباب اشتباه است جمع هاله
هالات است خرمن بکسر خاء بانقطه وسکون راء بی نقطه فارسی وحرف شین ساکن
در آن ضمیر غایب راجع بماه وبمعنی آن والحاقش ازجهت ضرورت شعر فیء بفتح
فا وضم بتخفیف باء حطی وبفتح وسکون باء حطی وهمزه نیز عربیست بمعنی سایه
بعد اززوال جمعش افیاء بفتح ومد وفیوء بضم ومد وتفسیرش بمطلق سایه
ازجهت وزن شعراست فخت بفتح فاء وسکون خاء تخذ وتاء قرشت عربیست
بمعنی ماهتاب اصل القطعة الثانية والثلثون في بحر الخفيف

المسدس المخبون المحذوف شرح

یعنی قطعهٔ سی ودوم دربحر خفیف مسدس مخبون محذوف است وآن بحریست
که هرمصراعش از تقطیع فاعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظم
گفته **نظم** ای خط دشک مشک تاتاری میل بحر خفیفا کو داری
فاعلاتن مفاعلن فعلن کوی چون بلبلان گلزاری ووجه تسمیه این بحر
گذشته در قطعهٔ دهم ودر این قطعه نیز بیتی اصل ویک بیت ملحق است اصل

سکر مستی وصحو هشیاری
نصر وعون ومظاهرت یاری

شرح سکر بضم سین سعفص وسکون وضم کاف وراء قرشت وبفتح
فتحتین وسکران بفتحتین نیز عربی ومصدر باب علم است بمعنی مستی یعنی مست
شدن ویاء مستی وهشیاری ویاری مفید معنی حاصل مصدر است صحو بفتح
صاد سعفص وسکون حاء حطی وواو عربی ومصدر باب نصر وعلم است بمعنی
هشیاری یعنی هشیار شدن از مستی نصر بفتح نون وسکون صاد سعفص
وراء قرشت ونصرة بضم نیز وعون بفتح عین سعفص وسکون واو ونون ومعاونت
ومعونة بفتح ومعونة ومعون بفتح میم وسکون عین وفتح واو نیز ومظاهرت
بضم میم وتخفیف ظاء ضظغ والف وفتح هاء وراء قرشت وتاء مصدر نیز هر
هفت عربی است نصر مصدر باب نصر وعون ومعانة اسم مصدر باب فعال ومظاهرت
مصدر باب مفاعلة بمعنی یاری کردن

اصل

مبرم ومتقن ومتین محکم
مظلم وداج مدلهم تاری

شرح مبرم بضم میم وسکون باء ابجد وفتح راء قرشت ومیم ومتقن بضم میم
وسکون تاء قرشت وفتح قاف ونون ومتین بفتح میم وکسر تاء قرشت وباء

حطّی و نون هر سه عربیست بمعنی چیز محکم یعنی سخت و استوار اوّل و ثانی بمعنی
استوار کرده شده و ثالث بمعنی استوار شده و هر سه صفت است مبرم و متقن
از ابرام و اتقان بکسر از باب افعال بمعنی استوار کردن و متین از متانت بفتح از
باب حسن بمعنی استوار شدن و محکم بضم میم و سکون حا حطّی نیز عربی و صفت از
احکام بکسر از باب افعال بمعنی استوار کردنست بنا بر شهرت تفسیر بان شده
مظلم بضم میم و سکون ظاء ضظغ و کسر لام و میم و داج بدال ابجد و الف زائده
وجیم و یاء محذوفه شعریه و مدلهم بضم میم و سکون دال ابجد و فتح لام و کسر ها
و شدّ میم مدغمه هر سه عربیست بمعنی ظاری یعنی چیز تاریک اوّل و ثالث مطلق
چیز تاریک و ثانی شب تاریک را گویند و هر سه صفت است مظلم از اظلام بکسر
از باب افعال بمعنی تاریک شدن و داج از دجو بفتح و دجوّ بضمتین و شدّ واو
از باب نصر بمعنی تاریک شب و مدلهم از ادلهام بکسر از باب افعلال بشدّ لام بمعنی
تبا تاریک شدن و تاری فارسی و مخفف تاریک است **۱ اصل**

وهن و وهی است و نی سستی لیک ذل و ذله هوان و هون خواری

شرح وهن بفتح واو و سکون ها و نون و وهی بفتح واو و سکون ها و یاء
حطّی و ونی بفتح واو و سکون نون و یاء حطّی و ونی بضم واو و کسر نون و شدّ
یاء حطّی و ونیء بکسر و فاء بکسر و مدّ نیز هر هفت عربی و مصدر است وهن از باب
ضرب و علم و حسن و وهی از باب ضرب و علم و ونی بلغاته از باب ضرب بمعنی سستی
یعنی سست شدن و اوّل بمعنی سست کردن نیز آمده ذل بضم ذال ثخذ و شدّ لام
و تاء مصدریه و ذلا له بفتح و ضم و مذله بفتحتین و شدّ لام نیز و هوان بفتح ها
و تخفیف واو و الف و نون و هون بضم ها و واو و نون و مهانه بفتح نیز هر هفت
عربی و مصدر است ذله و ذلاله و مذله از باب ضرب و هوان و هون و مهانه

از باب نصر بمعنی خواری یعنی خوار و خفیف شدن و اسقاط واو عطف از هوان
از جهت وزن شعر است و یاء خواری **۱ اصل** مفید معنی حاصل مصدر است

ابتهال و ضراعت تشضرع استکانت تضرّع و زاری

شرح ابتهال بکسر همزه و سکون باء ابجد و کسر تاء قرشت و ضراعت بفتح ضاد
ضظغ و تخفیف راء قرشت و فتح عین سعفص و تاء مصدریه و ضرع بفتح ضاد
ضظغ و فتح راء قرشت و عین سعفص و استکانه بکسر همزه و سکون سین سعفص و کسر
تاء قرشت و تاء زائده شعریه و تضرّع بفتح تاء قرشت و فتح ضاد ضظغ و ضم و شدّ
راء قرشت و عین سعفص هر پنج عربی و مصدر است اوّل از باب افتعال بمعنی بجد و جهد
و اخلاص دعا کردن و ثانی و ثالث از باب منع و علم و حسن و رابع از باب استفعال
و خامس از باب تفعّل بمعنی زاری یعنی خود را خفیف و خوار و فروتن کردن و الحاق
تاء در استکانه و اسقاط واو عطف از تضرّع و ابراد شد در زاری از جهت وزن
شعر است زاری بزای فارسی و انواد و اطلاقست یکی مرادف خفت و خواری و دیگر
مرادف گریه و ناله و در اینجا معنی اوّل مراد و یاء آن مفید معنی حاصل مصدر و تفسیر
ابتهال نیز بزاری **۱ اصل** بمعنی خواری مجاز است

قسم و حلف و یمین سوگند
زنجی و اهلک متهز هار

شرح قسم بفتح قاف و فتح سین سعفص و میم و مقسم بضم اوّل و کسر
ثالث نیز و حلفه بفتح حا حطی و سکون لام و فتح فاء و تاء و یمین بفتح یاء
حطّی و کسر میم و یاء حطّی و نون هر سه عربیست اوّل و ثالث بمعنی سوگند و
ثانی بمعنی یک سوگند پس تفسیر ثانی نیز بمطلق سوگند از جهت ضرورت شعر
است و یمین مؤنث مستعمل و جمعش ایمن و ایمان بفتح است و یمی بکسر را ثخذ

وکسر میم وشدّ یاء نسبت عربی و منسوب باهل ذمه است و اهل ذمه بکسر ذال ثخذ وشدّ میم و ثاء عربی است بمعنی زنهاری یعنی با اهل امان و ایشان کفاری اند که از مسلمانان امان خواسته اند و زنهاری بکسر زای و سکون نون و ها و الف وکسر راء بی نقطه و یاء نسبت فارسی است

۲ اصل

یاس و حرمان قنوط نومیدی
چون تعطّل بطاله بیکاری

شرح یاس بفتح یاء حطی و سکون همزه و سین سعفص و حرمان بکسر حاء حطی و سکون راء قرشت و میم و الف و نون و حرم بفتح و حرم و حرمه و حرمه و حرم بفتح ها و کسر راء نیز و قنوط بضم قاف و ضم نون و واو و طاء حطی و قنط بفتحتین و قناط بفتح نیز هر یازده عربی و مصدر است یاس و قنوط از باب نصر و ضرب و حسب و حسن و قنط و قناط از باب علم بمعنی نومید یعنی نومید شدن و حرمان بلغات نیز از باب ضرب و علم بمعنی نومید منع کردن نیست و اسقاط واو عطف از قنوط از جهت وزن شعر و یاء نومیدی و بیکاری مفید معنی حاصل مصدر است تعطّل بفتح تاء قرشت و فتح عین سعفص و ضم و شدّ طاء حطی و لام و بطاله بفتح باء ابجد و تخفیف طاء حطی و فتح لام و ها مصدریه هر دو عربی و مصدر است اول از باب تفعّل و ثانی از باب نصر بمعنی بیکار یعنی بیکار شدن

۲ اصل

قرد کپّی فضاعه سکلابی
حرفه پیشه جزا سزاواری

شرح قرد بفتح قاف و سکون راء قرشت و دال ابجد عربیست بمعنی کپی یعنی میمون جمعش اقراد بفتح و قرود بضم و قرده بکسر اول و فتح ثانی و قرده بفتح اول و کسر ثانی است کپی بفتح کاف و کسر و شدّ باء عجمی و یاء معروف فارسی است

فضاعه

فضاعه بضمّ قاف و تخفیف ضاد ضظغ و فتح عین سعفص و هاء عربیست بمعنی سکلابی یعنی سگ آبی سکلابی بضمّ سین بی نقطه و سکون کاف عجمی و لام و باء یکنقطه و یاء معروف فارسی است حرفه بکسر حاء حطی و سکون راء قرشت و فتح فاء مصدریه عربی و مصدر باب ضرب بمعنی پیشه یعنی کسب و کار کردن پیشه بکسر پای عجمی و یاء مجهول و اخفای ها فارسی است جزاء بفتح جیم و تخفیف زاء و الف ممدود یا فتح حا حطی و تخفیف راء قرشت و الف مقصور هر دو عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی سزاواری بنا بر اول بمعنی پاداش دادن عمل نیکی و بدی و قصر آن از جهت وزن شعر است و بنا بر ثانی بمعنی لایق شدن بچیزی و تفسیر هر دو لغت بسزاواری صحیح است چه سزاوار بفتح سین بی نقطه مشترک در هر دو معنی مذکور و فارسی و یاء آن مفید معنی حاصل مصدر است

۱ اصل

ضرب جلد است و عضو هرو زدنا
ترکی اوقماق و هندوی ماری

شرح ضرب بفتح ضاد ضظغ و سکون راء قرشت و باء ابجد و جلد بفتح جیم و سکون لام و دال ابجد و عضو بفتح عین سعفص و سکون ضاد ضظغ و واو و هرو بفتح ها و سکون راء قرشت و واو هر چهار عربی و مصدر است اول از باب ضرب بمعنی زدن مطلق و ثانی از باب ضرب بمعنی زدن بتازیانه و ثالث و رابع از باب نصر بمعنی زدن بعصا اوقماق بضمّ همزه و واو اشباع و سکون قاف و فتح میم و الف و قاف لفظ ترکیست بمعنی زدن ماری بمیم و الف و کسر راء قرشت و یاء حطی لفظ هندیست بمعنی زدن یعنی زدن را بزبان ترکی اوقماق و بزبان هندی ماری گویند

۱ اصل

ذبّ و دفع است جزیه سرگزیه
قذف و رمی است شتم و سب خواری

شرح

شرح ذب بفتح ذال ثخذ و شد باء ابجد عربی و مصدر باب نصر است بمعنی دفع یعنی دور کردن و دفع بفتح دال ابجد و سکون فاء و عین سعفص نیز عربی و مصدر باب منع است بنا بر شهرت تفسیر بان شده جزیه بکسر جیم و سکون زای و فتح یاء حطی و تاء معرب کزیه فارسی است بمعنی مالی که بطریق سرشمار از اهل ذمه گرفته میشود جمع جزی بکسر و ضم و جزی بکسر اول و سکون ثانی و جزاء بکسر و مد مست سرگزیه بفتح سین بی نقطه و فتح کاف عجمی و کسر زای و فتح یاء دو نقطه در پایین و اخفای هاء فارسی است مرکب است قذف بفتح قاف و سکون ذال ثخذ و فاء عربی بفتح و راء قرشت و سکون میم و یاء حطی و شتم بفتح شین قرشت و میم مشدد بفتح هر دو میم و سکون شین و فتح و ضم تاء اول نیز و سب بفتح سین سعفص و شد باء ابجد هر پنج عربی و مصدر است اول از باب ضرب بمعنی سنگسار کردن و ثانی از باب ضرب بمعنی انداختن هر چیزی و ثالث از باب نصر و ضرب و رابع و خامس از باب نصر بمعنی دشنام دادن و چون سنگسار کردن و دشنام دادن بکسی و انداختن چیزی مستلزم خوار و خفیف کردن آنکس و آن چیز است لهذا تفسیر بلازم شد بجای ملزوم خوار بفتح خاء با نقطه و واو معدوله فارسی و بحسب اصل لغت بمعنی ذلیل و خوار شدن و استعمالش درین مقام بمعنی ذلیل و خوار کردنیدن از جهت ضرورت شعری و یاء مفید معنی حاصل مصدر است

ملحق

عرف بوی است و عرف نیکویی
مسک و مشک و براءة بیزاری

شرح عرف بفتح عین سعفص و سکون راء قرشت و فاء عربیست بمعنی مطلق بوی خواه خوش و خواه بد لکن اغلب در بوی خوش مستعمل است عرف بضم عین سعفص و سکون راء قرشت و فاء عربی و مصدر است بمعنی نیکویی یعنی کرم و بخشش کردن مسک

بکسر میم و سکون سین سعفص و کاف معرب مشک فارسی است بمعنی بوی خوش معروف و آن مذکر و نزد فراء مذکر و مؤنث هر دو و در نزد غیر او مستعمل است پاره اش مسکه و جمعش مسک بر وزن عنب است بضم میم و سکون شین با نقطه و کاف عجمی فارسی است براءة بفتح باء ابجد و تخفیف راء قرشت و الف و فتح همزه و تاء مصدر است و براو بفتح و مد و برو بضم و مد نیز عربی و مصدر باب علم است بمعنی بیزاری یعنی بیزار شدن و یاء بیزاری مفید معنی حاصل مصدر است

فصل
القطعة الثالثة والثلثون في بحر المجتث المثمن المخبون المقصور في معرفة
اوزان الفلزات

شرح یعنی قطعه سی و سیم در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور در دانستن اوزان فلزات نه گانه است بحساب فارسی و آن بحر یست که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظم ز هی ز رخ تو زده طعنه بر مه و چار مفاعلن فعلاتن * ربوده چشم تو از جان بیقرار قرار مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن مگوی مجتث و این قطعه را بکن تکرار و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دوم و در این قطعه دو بیت است

اصل

زر و حبه هفتاد و یکدر سیماب * چهل شش آرا و زیر سی هشت شمار
ذهب صد است سرب پنجه و نه آهن چل * برنج و مس چل و پنجاست نقره پنجه و چار

شرح بدانکه مراد ازین قطعه فرق میان خالص و مغشوش از فلزات نه گانه است فلز در لغت هر کوهر را گویند که از کان خیزد و در اصطلاح احبا معدنی را گویند که هر یک از آن مخصوص با وزن مخصوص باشد اعم از آنکه منطرق بالفعل باشد یعنی بالفعل قابل گداز و چکش کش باشد یا بالقوه یعنی با عمال

مخصوصه قابل گداز و چکش گیر گردد قسم اول یعنی چکش گیر بالفعل هشت نوع است
که از هفت معدن حاصل میشود شش تای از آن جمله که طلا و نقره و قلعی و سرب
و آهن و روی توتیائی که هر یک از معدن مخصوص و دو تای دیگر که مس و روی است
هر دو از یک معدن و در وزن مختلفند مس از گداز جنس معدن حاصل میشود
بعضی از آن مایل بزردگی و اکثر آن سرخ میباشد و از نحاس همین جوهر است و روی
از معدنی که از منکون میگردد و بجهت خود روی از اد روی و مس نشکو گویند
و آن مس زرد شفافیست شبیه برنج مصنوع که از تا فتن آتش و کوفتن چکش
شبا نمیگردد و از صفر و طالیقون همین جوهر مراد است و این انواع ثمانیه را به
جهت آنکه فی الحقیقه از هفت معدن حاصل میشوند اهل صناعه معادن سبعه گویند
و قسم ثانی یعنی منطرق بالقوه که باعمال مخصوصه قابل گداز و چکش گیر میگردد یک
نوع است که سیماب است پس فلزات نه نوع و معادن منطرقات هفت و از یکمعدن
دو فلز خیزد که مس و روی باشد و چون اشتباه عظیم در اصناف فلزات و اسامی
آنها واقع شده و تا حال احدی بجهت عدم استقصا ذکر آنها ننموده و لهذا اولا
اسامی هر یک بترتیب شعری مذکور و ثانی اوزان آنها بتفصیل مسطور میگردد
روی بضم راء بینقطه و واو مجهول فارسیست یعنی مس زرد و معدنی و بفارسی مس
نیز و بعربی صفر و بیونانی طالیقون گویند سیماب بکسر سین بینقطه فارسیست
و جیوه نیز و بعربی زیبق و اکسیریان فرار گویند ارزیز بفتح همزه و سکون راء بی
نقطه و هر دو زاء بنقطه و یاء دو نقطه در پایین فارسیست و بعربی قلع رصاص
ابیض و اکسیریان مشتری و سادس گویند ذهب بفتح ذال المعجمه و فتح هاء و باء ابجد
عربیست و بفارسی زر و طلا و اکسیریان شمس و رابع گویند سرب بضم سین بی
نقطه و ضم و سکون راء بینقطه فارسیست و بعربی اسرب و آنک و رصاص اسود و نیز

قوشم و اکسیریان زحل و سابع گویند آهن بهمزه و الف و فتح هاء و نون و حدید عربیست
و اسم اصطلاحی صفر مصنوع از مس سرخ و جز از روی توتیای معدنی است و از بنجا
مراد از برنج روی توتیای بسیط معدنی است که بعربی شبه و اکسیریان عطارد و ثانی
گویند چه برنج از مرکبات نه از فلزات بسیطه مس بکسر میم و سین بینقطه فارسی
است و بعربی نحاس و اکسیریان زهره و ثالث گویند نقره بضم نون و سکون و کسر
قاف و فتح راء بینقطه و اخفای هاء فارسیست و بفارسی سیم نیز و بعربی فضه و لجین
و اکسیریان قمر و اول گویند یعنی قالب پیمانه که در آن هفتاد و یک درم از سیماب
یعنی جیوه در آید در همان قالب پیمانه از روی یعنی مس زرد معدنی چهل و شش
درم در آید و در همان قالب پیمانه از ارزیز یعنی قلعی سی و هشت درم در آید
در همان قالب پیمانه از ذهب یعنی طلا صد درم در آید و در همان قالب پیمانه
از نقره پنجاه و نه درم در آید

اصل

القطعة الرابعة و الثلثون فی بحر الرمل المثمن المقصور فی معرفة اوزان الفلزات بحساب الجمل

شرح یعنی قطعه سی و چهارم در بحر رمل مثمن مقصور در دانستن اوزان فلزات
کائنه است بحساب ابجد که از حساب جمل نیز گویند و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع
سه فاعلاتن و یک فاعلان حاصل شود چنانکه رفیع القدری گفته نظم

اگر نباشد فطرتت در ملک دانش پادشا | کوی پیش همت والای تو همسنگ گاه

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان خبر و در بحر رمل این قطعه بر خوان صحیحا و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه ششم و دو ابیقطه نیز دو بیت است اصل

نه فلز مستوی الحجم ار بخوا بر کشی | اختلاف وزن دارد هر یکی با اشتبا
وزن لکن زیبق و اسرب ذهب ارزیز حل | فضه مد آهن یکی مس شبه روی ماه

القطعة الرابعة والثلثون

شرح زر بفتح زای فارسی ذهب است بمعنی طلا و زیبق بکسر زای و یاء حطی و فتح
وکسر باء ابجد و قاف عربی است بمعنی سیماب یعنی جیوه اسرب بضم همزه و سکون سین
سعفص و ضم راء قرشت و تخفیف و تشدید باء ابجد عربیست بمعنی رصاص اسود
یعنی قرقشم ارزیز بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و هر دو زای و یاء حطی دو نقطه
در پائین فارسی رصاص ابیض است بمعنی قلعی فضه بکسر فا و شد ضاد ضطغ
و تاء عربی است یعنی نقره آهن بهمزه و الف و فتح هاء و نون فارسی حدید است
مس بکسر میم فارسی نحاس است بمعنی مس سرخ شبه بفتح شین قرشت و فتح باء
ابجد و هاء عربی است بمعنی روی روینبای معکّد روی بضم راء بی نقطه و واو مجهول
و یاء دو نقطه در پائین فارسی صفر عربی وطالیقون رونا ینست بمعنی مس درست
یعنی مس زرد معکّد یعنی نه کانی مسای درزجم را چون هرگاه بوکشی اختلاف وزن
دارد هر یکی به سبب هر زرد یعنی طلا در قالب پیمانه مجبب و زن لکن باشد یعنی
صد درم باشد چه لام سی و کاف بیست و نون پنجاه است زیبق یعنی جیوه در همان
قالب پیمانه الو باشد یعنی هفتاد و یک درم باشد چه الف یک و لام سی و میم
چهل است و اسرب بمعنی قرقشم در همان قالب پیمانه دهن باشد یعنی پنجاه
نه درم باشد چه دال چهار و هاء پنج و نون پنجاه است و ارزیز یعنی قلعی در همان
قالب پیمانه حل باشد یعنی سی و هشت درم باشد چه حا هشت و لام سی است
و فضه یعنی نقره در همان قالب پیمانه ند باشد یعنی پنجاه و چهار درم باشد چه نون
پنجاه و دال چهار است و آهن در همان قالب پیمانه یکی باشد یعنی چهل درم باشد
چه دو یاء بیست و کاف بیست است و مس یعنی مس سرخ و شبه یعنی روی و روینبای
معکّد در همان قالب پیمانه مه باشد یعنی چهل و پنج درم باشد چه میم چهل و ها
پنج است و روی یعنی مس زرد معکّد در همان قالب پیمانه مما باشد یعنی چهل و یک

القطعة الخامسة والثلثون

درم باشد چه میم چهل و الف یك **اصل** و ها پنج است

القطعة الخامسة والثلثون في بحر الهزج المثمن السالم

شرح یعنی قطعه سی و پنجم در بحر هزج مثمن سالم است و آن بحری است که هر مصراع
از تقطیع چهار مفاعیلن با نون حاصل شود چنانکه ناظم گفته **نظم** دهی
دل برد از کلاه لهٔ روی بر عنائی   شده دیوانه زنجیر زلف عقل سودائی
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن   بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور
بینائی   و وجه تسمیه این بحر گذشت و قطعه یک بیت و دو نیم و در این قطعه
چهار بینا اصل و سه **اصل** بیت ملحق است

وقوف و حدس و علم و شعر و فقه و فهم دانائی
غمار و حفله انبوه و هدجوی و حدت تنهائی

شرح وقوف بضم واو و ضم قاف و واو و فاء و حدس بفتح حاء حطی و سکون
دال ابجد و سین سعفص و علم بکسر عین سعفص و سکون لام و میم و شعر بشین قرشت
و سکون سین سعفص و راء قرشت و بفتحتین و شعره بحرکات شین و سکون عین
و تاء و شعری بکسر و ضم اول و فتح و شعو و شعوه بضم و مشعوه بفتح و مشعو واو بفتح
و مدینه و فقه بکسر فاء و سکون قاف و هاء و فهم بفتح فاء و سکون و فتح هاء و میم
و فهامه بکسر و فتح و فهامیه بضم هر پانزده عربی و مصدر است و وقوف از باب ضرب بمعنی
دانستن و حدس از باب ضرب و نصر بمعنی از رای و گمان خود سخن گفتن و کار کردن
و علم از باب علم و شعر بلغاته از باب نصر و حسن و علم و فهم بلغاته از باب علم بمعنی دانائی
یعنی دانستن پس تفسیر وقوف و حدس نیز بدانائی مجاز و از باب تفسیر بلازم است
و یاء دانائی و انبوهی و تنهائی مفید معنی حاصل مصدر است غمار بضم و فتح غین ضطغ
و تخفیف میم و راء قرشت و بر وزن فرس و جمع نیز و حفله بفتح حاء حطی و سکون

فاء ولام وتاء زائده شعر نیز هم بفتح عربی ومصدر باب نصر است بمعنی ابنوهی یعنی پُر
و بسیار شدن مردم حده بکسر حاء حطی وتخفیف دال ابجد و تاء مصدر نیز و وحد بفتح
واو وسکون حاء حطی و دال ابجد و تاء مصدر نیز و وحدت وحاده بفتح و وحود و
وحود بضم نیز هر شش عربی ومصدر باب علم است بمعنی تنها یعنی تنها شدن اصل

عساره مسکنت چون بؤس فقر وعیلۀ درویشی
مخاثیم و مکائل کیلها فیلوله بیرائی

شرح عساره بفتح عین سعفص و راء قرشت و تاء مصدر نیز وعسر بضم نیز و مسکنت
بفتح میم وسکون سین سعفص و فتح کاف و نون و تاء مصدر نیز و بؤس بضم باء
ابجد وسکون همزه و سین سعفص و بؤس بضمتین و بئس بفتح باء وکسر همزه و
بؤسی بضم و قصر و بئسی بکسر و قصر نیز و فقر بفتح و ضم فاء وسکون قاف و راء قرشت
وعیله بفتح عین سعفص وسکون یاء حطی ولام و تاء مصدر نیز وعیل بی تاء وعیول
بضم ومعیل بفتح میم وکسر عین نیز هر چهار عربی ومصدر است عساره وعسر وفقر از
باب حسن و مسکنت از باب ضر و بؤس بلغاتها از باب ضرب بمعنی درویشی یعنی درویش
و بیچیز شدن واسقاط حرف عطف از مسکنت از جهت وزن شعر است و یاء درویشی
و بیرائی مفید معنی حاصل مصدر است مخاثیم بفتح میم و تخفیف خاء ثخذ وکسر تاء
قرشت و یاء حطی و میم و مکائل بفتح میم و تخفیف کاف وکسر همزه ولام و بر وزن
مخاثیم نیز واصوع بفتح همزه و سکون صاد سعفص و ضم واو و عین سعفص واصوع
بفتح همزه و سکون صاد و ضم همزه واصواع بفتح وصوع بضم و صیعان بکسر نیز هر هشت
عربی است اول جمع مختوم بفتح و ثانی کاف و ثالث جمع مکیال بکسر و باقی جمع صاع
بمعنی کیلها یعنی پیمانها و کیل بفتح کاف وسکون یاء حطی ولام نیز عربی و تفسیر بان
بنا بر شهرت و تبدیل شراح بتفسیر مخاثیم و هم چنین عصاره را نیز هم یافت نشد

ناشی از عدم استقصا است فیلوله بفتح فاء وسکون یاء حطی و ضم لام و واو ولام
و فاء مصدر نیز و فیله بفتح نیز عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی بیرائی یعنی غلط کردن
وضعیف عقل شدن بی رائی مرکب از بی فارسی و از رای عربی بمعنی عقل و اعتقاد
وجمعش آراء بهمزه و الف ومد آراء بفتح ومد و اری بفتح و ری بضم وکسر راء
وشد یاء و رئی بر وزن غنی و قلب همزه اش با الف از جهت رعایت قافیه و یاء
آخرش مفید معنی حاصل مصدر است

اصل

تره ضغن و ضغینه احنه حقد حنق کینه
قیمه فاره نافه طاقت وقدرت توانائی

شرح تره بکسر تاء قرشت و تخفیف راء قرشت و تاء مصدر نیز و تر بکسر تاء قرشت
وسکون راء قرشت و تر بفتح وکسر نیز وضغن بکسر ضاد ضظغ وسکون غین ضظغ
و نون وضغینه بفتح ضاد وکسر غین ضظغ و یاء حطی و نون و تاء مصدر نیز و احنه
بکسر همزه وحقد بکسر حاء حطی وسکون قاف و ذال ابجد و بر وزن فرس و حقد
بر وزن سفینه نیز وحنق بفتح حاء حطی و فتح وکسر نون و قاف وحنق بسکون نون
هر دوازده عربی و مصدر است تره و وتر و تر از باب ضرب و ضغن و ضغینه از باب علم
بمعنی کینه ور شدن واحنه از باب علم وحقد وحقد وحقیده از باب ضرب و علم و
حنق وحنق از باب علم بمعنی کینه کوفتن جمع تره ترات بکسر و جمع ضغن اضغان
بفتح و ضغینه ضغائن بفتح و جمع احنه احن بر وزن عنب و جمع حقد احقاد و
حقائد بفتح وحقود بضم و جمع حنق حناق بکسر و اسقاط واو عطف از ضغن
واحنه و فاره از جهت وزن شعر است قیمه بفتح قاف وکسر سین سعفص و یاء
حطی و میم و تاء و هتم بر وزن کتف نیز و فاره بفا و الف و راء قرشت و تاء و فاء
بفتح فاء وسکون همزه نیز هر چهار عربیست اول و ثانی بمعنی بوی دادن و ثالث و

ذابع بمعنی نافهٔ مشک ظافر بطاء حطی وقاف وتاء مصدریه وقدرت بضم قاف
وسکون دال ابجد وراء قرشت وتاء مصدریه وقدر وقداره بفتح ومقدره بفتح
میم وحرکات دال ومقدار بکسر ومقدوره وقدر بضم وقدران بکسر وقدار بفتح
وکسر هر یازده عربیست اول اسم مصدر باب افعال وقدرت بلغاته مصدر باب نصر و
ضرب علم بمعنی توانائی یعنی توانا وصاحب قوت شدن توانا بضم تاء دو نقطه
در بالا فارسی وبا الف ... مفید معنی حاصل

اصل

الا نعمت ضر زحمت بلا هم نعمت و زحمت
کنان وکن غطا پوشش فضیحت فضح رسوائی

شرح الا بفتح وکسر همزه وتخفیف لام والف مقصوره والی بفتح وکسر همزه وسکون
لام وراء حطی والو بفتح همزه وسکون واو نیز عربیست بمعنی نعمت یعنی وسعت ومال
جمعش آلاء بهمزه والف ومد وفعلش از باب نصر مستعمل است ونعمت بکسر نون وسکون
عین سعفص نیز عربیست وفعلش از باب علم ونصر وضرب مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر
دان شد ضر بفتح ضاد ضظغ وفتح راء قرشت وراء دیگر عربیست بمعنی زحمت یعنی
تنگی و پریشانی وفعلش از باب نصر مستعمل است وزحمت بفتح زای وسکون خاء حطی
ومیم وتاء زائده شعر نیز عربیست وفعلش از باب منع مستعمل است بنا بر شهرت
تفسیر دان شد بلا بفتح باء ابجد وتخفیف لام والف ممدوده عربیست هم بمعنی نعمت
وهم بمعنی زحمت ومقصور از جهت وزن شعر است وفعلش از باب نصر مستعمل است
کنان بکسر کاف وتخفیف نون اول وکن بکسر کاف وشد نون وکنه با تاء نیز
وغطاء بکسر غین ضظغ وتخفیف طاء حطی والف ممدوده هر سه عربیست بمعنی
پوشش هر چیزی جمع کنان اکنه بفتح همزه وکسر کاف وشد نون وجمع کن اکنان
بفتح وفعلش از باب نصر مستعمل است وجمع غطاء اغطیه بفتح اول وکسر ثالث و

فعلش از باب ضرب مستعمل ومقصور واو عطف از جهت وزن شعر است وفضیحه بفتح
فاء وکسر ضاد ضظغ ویاء حطی وحاء حطی وتاء وفضوح وفضوحه بضم وفضاحه بفتح
وفضاح بکسر نیز وفضح بفتح فاء وسکون ضاد ضظغ وحاء حطی هر شش عربیست
پنج اول اسم مصدر وفضح مصدر باب منع بمعنی رسوائی یعنی رسوا کردن ویاء در رسوائی
مفید معنی حاصل مصدر است

ملحق

رطب خرما وقنو از خوشه عرجون چوب آن خوشه
نخیل ولینه خرما بن چو سلاء سیخ خرمائی

شرح رطب بضم راء قرشت وفتح طاء حطی وباء ابجد ومعو بفتح میم وسکون
عین سعفص وواو هر دو عربیست بمعنی خرمای تر واحد اول رطبه وجمعش رطاب بفتح
است وجنس خشک آن را تمر گویند بفتح تاء قرشت وسکون میم وراء قرشت واحد
تمره وجمع تمره تمرات بفتحتین وجمع تمر تمور وتمران بضم است قنو بکسر وضم قاف و
سکون نون وواو وقناء بکسر وفتح قاف ومد نیز عربیست بمعنی انخوشه یعنی خوشه
خرما جمع اول قنوان وقنیان بحرکات قاف وجمع ثانی اقناء بفتح ومد است انخوشه
بهمزه والف مرکب از آن اسم اشاره بخرما واز خوشه وفارسیست عرجون بضم عین
سعفص وسکون راء قرشت وضم جیم وواو ونون بر وزن کتاب نیز هر دو عربیست
بمعنی چوب انخوشه یعنی چوب خوشه خرما جمع اول عراجین بفتح وجمع ثانی اهن
بضمتین است آن خوشه نیز مرکب وفارسیست نخیل بفتح نون وکسر خاء نخذ ویاء
حطی ولام وبر وزن بغل نیز ولینه بکسر لام ویاء حطی ونون وتاء هر دو عربیست
بمعنی خرما بن یعنی درخت خرما اول مذکر نیز مستعمل وجمع ثانی لین بکسر وجمع جمع
لیان بکسر است سلاء بضم سین سعفص وشد لام والف ممدوده عربیست بمعنی سیخ
خرمائی یعنی خار درخت خرما که خرمائی یعنی خرما فروش بجهت آلوده نشدن دست

وقصرش ازجهت وزن شعرست ملحق بمشتری دهند واحدش سالوه

جنین است ولد بچه چو نسل و نجل زاد آمد
گذشته از سه کهل و شبیبه هست برنائی

شرح جنین بفتح جیم وکسر نون ویاء حطی ونون دیگر وولد بفتح واو وفتح
وسکون لام ودال ابجد وبروزن فقل ومثل نیز هر دو عربیست بمعنی بچه اول
ار بچه را گویند که در شکم باشد جمعش اجنه بفتح اول وکسر ثانی واجنن بفتح اول
وضم ثالث وانصفه از جن بفتح وشد از باب نصر بمعنی در پرده شد دوست ثانی بچه
تازه زائیده شده را گویند وان واحد وجمع هر دو مستعمل وگاهی جمع اولاده
میشود براولاد بفتح وولده والده بکسر وولد بضم وانصفه از ولاد وولاده و
ولده بکسر ومولد بروزن مجلس از باب ضرب بمعنی زادنست نسل بفتح نون
وسکون سین سعفص ولام ونسیله بروزن سفینه نیز ونجل بفتح نون و
سکون جیم ولام هر سه عربیست بمعنی زاد یعنی فرزند جمع اول انسال بفتح
وجمع ثانی نجول بضم وهر سه صفه از نسل ونجل بفتح از باب نصر بمعنی زادن
است زاد بزای ودال بی نقطه فارسیست کهل بفتح کاف وسکون هاء ولام
عربی است بمعنی مردی که سنش از سی ویا سی وچهل سال گذشته باشد تا پنجاه
ویا یکسال یا مطلق مرد پیر جمعش کهول بفتح اول وضم ثالث وکهول وکهلون
بضم وکهال بکسر وکهل بروزن رکع ومؤنثش کهله وجمعش کهلات بسکون وفتح
هاء است شبیبه بفتح شین قرشت وکسر باء ابجد ویاء حطی وباء وتاء مصدریه
وشباب بفتح نیز عربی ومصدر باب ضرب بمعنی برنائی یعنی جوان وبالیده
شدن کودک برنائی بفتح باء یکنقطه فارسی ویاء آن مفید معنی حاصل مصدر
است ملحق سنام و کز وجبله چو عریکه نام کوهان دان

فتوت شد جوانمردی بصارت چشم بینائی

شرح سنام بفتح سین سعفص وتخفیف نون والف ومیم وکز بفتح وکسر کاف
وسکون ثاء قرشت وراء قرشت وبروزن فرس وکثره بفتح نیز وجبله بفتح وضم
جیم وسکون باء ابجد ولام وتاء وعریکه بفتح عین سعفص وکسر راء قرشت ویاء
حطی وکاف وتاء هر هشت عربیست بمعنی کوهان شتر کثر کوهان بلند باقی مطلق
کوهان را گویند جمع اول اسنمه بفتح اول وکسر ثالث وجمع عریکه عرک بضمتین
فتوه بضم فاء وضم تاء قرشت وشد واو وتاء مصدریه عربی واسم مصدر باب
تفعل وتفاعل است بمعنی جوانمردی یعنی کرم وبخشش کردن بصارت بفتح وکسر
باء ابجد وتخفیف صاد سعفص وراء قرشت وتاء مصدریه وبصر بفتحتین نیز عربی و
مصدر باب حسن وعلم است بمعنی بینائی یعنی بینا چشم وبینا دل شدن ویاء بینائی
مفید معنی حاصل مصدر است

اصل

القطعة السادسة والثلثون فی بحر المضارع المثمن الاخرب المحذوف

شرح یعنی قطعه سی وششم در بحر مضارع مثمن اخرب محذوف وآن بحریست که وزن
مصراعش از تقطیع مفعول فاعلن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظم
از مشک تو رقم زده بر صفحه قمر خواهد ز لعل تو دل بیمار من شکر مفعول
فاعلاتن مفعول فاعلن بحر مضارع آمده این بحر بر یکهر وفی الحقیقه این بحر از فروع
مضارع است چه اصلش در فارسی هر مصراعی دو مفاعیلن فاعلاتن است وجه تسمیه
این بحر مضارع مثمن اخرب محذوف آنستکه مضارع بمعنی مشابهت دارنده است
وچون این بحر مشابهت دارد ببحر منسرح در اشتمال رکن دویم هر یک بر وتد مفروق
چه اصل بحر منسرح مستفعلن مفعولات دو بار ورکن دویم که در این بحر فاعلاتن
ودر بحر منسرح مفعولات بضم تاء است هر یک مشتمل است بر وتد مفروق که در اول

فاع ودر ثانی لات است لهذا مضارع‌ش نامیده‌اند وچون هر سبب از ارکان
ثمانیه حاصل شد لهذا مثمنش نامیده‌اند وچون در صدر وابتدا وحشو ثالث
وسابع خرم که حذف میم مفاعیلن است بکجا جمع وعیلن بمعنی فاعلن که هم وزن است
نقل شد لهذا اخربش نامیده‌اند چه خرب نزد عروضیان اجتماع خرم با کف است
در یک رکن وچون از عروض وضرب لفظ لن وتن که سبب خفیف ساقط وفاعلا
مفاعلن که هم وزن است نقل شد لهذا محذوفش نامیده‌اند چه حذف نزد عروضیان
اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن وتقطیعش چنین است ازمبل مفعول شفره
محذی فاعلاتن نشکرد مفعول دان ذکر فاعلن ودر این قطعه شش بیت است
بیت ملحوا است

۱ صل

ازمبل شفره ومحذا نشکرده را ازذکر
پولاد انیث ضد ش واسکاف کفشگر

شرح ازمبل بکسر همزه وسکون زای وکسر میم وباء حطی ولام وشفره بفتح وضم
شین قرشت وسکون فاء وراء قرشت وفاء ومحذا بکسر میم وسکون خاء حطی وذال
ثخذ والف مقصوره منقلبه از واو هر سه عربیست بمعنی نشکرده شفره خفاف وصحاف
وسراج وامثال‌هم جمع اول ازامبل بفتح وجمع ثانی شفار بکسر وجمع ثالث محاذی
بفتح وآن اسم آلت از حذو بفتح وحذاء بکسر ومد از باب ضرب بمعنی بریدن وبرابر کردن است
نشکرد بکسر نون وسکون شین با نقطه وکسر کاف عجمی وسکون راء بی نقطه فارسیست
ذکر بفتح ذال ثخذ وفتح کاف وراء قرشت وبر وزن امیر نیز عربیست بمعنی پولاد
مصنوعی ومعنی مطلقا پولاد بضم یاء عجمی وواو ولام وذال بی نقطه فارسی و
معربش فولاذ بذال ثخذ است انیث بفتح همزه وکسر نون ویاء حطی وثاء ثخذ عربی
است بمعنی ضد ذکر یعنی نرم آهن وضدش مرکبا از ضد عربی بمعنی خلاف واز ش

شین ساکن فارسی ضمیر غایبست راجع است بذکر وبمعنی آنست اسکف بکسر همزه وسکون
سین سعفص وکاف وفاء واسکف بفتح همزه وفتح کاف واسکوف بضم همزه وضم کاف
وبر وزن شداد وسیکف بر وزن صیغل نیز هر پنج عربیست بمعنی کفشگر یعنی کفش دوز
کفشگر مرکب از کفش واز گر بفتح کاف عجمی بمعنی دوزنده وفارسی واسقاط واو عطف
از انشان از جهت وزن شعر است

۲ صل

خنزیر خوک ورجس نجس هلب کاسموی
تخان وقفش کفش وثنا چو ثناخیر

شرح خنزیر بکسر خاد ثخذ وسکون نون وکسر زای وباء حطی وراء قرشت عربی
است بمعنی خوک جمعش خنازیر بفتح است خوک بکاف عجمی فارسیست رجس بکسر راء
قرشت وسکون جیم وسین سعفص وبر وزن فرس وکتف وقذر بفتح قاف وسکون
وفتح ذال ثخذ وراء قرشت وبر وزن فرس نیز وقذار وقذاره هر هفت عربیست
بمعنی چیز نجس یعنی پلید وهر هفت صفت است رجس ملغا نه از رجس بکسر از باب علم
وقذر ملغا نه وقذر بفتحتین از باب علم ونصر است وقذاره بفتح وضم از باب حسن
بمعنی پلید شدن ونجس بفتح نون وفتح وسکون وکسر وضم جیم وبر وزن مثل نیز عربی
وفعلش از باب علم وحسن مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر بان شد هلب بضم هاء و
سکون لام وباء ابجد عربیست بمعنی کاسموی یعنی موی خوک کاسموی بکاف وسین بی
نقطه مرکب از کاس بمعنی خوک واز موی فارسیست تخان بفتح تاء قرشت وسکون
سین سعفص وخاء ثخذ والف ونون وتخن بفتح تاء وسکون سین وفتح خاء وتخین
بفتح تاء وسکون سین وکسر خاء وباء حطی نیز وقفش بفتح قاف وسکون فاء وسین
قرشت سه اول عربیست بمعنی چکمه جمعشان تساخین بفتح وثالث معرب کفش فارسی
است پس تفسیر تخان نیز بکفش مجاز وبنا بر بعض از شراح تفسیر از آن نیز وقتی یافت

نشد ناشی از عدم استقصا است نشا بفتح نون وفتح ثاء مثلثه والف مقصور منقلبه از
واو و بنا بفتح نون وفتح باء ابجد وهمزه هر دو عربیست و آن مصدر باب افعال
بمعنی خبر دادن جمعش انباء بفتح و مد است و خبر بفتح خاء ثخذ وفتح باء ابجد و راء قرشت
نیز عربی و اسم مصدر از باب افعال و جمعش اخبار بفتح و جمع جمعش اخابیر بفتح است بنابر
شهرت تعبیر **اصل** بان شد

شکو است فرج حر از کین ایذ و زان
مهبل‌ها نش و قهبلس زب بر سر

شرح شکو بفتح و کسر شین قرشت و سکون کاف و راء قرشت و فرج بفتح فاء و
سکون راء قرشت و جیم و حر بکسر حاء حطی و تخفیف راء قرشت و حذف حاء حطی و حره
بکسر حاء حطی و تخفیف راء و تاء مدوره معوضه از حاء حطی نیز هر سه عربیست بمعنی آن
یعنی عورت اول و ثالث عورت زن و ثانی عورت مرد و زن را گویند مطلقا جمع فرج
فروج بضم جمع حر احراح بفتح و حرون بکسر حاء و راء است آن بهمزه و الف فارسی و اسم
اشاره بعورت مقدر است کین بکسر کاف و سکون یاء و نون عربیست بمعنی کوس ایذ دو
فرج زن جمعش کیون بضم و حذف کوش از جهت وزن شعر و آن اشاره بفرج است مهبل
بفتح میم و سکون هاء و کسر باء ابجد و لام عربیست بمعنی دهان بچه دان یا بیخ آن یا
سلک ذکر از آن یا مکان بچه از آن و شو حذف ضمیر غایب که شین ساکن است از جهت
ضرورت شعر کسیست قهبلس بفتح قاف و سکون هاء و فتح باء ابجد و کسر لام و سین
سعفص و زب بضم زای و شد باء ابجد و ایر بفتح همزه و سکون یاء حطی و راء قرشت
و ذکر بفتح ذال ثخذ و فتح کاف و راء قرشت و عرف بفتح عین سعفص و واو و فاء و قضیب
بفتح قاف و کسر ضاد ضظغ و یاء حطی و باء ابجد نیز هر شش عربیست بمعنی نره یعنی آلت
تناسل زب مطلق آلت یا آلت انسان و باقی مطلق آلت را گویند جمع زب ازباب

بفتح اول و ضم ثانی و شد ثالث واو باب بفتح و زبیبه بفتحتان و جمع ایر ایور بضم
و ایاد بهمزه و الف و ایر بهمزه و الف و ضم یاء و جمع ذکر ذکره بر وزن عنبه و مذاکیر
بفتح است نره بفتح نون و راء **اصل** بی نقطه فارسیست

خصیه خایه عانه زهار است و سره ناف
ثغره مغاک سینه و رماعه تارسر

شرح خصیه بضم و کسر خاء ثخذ و سکون صاد سعفص و یاء حطی و تاء و خصی
بضم و کسر خاء بدون تاء نیز عربیست بمعنی خایه تثنیه اش خصیان و خصیتان و جمعش خصی
بضم و فتح است عانه بعین سعفص و نون و تاء تانیث عربیست بمعنی موی زهار پس
تفسیرش بزهار مجاز است سره بضم سین سعفص و شد راء قرشت و تاء عربی
است بمعنی ناف جمعش سرر بر وزن رطب و سرات بضم سین و شد راء است ثغره
بضم ثاء ثخذ و سکون غین ضظغ و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی مغاک سینه
یعنی گودی بالای سینه که میان دو چنبر گردنست مغاک بفتح میم و تخفیف غین با
نقطه و کاف فارسی است رماعه بفتح راء قرشت و شد میم و عین سعفص و تاء عربی
است بمعنی تارسر یعنی تارک سر و آن بلندی پیش سر است که در حین طفولیت نرم
متحرک است تارک بتاء دو نقطه از بالا **اصل** و راء بی نقطه مخفف تارک و فارسی است

کابوس از سکاچه ضاغوط و نیدلان
جاثوم هم مبند و هتاک پرده ذکر

شرح کابوس بکاف و ضم باء ابجد و سین سعفص و ضاغوط بضاد ضظغ و طاء
حطی و نیدلان بکسر نون و یاء حطی و حرکات دال ابجد و لام والف و نون زائده و
بفتح نون و سکون یاء و ضم دال و نیدل بکسر و فتح نون و سکون یاء و ضم دال
نیز و جاثوم بجیم و ضم ثاء ثخذ و میم و جثام بر وزن غراب نیز هر هشت عربیست بمعنی

سکاچه یعنی بخت وان انجیر نیست که میافتند ودر شب بر سر آدمی که مقعد در بنشود
بسبب آن حرکت اطبا گویند که مقعد مصروع است سکاچه بضم سین بی‌نقطه وتخفیف
کاف وفتح جیم عجمی فارسی است منده بضم میم وفتح نون وشد دال ابجد ودال وهتا
بفتح هاء وشد تاء قرشت وکاف هر دو عربی است اول بمعنی پرده در یعنی ظاهر کنند
عیوب مردم ورسوا کنند نیز بفتح هر دو به پرده در از جهت وزن شعر است اول صیغه
او شد بد از باب تفعیل وثانی مبالغه هاتك اسم فاعل از هتك بفتح از باب ضرب
بمعنی پرده دریدن وعیوب کسی را ظاهر کردن است پرده در بباء عجمی مرکب از پرده و
ادر بفتح دال بی نقطه ﴿اصل﴾ وفادر سینیست

منهاج ومنهج جدد وقصد راه راست
دری وشریعة عطن ومورد ابجور

شرح منهاج بکسر وسکون نون وفتح هاء وجیم ومنهج بفتح میم وسکون نون
وفتح ها وجیم نیز وجدد بفتح جیم وفتح دال ابجد ودال دیگر وقصد بفتح قاف و
سکون صاد سعفص ودال ابجد هر پنج عربیست بمعنی راه راست جمع اول مناهج
وجمع ثانی مناهج است وقصد مصدر باب ضرب بمعنی آهنگ کردن نیز آمده و
گذشت در ملحوظ سیم از قطعهٔ هفتم ودر بکسر راو وسکون راء قرشت ودال ابجد
وشریعه بفتح شین قرشت وکسر راء قرشت وباء حطی ویاء وعین سعفص وتاء
وعطن بفتح عین سعفص وفتح طاء حطی ونون ومعطن بفتح میم وسکون
عین سعفص وکسر تاء نیز ومورد بفتح میم وسکون واو وکسر راء قرشت ودال
ابجد هر پنج عربیست بمعنی ابجور یعنی جائی از کنار نهر واستخر ودیگر جاها که مردمان
وحیوانات از آن جا آبخورند ودر وشریعه ومورد آبخور مردمان ودر عطن جانوران
وعطن ومعطن آبخور شتر وگوسفند را گویند جمع ورد اوراد بفتح وجمع مورد

موارد بفتح وجمع عطن اعطان بفتح وجمع معطن معاطن بفتح است ابجور بهمزه و
الف وسکون باء بکنقطه وفتح خاء بانقطه وواو معدوله وراء بی‌نقطه فارسیست ﴿ملحق﴾

زرق حنیك وبخی مشك چو قربه عصام
ستن مشك کهنه باشد صرام جرم کو

شرح زق بکسر زای وشد قاف عربی است بمعنی خیك آب یا مطلق خیك جمعش
ازقاق بفتح وزقاق بکسر زای وتخفیف قاف وزقاق بضم زای وشد قاف است نحی
بکسر وفتح نون وسکون حا حطی وباء حطی وبر وزن علی نیز وقربه بفتح قاف و
سکون راء قرشت وباء ابجد هر دو عربی است بمعنی مشك یعنی خیك اول مطلق
خیك یا خیك روغن را گویند جمعش انحاء بفتح ومد است ونحی بر وزن حلی
ونحاء بکسر ومد است وثانی خیك شیره وآب را گویند جمعش قرابات بکسر وبکسرتین
وفتح اول وکسر ثانی وقرب بر وزن عنب است مشك بفتح میم وسکون شین با
نقطه وکاف عجمی فارسی است عصام بکسر عین سعفص وتخفیف صاد سعفص ومیم
وکاء بکسر واو وتخفیف کاف والف ممدوده منقلبه از یاء وشناق بکسر شین قرشت
وتخفیف نون وقاف نیز هر سه عربیست بمعنی بند مشك اول بند را گویند که خیك
بان از جای بجای حرکت دهند ثانی وثالث بند را گویند که سر خیك را بان
بند کنند شن بفتح شین قرشت وشد نون وشنه با تاء نیز عربیست بمعنی مشك
کهنه کوچك جمعش شنان بکسر صرام بفتح صاد سعفص وشد راء قرشت ومیم
عربی است بمعنی چرم کو یعنی ساز وان مبالغه صارم از صرم بفتح از باب ضرب بمعنی
بریدن وقطع کردن است چرم کر بفتح جیم عجمی فارسی ومرکب از چرم واز کر بمعنی سازنده است

﴿اصل﴾
القطعة السابعة والثلثون فی بحر المضارع المثمن الاخرب المکفوف المقصور

القطعة السابعة والثلثون

شرح یعنی قطعهٔ سی و هفتم در بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور است و آن
بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان حاصل شود
چنانکه ناظمی گفته **نظم** ایجان ما ز ناوک چشم تو کشته کیش در سینه
دل زده شست بلای غم تو دیش مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان این بحر را
مضارع سازش نو و دیخویش و وجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ سی ام و در
این قطعه سه بیت اصل وسه بیت ملحق است

۱ اصل

عقرب چه کژدم است و جمه دهرش ابره نیش
جعبه جفیر و فضه همچون کنانه کیش

شرح عقرب بفتح عین سعفص و سکون قاف و راء قرشت و باء ابجد عربیست
بمعنی جانور کژدم و آن مؤنث نیز مستعمل و جمعش عقارب بفتح و مذکرش عقربان
بضم اول وضم ثالث وتخفیف و تشدید رابع و مؤنثش عقربه بفتح و عقربا بفتح
و مد است کژدم بفتح کاف عربی و سکون ژای عجمی فارسیه و مرکب از کژ بمعنی کج و
از دم است حمه بکسر حاء حطی و تخفیف میم و هاء مدوره معوضه از یا یا واو عربیست
بمعنی زهر عقرب و مار و غیرهما جمعش حمات بضم و حمی بضم و فتح است و حرف شین
ساکن در زهرش ضمیر غایب راجع بعقرب بمعنی آن و فارسیه و الحاقش از جهت وزن
شعر است ابره بکسر همزه و سکون باء ابجد و راء قرشت و هاء عربیست بمعنی نیش
عقرب و زنبور و غیرهما و بمعنی سوزن نیز آمده و گذشت در ملحق چهارم از قطعهٔ
سیم جعبه بفتح جیم و سکون عین سعفص و باء ابجد و هاء و جفیر بفتح جیم و کسر فاء
و یاء حطی و راء قرشت و فضه بفتح فاء و سکون هاء و ضاد ضظغ و تاء و کنانه
بکسر کاف و تخفیف نون و الف و نون دیگر و هاء هر چهار عربیست یعنی کیش یعنی
ترکش اول مطلق ترکش را گویند جمعش جفاف بکسر و ثانی و رابع ترکش تیر

بی‌چوب یا چوب بی پوست و ثالث ترکش چرمی را گویند جمع و فضه و فاض بکسر آمده است
کیش بکسر کاف فارسی است

۱ اصل

۲ اعصار گرد باد چو نکبا کژ و شمال
بالا جنوب ضد و صبا پس دبور پیش

شرح اعصار بکسر همزه و سکون عین سعفص و صاد سعفص و راء قرشت عربی
بمعنی گرد باد یعنی گرد بادی از چهار جانب بگذرد و بلند شود از زمین مانند
عمود بجانب آسمان نکباء بفتح نون و سکون کاف و باء ابجد و الف ممدوده عربیست
یعنی باد کج یعنی بادی که بوزد از غیر جوانب اربعه است جمعش نکب بضمتین و قصرش
از جهت وزن شعر است شمال بفتح و کسر شین قرشت و تخفیف میم و الف و لام و
شمل بفتح شین و سکون یاء حطی و فتح میم و لام و شامل بفتح شین و سکون همزه
و فتح میم و لام و شمل بفتح شین و فتح و سکون میم و لام و شمال بفتح شین و سکون
میم و لام و شمال بفتح شین و سکون میم و فتح همزه و تخفیف و تشدید لام و شومل
بر وزن جوهر و شمول بر وزن صبور و شمیل بر وزن امیر نیز هر یازده عربیست بمعنی
باد بالا یعنی بادی که میوزد از جانب راست کسی که رو بقبله باشد و بلاد خراسان
جمعش شمالات بکسر است و چون مصنف خراسانی و قبلهٔ بلاد انجا نزدیک بنقطهٔ غرب
ورسیده است مستقبل آن بلاد بجانب قطب شمالی است که بلاد مرتفع است لهذا باد
انجا را بالا گفته پس باد شمال باد جانب قطب شمالی باشد جنوب بفتح جیم و ضم نون
و باء ابجد عربی است بمعنی باد ضد شمال یعنی بادی که میوزد از جانب چپ همان کس
یعنی باد جانب قطب جنوبی جمعش جنائب بفتح است و ضد بکسر ضاد ضظغ و تشدید
دال ابجد نیز عربی و بمعنی مخالف است صبا بو مشهور تفسیر یافته سبا بفتح صاد
سعفص و تخفیف باء ابجد و الف مقصور عربیست بمعنی باد یعنی پیش همان کس یعنی

باد جانب نقطهٔ مشرق اعتدال بشینهٔ اش صبوان وصبیان بفتحتین و جمعش صبوات بفتحتین واصبا بفتح ومد است دبور بفتح دال ابجد وضم باء ابجد و راء قرشت عربی است بمعنی باد پیش یعنی بادی که میوزد از پیش روی همان کس یعنی باد جانب نقطهٔ

اعتدال	اصل	مغرب
	حمی تب و صداع و فواد و کباد هست درد سر و دل و جگر و جرح قرح ریش	

شرح حمی بضم حاء حطی و شد میم والف مقصوره منقلبه از یاء عربیست بمعنی تب جمعش حمیات بضم حا و شد میم مفتوحه است صداع بضم صاد سعفص و تخفیف دال ابجد و عین سعفص و فواد بضم فاء و تخفیف همزه والف و دال ابجد و قلاب بضم قاف و تخفیف لام و باء ابجد و رمان بضم راء قرشت و شد میم والف و نون نیز و کباد بضم کاف و تخفیف باء ابجد و دال ابجد لف و نشر مرتب است صداع عربی است بمعنی درد سر و فواد و قلاب و رمان هر سه عربیست بمعنی درد دل کباد عربیست بمعنی درد جگر و انکار بعض از شراح فواد را بمعنی درد دل ناشی از عدم استقصا است و فواد بمعنی اصل دل نیز آمده و گذشت در اصل چهارم از قطعهٔ چهارم از قطعهٔ هشتم جرح بضم جیم و سکون راء قرشت و حاء حطی و قرح بفتح و ضم قاف هر دو عربیست بمعنی ریش یعنی زخم اول عام دمل و ثانی زخم دمل و مانند آن که و شکم اندک بیرون و جمع اول ازان آید جمع جرح جروح بضم و اجراح بفتح و جمع قرح قروح بضم است ریش بکسر راء بی نقطه و یاء مجهول و شین با نقطه فارسی ملحوق

	ظهر است پشت و بطن شکم فرو پوستین الیه دنبه نعامه شترمرغ و نعجه میش	

شرح ظهر بفتح ظاء ضظغ و سکون ها و راء قرشت عربیست بمعنی پشت و آن

مذکر مستعمل و جمعش اظهر بفتح اول و ضم ثالث و ظهور و ظهران بضم است بطن بفتح باء ابجد و سکون طاء حطی و نون عربیست بمعنی شکم و آن مذکر مستعمل جمعش ابطن بفتح اول و ضم ثالث و بطون و بطنان بضم است فرو بفتح فاء و سکون راء قرشت و واو عربیست بمعنی پوستین جمعش فراء بکسر و مد است الیه بفتح همزه و سکون لام و فتح یاء حطی و تاء و نعامه بفتح نون و تخفیف عین سعفص و فتح میم و تاء و حذف لف و نشر مرتب است الیه عربیست بمعنی دنبه که دنبه گوسفند و چربی که و گوشت سرین انسان جمعش الیات بفتح والایا بفتح و قصر است نعامه عربیست بمعنی شترمرغ و آن مذکر نیز مستعمل و اسم جنس نعام بفتح است نعجه بفتح نون و سکون عین سعفص و جیم و تاء و ضائنه بضاد ضظغ و کسر همزه و فتح نون و تاء تأنیث نیز عربیست بمعنی میش ماده یعنی گوسفند ماده جمع اول نعاج بکسر و نعجات بفتحات و جمع ثانی ضوائن بفتح و مذکرش ضائن بکسر و جمعش ضان بفتح و بفتحتین و ضئین بر وزن امیر است و نعجه بمعنی ماده گاو و صحرائی نیز آمده و گذشت در ملحوق ششم از قطعهٔ ملبث و هشتم

ملحوق

	مسرد درفش و دو عیب کیمخت و صرم چرم باشد غراء سریشم و خرز ناتراش ریش	

شرح مسرد بکسر میم و سکون سین سعفص و فتح راء قرشت و دال ابجد عربی است بمعنی درفش جمعش مسارد بفتح است و آن اسم آلت از سرد بفتح اول بمعنی سوراخ کردن است و درفش بکسر دال بی نقطه و فتح راء و سکون فاء و شین با نقطه فارسی است دبغ بفتح دال و سکون راء قرشت و فتح عین ضظغ و باء ابجد عربیست بمعنی کیمخت یعنی صناعه و کیمخت بکسر کاف و یاء حطی و ضم میم و سکون خاء ثخذ و تاء قرشت نیز عربیست بمعنی پوست مشهور تصغیر

یابن شده صره بفتح صاد سعفص و سکون راء قرشت و میم معرب جرم فارسی است
غرا بفتح وکسر عین ضظغ و تخفیف راء قرشت والف ممدوده منقلبه از واو عربی
است بمعنی سریشم ماهی شرط بفتح تاء ثخذ و سکون راء قرشت وطاء حطی و
نوطئه بکسر ثاء و سکون راء وکسر طاء حطی و فتح همزه و تاء نیز عربیست بمعنی سریش
یعنی سریشی که صحافان و خفافان بکار برند سریش بکسر سین بی نقطه و یاء مجهول
و شین با نقطه فارسی و معربش سرایش بفتح شین قرشت و سکون راء قرشت
و یاء حطی و سین سعفص وجمعش شراس بکسر اول

ملحق

	انجل فراخ چشم چو اکحل بشیا پلک اشهل تو میش چشم شمر چون قرابه خویش	

شرح انجل بفتح همزه و سکون نون و فتح جیم و لام عربیست بمعنی شخص فراخ چشم
جمعش نجل و نجال بکسر است و چشم فراخ را نجلاء بفتح و مد گویند و انصفت از
نجل بفتحتین از باب علم بمعنی فراخ چشم شده است اکحل بفتح همزه و سکون کاف
و فتح حاء حطی و لام عربیست بمعنی مردی یعنی مردی که مثا بط و جاهای
روئیدن مژها بش سیاه باشد خلقی یا عارضی باشد جمعش کحل بضم و مؤنثش کحلاء
بفتح و مد است و چشم کذا را کحیل بر وزن امیر گویند و انصفت از کحل بفتحتین از
باب علم بمعنی سیاه پلک شدن خلقی یا از سرمه است پلک بکسر باء عجمی و سکون لام
فارسی است اشهل بفتح همزه و سکون شین قرشت و فتح هاء و لام عربیست بمعنی
شخص میش چشم یعنی شخصی که سیاهی چشمش مایل بسرخی باشد جمعش اشهل بضم
است و چشم کذا را شهلاء بفتح و مد گویند و انصفت از شهل بفتحتین و شهله
بضم از باب علم بمعنی میش چشم شدنست قرابه بفتح قاف و تخفیف راء قرشت
و فتح باء ابجد و تاء و هر نیز بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی خویشاوند جمع اول

القطعة الثامنة والثلثون

اقرباء بفتح و مد و اقارب بفتح و دو ثانی و حد جمعش مثانی و مؤنثش قریبه است اصل و
القطعة الثامنة والثلثون فی بحر الرمل المثمن المحذوف
شرح یعنی قطعه سی و هشتم در بحر رمل مثمن محذوف است و آن بحریست که هر
مصراعش از تقطیع سه فاعلاتن و یک فاعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته
نظم ای بکردت صف زده خوبان حور منظره هیچ انجم بسته کردم تا با بد دائره
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان هست این بحر رمل بر خوان مصون و بحره
و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه سیوم در این قطعه شش بیت اصل و چهار بیت
ملحق است اصل شمع موم و زریف بهرج ناسره جید سره
شاد زر و خشف و غزال است رشا آهو بره شرح
شمع بفتح شین قرشت و سکون میم و عین سعفص عربی مولد است بمعنی جنس موم
واحدش شمعه و جمعش شمعه و شموع بضم است و موم نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر
یافت شده زیف بفتح زای و سکون یاء حطی و فاء و زائف بکسر همزه نیز و بهرج بفتح
باء ابجد و سکون هاء و فتح راء قرشت و جیم اول و ثانی عربی و ثالث معرب نبهره
فارسی است بمعنی ناسره یعنی سیم و زر بد و نارواجمع زیف زیاف بکسر و ازیاف
بفتح است و اول و ثانی صفت از زیف بفتح و زیفان بفتحات از باب ضرب بمعنی
ناروا شدن سیم و زر است ناسره بفتح سین بی نقطه و فتح راء بی نقطه فارسی و
مرکب از نا حرف نفی و از سره بمعنی سیم و زر خوب و رایج است جید بفتح جیم و شد
یاء حطی و دال ابجد عربی است بمعنی سره یعنی مطلق چیز خوب جمعش جیاد و جیائد
بکسر است و جیاد بفتح است و انصفت از جود بضم و فتح از باب نصر بمعنی نیک
شدن است سره بفتح سین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و هاء فارسی و مشترکست
میان این معنی و معنی مذکور قبل هنا شادن بشین قرشت و کسر دال ابجد و خشو

بحرکات خاء ثخذ و سکون شین قرشت و فاء و غزال بفتح عین ضظغ و تخفیف زای
و لام و رشا بفتح راء قرشت و فتح شین قرشت و همزه هر چهار عربیست بمعنی آهو بره
اول مطلق آهو بره نر و ثانی آهو بره بزرگ شاخ دار از شیر بی‌نیاز شده را گویند
جمعش شوادن بفتح و انصفت از شودن بضم از باب نصر بمعنی بی‌نیاز شدن آهو بره
از مادر و ثانی آهو بره نر نوزاده یا نوبراه او فتاده را گویند جمعش خشفه بروزن
قرده و مؤنثش خشفه بحرکات خاء و سکون شین است و ثالث مطلق آهو بره یا
آهو بره نوزاده او فتاده را گویند جمعش غزله و غزلان و رابع آهو بره بزرگ با
مادر دونده را گویند جمعش ارشاء بفتح و مد و بفتح مجموع بمطلق آهو بره از جهت
ضرورت شعر است آهو بره بهمزه و الف و فتح باء یکنقطه و تخفیف راء بینقطه
فارسیست و مرکب از آهو و از بره ماست

اصل

ثقبه سوراخ است و منجل داس و بیرم گرد بر
کلبتان ماش است و کلّوب انبر و منشار ارّه

شرح ثقبه بضم ثاء ثخذ و سکون قاف و باء ابجد و تاء عربیست بمعنی سوراخ
نافذ مطلقا یعنی سوراخی که عقبش باز باشد جمعش ثقب بروزن قفل و کتب
است و آن صفت از ثقب بفتح از باب نصر بمعنی سوراخ کردن منجل بکسر میم و سکون
نون و فتح جیم و لام عربیست بمعنی داس بی دندانه که بآن محصول را درو کنند جمعش
مناجل بفتح و آن اسم آلت از نجل بفتح از باب نصر بمعنی درو کردن است داس بدال بی
نقطه و سین بی نقطه فارسیست بیرم بفتح باء ابجد و سکون یاء حطی و فتح راء
قرشت و میم عربیست بمعنی کرد بر یعنی عمود آهنی که بآن دیوار و زمین را کنند
و چرم دوزها و خیمه را سوراخ کنند تا طناب از آن کذرند یا کرد بر نجار که ابزار
دو سر نیز کویند کرد بر بکسر کاف عجمی و سکون راء بینقطه و دال بی نقطه و ضم

باء یکنقطه و راء بینقطه فارسیست کلبتان بفتح کاف و سکون لام و فتح باء
ابجد و تخفیف تاء قرشت و نون عربیست بمعنی ماشه یعنی انبر بزرگی که آهنکران
آهن کرم را از کوره در آورند و دلاکان دندان بر آورند ماشه بشین با
نقطه و اخفای هاء فارسیست کلّوب بفتح کاف و شدّ لام مضموم و باء ابجد و کلّاب
بضم کاف و شدّ لام و باء ابجد نیز عربیست بمعنی انبر مس کجی که خبازان و طباخان
نان از تنور و دیک نان و کوشت را بر آورند نیز میکنند و بمعنی مهماز آمده مهماز
بکسر میم و سکون هاء و میم دیکر و زای و بروزن مفعل نیز عربی و جمعش مهامز
و مهامیز بفتح است یعنی آهنی که رایضان بر چکمه بندند نزد فیروزآبادی و جوهری
جمعش کلالیب بفتح است منشار بکسر میم و سکون نون و شین قرشت و راء قرشت
عربیست بمعنی ارّه جمعش مناشیر بفتح است و آن اسم آلت از نشر بفتح و سکون از باب
نصر بمعنی بریدن است ارّه بفتح همزه و تخفیف و تشدید راء بینقطه و اخفای هاء فارسی است

۲ اصل شیخ و فانی و بغن هم هرم پیر است و زال حبر
بوز نشهله عجوزه گری پیرزن و شهبره **شرح**

بفتح شین قرشت و سکون یاء حطی و خاء ثخذ و شیوخ بضم خاء نیز و فانی بفاء
و کسر نون و یاء حطی و بغن بفتح یاء حطی و فاء و نون و هم بکسر هاء و شدّ میم و
همه با تاء نیز و هرم بفتح هاء و کسر راء قرشت و میم عربیست بمعنی مرد پیر شیخ مطلقا
مرد پیر یا از پنجاه و یک تا آخر عمر تا هشتاد سال را کویند جمعش شیوخ بضم
و کسر و اشیاخ بفتح و شیخه بکسر شین و فتح یاء و شیخه بکسر شین و سکون یاء و
شیخان بکسر و مشیخه بفتح میم و کسر شین و سکون یاء و مشیوخاء بفتح و مد و مشیخا
بی واو و مشایخ بفتح میم و کسر یاء و مؤنثش شیخه است و کذشت در اصل دوّم
از قطعهٔ هم پیش مکرّر باشد فانی و بغن و هم و همه مرد بسیار پیر را کویند مؤنث

فانی فاسد و جمع هم وهمه اهام بفتح و مؤنثش نیز و جمعش همان بکسر و هام بفتح ها
وکسر همزه است هرم نزد نسبا پیر را گویند جمعش هرموت بفتح ها وکسر راء و هرمی
بفتح و مؤنثش هرمه و جمعش هرمات وهرمی بفتح و مضر است خبر بودن بفتح حاء حطی
وسکون باء حطی و فتح زای و ضم باء ابجد و واو و نون و شهله بفتح شین قرشت
وسکون ها و لام و تاء تانیث و عجوز بفتح عین سعفص و ضم جیم و زای و در مبش بفتح
هزه و دال ابجد وسکون راء قرشت وکسر باء ابجد و باء حطی و سین سعفص و شهبره
بفتح شین قرشت وسکون ها و فتح باء ابجد و راء قرشت و شهبره بفتح شین
وفتح نون وسکون ها و فتح باء ابجد و راء قرشت و تاء تانیث نیز هر هفت عربی
است بمعنی زال یعنی زن پیر عجوز بدون تاء مستعمل و جمعش عجز بضمتین و عجائز
بفتح عین وکسر همزه و اسقاط حرف الف از آن و از شهله از جهت وزن شعر است زال

فارسیت	اصل علو بالا سفل پستی ذیل دامن فضر کوشك جذم و بنیان و اساس اصل است و شرفه کنکره	برای

شرح علو بجرکات عین سعفص و سکون لام و تخفیف واو و علاوه بضم عین
و تخفیف لام و حاء لیه نیز هر سه عربیست بمعنی بالای چیز و انضفه از علو بضمتین
و شد واو و انتصاب نصر بمعنی بلند شد است سفل بضم و کسر سین سعفص و سکون
فاء و لام و سفول و سفاله بضم و سفله بکسر و سفال بفتح نیز عربی و مصدر باب
حسن و علم و نصر بمعنی پستی یعنی پست و دون شدن ذیل بفتح ذال ثخذ و سکون یاء
حطی و لام عربیست بمعنی دامن یعنی آخر هر چیزی جمعش اذیال و اذیل و ذیول بضم
است و بمعنی دامن جامه نیز آمده و گذشت در اصل اول از قطعه چهارم قصر بفتح قاف
قرشت و سکون صاد سعفص و راء قرشت عربی است بمعنی کوشك یعنی خانه بلند

از سنك جمعش قصور بضم است جذم بکسر و فتح جیم و سکون ذال ثخذ و میم و بنیان
بضم باء ابجد و سکون نون و یاء حطی و نون و اساس بفتح همزه و تخفیف سین
سعفص و سین دیگر و اس بفتح همزه و فتح سین اول و اس بحرکات همزه و شد
سین نیز هر پنج عربی است بمعنی چیزی یعنی بیخ و بنیان هر چیز به جمع جذم اجذام
بفتح و جذوم بضم و جمع اس اساس بکسر است و اصل بضاد سعفص نیز عربی و جمعش
اصول بضم و اصل بهمزه و الف و ضم صاد و مغلش از باب حسن مستعمل است بنابر شهرت
تفسیر بان شده و گذشت در اصل هشتم از قطعه سیم و مکرر می باشد بنابر آنکه
در اینجا تفسیر اساس واقع شده است شرفه بضم شین قرشت و سکون راء قرشت
و تاء عربیست بمعنی کنکره یعنی بادکیر قصر جمعش شرف بر وزن رطب است کنکره بضم
کاف عربی و سکون و ضم کاف عجمی بتخفیف راء بینقطه و اخفای راء فارسی است

	اصل مقدم العین است ماقی موق و موق و ماق و ماق کنج چشم و موخر شد نباله هاذن مسحره	

شرح مقدم العین بضم میم و سکون قاف وکسر دال ابجد و میم و فتح عین سعفص و یاء
حطی و نون و مقدم العین بضم میم و فتح قاف و شد دال مفتوحه و میم نیز و ماقی بکسر قاف
و یاء حطی و موق بضم میم و سکون همزه و قاف و موقی بضم میم سکون واو و قاف و یاء
بفتح میم و سکون همزه و قاف و ماق بر وزن مال و موقی بضم میم سکون واو وکسر
قاف و همزه و ماقی بر وزن ماوی و اموق بضم همزه و سکون میم قاف و معنه بضم میم و
سکون قاف و یاء حطی و تاء تانیث نیز هر دوازده عربیست بمعنی کنج چشم از طرف بینی
جمع اول مقادیم و جمع ماقی اماق بهمزه و الف و اماق بفتح همزه و سکون میم و الف
و مواق بفتح میم و تخفیف واو و ماق بفتح میم و همزه و الف است موخر بضم میم و سکون

همزه وکسر خاء و فتح راء و تاء تانیث واخره بفتح همزه وکسر خاء و فتح راء و تاء تانیث
نیز عربیست بمعنی دنبال چشم از طرف گوش و اسقاط ضمیر غایب راجع بچشم که حرف
شین ساکن است بواو خورنده بدنبال از جهت ضرورت شعر بیت هازل بهاء و کسر زای
و لام عربی است یعنی مرد مسخره یعنی بیهوده گو جمعش هازلون و مؤنثش هازله و جمعش
هازلات و ازین صفت است هزل بفتح از باب ضرب و علم بمعنی بیهوده گفتن است و مسخره
بر وزن مرحله نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافته شد

۲ اصل

جوز کوز و لوز بادام است عجه خایه ریز
جوذر سرطراط پالوده مسمّن پروره

شرح جوز بفتح جیم و سکون واو و زای معرب کوز فارسی است بمعنی گردکان جمعش جوزات بفتح است کوز بفتح کاف عجمی و سکون واو و زای فارسی است لوز بفتح لام و سکون واو و زای عربیست بمعنی جنس بادام واحدش لوزه است عجه بضم عین سعفص و شد جیم و هاء عربی است بمعنی خایه ریز یعنی خاگینه یا کوکو جمعش عجج بر وزن رطب است خایه ریز بخاء با نقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین و کسر راء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و زاء فارسی است سرطراط بکسر سین سعفص و کسر راء قرشت و سکون طاء حطی و راء دیگر و سرطراط بفتحتین و سرطیط بر وزن زنبیر نیز عربیست بمعنی پالوده پالوده بباء عجمی و ضم لام و واو معروف و فتح دال بی نقطه و اخفای هاء فارسی است و معربش فالوذج بفاء و ذال نقطه دار است مسمّن بضم میم و فتح سین سعفص و شد میم و نون عربی است بمعنی پرورده یعنی جوانی که در پروار یعنی جای خنک بسته چاق و فربه شده باشد پروره بفتح پاء عجمی و سکون راء بی نقطه و فتح واو و تخفیف راء بی نقطه و هاء است فارسی و مرکب از پر و مخفف پروار بمعنی جای خنک وازهای بسته است

ملحق

هست منظر روی و مرآت سجنجل آینه
هست مشرط نیش و موسی تاز و محلق ستره

شرح منظر بفتح میم و سکون نون و فتح ظاء ضظغ و راء قرشت و منظره با تاء تانیث نیز و مرآت بفتح میم و سکون راء قرشت و همزه و الف و تاء تانیث نیز هر سه عربیست بمعنی روی جمع اول مناظر بفتح و جمع مرآت مرایا و مرائی بفتح و هر سه اسم مکانست اول و ثانی از نظر و نظران بفتحتین و منظر و منظره بفتح از باب ضرب و علم و ثالث از دیدن بضم از باب منع بمعنی دیدن مرآت بکسر میم و سکون راء قرشت و الف و تاء و سجنجل بفتح سین سعفص و فتح هر دو جیم و سکون نون و لام اول عربی و ثانی معرب سجنجل رومی است بمعنی آینه جمع اول مرایا و مرائی بفتح و جمع ثانی سجاجل بفتح است و اول اسم آلت از دیدن بضم از باب منع بمعنی دیدنست مشرط بکسر میم و سکون شین قرشت و فتح راء قرشت و طاء حطی و بر وزن مفتاح و مبضع بکسر میم و سکون باء ابجد و ضاد ضظغ و عین سعفص نیز هر سه عربیست بمعنی نیش یعنی نشتر فصاد جمع مشرط مشارط بفتح و جمع مبضع مباضع بفتح و هر سه اسم آلتست اول و ثانی از شرط بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی نشتر زدن فصاد و ثالث از بضع بفتح از باب منع بمعنی شکافتن و پاره کردن موسی بضم میم و واو و فتح سین سعفص و الف مقصوره و محلق بکسر میم و سکون حاء حطی و فتح لام و قاف هر دو عربیست بمعنی استره یعنی تیغ دلاک جمع اول مواسی بفتح و جمع ثانی محالق بفتح است و اول یا فعلی از موس بفتح میم بمعنی تراشیدن موی و در این وقت غیر منون و مؤنث نیز مستعمل و یا مفعل بضم از اوسی بکسر و مد از باب افعال بمعنی موی سر تراشیدن و در این وقت نزد بعضی منون نیز مستعمل است و ثانی اسم آلت از حلق بفتح از باب ضرب بمعنی موی تراشیدن

است استره بضم همزه و سکون سین بی‌نقطه و ضم تاء دو نقطه در فوقانی و راء بی‌نقطه
و اخفای راء فارسیست

ملحق

پس نفث اعمال حج دان و رفث فحش جماع
روث سرگین است لیکن فرث دان سرگین دره

شرح نفث بفتح تاء فوقانی و فتح فاء و ثاء مثلثه عربیست بمعنی اعمال حج یعنی اعمالی که محرم در وقت که محل شود بجای آورد مانند شارب و ناخن گرفتن و موی سر و زهار تراشیدن و جمره انداختن و قربانی کردن و امثال آن رفث بفتح راء قرشت و فتح فاء و ثاء مثلثه عربیست هم بمعنی فحش یعنی دشنام و هم بمعنی جماع و فعلش از باب نصر و علم و حسن مستعمل است و فحش بضم و جماع بکسر نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر بیان شده روث بفتح راء قرشت و سکون واو و ثاء مثلثه و ارواث بفتح نیز عربی جمع روث بفتح است بمعنی سرگین سرگین بفتح سین بی‌نقطه و کسر کاف عجمی فارسی و معرب سرجین بکسر سین و کسر ثانی است فرث بفتح فاء و سکون راء قرشت و ثاء مثلثه عربیست بمعنی سرگین دره یعنی سرگینی که در درون شکنبه باشد جمعش فروث بضم است سرگین دره بفتح دال بی‌نقطه و تخفیف و تشدید راء بی‌نقطه و اخفای هاء فارسی مرکب از سرگین و اندره بمعنی شکنبه است

ملحق

پس فراء و عیر ناعل دان و مسحل گور نر
چون اتان نیز ماده جحش و تولب خرکره

شرح فراء بفتح فاء و تخفیف راء قرشت و الف ممدوده و بروزن فرس نیز و عیر بفتح عین سعفص و سکون یاء حطی و راء قرشت و ناعل بنون و کسر عین سعفص و لام و مسحل بکسر میم و سکون سین سعفص و فتح حاء حطی و لام و یحمور بفتح یاء حطی و سکون حاء حطی و ضم میم و واو و راء قرشت نیز هر شش عربیست بمعنی گور

نر یعنی خر نر و دشتی جمع اول فراء بکسر و مد و افراء بفتح و مد و ثانی گاهی در کلام اهلی نیز مستعمل و جمعش اعیار بفتح و عیار بکسر و عیور بضم و عیوره بتاء و معیوراء بفتح و مد و جمع جمعش عیارات بکسر و جمع رابع مساحل بفتح است گور بفتح کاف عجمی فارسی مرکب از گور بمعنی خر دشتی و از نیز است اتان بفتح و کسر همزه و تخفیف تاء قرشت و نون و گاهی با تاء تانیث نیز و بیدانه بفتح باء ابجد و سکون یاء حطی و دال ابجد و فتح نون و هاء زائده شعریه هردو عربیست بمعنی ماده خر اهلی و وحشی ماده خر دشتی را گویند جمع اتان اتن بهمزه و الف و ضم تاء و اتن بضمتین و ماتونا بفتح و مد و جمع بیدانه بیدانات بفتح است جحش بفتح جیم و سکون حاء حطی و شین فرشت و تولب بفتح تاء فرشت و سکون واو و فتح لام و باء ابجد هردو عربیست بمعنی خرکره نر و ثانی مطلق خرکره را گویند جمع جمعش جحاش بکسر جیم و فتح حاء و جحشان بکسر و مونثش جحشه است

ملحق

بردعه قرطاط پیشاکند پالان دان اکاف
مقود افسار است و مخلاة و علیقه توبره

شرح بردعه بفتح باء ابجد و سکون راء قرشت و فتح دال ابجد و فتح عین سعفص و هاء و برذعه بذال ابجد نیز و قرطاط بضم و کسر قاف و سکون راء قرشت و هر دو طاء حطی و قرطان بنون بدل طاء ثانی نیز هر چهار عربیست بمعنی پیشاکند یعنی تکلتوی اول رحل و جمعش اشنه و ثانی تکلتوی زین اسب را گویند جمع اول برادع بفتح است پیشاکند بفتح پاء عجمی و سکون نون و ذال بی‌نقطه فارسیست اکاف بکسر همزه و تخفیف کاف و فاء و کاف بکسر و ضم واو نیز بمعنی پالان خر و استر جمع اول اکف بضمتین است مقود بکسر میم و سکون قاف و فتح واو و دال ابجد و مقاد بکسر نیز عربیست بمعنی افسار جمعش مقاود بفتح است و فلان اسم الشار فنود و مقاده

دمید و ده بفتح و میتا د بکسر از باب نصر بمعنی کشیدن است مخلاة بکسر میم و سکون
خاء ثخذ و لام و تاء و علیقه بفتح عین سعفص و کسر لام و یاء حطی و قاف و تاء
هر دو عربی است بمعنی توبره که بر سر ستور کنند اول اسم آلت از خلی بفتح از باب
نصر بمعنی گیاه بریدن و ثانی صفت از علق بفتحتین از باب علم بمعنی در آویختن
یا از علوق بضم و علق بکسر و فتحتین و علاقه بفتح از باب علم بمعنی دوست داشتن
است و چون توبره دوست داشته شده ستور است باعتبار علق لهذا علیقه اش
نامید

اصل ۲

القطعة التاسعة و الثلثون فی بحر المضارع المثمن المكفوف المقصور الاخرب است

القطعة التاسعة و الثلثون

شرح یعنی قطعه سی و نهم در بحر مضارع مثمن اخرب مكفوف مقصور است و آن
بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان حاصل شود چنان
که دقیق الفکری گفته **نظم** ای خط بید دمیده بهر رخت دو مشعله باد روی
تو بو البیه نور داشت دیمله مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان هرکس که دید خط
ترا خواند خوب قلبه و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه سی ام و در این قطعه
هفت بیت اصل و چهار بیت ملحق است

اصل ۱

خارج برون جمد یخ و زحلوقه چچله
داخل درون و نیز طبق ته و ضوضا مشعله

شرح خارج بخاء ثخذ و کسر راء قرشت و جیم عربی است بمعنی برون چیزی و
برون شونده را نیز گویند بمعنی ثانی صفت از خروج بضم و مخرج بفتح از باب
نصر بمعنی برون آمدن است برون بکسر باء یکنقطه مخفف بیرون و فارسی است جمد
بفتح جیم و فتح میم و دال ابجد عربی است بمعنی یخ زحلوقه بضم زاء و سکون حاء حطی
وضم لام و واو و فتح قاف و تاء عربیست بمعنی چچله یعنی نشیب لوحی که کودکان از

بالای آن بپا پیش خیزند یا از آنجا خیزند بدن کودکان او نشسته بپا پیش و بمعنی تابی
تقبیر ش بچچله مجاز است جمع زحالف و زحالیف بفتح و شغلش از باب فعلله
مستعمل است چچله بفتح هر دو جیم عجمی و سکون باء عجمی و تخفیف لام و اخفای هاء
فارسی است داخل بدال ابجد و کسر خاء ثخذ و لام عربیست بمعنی درون چیزی و درون
آینده را نیز گویند و بمعنی ثانی صفت از دخول بضم و مدخل بفتح از باب نصر بمعنی
درون آمدن است طبق بفتح طاء حطی و فتح باء ابجد و قاف عربی است بمعنی ته یعنی
خوانچه که در آن چیز خورند جمعش اطباق بفتح و طباق بکسر است ته بفتح تاء دو
نقطه دو بالا و اظهار هاء فارسی است ضوضا بفتح هر دو ضاد ضطغ و سکون واو
و الف ممدوده و ضاضا بفتح هر دو ضاد و سکون الف و همزه و الف ممدوده نیز عربیست
بمعنی مشغله یعنی آواز مردمان با یکدیگر در شغل حرب و جدال و مصدرش از جهت
وزن شعر و شغلش از باب فعلله مستعمل است و مشغله بشین قرشت و غین ضطغ
بر وزن مرحله نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافته شد

اصل ۱

دابوغه هندوانه و بطیخ خربزه
چون کعک و کاک و قرص کلیچه لبافله

شرح دابوغه بدال ابجد و ضم باء ابجد و غین ضطغ یا با فاء و مد و فتح بکسر فاء
و شد جیم نیز هر سه عربیست بمعنی هندوانه بطیخ بفتح و کسر باء ابجد و شد طاء حطی
و یاء حطی و خاء ثخذ و طبیخ بکسر طاء حطی و شد باء ابجد و یاء حطی و خاء ثخذ نیز
هر دو عربی است بمعنی خربزه واحد اول بطیخه خربزه بفتح خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه
و کسر باء یکنقطه و زای با نقطه و اخفای هاء فارسی و معربش خربز بکسر خاء و اسقاط
هاء است کعک بفتح کاف و سکون عین سعفص و کاف دیگر معرب کاک فارسی است
بمعنی نان روغنی و شیرمال خشک شبیه بلوایشی که از کهنه شدن فاسد نشود کاک

هردو کاف فارسی است قرص بضم قاف وسکون راء قرشت وصاد سعفص و قرصه با تاء نیز عربی است بمعنی کلیچه یعنی نان روغنی جمع اول قرصه بر وزن قردة واقراص بفتح وجمع ثانی قرص بضم اول وفتح وضم ثانیست لباء بکسر لام وتخفیف باء ابجد وهمزه عربی است بمعنی فله یعنی اول شیر حیوان نوزائیده که بترکی اغوز گویند فله بفتح وضم فاء وتخفیف وتشدید لام واخفای هاء فارسی است ۱ اصل

فنفذ چه خارپشت وسلحفات کشف پشت
ضب سوسمار و ضفدع چغز و دلو دله

شرح قنفذ بضم قاف وسکون نون وضم وفتح فاء ودال تخذ وبستهم بفتح سین قرشت وسکون باء حطی وفتح هاء ومیم نیز هردو عربی است بمعنی خارپشت نیز جمع اول قنافذ بفتح ومؤنثش قنفذه بضم وفتح ذال است سلحفات بضم وکسر سین سعفص وفتح لام وسکون حاء حطی وفاء وتاء مدوره وسلحفا بالف ممدوده ومقصوره سلحفاء بفتح سین وسکون لام وفتح حاء والف مقصوره نیز هر پنج عربیست بمعنی سنگ پشت نوع ماده کر بفارسی کشف ولاک پشت نیز و پیزکے نشباغه گویند ضب بفتح ضاد ضطغ وشد باء ابجد عربیست بمعنی سوسمار نیز جمعش اضب بفتح اول وضم ثانی وشد ثالث وضبان بکسر وضبان بضم ومضبه بفتحات ومؤنثش ضبه است سوسمار هردو سین بنقطه فارسی است ضفدع بکسر ضاد ضطغ وسکون فاء وکسر وفتح دال وعین سعفص بر وزن درهم وجندب نیز عربیست بمعنی چغز یعنی وزغ نوع ماده که بترکی قرباغه گویند واحدش ضفدعه وجمعش ضفادع بفتح است چغز بفتح جیم عجمی وسکون غین با نقطه وزاء بے نقطه فارسیست دلو بفتح دال ابجد وفتح لام وتخفیف قاف معرب دله است بمعنی کربز صحرائی که باصفهانی موشو گویند دله بفتح دال بنقطه وتخفیف لام واخفاء هاء فارسیست ۱ اصل

جبهه چکاد و مفرق فرق و دماغ مغز
ام الدماغ جاوی و جمجمه کله

شرح جبهه بفتح جیم وسکون باء ابجد وهاء وتاء عربیست بمعنی چکاد یعنی موضع سجود از پیشانی یا مستوی میان دو ابرو تا ناصیه یعنی تا رستنگاه موی سر جمعش جباه بکسر است چکاد بفتح جیم عجمی وتخفیف کاف ودال بنقطه فارسیست مفرق بفتح میم وسکون فاء وراء قرشت وقاف ومفرق بر وزن مجلس نیز بر غیر قیاس عربیست بمعنی فرق یعنی میان سر که جا جدا شدن موی جمعش مفارق بفتح است وآن اسم مکان از فرق بفتح از باب نصر بمعنی جدا کردن میان دو چیز است وفرق بفتح فاء وسکون راء قرشت وقاف نیز عربی است بنا بر شهرت بتغییر بان شده دماغ بکسر دال ابجد وتخفیف میم وغین ضظغ عربی است بمعنی مغز سر جمعش ادمغه بفتح اول وکسر ثالث است مغز بفتح میم وسکون عین با نقطه وزای فارسی است ام الدماغ بضم همزه وشد میم مضموم وشد میم مضموم وشد دال مکسوره عربی است بمعنی جاوی یعنی جای مغز سر وآن پوست نازکیست که مغز سر در آن قرار دارد جاوی بفتح واو وسکون یاء دو نقطه زیر یا بین فارسی واسم اشاره بمعنی او ودر اشاره با انسان مستعمل است پس یاد شود را نیمقام بدل لفظ ان خالی از تکلف نباشد جمجمه بضم هردو جیم وسکون میم اول وتخفیف ثانی وتاء عربیست بمعنی کله یعنی کاسه سر جمعش جماجم است کله بفتح کاف وتخفیف وتشدید لام واخفای هاء فارسی است ۲ اصل

طلق و مخاض درد زه و غبل شیر حمل
ادره غر و شیر جکری نقطه ابله

شرح طلق بفتح طاء حطی وسکون لام وقاف و مخاض بفتح میم وتخفیف خاء

ثخذ وضاد ضظغ هردو عربی است بمعنی زه زده یعنی دزد زاییدن زه بکسر زای و های
فارسی است غیل بکسر غین ضظغ و سکون یاء حطی و لام عربی بمعنی شیر حمل یعنی
شیری که مادر بطفل دهد بحال آنکه او آبستن باشد و بمعنی بیشه نیز آمده و گذشت
در اصل چهاردهم از قطعه بیست و نهم حمل بکسر حاء حطی و سکون میم و لام نیز
عربیست بنابر شهرت تفسیر یافته شده آدره بضم همزه و سکون دال ابجد و راء
قرشت و تاء مصدر و بر وزن شغفه نیز عربی و اسم مصدر باب علم است بمعنی غر
شدن یعنی دبه خایه شدن و سخض دبر آدر بفتحتین مصدر و بر وزن منصور گویند
جمعش آدر بضم است غر بضم غین با نقطه و تخفیف راء بی نقطه فارسی است شری
بفتح شین قرشت و تخفیف راء قرشت و الف مقصوره و جدری بضم و فتح جیم و
تخفیف دال ابجد و کسر راء قرشت و شد یاء حطی و نفطه بفتح و کسر نون و سکون فاء
طاء حطی و تاء بر وزن فرحه نیز هر سه عربی است شری بمعنی ورم جوششهای
پهن با خارش و اضطراب که آن را کهیر نیز گویند و شری مقصوره و ممدوده بمعنی بیشه
و راه پر شیر واقعه در سلمی که موضعی است از نجد نیز آمده و گذشت در اصل دوازدهم
از قطعه بیست و نهم و جدری و نفط بمعنی آبله پس تفسیر اول نیز با بله از جهت بودن

است نوعی — از آن

اصل

وضع از بچه که آخرش بود علوق
بین آنکه و اثر گونه بیابد بقابله

شرح وضع بضم واو و سکون ضاد ضظغ و عین سعفص و تضع بضم تاء فوقانی
و سکون و ضم ضاد و عین نیز هردو عربی و مصدر باب منع است بمعنی افکندن شکم
زن در آخر پاک شدن از حیض پس تفسیر به بچه مجاز است بین بفتح باء و حطی و
سکون تاء قرشت و نون عربی است بمعنی آن بچه که در و نیز بیابد بما ماجره یعنی

برخلاف وضع طبیعی که پاهایش پیش از دستهایش از رحم بیرون آید باژگونه
بباء یک نقطه و ژای عجمی بضم کاف عجمی و فتح نون و اخفای هاء فارسی است و
قابله بقاف و کسر باء ابجد و تخفیف لام و تاء تانیث نیز عربی و صفت از قبالة
بکسر از باب علم بمعنی گرفتن مه جمعش قوابل یعنی ستاننده دایه فارسی تفسیر یار شد

اصل

مطبوخ پخته مغرفه کفگیر و فور جوش
اثفیه دیگ پایه و طنجیر پاتیله

شرح مطبوخ بفتح میم و سکون طاء حطی و ضم باء ابجد و واو و خاء ثخذ
عربی است بمعنی چیز پخته و آن صفت از طبخ بفتح از باب نصر و منع بمعنی پختن
است مغرفه بکسر میم و سکون غین ضظغ و فتح راء قرشت و تخفیف فاء و تاء زائده
عربی است بمعنی کفگیر جمعش مغارف بفتح است و آن اسم آلت از غرف بفتح از باب ضرب و
نصر بمعنی بخشیدن بکفگیر بر آوردن و آب بدست بر داشتن است کفگیر بفتح کاف و سکون
فاء و کسر کاف عجمی و یاء مجهول و راء بی نقطه فارسی است فور بفتح فاء و سکون واو و
راء قرشت و فؤاد بضم فاء و ضم همزه و فوران بفتحتین نیز عربی و مصدر باب نصر است
بمعنی جوش یعنی جوشیدن دیگ و آب چشمه جوش بضم جیم و واو مجهول و شین با نقطه
فارسی است اثفیه بضم و کسر همزه و سکون ثاء ثخذ و کسر فاء و شد یاء حطی و تاء
عربی است بمعنی دیگ پایه یعنی سنگی که دیگ را بر سر آن گذارند جمعش اثافی بفتح
اول و تشدید و تخفیف یاء است و آهنی از آن منصب گویند بکسر میم و سکون نون
و فتح صاد سعفص و باء ابجد دیگ پایه بکاف عجمی و یای عجمی فارسی است طنجیر بکسر
طاء حطی و سکون نون و کسر جیم و یاء حطی و راء قرشت معرب پاتیله است
بمعنی تیان یعنی دیگ سر گشاده یا دیگ سنگی جمعش طناجیر بفتح است پاتیله
بپای عجمی و کسر تاء دو نقطه در بالا و تخفیف لام و اخفای ها فارسی است ملحق

ملّاح ناخدا و دقل تیر کشتی دان
مجذاف بیل کشتی و مری بود خله

شرح ملّاح بفتح میم و شدّ لام و حاء حطّی عربیست بمعنی ناخدا یعنی صاحب کشتی و ناخدا بنون و ضم خاء با نقطه و دال بی نقطه فارسی است دقل بفتح دال ابجد و فتح قاف و لام و دوقل بفتح دال و سکون واو و تخفیف قاف و لام نیز عربیست بمعنی تیر کشتی یعنی تیر چوبی که در میان کشتی نصب کنند و بادبان را از آن بیاویزند مجذاف بکسر میم و سکون جیم و ذال ثخذ و مجذافه با تاء و مجداف و مجدافه با دال نیز عربیست یعنی بیل کشتی و آن چوبیست که بر سر آن تخته بهیئت بیل نصب کنند و بر دو جانب کشتی بندند و چون از آن حرکت دهند آب بعقب رفته کشتی حرکت کند پس بنا بر این دور نیست که اینجا بیل لفظ بال باشد و آن اسم آلت از جذف بفتح از باب ضرب بمعنی بریدن و شتافتن است مری بضم میم و راء قرشت و کسر دال ابجد و شدّ یاء حطّی عربیست یعنی چوب ملندک که بآن رانده شود کشتی جمعش مرادی بفتح اول و شدّ یاء و تخفیفش از جهت وزن خله بفتح و ضم خاء با نقطه و تخفیف لام و اخفای ها فارسیست

ملحق
سطر است و زبر و خط و سفر
چه کتاب تفتیش و بحث کافتن و فحص و مسئله

شرح سطر بفتح سین سعفص و سکون و فتح طاء حطّی و راء قرشت و زبر بفتح زاء و سکون باء ابجد و راء قرشت و رقم بفتح راء قرشت و سکون قاف و میم و کتب بفتح کاف و سکون تاء قرشت و باء ابجد و کتاب بکسر کاف و تخفیف تاء نیز هر شش عربی و مصدر باب نصر است بمعنی خط یعنی نوشتن و خط بفتح خاء ثخذ و شدّ طاء حطّی نیز عربی و مصدر باب نصر جمعش خطوط و تخفیفش از جهت وزن شعر است بنا بر شهرت تغیر یافته شد سفر بکسر سین سعفص و سکون فاء و راء قرشت

عربیست بمعنی کتاب یعنی نوشته شده یا جزوی از اجزاء تورات جمعش اسفار بفتح همزه و کتاب بکسر کاف و تخفیف تاء قرشت و باء ابجد نیز عربی و جمعش کتب بضمتین و بضم و سکون است بنا بر شهرت تغیر یافته شد تفتیش بفتح تاء قرشت و سکون فاء و کسر تاء قرشت و یاء حطّی و شین قرشت و بحث بفتح باء ابجد و سکون حاء حطّی و ثاء ثخذ و فحص بفتح فاء و سکون حاء حطّی و صاد سعفص و مسئله بفتح میم و سکون سین سعفص و فتح همزه و الف و لام و ساله بفتحتین سین و همزه و ساله بسین و الف و تسأل بفتح تاء قرشت و سکون سین و همزه و الف نیز هر هشت عربی و مصدر است الّا تسأل باب تفعیل و باقی از باب منع بمعنی کافتن یعنی خواستن و پرسیدن جمع بحث ابحاث بفتح و جمع ساله مسائل بفتح است کافتن بکاف فارسیست

ملحق
منجاة رنده باشد منقار اسکنه
مثقب مته شرک چه بود دام و فخ تله

شرح منجاة بکسر نون و سکون و حا و فتا و بر وزن منبر نیز عربیست بمعنی رنده نجاران جمعش مناحت بفتح است و آن اسم آلت از نحت بفتح از باب ضرب و نصر و علم بمعنی تراشیدن است رنده بفتح راء قرشت فارسی است منقار بکسر میم و سکون نون و قاف و راء قرشت و بر وزن منبر نیز عربیست بمعنی اسکنه نجاران جمعش مناقیر و مناقر بفتح است و آن اسم آلت از نقر بفتح از باب نصر بمعنی چوب کندن است اسکنه بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و کاف فارسی است مثقب بکسر میم و سکون ثاء ثخذ و فتح قاف و باء ابجد عربیست بمعنی مته نجاران جمعش مثاقب بفتح است و آن اسم آلت از ثقب بفتح از باب نصر بمعنی سوراخ کردن است مته بفتح میم و تخفیف تاء دو نقطه در بالا و اخفای هاء فارسی است شرک بفتح شین قرشت و فتح راء قرشت و کاف عربیست بمعنی دام صیادان جمعش شرک بضمتین و شاذ است دام بدال

بیفقطه فارسی است فخ بفتح فا و شد خا تخذ عربیست بمعنی تله که بان شکار کنند جمعش فخاخ بکسر و فخوخ بضم و بتخفیفش از جهت وزن شعر است تله بفتح تا و دو نقطه در بالا و تخفیف لام و اخفاهای فارسی است

ملحق

مشط است شانه فص چه نگین منساه عصا
مرط و کسا گلیم چه سیاره قافله

شرح مشط بحرکات میم و سکون شین قرشت و طاء حطی بر وزن کتف و عنق و عنل و منهر نیز عربیست بمعنی شانه موی جمعش امشاط بفتح و مشاط بکسر است فص بحرکات فا و شد صاد سعفص عربیست بمعنی نگین انگشتر جمعش فصوص بضم و تخفیفش از جهت وزن شعر است منساه بکسر و فتح میم و سکون نون و فتح سین سعفص و فتح همزه و تاء و گاهی بحذف همزه در هر دو لغت نیز عربیست بمعنی عصا جمعش مناسی بفتح اول و تخفیف یاء است و آن اسم آلت از نشاء بفتح از باب منع بمعنی راندن بعصا است و عصا بفتح عین سعفص و تخفیف صاد سعفص و الف مقصوره منقلبه از واو نیز عربی و مونث مستعمل جمعش اعص بفتح و اعصاء بفتح و مد و عصی بضم و کسر اول و شد آخر است بنا بر شهرت تغیر یافته شد مرط بکسر میم سکون راء قرشت و طاء حطی و کساء بکسر کاف و تخفیف سین سعفص و الف ممدوده هر دو عربی است بمعنی گلیم یعنی پوشش اول پوششی را گویند که از پشم یا خز یافته و جبا باشد که بر زنان بر سر افکنند جمعش مروط بضم است و ثانی مطلق پوشش را گویند جمعش اکسیه است بفتح گلیم بکسر کاف عجمی فارسی است سیاره بفتح سین سعفص و شد یاء حطی و فتح راء قرشت و تاء عربی است بمعنی قافله یعنی رفقای باز ایند از سفر و روند بسفر بقصد ان با یک دیگر مظم و قافله بقاف و کسر فا و نیز عربی و صفت از قفول بضم از باب نصر و ضرب بمعنی باز گردیدن است بنا بر شهرت تغیر یافته شده

ملحق

القطعة الملحقة فی بحر المجتث

القطعة الملحقة فی بحر المجتث المثمن المخبون المحذوف

شرح یعنی قطعه در بحر مجتث مثمن مخذوف و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه در فیع القدری گفته نظم بحر مجتث مجنون اگر شوی دانا بکن بناظم ان از ره بناز دعا مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن بوزن قطعه محذوف شو چنین گویا و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه پنجم و در این قطعه دوازده بیت است

اصل

اریکه تخت اناء بار دان چو ظروف وعا
جری دلیر و مرض خستگی عرض کالا

شرح اریکه بفتح همزه و کسر راء قرشت و یاء حطی و فتح کاف و تاء وحدت عربیست بمعنی تخت آراسته در حجله عروس یا مطلق تخت جمعش ارایک و ارائک بفتح است اناء بکسر همزه و بتخفیف نون و الف ممدوده و ظروف بفتح ظاء ضظغ و سکون راء قرشت و وعا بکسر و ضم واو و تخفیف عین سعفص و الف ممدوده و اعاء بکسر همزه و مد نیز هر سه عربیست بمعنی باردان یعنی جای بار جمع اول انیه بهمزه و الف و اوانی بفتح و جمع ثانی ظروف بضم و جمع وعاء اوعیه و اوعاة بفتح و قصر انا و وعا از جهت وزن شعر است باردان بباء یکنقطه و راء بلانقطه و دال بی نقطه فارسی و مرکب از بار و دان معنید بمعنی ظرفیت است جری بفتح جیم و کسر راء قرشت و یاء حطی و همزه عربی است بمعنی مرد دلیر یعنی شجاع جمعش اجراء بفتح و مد است و انصفه از جراءة بر وزن جرعه و بشر و کراهه و کراهیه و جرائیه بکسر جیم و فتح یاء حطی از باب حسن بمعنی دلیر شدن و حذف همزه اش از جهت وزن شعر است مرض بفتح میم و فتح و سکون راء قرشت و ضاد ضظغ عربیست بمعنی خستگی و بیماری عرض بعین سعفص و راء قرشت و ضاد ضظغ عربی است بمعنی کالا یعنی متاع و ما یحتاج و هر مالی را سوا

دزد و سیم نیز گویند جمعش اعراض بفتح است ملحق کالاً بکاف فارسی است

قشیب جامه نو ازر و جامه دان از عیبه
بزدک برده خبا و کلیم خورد عبا

شرح قشیب بفتح قاف و کسر شین قرشت و یاء حطی و باء ابجد عربیست بمعنی مطلق چیز نو جمعش قشب بضمتین است و مخصوص بجامه نو یعنی درخور پوشش نو از جهت ضرورت شعر است و انصفه از قشابر بفتح از باب حسن بمعنی نو شدن است عیبه بفتح عین سعفص و سکون یاء حطی و باء ابجد و هاء عربیست بمعنی جامه دان یعنی جائی که در آن جامه گذارند مانند صندوق و مفرش و امثال آن جمعش عیب و عیاب بکسر و عیبات بفتح است جامه دان فارسی است و مرکب از جامه و از دان معنید معنی ظرفیت است خباء بکسر خاء ثخذ و تخفیف باء ابجد و الف ممدوده عربیست بمعنی بزدوک برده یعنی خیمه مرتب از دو بر یعنی از پشم شتر و خرگوش یا از مطلق پشم یا از موی بزدوک برده مرکب از بزدک فارسی و از برده عربی بضم باء ابجد و سکون راء قرشت و فتح دال ابجد و تاء بمعنی خیمه است عبا بفتح عین سعفص و تخفیف باء ابجد و الف ممدوده و عباده با تاء نیز عربیست بمعنی کلیم خورد یعنی پوشش کوچکی که اکثر اعراب بدوش گیرند جمعش اعبیه بفتح اول و کسر ثالث و قصرش از جهت وزن شعر است

ملحق

نمیر آب گوارنده را از نیز صاف
نمد غدق کرم و بیش و حصنا داز که ما

شرح نمیر بفتح نون و کسر میم و یاء حطی و راء قرشت و بروزن کثیف نیز عربیست یعنی آب گوارنده یعنی زود هضم خواه شیرین باشد و خواه غیر شیرین گوارنده بضم کاف عجمی فارسیست ازرق بفتح همزه و سکون زای و راء مهمله قاف عربیست بمعنی هر چیز صاف یعنی پاک لیکن تخصیصش با بصاف از جهت وزن شعر است و بمعنی چیز کبود

نیز آمده و گذشت در اصل دو و نیز از قطعه شسته و انصفت ازرق بفتحتین و زرقه بضم از باب علم بمعنی صاف شدن و کبود شدن است و صفا بصاد سعفص نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیرش آن شد نمد بفتح تاء ثخذ و فتح و سکون میم و دال ابجد و بروزن کتاب نیز و غدق بفتح عین ضظغ و فتح دال ابجد و قاف لغت و نثو مرتب است غدق عربی است بمعنی آب کم یعنی اندکی که ماده نداشته باشد غدق عربی است بمعنی آب بیش یعنی آب بسیار حصا ده بضم غا ثخذ و تخفیف صاد ضظغ و فتح راء قرشت و قاء عربی است بمعنی دریا و آن معرفه غیر منصرف مستعمل است ملحق

غدیر جو گوای بدشت و قنطره پل
عمیق ژرف بود هر جو و نوبه عطا

شرح غدیر بفتح عین ضظغ و کسر دال ابجد و یاء حطی و راء قرشت عربیست بمعنی پاره آبی که باران در گودها و ابگیرهای دشت واگذاشته باشد جمعش غدر وزن رطب و غدران بضم و تفسیرش بگوای بدشت مجاز است و انصفت بمعنی فاعل از غدر بفتح و غدران بفتحتین از باب نصر و علم و ضرب بمعنی بیوفائی کردن است و چون آب متروک از باران در حین احتیاج بیوفائی و نارسائی کننده است اهل الحجاز لا لهذا غدیرش نامیدند گوای بدشت فارسی و مرکب از گو بفتح کاف عجمی بمعنی گودال و از آب و از دشت بمعنی صحراست قنطره بفتح قاف و سکون نون و فتح طاء حطی و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی پل که از آن گذرند جمعش قناطر بفتح است پل بضم باء عجمی فارسی است عمیق بفتح عین سعفص و کسر میم و یاء حطی و قاف عربیست بمعنی ژرف یعنی گود جمعش عمق بضمتین و بروزن عنب و عماق بفتح عین و کسر همزه و عماق بکسر است و انصفت از عماق بفتح و عمق بضم از باب حسن و علم بمعنی دور و دراز شدن است ژرف بفتح زای عجمی و سکون واو بی نقطه فارسیست نیز

بفتح نون وسکون وفتح ها ودراء قرشت عربی است بمعنی جوی یعنی مجرای آب جمعش
انهار بفتح وهر بضمتین واهر بفتح اول وضم ثالث نول بفتح نون وسکون
واو ولام عربی ومصدر باب نصرست بمعنی عطا یعنی عطا دادن وبخشش کردن وعطا
بفتح عین سعفص وتخفیف طاء حطی والف مقصوره وگاهی ممدوده نیز عربیست بنا
بر شهرت تفسیر بان شده است

ملحق

حباب کوپله باشد قراح آب معین
نقیض راکد ورتو وشطن رسن جو رشا

شرح حباب بفتح حاء حطی وتخفیف باء ابجد وباء دیگر وبعلول بفتح یاء حطی
وسکون عین سعفص وضم لام وواو ولام دیگر نیز هر دو عربیست بمعنی کوپله یعنی
پردهها میان خالی که بر روی آب ایستند کوپله بضم کاف وواو معروف وفتح پای عجمی و
فتح لام واخفای ها فارسیست قراح بفتح قاف وتخفیف رای قرشت وحاء حطی
بر وزن اصم نیز عربیست بمعنی آب خالص غیر مخلوط بچیزی جمعش اقرحه بفتح است
معین بفتح میم وکسر عین سعفص و یاء حطی و نون عربیست بمعنی نقیض راکد یعنی
آب روان وانصفه از معن بفتح از باب منع بمعنی روان شدن آبست راکد بر او قرشت
وکسر کاف وذال ابجد عربیست بمعنی آب ایستاده جمعش رواکد بفتح است انصفه
از رکود بضم از باب نصر بمعنی ایستادن آبست رتو بکسر راء قرشت وسکون تاء و
وقاف وشطن بفتح شین قرشت وفتح طاء حطی ونون ورشاء بکسر راء قرشت
وتخفیف شین قرشت والف ممدوده ورشاء بکسر تاء قرشت وسکون زاء وشین
قرشت والف ممدوده نیز هر چهار عربیست بمعنی رسن یعنی ریسمان اول ریسمان
گویند که بدان حلقها باشد در کردن یا دست بره وبزغاله بندند جمعش رتق
بر وزن عنب وادباق بفتح وفعلش از باب نصر وضرب مستعمل است وثانی تا

مطلق ریسمانرا گویند ورابع ریسمان بلند یا مطلق ریسمانرا گویند جمع شطن
اشطان بفتح وجمع رشاء ارشیه بفتح اول وکسر ثالث وتشدید ثالث بر وزن اجنحه ورسن شعراست
ورسن بفتح راء قرشت وفتح سین سعفص ونون نیز عربی وجمعش ارسان ورسن
بفتح اول وفعلش از باب افعال ونصر وضرب مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر بان شده

ملحق

سنان خو سنک فسان ولخاف سنک تنک
رخام سنک نسو نبله سنک استنجا

شرح سنان بکسر سین سعفص وتخفیف نون عربیست بمعنی نسان یعنی سنگی
که بان کارد وشمشیر وامثال انرا تیز کنند فسان بکسر فاء وتخفیف سین بی نقطه
فارسیست لخاف بکسر لام وتخفیف خاء ثخذ وفاء عربی وجمع لخفه بفتح لام و
سکون خا است بمعنی سنگ تنک یعنی سنگ درزه که از ولایت بدخشان آورند
سنگ سفید تنکی است که در فارسی بسنگ کاشغر اشتهار دارد ودر تفسیر جمع
بمفرد از جهت ضرورت شعر تفسیر شده تنک بفتح تاء دو نقطه در بالا وضم نون و
کاف فارسی است رخام بضم راء قرشت وتخفیف خاء ثخذ ومیم عربی است بمعنی
سنگ مرمر پس تفسیرش بر نسو بمعنی محشان یعنی درغایت لغزندگی مجاز دارد
باب تفسیرش لازم است نسو بفتح نون وضم سین بی نقطه وواو فارسی است نبله بضم
نون وسکون باء ابجد وفتح لام وقاء عربیست بمعنی سنگ استنجا یعنی سنگی
که بان مخرج نجو یعنی غایط وبادرا پاک کنند جمعش نبل بر وزن رطب است واستنجا
بسین سعفص وتاء قرشت ونون وجیم والف ممدوده نیز عربیست ومصدر باب
استفعال بمعنی پاک کردن بسنگ یا شستن آبست مخرج نجو را بنا بر شهرت
تفسیر بان شده

ملحق

نشف چو پاشنه سنگ است و سنگ گل سجیل
کره سنگ سرمه قطا خونه اثمد است و رحا

شرح نشف بکسر نون و فتح شین قرشت و فاء و بر وزن نعل و مثل وطب و
کتاب نیز عربی و جمع نشفه بحرکات نون و سکون شین و بر وزن شفقه بمعنی
پاشنه سنگ یعنی سنگ پا و تفسیر جمع بمفرد از جهت وزن شعر است سجیل بکسر
سین سعفص و شد جیم مکسوره و یاء حطی و لام معرب سنگ گل فارسی است بمعنی
کلوخ با سنگ مطبوخ باتش جهنم و مکتوب باسامی اصحاب فیل اثمد بکسر همزه و
سکون ثاء ثخذ و کسر میم و دال ابجد و رحاء بفتح راء قرشت و بخفیف حاء حطی و
الف مقصوره منقلبه از واو یا یاء و لا فظه بکسر فاء و فتح ظاء ضظغ و قاء نیز لف
و نشر مرتب است اثمد عربیست بمعنی سنگ سرمه جمعش اثامد بفتح است رحا و لا فظه
هر دو عربیست بمعنی طاحونه یعنی سنگ اسیا اول مونث مستعمل و تثنیه رحوان و
رحیان بفتحتین و جمعش ارح بفتح و ارحاء بفتح و مد و ارحی بفتح اول و شد یاء
و رحی بضم و کسر اول و شد اخر و ارحیه بفتح اول و کسر ثاء ثالث و نادر است و
طاحونه بطاء حطی نیز عربی و جمعش طواحین بفتح است بنا بر شهرت تفسیر یافته

ملحق
عصیر شیره و ماعون زکوة و رخت بیوت
مبلغ کاه کلست و صعود سر بالا

شرح عصیر بفتح عین سعفص و کسر صاد سعفص و یاء حطی و راء قرشت و بر وزن
مفعول نیز عربیست بمعنی شیره انکوری و انصف بمعنی مفعول از عصر بفتح از باب
ضرب بمعنی فشردن و شیره کشیدن است ماعون بمیم و الف و ضم عین سعفص و واو و
نون عربیست هم بمعنی زکوة مال و هم بمعنی رخت بیوت یعنی مطلق اسباب و ما یحتاج

کرعا دیکر کوده میشود مانند دیکچه و غیره مثل ما یشالان و زکوة نیز عربی و جمعش
زکوات بفتحات است بنا بر شهرت تفسیر یافت شده رخت بیوت ترکیب اضافی رخت فارسی
و از بیوت بضم جمع بیت بفتح عربی است سیاع بفتح سین سعفص و تخفیف یاء حطی
و عین سعفص عربیست بمعنی کاه گل صعود بفتح صاد سعفص و ضم عین سعفص و دال
ابجد عربیست بمعنی سر بالا جمعش صعد بضمتین و صعائد بفتح اول و کسر همزه است
و انصف از صعود بضمتین از باب علم بمعنی بالا بر شدن است ملحق

نقیر ناوه ملاط است گل میان دو خشت
اماه جبه رزه و شمسه از زه نیز بنا

شرح نقیر بفتح نون و کسر قاف و یاء حطی و راء عربیست بمعنی ناوه یعنی ظرف
چوبی کل کشی و غیره و انصف بمعنی مفعول از نقر بفتح از باب نصر بمعنی چوب کندن
است ناوه بنون فارسی است ملاط بکسر میم و تخفیف لام و طاء حطی عربیست بمعنی
گل بیکاه میان دو خشت که انرا اشغد گویند و ان فعال از ملاط بفتح و ملوط بضم
از باب نصر و حسن بمعنی اشغد در میان خشت کردن است اماه بکسر همزه و تخفیف میم عربی
است هم بمعنی رزه یعنی ریسمان کار بنایان که بان راستی ابنیه را ملاحظه و بنا
کنند و انرا رجه نیز گویند و هم بمعنی شمسه بنایان رزه بفتح راء و بی نقطه و فتح
زای عجمی و عربی نیز و اخفاء ها فارسی است دازه براء قرشت و فتح زای و تاء عربی
است بمعنی ریسمان بنایان جمعش راز است پس تفسیرش بمطلق بنا از جهت ضرورت
شعر است و بناء بفتح باء ابجد و شد نون و الف ممدوده نیز عربی و جمعش بناؤن
و فعلش از باب ضرب مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر یافت و از جهت ضرورت شعر مقصور شد

ملحق
هبنقی بانگ حمار و خوار بانگ بقر صهیل بانگ فرس و صغیر است بانگ قطا

شرح هنیق بفتح نون وکسر ها و یاء حطی و قاف و بر وزن غراب نیز عربی است بمعنی حمار یعنی آواز خر نر و فعلش از باب ضرب و علم مستعمل است بانک حمار مرکب از بانک فارسی و از حمار عربیست خوار بضم خاء ثخذ و تخفیف واو و واء قرشت عربیست بمعنی بانک بقر یعنی آواز گاو و گوسفند و آهو و بز و فعلش از باب نصر مستعمل است بانک بقر مرکب از بانک فارسی و از بقر عربیست صهیل بفتح صاد سعفص و کسر ها و یاء حطی و لام و بر وزن غراب نیز عربیست بمعنی بانک فرس یعنی آواز اسب و فعلش از باب ضرب و علم مستعمل است بانک فرس نیز مرکب از فارسی و عربیست صرصره بفتح هردو صاد سعفص و سکون راء قرشت و راء دیگر و تاء عربی است بمعنی بانک قطا یعنی آواز مرغانی که بفارسی سنک اشکنک و بترکی باقری قرا گویند و فعلش از باب فعلله مستعمل است و قطا بفتح قاف و تخفیف طاء حطی و الف مقصوره عربی و جمع قطاة است و بانک قطا نیز مرکب از فارسی و عربیست

ملحق

نعیب بانک کلاغ طنین بانک مکس ... نباح بانک سک عوا بانک کرک

شرح نعیب بفتح نون و کسر عین سعفص و یاء حطی و باء ابجد و بر وزن نغل و غراب و نعاب بفتح ناء قرشت و سکون نون و مغبان بفتحتین نیز عربیست بمعنی آواز کلاغ و امثال آن و فعلش از باب ضرب و علم مستعمل است طنین بفتح طاء حطی و کسر نون و یاء حطی و نون دیگر عربیست بمعنی آواز مکس و طشت و فعلش از باب نصر مستعمل است نباح بضم نون و تخفیف باء ابجد و حاء حطی و بر وزن نغل و امیر و کتاب و تنباح بفتح تاء قرشت و سکون نون نیز عربی است بمعنی آواز سک و آهو و بز و مار و فعلش از باب ضرب و منع مستعمل است عواء بضم عین

سعفص و تخفیف واو و الف ممدوده و عوی بفتح عین و شد یاء و عوه بفتحتین و واو و تاء و عویه بفتح عین و کسر واو و شد یاء حطی و تاء نیز عربیست بمعنی آواز کرک و ضرش از جهت وزن شعر و فعلش از باب ضرب مستعمل است ملحق

هدیر بانک کبوتر صریر بانک قلم
ضباح بانک روبه و عوعه بانک وی

شرح هدیر بفتح ها و کسر دال ابجد و یاء حطی و راء قرشت و بر وزن نغل هدیل بلام نیز عربیست یعنی آواز کبوتر و فعلش از باب ضرب مستعمل است صریر بفتح صاد سعفص و کسر راء قرشت و یاء حطی و راء دیگر عربیست یعنی بانک قلم یعنی آواز بر هم خوردن خامه و فعلش از باب ضرب مستعمل است و بانک قلم مرکب از فارسی و عربیست ضباح بضم ضاد ضظغ و تخفیف باء ابجد و حاء حطی عربیست بمعنی آواز روباه و فعلش از باب منع مستعمل است و عوعه بفتح هردو واو و سکون عین سعفص و فتح عین دیگر و تاء و وعواع بفتح نیز عربیست بمعنی بانک وی یعنی آواز شغال و کرک و سک و فعلش از باب فعلله مستعمل است واوی بفتح همزه و تخفیف واو و الف مقصوره منقلبه از یاء نیز عربی و مخفف ابن آوی بهمزه و الف منقلبه از همزه است و حذف ابن و الف منقلبه از همزه و فتح همزه از جهت ضرورت شعر است

القطعة الاربعون فی بحر المتقارب المثمن المحذوف

شرح یعنی قطعه چهلم در بحر متقارب مثمن محذوفست و ان بحری است که مصراع او از تقطیع سه فعولن با نون و یک فعل بسکون لام حاصل شود چنانکه در قطع القدر گفته است مظهر زهو در علوم ادب معتبر به بحر سخن نظم نطفت کهر فعولن فعولن فعولن فعل تو این بحر را کش تقارب شمر و وجه تسمیه این بحر به متقارب مثمن محذوف آنستکه متقارب بکدیگر نزدیک شونده است و جزو اوتاد

القطعة الاربعون

واسباب این بحر هم بوزن یک شده است چه هر وتدی را سببی در پی است لهذا
متقاربش نامیده اند و چون هر سببش از ارکان تمامه خاص است لهذا مثمنش
نامیده اند و چون از عروض و ضرب بلفظ لن که سبب خفیف است ساقط و فعو بفعل
که هم وزن انست نقل شد لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف نزد عروضیان اسقاط
سبب خفیف است از اخر رکن و تقطیعش چنین است وجیز و فعولن ملخص فعولن
بود مخ فعولن تصر فعل مدد این قطعه دو بیت اصل و یک بیت ملحق است اصل

وجیز و ملخص بود مختصر سوی جز نعم اری الا مکن

شرح وجیز بفتح و کسر جیم و یاء حطی و زای و ملخص بضم میم و فتح لام و شد
خاء معجمه و صاد سعفص هر دو عربی است اول بمعنی مختصر یعنی سخن کوتاه و ثانی
بمعنی سخن اشکار دیش بتفسیر ملخص بمختصر مجاز است و اول صفت بمعنی فاعل از وجز
بفتح و وجازه بفتحتین و وجوز بضم از باب حسن و ضرب بمعنی کوتاه شد سخن و ثانی اسم
مفعول از تلخیص از باب تفعیل بمعنی هویدا و خالص کردن است و مختصر بضم میم و سکون
خاء معجمه و فتح تاء قرشت و فتح صاد سعفص و تاء قرشت نیز عربی و اسم مفعول
از اختصار از باب افتعال بمعنی کوتاه کردن سخن است بنا بر شهرت تفسیر یافته
سوی بکسر و ضم سین سعفص و تخفیف واو و الف مقصوره منقلبه از واو و بر وزن
سما نیز عربیست بمعنی جز یعنی غیر و بمعنی عدل مانند فانبذ الیهم علی سواء و بمعنی
وسط چیزی مانند ما نند فی سواء الجحیم و بمعنی یکسان مانند سواء علینا امده و
فعوک نیز امده است و ان بجمیع معانی اسم و منصوب بر ظرفیت و مضاف و بمستثنی است
استثنا کرده شود مانند جاءنی القوم سوی زید و معرب بحسب عامل است در غیر استثنا
جز بضم جیم و راء فارسی است نعم بفتح نون و کسر عین سعفص و نعام بر وزن سحاب
نحم بفتح نون و فتح حاء حطی و میم نیز هر چهار عربی است بمعنی اری و ان حرف تصدیق

است و نعم بلغت ازل یعنی چهار مائی اهلی نیز امده و صاید دو اصل چهارم از قطعه
جهل و بکم الا مکسره همزه و شد لام و الف مقصوره عربیست بمعنی مگر و ان حرف استثنا
است و بمعنی اگر نه نیز امده است و در اینوقت مرکب از حرف شرط و حرف نفی است

اصل

کای و کاء و کای و کا و کیئ بمعنی کم اند خبر

شرح کای بفتح کاف و فتح همزه و شد یاء حطی مکسوره منونه و کاء بر وزن
جاء و کای بر وزن رای و کا بر وزن لای و کا بر وزن ید و کیئ بر وزن شیء بفتح
عربیست بمعنی کم خبریه یعنی بمعنی بسیار است و ممیزش منصوب است در اغلب اوقات
مانند کای رجل عندی و کاین مجرور بمن حرف جر نیز میباشد مانند کاین من قریة اهلکناها
و ان اسم مبنی و از جمله کنایات و صدر طلب و مرفوع بر ابتدا نیز است و تفصیل کم
خبریه و استفهامیه گذشت دو اصل و تتمه از قطعه هذه ملحق

ایا و هیا وای و یا و وا
چو یا ایها ای بود ای پسر

شرح ایا بفتح همزه و تخفیف یاء حطی و الف مقصوره وای بفتح همزه و سکون
یاء حطی و یا بیاء حطی و الف مقصوره و ایها بفتح همزه و یا ایها بفتح یاء حطی و الف
و فتح همزه و ضم و شد یاء حطی و هاء تنبیه هر شش عربیست بمعنی ای یعنی حرف
طلب کردن کسی گفته میشود و هر شش حرف ندا است لکن ایا و هیا از برای ندای
منادای بعید ای و وا از برای ندای منادی قریب و یا اعم است از قریب و بعید یعنی
از برای ندای منادای قریب و هم از برای ندای منادای بعید مستعمل است و ای بکسر همزه
و سکون یاء دو نقطه دو یا بین ملحق فارسیست
القطعة المحذوفة فی بحر الخفیف المسدس المخبون المحذوف فی انواع الکفات

القطعة المحذوفة فی بحر الخفیف

شرح انواع بفتح همزه وسکون عین سعفص عربی وجمع نوع بفتح اللغات بضم لام وتخفیف عین ضظغ وتاء عربی است وجمع لغة بضم لام وفتح عین وتاء معوض از واو یا یا است بمعنی اوازی که تعبیر میکنند بان هر قومی از غرضهای خود یعنی قطعه ملحقه در بحر خفیف مسدس مجنون محذوف در بیان نوعهای لغتهای عرب است وان بحری است که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه در فیع القدری گفته **نظم** ای تو از جملهٔ علوم استاد
قابل هر کمال واستعداد   فاعلن مفاعلن فعلن   از من این قطعه را بگیر ارشاد
ووجه تسمیهٔ این بحر گذشته در قطعهٔ دهم ودر این قطعه هشت مدیث
ودر الهاده نوع از انواع **ملحق** لغة عرب مذکور است

نوعها لغة از من بشنو   اولا اصلی است همچو عماد

شرح عماد بکسر عین سعفص وتخفیف میم دال ابجد عربی وجمع عماده است یعنی ستون بنای بلند وان مؤنث نیز مستعمل است یعنی نوع اول از انواع لغت عرب اصلی است وان لغتی است که در اصل لغت عربی یعنی در قدیم موضوع بود باشد یا ماخوذ از غیر لغة عرب باشد چون عماد که بمعنی بناهای بلند است **ملحق**

پس مولد چه ضفدع وطاجن
باز تنجاز وطجن ای استاد

شرح مولد بضم میم وفتح واو وشد لام ودال ابجد بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است التولید اصل چیزی پیدا کردن ضفدع بکسر ضاد ضظغ وسکون فاو وکسر وفتح دال ابجد وعین سعفص وبر وزن جعفر وجندب دوهم است و طاجن بطاء حطی وکسر جیم ونون است تنجان بفتح تا وفرشت وسکون سین سعفص وفتح خاء ثخذ والف ونون است طجن بفتح طاء حطی وسکون یاء حطی وفتح جیم

نون وبشد بلا شراح یاء حطی را ملاه وتعویض شرحش بر فتیم یافت نشد تا بهم از تحریف کتابت یعنی نوع دویم از انواع لغة عرب لغت مولد است یعنی پیدا کرده شده وان لغتی است که در اصل لغت عربی یعنی در قدیم موضوع نبوده باشد بلکه تازه در میان عرب بهم رسید فاما از لغت اصلی ماخوذ باشد چون ضفدع که بمعنی وزغ است وطاجن وطیجن که هر دو بمعنی تابه است وتنجان که بمعنی چکنی است

ملحق
واز معرب شناس وصنج ودلو
بلمو وقفش وهمرج است بیاد

شرح معرب بضم میم وفتح عین سعفص وشد را وقرشت وبا ابجد بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است التعریب عربی کردن کلمه که عربی نباشد صنج بفتح صاد سعفص وسکون نون وجیم است دلو بفتح دال ابجد وفتح لام وقاف است قفش بفتح قاف وسکون فاو وشین قرشت است همرج بفتح ها ابجد وسکون میم وفتح واو و را قرشت وجیم یعنی نوع سیم از انواع لغت عرب معرب است یعنی عربی کرده شده است وان لغت عجمی الاصل است که عرب در آن باعتبار تغییر حروف وحرکات اعرابیه ودخول الف ولام وامثال آن از تصرفات استعمال واز جنس کلام خود کرده باشد چون صنج که معرب چنگ فارسی است یعنی ساز ودلو که معرب دله فارسی است بمعنی کربه صحرایی وبلمو که معرب بلمه فارسی است یعنی مبار و قفش که معرب کفش فارسی است وهمرج که معرب هنره فارسی بمعنی ناسره است یعنی سیم وزر مبدل یاد وآباد یعنی از الفاظ معرب این پنج لغت بیاد است **ملحق**

واز معجم سجی وکشو وفرف
عدلة ونعض ودوام استعداد

شرح معجم بضم میم و فتح عین سعفص و شد جیم و میم بصیغه اسم مفعول باب
تفعیل است التعجیم عجمی کردن کلمه که عجمی نباشد سخی بفتح سین سعفص و کسر خاء
ثخذ و شد یاء حطی صفت مشبهه از سخاوت باب نصر و علم و حسن است کسوه بکسر و ضم
کاف و سکون سین سعفص و فتح واو و تاء است فرق بفتح فاء و سکون راء قرشت
و قاف مصدر باب نصر است عدل بفتح عین سعفص و سکون دال ابجد و لام مصدر باب ضرب
است بغض بضم باء ابجد و سکون غین ضظغ و ضاد ضظغ مصدر باب حسن و نصر و علم
است دوام بفتح دال ابجد و تخفیف واو و مصدر باب نصر است استعداد بکسر همزه
و سکون سین سعفص و کسر تاء قرشت و سکون عین سعفص و هر دو دال ابجد
مصدر باب استفعال است یعنی نوع چهارم از انواع لغت عرب معجم است یعنی عجمی
کرده شده و آن لغت عربی الاصل است که عجم از استعمال و از جنس کلام خود
کرده باشد چون سخی که بمعنی بخشنده است و کسوت که بمعنی جامه است یعنی رخوت
پوشیدنی و فرق که بمعنی جدا کردن میان دو چیز است و عدل که بمعنی داد است
و بغض که بمعنی دشمنی است و دوام که بمعنی همیشگی است و استعداد که بمعنی آماده
شدن است

نبل و شف ذفر و ودیعه و نای	ملحق
قرء ظن بیع خفیه از اضداد	

شرح نبل بفتح نون و فتح باء ابجد و لام است شف بفتح و کسر شین قرشت
و شد فاء مصدر باب ضرب [illegible] ذفر بفتح ذال ثخذ و فتح فاء و راء قرشت مصدر
باب علم است ودیعه بفتح واو و کسر دال ابجد و یاء حطی و فتح عین سعفص و تاء
اسم مصدر باب افعال است نای بفتح نون و سکون همزه و یاء مصدر باب منع است
قرء بفتح و ضم قاف و سکون راء قرشت و همزه اسم مصدر باب افعال و جمعش بمعنی
طهر قروء بضم و بمعنی حیض و بمعنی اقراء بفتح و مد است ظن بفتح ظاء ضظغ و بشد

نون مصدر باب نصر و جمعش ظنون بضم است بیع بفتح باء ابجد و سکون یاء حطی و عین
سعفص مصدر باب ضرب است خفیه بضم و کسر خاء ثخذ و سکون فاء و یاء حطی و تاء
مصدر باب علم است اضداد بفتح همزه و سکون ضاد ضظغ و هر دو دال ابجد جمع
ضد بکسر ضاد و شد دال است بمعنی مخالف و تخفیف شف و اسقاط حرف عطف از
ذفر و ودیعه از جهت وزن شعر است یعنی نوع پنجم از انواع لغت عرب لغت اضداد
است و آن لغتی است که موضوع شده باشد از برای دو معنی مخالف یکدیگر چون
نبل که بمعنی خوبی و بزرگی است و شف که بمعنی زیادتی و نقصان است و ذفر که بمعنی
بوی خوش و بوی ناخوش و ودیعه که بمعنی امانت بکسی دادن و از کسی گرفتن است
و نای که بمعنی دور کردن و دور شدن است و ظن که بمعنی گمان کردن و یقین دانستن
است و بیع که بمعنی خریدن و فروختن است و خفیه که بمعنی نهان کردن است ملحق

مشترک جاریه است عین و رجا	مترادف جنان و قلب و فؤاد

شرح مشترک بضم میم و سکون شین قرشت و فتح تاء قرشت و راء قرشت و
کاف بصیغه اسم مفعول باب افتعال است بمعنی با یکدیگر انبازی کردن جاریه بجیم
و کسر راء قرشت و فتح یاء حطی و تاء است عین بفتح و کسر عین سعفص بمعنی چشم و
فتح چشمه آفتاب مؤنث مستعمل است رجا بفتح راء قرشت و تخفیف جیم و الف مقصوره
و ممدوده مترادف بضم میم و فتح تاء قرشت و راء قرشت و کسر دال و فاء بصیغه اسم فاعل
باب تفاعل است الترادف پیاپی و هم پشت شدن و جنان بفتح جیم و تخفیف نون کسی قلب
بفتح قاف و سکون لام و باء ابجد است فؤاد بضم فاء و تخفیف همزه و دال ابجد و ضد
مستعمل است یعنی نوع ششم از انواع لغت مشترک است یعنی شریک کرده شده و آن
لغتی است که زیاده از یک معنی داشته و از برای هر یک از آن معانی علی حده موضوع
شده باشد چون جاریه که مشترک است میانه کنیز و کشتی و غیره و عین که مشترک است

مبا از چشم و چیشمهٔ آفتاب و عیره و نوع هفتم از انواع لغهٔ عرب لغهٔ مترادفست
یعنی پیاپی و هم پشت شونده و آن لغتی است که از برای معنی آن لغتی دیگر موضوع
شده باشد و آن دو لغت را مترادفان و هر یک از آن دو را مرادف دیگری گویند
چنان و قلب و فؤاد که هر سه از برای یک معنی موضوع گردیده است

ملحق

مختلف گیر میان عرب و عجم جزر و جوز و طاس طست افتاد

شرح مختلف بضم میم و سکون خاء المعجمه و فتح لام و فاء بصیغه اسم مفعول باب
افتعال است الاختلاف با یکدیگر خلاف کردن عرب بضم عین سعفص و سکون راء
قرشت و باء ابجد و نیز بر وزن فرس و مونث مستعمل است و اسم جنس عجم بفتح
عین سعفص و فتح جیم و میم و نیز بر وزن قفل اسم جنس است جزر بفتح و کسر جیم
و فتح زای و زای قرشت است جوز بفتح جیم و سکون واو و زای است طاس بطاء
حطی و سکون سین سعفص است طست بفتح طاء حطی و سکون سین سعفص و تاء
مبدل از سین سعفص و نیز طس بفتح طاء و شد سین و طسّ بفتح و کسر طاء و
شد سین و تاء تانیث و جمعش طسوس بضم و طساس بکسر و طسین بفتح و طسات
بکسر و فتح طاء حطی و بتبدیل سین از سین تاء قرشت یعنی نوع هشتم از انواع لغهٔ عرب
لغت مختلف است یعنی خلاف کرده شده و آن لغتی است که در ابواب در السنهٔ عرب
و عجم بنوعی از تغییر و خلاف کرده شد است در آن که عربی الاصل است چون جوز
بمعنی گردکان که در فارسی گوز بکاف عجمی مستعمل است و طاس بمعنی ظرف الجوز است
که در فارسی بتاء دو نقطه در بالا مستعمل است و طشت بمعنی ظرف معروف که
در فارسی بتاء دو نقطه در بالا

ملحق

و بشین با نقطه مستعمل است
شرح عسل بفتح عین سعفص و فتح سین سعفص و لام است برد بفتح باء ابجد
و سکون راء قرشت و دال ابجد است و مبتدا و در اصل دو تم از قطعهٔ آینده حقیقه

بفتح خاء حطی و کسر قاف و تاء است اری بفتح همزه و سکون راء قرشت و یاء حطی است
قر بضم قاف و شد راء قرشت است و مبتدا در اصل دوم از قطعهٔ مجاز بفتح
میم و تخفیف جیم و زای است شدّ بفتح سین سعفص و تخفیف دال ابجد و دال دیگر
بمعنی نوع بهم از انواع لغهٔ عرب لغت حقیقهٔ است و آن لغتی است که استعمال
باشد در معنی اصلی خود یعنی در معنی که بحسب اصل وضع از برای آن معنی موضوع
شد چون عسل و برد که در اصل لغت اول از برای انگبین و ثانی از برای سرما
موضوع و هر یک در معنی خود نیز مستعمل است و نوع دهم از انواع لغهٔ مجاز است
و آن لغتی است که بجهت مناسبتی استعمال شده باشد در غیر معنی اصلی خود که
بحسب اصل وضع از برای آن معنی موضوع شده چون اری که در اصل لغت مصدر
باب ضرب و بمعنی انگبین کردن مگس موضوع شده و حال در انگبین مستعمل میشود
بطریق مجاز و قر که در اصل لغت مصدر باب نصر بمعنی سرد کردن و سرد گشتن
موضوع شده و حال در چیز سرد مستعمل میشود بطریق مجاز شدّ بمعنی ابدو

انظر براسنی اصل مجاز دان

القطعة الحادیة و الاربعون فی بحر الخفیف المسدس المخنون

شرح یعنی قطعهٔ چهل و یکم در بحر خفیف مسدس مخبون واقعست و آن بحری است
که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته است
نظم ای فدت سرو رخ گل دعنا   گل ز روی تو دو عرق رخها فاعلاتن
مفاعلن فعلن   وزن بحر خفیف دان این را   و وجه تسمیهٔ این بحر گذشت
در قطعهٔ دهم و در این قطعه شش بیت اصل و چهار بیت ملحق است اصل

	فرخ و فرخله بفلة الحمقاء خرفه دان فرزد و منفرد تنها	

شرح فرفخ بفتح هردو فاء وسکون راء قرشت وخاء ثخذ ودجله بکسر
داء قرشت وسکون جیم ولام وتاء وبقلة الحمقاء بفتح باء ابجد وسکون قاف
ولام وتاء وحدت وفتح حاء حطی وسکون میم وقاف والف ممدوده وبقلة اللینه
بفتح لام وکسر وشد یاء حطی ونون وتاء وبقلة المبارکه بضم میم وتخفیف باء
ابجد وفتح راء قرشت وکاف وتاء نیز اول معرب پرپهن فارسی است بمعنی خرفه
وچهار باقی عربی است بمعنی خرفه یا فرفخ ودجله بمعنی خرفه وسه باقی بمعنی کاسنی
واسقاط حرف عطف از بقلة الحمقاء وفرفخ از جهت وزن شعر است خرفه بضم خاء
با نقطه فارسی است فرد بفتح فاء وسکون راء قرشت ودال ابجد وبروزن ضنا حب
وفرس وکتف وعضد وعنق ودمن وامیر وجهول نیز ومنفرد بضم میم وسکون
نون وفتح فاء وکسر راء قرشت ودال ابجد هر دو عربیست بمعنی چیز تنها یعنی یکه
جمع اول افراد بکسر وجمع ثانی منفردون وهر دو صفت است اول بلغات از فرد
بفتح نیز آمده ومنفرد از انفراد باب انفعال بمعنی تنها شدن

۱ اصل

معمّا است ودف وحر گرما
دفهه پرانست وبوی وقرس رما

شرح معمّا بفتح هر دو میم وسکون عین سعفص وتخفیف عین دیگر والف
ونون زائده ودف بکسر ذال ابجد وسکون ونیز فتح فاء وهمزه ودفاوه بکسر وتاء نیز
وحر بفتح حاء حطی وشد راء قرشت وحرور بضم وحراره بفتح نیز هر هفت عربی
است بمعنی گرما معمّا ودف بلغات گرمای سخت را گویند وجمع دف ادفا
بفتح ومد وفعلش از باب علم وحسن مستعمل است وحر بلغات مطلق گرما را گویند
جمعش حرور بضم واحارد بفتح وفعلش از باب علم ونصر وضرب مستعملست دفهر
بفتح فاء وسکون میم وکسر هاء وکسر راء قرشت وباء حطی ودال دیگر وبود بفتح

باء ابجد وسکون راء قرشت ودال ابجد هر سه عربی است بمعنی سرما اول سرمای
سخت را گویند جمعش زمهریرات وفعلش از باب افعلال مستعمل است وثانی و
ثالث مطلق سرما را گویند وفعل ثانی از باب نصر وحسن وفعل ثالث از باب
نصر مستعمل است

۱ اصل

ورد گل بار وهندبا کاسنی
ارج وطیب عبق بود بویا

شرح ورد بفتح واو وسکون راء قرشت ودال ابجد عربیست بمعنی گل سرخ
بستانی جمعش ورود بضم وورّاد بکسر واو وراد بفتح وفعلش از باب حسن مستعمل است
هندبا بکسر هاء وسکون نون وفتح دال ابجد وتخفیف باء ابجد والف مقصوره
وهندبا بکسر دال ومقصور وکاهی ممدود وهندب بکسر هاء وسکون نون وفتح دال
وباء نیز عربی است بمعنی جنس کاسنی بوستانی وبری واحدش هندباة بفتح دال هم
کسنی بفتح کاف وسکون سین بی نقطه وکسر نون وباء دو نقطه در پائین
مخفف کاسنی فارسی است ارج بفتح همزه وکسر راء قرشت وجیم وطیب بفتح طاء
حطی وکسر وشد یاء حطی وباء ابجد وعبق بفتح عین سعفص وکسر باء ابجد و
قاف هر سه عربی است بمعنی بویا یعنی چیز خوش بوی وهر سه صفت است اول از
ارج بفتحتین وارج وارجه بفتح از باب علم وثانی از طاب بفتح طاء والف وطیب
وطیبه بکسر وتطیاب بفتح تاء قرشت از باب ضرب وثالث از عبق بفتح وعباقه و
عباقیه بفتحتین از باب علم بمعنی خوش بوی شدن بویا بضم باء بکیفیة واو مجهول
والف فارسیست
وباء دو نقطه در پائین

۱ اصل

نعم و وحش چارپا وسبع دد و حبانه شد ولی امیرا

شرح نعم بفتح نون وفتح عین سعفص ومیم کاهی بسکون عین نیز وحش بفتح

واو و سکون حاء حطی و شین قرشت و جیش نیز هر سه عربیست بمعنی جنس چارپایان
اهلی را گویند و اغلب در شتر و گوسفند یا شتر تنها مستعمل و جمعش انعام بفتح
و جمع جمعش اناعیم بفتح است و نعم بفتح نون و کسر و فتح عین حرف تصدیق بمعنی
اری نیز آمده و گذشت در اصل اول از قطعهٔ چهلم و وحش مطلق پای دشتی
گویند جمعش وحوش و وحشان بضم و واحدش وحشی بفتح واو و کسر شین قرشت
و شد یا است سبع بفتح سین سعفص و ضم و فتح و سکون باء ابجد و عین سعفص عربی
است بمعنی جنس دد یعنی حیوان درنده جمعش اسبع بفتح اول و ضم ثالث و سباع بکسر
است دد بفتح دال بی نقطه و دال دیگر فارسی است جبانه بفتح جیم و شد باء ابجد و نون
و هاء و جبابین بیاء و صحراء بفتح صاد سعفص و سکون حاء حطی و راء قرشت و الف
ممدوده نیز هر سه عربی است بمعنی دشت یعنی بیابان جمع اول جبابات و صحراء غیر
منصرف مستعمل و جمعش صحاری بفتحات صاد و خاء و راء و الف مقصوره و صحاری بکسر
راء و تخفیف یاء و صحراوان بفتح است و دشت بفتح دال ابجد و سکون شین قرشت
و تاء قرشت و دشت بین سعفص نیز از لغات مشترکه میان عرب و عجم است دار بدال
ابجد و الف و راء قرشت و داره با تاء نیز عربیست بمعنی سرا یعنی خانه یا عرصه و توابع
وان گاهی بذکر مستعمل و جمعش ادء و بفتح همزهٔ اولی و ضم همزه ثانیه واو و بضم واو
واد دبهمزه و الف و ضم دال و دیار و دیاره و دیارات و دیرات بکسر و دوران بضم
دال و سکون واو و واد وار و اد و ده بفتح است سرا بفتح سین بی نقطه و تخفیف راء
سرای و فارسیست
بی نقطه و الف مخفف

۲ اصل

عجز است و ورک چه ری فسرین	
مثل و کفو است و شبه و ند همتا	

شرح عجز بفتح عین سعفص و ضم جیم و زای و بر وزن مثل نیز و در دف بکسر

راء قرشت و سکون ذال ابجد و فاء و کفل بفتح کاف و فتح فاء و لام نیز هر چهار
عربیست بمعنی سرین یعنی نشستگاه انسان و کفل بصاعزی حیوان عجز و ورک سرین
مرد و زن و عجیزه سرین زن تنها را گویند و اولی مؤنث نیز مستعمل و جمعش
اعجاز بفتح است و ثانی مؤنث مستعمل و جمعش اوراک بفتح است و ردف و کفل سرین
مطلق انسان و حیوان را گویند جمع اول ارداف بکسر و جمع ثانی اکفال بفتح است
سرین بضم سین بی نقطه و کسر راء بی نقطه و یاء معروف و نون و سرون بضم سین
و ضم راء و واو معروف و نون نیز فارسیست و مشترک در میان انسان و حیوان
تخصیص بعض شراح اول را بانسان و ثانی را بحیوان از باب اشتباه است مثل بکسر
میم و سکون ثاء تخذ و لام و بر وزن فرس و امیر نیز و کفو بضم و فتح و کسر کاف و سکون
فاء و همزه و کفو بضم کاف و سکون فاء و واو و کفی بر وزن هدی و کفا بکسر و مد و
و کفی بفتح کاف و سکون یاء و همزه و کفیئه با تاء و کفو بضمتین کاف و فاء و
سکون واو و همزه نیز و شبه بکسر شین قرشت و سکون باء ابجد و هاء و بر وزن
فرس امیر نیز و ند بکسر نون و شد باء ابجد و ندید و ندیده نیز هر یازده عربی
است بمعنی همتا یعنی مانند جمع مثل امثال بفتح و جمع کفو اکفاء بفتح و مد
و جمع شبه اشباه بفتح و مشابه بفتحتین و کسر باء و جمع ند انداد بفتح و جمع ندید
نداد بضم نون و فتح هر دو دال و جمع ندیده ندائد بفتحتین و کسر همزه است
همتا بفتح هاء و سکون میم و تاء دو نقطه در بالا و الف فارسیست

۳ اصل

ناس و انس و اناس آدمیان	بکی و مادر آدم و حوا

شرح ناس بنون و الف و سین سعفص و انس بکسر همزه و سکون نون و سین
سعفص و بشر بفتح باء ابجد و فتح شین قرشت و راء قرشت نیز هر سه عربیست
بمعنی آدمیان ناس و اناس جمع انس است و انس و انسان و بشر جنس آدمیان را گویند

انفذ کره مؤنث واحد انس انسی بکسر اوّل رشد آخر وانسی بفتحتین همزه ونون
کسر سین وشد یاء وجمع انسی وانسی اناسی بفتح اوّل وتخفیف وتشدید وانا
بتخفیف یاء واناس بهمزه والفاست ودر انسان دربشر واحد جمع ساوی است و
کاهی ثانی تثنیه وجمع اوده بلشود بر بشران بفتحتین وابشار بفتح ادم بهمزه و الف
منقلبه از همزه وفتح دال بیجد معجم وحوا بفتح حاء حطی وشد واو والف ممدوده
لف ونشر مرتب است اوّل عربیست بمعنی پدر اصلی ادم یعنی حضرت ادم علی نبینا
وعلیه السلام وثانی عربیست بمعنی مادر اصلی ادمیان دختر شاد جهند ودر شعر

اصل

خسرجه کاهو وسعتر اویش منو لسند روخ حلفا

شرح خس بفتح خاء تخذ وشد سین سعفص عربیست بمعنی کاهو بفتح
سین سعفص وسکون عین سعفص وفتح تاء قرشت وراء قرشت رصعتر بضاد
سعفص نیز عربیست بمعنی اویشن یعنی کیاه معروف که بترکی کاکیک اوتی
کویند اویشن بفتح همزه والف وکسر واو ویاء مجهول وفتح شین با نقطه وسکون
نون فارسیست حلفاء بفتح حاء حطی وسکون لام وفاء والف ممدوده وبر وزن
فرحا نیز عربیست بمعنی روخ یعنی علفی که در میان اب روید واز ان حصیر بافند
وباسفرهانی نیز کویند وقصرش از جهت وزن شعر است وواحد اوّل حلفاة
بفتح وواحد ثانی حلفه بفتح وکسر وفتح لام است روخ بضم دال بی نقطه وواو
معروف وخاء با نقطه فارسیست

ملحق

موی اس وبتوشه واز حماض حلبه شملید کیاه هست

شرح اس بهمزه والف وسین سعفص عربیست بمعنی درخت مورد واحدش اسه
است مورد بضم میم وواو مجهول ورای بی نقطه ودال بی نقطه فارسی است حبن